

آموزش زبان فارسی

کتاب چهارم

دوره پیشرفته

تألیف
دکتر یدالله نمره

ناشر
اداره کل روابط و همکاریهای بین الملل
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
نش گفتمار	یازده
راهنمای مدرس و اسفاده از کتاب	چهارده
درس ۱	
نصّه رنگها [مس]	۲
ترکیب اصافی (صفت مرکب)	۵
سويد «ار»	۵
مان وند «ا»	۵
حدود نشانه اصافه (اسم مرکب)	۶
ند توصیح	۷
نحمس	۸
درس ۲	
گل، انه، فران (شعر)	۱۱
چهار باره	۱۳، ۲۶
آن سر را دستگیر کند (۱) [مس]	۱۶
درس ۳	
ان پسر را دستگیر کند (۲) [مس]	۲
اسم / صفت + اسم مفعول (صفت مفعولی مرکب)	۲۸، ۴۷
صمیر مسرک + اسم (صفت مرکب)	۲۸
سه	سه

نام کتاب	امورن زبان فارسی (ارفا) کتاب چهارم، دوره پسرده، شماره ردیف ۴
مؤلف	دکتر سداقه مسره
ناشر	اداره کل روابط و همکاریهای سن الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلام
طرح سمعی و مصری ار	حسن عسکری راد
محرری طرح	محمد معصرمی
بهبهت چاپ	چاپ اول
بعداد	- سه هزار نسخه
تاریخ انساار	۱۳۶۸ هجری شمسی
چاپ	سرک امسا (سهامی عام)
	هن چاپ برای ناشر محفوظ است

درس ۵

۶۱	رمن جسمناک [من]
۶۵	پسوند «ته» (صفت نسبی)
۶۵	سوند «ج» نسبت (اسم مسوب)
۶۸	حره اسمی فعل مرکب به صورت اسم مضاف
۶۹	«بلکه» (رابطه)
۷۰	«حون»، «زیرا» (فد علت)
۷۱	وجه وصفی
۷۱	جمع اسمهای عرفانی شمارش

درس ۶

۷۸	آگاهی و قدرت [من]
۸۲	سوند «ار» (اسم / صفت)
۸۵, ۸۶	سوند «ی» (نام علوم، حرفه‌ها، محل کار)
۸۶	سوند «آ» (صفت فاعلی)
۸۷	«حوش» (صمیر مسرک)
۸۸	سوند «مدار»
۸۸	پسوند «تب» (اسم مصدر)
۸۹	«عیر» + صفت (صفت مرکب)
۸۹	«فلان» (صمیر مهم)
۸۹	پسوند «گار» (صفت فاعلی)
۹۲	عطف چند فند پرسشی به یکدیگر
۹۲	مفعول به صورت یک جمله کامل
۹۵	فعل گذشته ساده در معنی فعل آینده
۹۵	«مگر، خُر، بحر، عرار، الا» (فد استثناء)
۹۵	«نا»، «همراه نا»

۲۸	اسم + سناک حال (اسم / صفت مرکب)
۲۹	برکت اضافی (اسم مرکب)
۲۹	برکت عطفی (اسم مرکب)
۲۹, ۶۷	عدد + اسم (صفت / فاعل)
۳۲	فعل نرب
۳۳	ربط «و»
۳۴	صنم مفعولی پیوسه
۳۴	حذف «به» و «در»
۳۴	بی آنکه / بدون آنکه
۳۵	تقدم صفت بر موصوف

درس ۴

۴	شوی دیدار [مس]
۴۶	پسوندهای «ای، بی، مان» (اسم مصدر)
۴۶	سوند «بی» (صفت بسی)
۴۶	حذف سبانه اضافه از پانان موصوف (برکت وصفی)
۴۷	صفت مفلوب
۴۷, ۶۶	اسم فاعل مرکب
۴۷, ۶۶	اضافه مفلوب
۴۷	سوند «ای» (صفت بسی)
۵۴	حذف «که» موصولی
۵۴, ۵۵	«که»، «نا» (ربط)
۵۵	فعل چگونگی / حالت (تکرار صفت با اسم)
۵۶	صفت در نفس اسم
۵۶	هر چه + صفت نرب + صفت نرب

۱۶	قد و انواع آن
۱۶۲	فعل شرط، جواب شرط
۱۶۳	حذف فعل

درس ۱۰

۱۶۷	حسمه و سنگ (سعر)
۱۶۸	مسوی
۱۷	بديل واكه «آ» به «ك»
۱۷	صورت سعري
۱۷۱	«يكي» (سنة بكرة)
۱۷۲	صمير متصل مفعولى تا «اگر»
۱۷۲	فعل «بودن» به معنى «داسن»
۱۷۲	تقدم فعل بر فاعل
۱۷۲	حذف «می» (سنة حال احصای)
۱۷۳	تقدم بحس دوم فعل مرکب بر بحس اول آن

درس ۱۱

۱۷۷	بحران امری [من]
۱۸۱	سناک + سناک (اسم مرکب)
۱۸۲	سبوند «اثنی» (صفت نسبی)
۱۸۲	«قابل» + اسم (صفت مرکب)
۱۸۳	پشوند «نا» (صفت معنی)
۱۸۳	«پس»
۱۸۴	«حرا که»، «در رابطه با»، «بالعکس»
۱۸۵	«علمی»
۱۸۶	«ناگرا»
۱۸۶	می ناست، ناست، ناند

درس ۷

۱۳	عجب ولی واقعی [مس]
۱۶	«نُر اَکِم» + اسم (صفت مرکب)
۱۷	حذف سبانه اضافه از پانان موصوف (اسم مرکب)
۱۸	«پس ار»، «پس از آنکه»
۱۸	عدد کسری (اعشاری و معاری)
۱۱۲	کوحک و حوابدی [مس]
۱۱۶	«هم» (نشوند اشراک)
۱۱۹	است [مس]
۱۲۲	اسم + «کاز» (نام حرفه)
۱۲۳	تبدیل فعل مرکب لازم به متعدی
۱۲۴	حرف اضافه «به» و روس بوسس ان

درس ۸

۱۳	حوایان، گامی به نشن برای شرکت در نارسازی [مس]
۱۳۳	راژة «نار»
۱۳۸	حال احضاری از مصدر فرضی «ناسدن»
۱۳۸	«که» ربط و معانی آن
۱۴۳	عزل و ابواع آن
۱۴۳	رن، فافه، ردیف
۱۴۴	مثل یک حویبار (سمر)
۱۴۷	صورت حال در شعر

درس ۹

۱۵۰	خانواده و کودک ناسا [مس]
۱۵۵	حرف اضافه «به» به صورت میان‌رند
۱۵۸	اسم فاعل / صفت فاعلی یا معنی معمولی

۲۳۳	«گردیدن / گسین / سدن»
۲۴	سوزید «وز»

درس ۱۴

۲۴۲	ایران شناسی و سروشناسی [مس]
۲۴۶	«به ناسب / به نسبت»، «سمت نه / به نسبت»
۲۴۸	واژه «سنه» در ترکلمات
۲۴۸	«کما این که»

درس ۱۵

۲۵۷	وقتی که عشق بسب (سعر)
۲۶۱	«گوئی / بو گوئی» (فقد تسنه)
۲۶۲	«هرکجا، هیچ کجا»
۲۶۴	شبهه اضافه نسبی، اضافه استعاری
۲۶۸	نوسب ۱ (کلید نمونها)
۳۲	نوسب ۲ (واژه نامه)
۳۴	نوسب ۳ (فعلهای سسط و مرکب)
۳۵	نوسب ۴ (واژه‌ها، عبارتها، و جمله‌های اصطلاحی)
۳۵۱	منابع

۱۸۷	عبارت وصفی
۱۸۷	«در حال» + مصدر / اسم مصدر (فعل نامفام)
۱۸۷	تقدم صفت «دیگر» بر موصوف

درس ۱۲

۱۹۳	شمینار اموری طرح امارگیری از معادن کسور [مس]
۱۹۴	«نامه» به صورت پسوند (اسم مرکب)
۱۹۶	سوند «س» (جمع بعضی از واژه‌های عربی)
۱۹۷	واژه «الاب» (سازمان جمع)
۱۹۷	حرف اضافه «به» به معنی «بر طبق / سایر»
۱۹۷	«لارم به»
۲۰۱	روابط مصر و لسی [مس]
۲۰۲	فعل «اسطار رفتن»
۲۰۳	واژه «س» در ترکیبات
۲۰۳	سوند «گری» (اسم مصدر)
۲۰۶	نهمین احلاس سیران [مس]
۲۰۸	واژه «کُل» در ترکیبات
۲۱۰	در حریمان دینداران یکی [مس]
۲۱۱	«به نقل از»، «حاکمی از»
۲۱۲	«اسانان که»
۲۱۴	برسوها [مس]

درس ۱۳

۲۱۶	حط و حط بوسان نامدار
۲۲۸	سوند «گار» (سبب)
۲۲۹	سوند «گانه» (سبب)
۲۳۰	واژه «سمه» در ترکیبات
۲۳۲ - ۲۳۳	«نمودن / کردن / ساختن»

به نام خدا

پیشگفتار

کتاب حاضر را که چهارمین کتاب از مجموعه «آموزش زبان فارسی» (ارفا) است به زبان آموزشی هدیه می‌کنم که با همت و پشتکار سه کتاب قبل از آن را با موفقیت به پایان رسانده‌اند. در واقع علاقه و نامردی آنان نسبت به فراگیری زبان فارسی موجب شد که کتابهای ارفا یکی پس از دیگری بنده اند. این کتاب به دورهٔ سررشته احصا صحت دارد. در این دوره زبان آموز حرکات و برهه کارهای دسور زبان فارسی را فرا می‌گیرد، روس، بحر به و تحلیل زبان را می‌آموزد، منهای مسوع در رسمه‌های گوناگون علمی ادبی، احصاعی، سیاسی، فرهنگی، هنری و حران را می‌خواند، ناسکهای مختلف داستان، توصیف، طر، و بر با شعر فارسی و ورگهای آن آشنا می‌شود؛ آس نگازس و خلاصه بوسی را ناده می‌گیرد؛ و سراسحاط، شناعی کلی از فرهنگ و تمدن ایرانی و گذشته تاریخی ایران رمن به دست می‌آورد. همه منهای این کتاب (بحر تک مورد) از روزنامه‌ها و مجلات فعلی ایران برگزیده شده‌اند. سراسر یکی از هدفهای ارفا اساساً شاعری زبان آموزان را بران روزنامه است، به گونه‌ای که قادر باشند به راحتی آن را بخوانند و بفهمند.

چنانکه می‌دانیم، زبان روزنامه در هر کشور زبانی است رنده ولی در عین حال سخته و سحرور از برکتات و اصطلاحات و شاعریاتی که در دیگر گونه‌های زبان کسر می‌توان سافت از ورگهای مهم زبان روزنامه همگانی بودن است. بران روزنامه برای همهٔ مردم از هر رسمه علمی و فرهنگی بوسه می‌شود و طبعاً ناید به زبانی نباشد که همگان می‌دانند. همس موضوع سبب می‌شود که در منهای روزنامه‌ای که اغلب به طرر طبعی و حتی گاهی نا عجله و ار روی سنازدگی، و نه ناذت و رعایت قواعد دسوری، بوسه می‌سوند. امساعات گوناگون راه پیدا کند. از این روست که زبان روزنامه در عین سادگی و سزدیکی به زبان محاوره، زبانی است مشکل که خواندن و فهمیدن آن مستلزم آموزش است. از سوی دیگر، روزنامه تنها منبعی است که هم از آن است و هم سهیل الوصول، و از همه مهتر حاوی هر بوع مطلب و موضوعی است که می‌تواند خواننده را از هر بوع سلفه‌ای که ناسد ارصاء نماید و آنگهی، روزنامه نماینده راسس هوب و سخصت تک جامعه و نمایگر مسائل ساسی، احصاعی، امصضادی و فرهنگی است. پانرا این زبانی بدنی درحه از اهمیت ساسیگی آن را دارد که به دقت آموزش داده شود تا زبان آموز بتواند به بحر قایع کنبه‌ای از آن بهره‌مند گردد.

که در بند آوردن آن تلاش کرده‌اند به آرزوی خودنایل آید

در حاشیه آرشیف‌های ارشتمند همکار داستگاهی‌ام سرکار خانم دکتر راله امورگار به خاطر سهمی که در خواندن نسخه دست‌نویس کتاب به عهده داشته‌اند سپاس می‌گویم هم‌چنین از سروران ارجمندم در اداره کل روابط و همکارهای بن‌الملل و رارب فرهنگ و ارشاد اسلامی به ویژه جناب آقای مسعود معصومی که مرحمت جناب و استیانتان را فراهم ساختند سپاسگزارم از جناب آقای عباس سلیمانی که رحمت طراحی و صفحه‌آرایی مجموعه کتابهای آر‌ها را بعمل نمودند و سرانجام کارمندان گرامی حاشیه‌هاست که کنار چاب آنها را به عهده داشته‌اند صمیمانه سپاسگزار می‌باشم و سرانجام، از همسرم که تحمل ابروای مرا در دوران طولانی تالیف کتابهای آر‌ها نموده است سپاسگزارم

دکتر بدایه معره

دربارهٔ گرایش منهای این کتاب چند نکته را باید یادآور سویم

۱- چون اسباب من اهرمه روزنامه‌ها و مجلات به دلیل محدود بودن صفحات کتاب امکان‌پذیر نبود باحار از روس نمونه‌گیری استفاده به عمل آمد برای این کار در حدود دویست روزنامه و مجله‌ای که در حال حاضر در ایران منتشر می‌شوند مورد بررسی و مقایسه قرار گرفتند و از میان آنها نازده روزنامه و مجله که نام آنها در فهرست منابع آمده به عنوان نمونه و نماینده اسباب گردیدند شایان ذکر است که سرسبات فسی و تخصصی که برای گروه خاصی از جامعه مانند پرسکای، مهندسان، معلمان، نظامیان و غیره منتشر می‌شوند در این بررسی سرک داده نشدند

۲- منهای نه گونه‌ای برگزیده شدند که بتواند همه رسته‌های علمی، ادبی، تاریخی، اخلاقی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و هنری را در بر گیرند

۳- منهای اسباب سده سنکهای گوناگون نگارش از فصل حبری، توصیفی، داستانی، طنز و لطیفه، نکه‌ها و مطالب خواندنی کوتاه را به مناس می‌گذارند

۴- از آنجا که جامعه ایران یک جامعهٔ شعر دوست و ساغر پرور است سسیر سرسبات نحسی را به معرفی شعر و ساغرآن اختصاص داده‌اند از این رو برای آنکه زبان امور ما ساسخی از زبان شعر و سر درک آن داسه باشد چند قطعه که نمایندهٔ سنکهای سسی و بو شعر فارسی می‌باشند ارائه گردیده است

۵- منهای دست چس سده از لحاظ پشدگی زبان و موضوع درجه‌بندی گردیده به ترتیب از اسباب به مشکل معرفی می‌شوند

هر یک از منهای، چه نثر و چه شعر، بر اساس صوابط و معارهای ریاساسی مورد بهره و تحلیل قرار گرفته و برگتها و نکات دستوری آن هم از لحاظ صرفی و هم از نظر نحوی به دقت سسریج سده است منالهای متعدد در هر مورد جهت نمایش نحوه کاربرد آنها ارائه شده است و سراسجام، در زبان هر منس اسناهاات دستوری آن گوسرد گردیده و صورت صحیح آنها داده سده است

در این دوره بوجه بره به اسب نگارش و اسنا معطوف بوده است ازانه منهای مسوع با سنکهای مختلف در ریاسای حسن هدف صورت گرفته علاوه بر اس، بر منهای فراوان برای اسنا و جمله سوسی که در پایان درسها دنده می‌شود زبان آموز را در سبیل به اس مقصود باری می‌دهند

کلند بر منهای، واژه‌نامه، فهرست افعال، فهرست واژه‌ها و اصطلاحات که سسمنهای سانبی کتاب را سسکل می‌دهند برای زبان آموز سسار مفیدند به بره کلند بر منهای که زبان آموز را با حد سسار ریاسدی از مرارحه به معلم جهت رفع اسکالات خود بی‌نیاز می‌سارد

اسند است که مجموعهٔ کتابهای از فا سواند با سسجگوی سار و علاقهٔ مسافان زبان فارسی باشد، و در سسرس و سسرت این زبان، که بر اساس یکی از سسارس و سسرس بر سسجبه‌های ادبی جهان را به سسرت بعدیم کرده است، در خارج از مردهای ایران خدمت به سسرای انجام دهد با از اس طریق سولف و همه کسای

۸. شعرها را سر نابد تک تک ساگردان تا صدای بلند بخواند مسئله مهم در شعر وزن است ندبھی است برای اینکه زبان امور سواد وزن شعر را نه خوبی درک کند نابد تمرین و ممارست و مطالعه فراوان در شعر دایسه نابد و این کار تا یکی دو جلسه و حتی چند جلسه هم امکان نابد بر بست اما از طریق بوضیح بعضی نکات می می توان او را تا اصول ان اسما ساحت

یادآوری حداینکه می دانم، اساس وزن شعر سبسی فارسی بر بلندی و کوتاهی تا طول هجا (سلاط) قرار دارد هجا را از لحاظ طول می توان به ۴ نوع تقسیم کرد

۱- هجای کوتاه که از یک همخوان (صامت) و یک واکه (مصوب) کوتاه سبکیل می شود، مانند «کی»
 ۲- هجای متوسط مسککل از یک همخوان + یک واکه کسندده مانند «کا»، و تا یک همخوان + یک واکه کوتاه + یک همخوان مانند «کر»

۳- هجای بلند مسککل از یک همخوان + یک واکه کسندده + یک همخوان، مانند «کار»، و تا یک همخوان + یک واکه کوتاه + دو همخوان، مانند «سرد»

۴- هجای سنار بلند مسککل از یک همخوان + یک واکه کسندده + دو همخوان، مانند «گارد» در شعر سبسی تا کلاسیک فارسی طول هجاهای هر مصراع تا مصراع دیگر نابد دفسقاً نکتان ناسد، چون در عر اس صورت وزن شعر محلل خواهد سد برای اینکه ان نکه را ساگردان بهر درک کند تک تا در بست از هر

شعر را روی نحه سناه تقطیع نماند، بدن صورت

در کُح اُ ناقس بی می ، کُکُ تَه نَهاس

ا را مُ یَسَسَه یَه نَسَسِی رُمُ مَک کاس

از شعر «حسمه و سگ»

تُخدا شُد رِکِی خَسَه ه از کوه سار

بِرَه گَنَسَکُ تا گَه رَسَه گِی دُچار

از ساگردان خواهد تا نغه شعر را نه عنوان تکلف میرل تقطیع هجایی نماند

۹. زبان شعر تا زبان سر تفاوت دارد ان تفاوت در رسمه و ارگان، ترکیبات، ساحتهای نحوی و برگههای صورتی از فصل وزن، فاهه، ردیف و حران و سر سسنبهات، استعارات و به طور کلی صنایع ادسی است در ان کتاب چهار شعر دنده می شود شعر اول نحت عنوان «گل، انه، فران» دارای ربامی سنارساده و عاری از هر نوع صصبت شعری است اما سه شعر دیگر هر کدام دارای و برگههایی است که ان را از سر مضامیر می سارد ان و برگهها ه از نظر نحوی و هه معنایی نه تفصیل سبریح سنده اند

از ساگردان خواهد نحسی مربوط به تحلیل شعر را نه دفت بخواند و اسکالات خود را در کلاسی

مطرح سارند

۱. برای ساگردان بوضیح دهد که شعر فارسی دو سنک کاملاً متفاوت دارد سبسی، بو شعر سبسی تا

راهمای تدریس و استفاده از کتاب

- ۱ کتاب حاضر مشتمل بر ۱۵ درس است. برخی از درسهای طولانی بر اثر بعضی دیگر هستند مدت زمان لازم برای تدریس هر درس، بسته به طول آن، یک یا دو هفته و در یکی دو مورد تا سه هفته از فرار هفته‌ای سس ساعت کار در کلاس و سه هفت محدود کار در منزل سس سس شده است. بنابراین تدریس تمام کتاب به حدود ۲۵ هفته وقت نیاز دارد.
- ۲ درسهای طولانی از جمله درسهای ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۲، ۱۳، ۱۴ به حداقل دو هفته وقت نیاز دارند، هفته اول برای خواندن متن و هفته دوم برای تحلیل متن و تمرینها.
- ۳ هر درس از سه بخش تشکیل شده است: متن، تحلیل متن، تمرین.
- ۴ در اعجاز هر درس یک متن و گاهی یک شعر داده شده، که هدف از آن تعلیم خواندن موزون نظم و سر فارسی و درک معنی است. این مبها از لحاظ واژگان، ترکیبات و اصطلاحات، ساختارهای نحوی، سبک نگارش، و سه سهولت فرائب درجه بندی شده‌اند به نحوی که از انسان به سهکل نشن می‌روند.
- ۵ فرائب متن باید توسط شاگردان در کلاس انجام شود. هر شاگرد به نوبت مقداری از متن را با صدای بلند می‌خواند. معلم باید نحوه تلفظ کلمات، جای نکه در کلمه و جمله، جای مکث و اهنگ صدا را به دقت بررسی و تصحیح نماید. سپس معلم از شاگرد می‌خواهد تا آنچه را که فهمیده است بازگو کند. بدین سهکل همه شاگردان در فرائب متن و توضیح آن سهکل خواهند دانست.
- ۶ در زبان بعضی از مبها، به ویژه مبهای طولانی، خلاصه‌ای از متن آمده است که شاگرد را در درک بهتر موضوع متن و سه نگارش و خلاصه نویسی سهکل می‌کند. بهتر است این خلاصه متن قبل از خود متن توسط شاگردان در کلاس خوانده شود تا از موضوع آن اطلاع حاصل نمایند. همچنین سرای اینکه معنی شعرها بهتر درک شود و سه تفاوت میان شعر و سه آسکار گردد، هر شعر به سه سه نوشته شده که بهتر است قبل از خود شعر خوانده شود.
- ۷ از شاگردان مصرأً نخواهد تا متنی را که مانند سه کلاس بخواند سه قبل یک یا دوبار در منزل مطالعه نموده سهکلات خود را یادداشت کند. این کار به مبها موجب سه سه حوثی در وقت کلاس می‌گردد سهکه سه سه می‌شود که دانشجو متن را به نحوی بفهمد و سهواند دوباره آن سهصحبت کند.

تمرینهای گروه اول و سوم باید به عنوان تکلیف منزل انجام شود. تصحیح حواصن تمرینهای گروه ۱ باید توسط خود دانشجو از روی کلد تمرینها که در پایان کتاب (نویسب ۱) آمده صورت گیرد، و فقط مشکلات و موارد مبهم در کلاس مطرح گردد.

هر دانشجو باید اسامی خود را در کلاس با صدای بلند بخواند و معلم باید اسامی آنها را گوشزد نماید. تمرینهای گروه دوم باید در کلاس انجام شود، بدین صورت که ساگردان متن مربوط به سوالات را فعلاً در خانه می‌خواند؛ معلم هر سوال را یک بار می‌خواند و از ساگردان می‌خواهد تا جواب آن را در یک دقیقه روی کاغذ بنویسد. سپس هر ساگردان جواب خود را با صدای بلند می‌خواند و معلم اشکالات آن را توضیح می‌دهد.

۱۵. بحث موضوع اسامی در کتاب داده شده ممکن است سمحش دهد که این تعداد اسامی برای ۶ ماه کافی است، در این صورت موضوعهای نشری که مناسب با ذوق و میل دانشجوین باشد به آنها بدهد. در هر حال موضوع اسامی باید از بوج مطالبی باشد که ساگردان فعلاً خوانده‌اند و تا لافل به اندازه کافی مطلب درباره آن دارند.

۱۶. هر ماه حداقل یک دیکته به ساگردان بگویند سعی شود متن دیکته از خارج کتاب باشد. دیکته را در حضور خود دانشجو تصحیح نمایند و اسامی همگانی را روی تخته سیاه بوضوح دهند.

۱۷. به خاطر سرفه املاء و سر بهود سبوه حفظ گاهی تکلیف ریبوسی را از روی مینهای خوانده شده معلوم نمایند.

۱۸. به حوش بوسی باید اهمیت لازم داده شود. هنگام بررسی تکالیف منزل و سر تصحیح دیکته بواضع حفظ را به دانشجو گوشزد نمایند.

۱۹. تکالیف منزل را به طور مرتب نگاه کند تا دانشجوین آن را حدی نگیند.

۲۰. حضور و غناب ساگردان را به طور مرتب کنترل نموده، جلسبات عیب را در برینده انان معکس ساریند.

۲۱. در پایان سه ماه اول، یک آزمون میان دوره‌ای شامل مکالمه، فرائب، دیکته، اسامی به عمل اوریند. سوالات این امتحان لروماً نماند از مینون خوانده شده اسجاب گردد. مینون عمومی (سه مینی و شخصینی) از روربانه‌ها و محلات، رمانها و کتابهای داستانی، مینهای ادبی عبر مینی، میناشامه‌ها، و به طور کلی هرگونه مینی در حد آرها ۴ برای فرائب مناسب خواهد بود. نمره این امتحان در پرونده تحصیلی ریان آمور نماند صسط گردد.

۲۲. در پایان دوره سر یک آزمون نهایی همانند امتحان میان دوره‌ای باید برگزار گردد. مینانگس مینراب این امتحان و امتحان میان دوره‌ای باید در گواهی نامه‌ای که به دانشجو داده می‌شود فید گردد.

۲۳. معادل انگلیسی واژه‌ها در واژه‌نامه (نویسب ۲)، فهرست فعلهای سبسط و مرکب و حررف اصافه مربوط به آنها (در داخل []) همراه با معادل انگلیسی (نویسب ۳)، و سر فهرست واژه‌ها، عبارتها و جمله‌های

کلاسیک دارای سابقه هراساله است و شعرای بزرگی چون رودکی، فردوسی، مولوی، سعدی، حافظ و بسیاری دیگر را برورده است اما شعر بود در حدود نسیب سال نسیب و سلسله نسیب موسیخ ساعر نامدار معاصر ایران انداع گردید از آن پس نسیب از ساعران جوان دسال کنار او را گرفتند و گویا به های محلی از شعر بود ارا به دادند امروز شعر بود های خود را در جامعه ایران ساز کرده، هنگام با شعر نسیب به پس می رود شعر بود از لحاظ وزن و قالب، واژه ها و ترکیبات، و نسیب مضمین و مفاهیم شعری با شعر نسیب تفاوت های چشمگیر دارد چهار ناره یکی از قالب های شعر بود است شعر «حسمه و سنگ» و «میل یک حوسار» نمونه شعر نسیب و دو شعر دیگر بردیک به شعر بود می ناسند

۱۱ بحس «بحللی من» حاوی نکات دسوری هر درس است در آن بحث ساحمان صرعی واره های مرکب با، به سخن دیگر حجرتگی ترکیب اجراء سکنل دهنده انها، نسیب دسوری هر یک از اجراء، نسیب دسوری خود واره مرکب و نسیب معنی آن شریح گردیده و برای اینکه کاربرد و معنی واره به خوبی درک شود مثال های متعدد از من و نسیب از خارج (هر کجا که اقصاء می کرده) داده شده است، فعل های مرکب همراه با معنی و نحوه کاربرد انها بوضیح داده شده، معنی واره ها، فعلها، و عبارتهای اصطلاحی شرح داده شده کاربرد انها در جمله به سلسله مثال های گوناگون نشان داده شده است، ساحتهای نحوی که نشان دهنده روابط دسوری کلمات با یکدیگر می ناسند مورد نسیب و تحلیل فرار گرفته معانی و کاربرد انها از طریق مثال های متعدد شرح شده است، و سراجام اشناهات دسوری من، هر جا که وجود داسه گوسرد گردیده صورت درست ان ارا به شده است

۱۲ برنگتهای هر شعر بر عنوان «بحللی شعر» مورد بحث فرار گرفته است در آن قسمت، برنگتهای ربایی از فصل واره ها، ترکیبات، فعلها، ساحتهای نحوی و حران و نسیب مسخصه های شعری از فصل نسیب، وزن، فاعله، ردیف و همجنس برنگتهای معنایی، ششهاب و استعارات و عمده مورد نسیب و تحلیل فرار گرفته است یک یک این نکات باید توسط معلم بوضیح داده شود

۱۳ بحس «بحللی من» و «بحللی شعر» باید توسط ساگردان در کلاس خوانده شود، و قسمتهای مختلف ان به نسیب ساحمان واره های مرکب و ساحتهای نحوی از طرف معلم مورد نسیب و بوضیح فرار گردد ان نسیب از اهمیت نسیب برخوردار است، زیرا اساسی با ساحمان زبان به طور کلی و نحوه کاربرد اجراء گوناگون ربایی نسیب کننده درست حرف ردن و درست نسیب و درست فهمیدن است

۱۴ نسیبها به سه دسته نسیب می شود

۱ - نسیبهای مربوط به مسائل و نکات دسوری

۲ - نسیبهای مربوط به درک من و جمله نسیب که بر عنوان «ناسیج برشتهای بر را به صورت جمله کامل نسیب» آمده است

۳ - نسیبهای مربوط به اس نسیب که به صورت انشاء است

کیهان بچه‌ها

«کیهان بچه‌ها» مجله‌ای است همگی که به وسیلهٔ «مؤسسهٔ مطبوعاتی کیهان» منتشر می‌گردد. این نشریه به دلیل سی و دو سال سابقهٔ رونامه‌نگاری برای بوجوانان، طرفداران فراوانی در میان کودکان و بوجوانان ۱ تا ۱۵ ساله به دست آورده است. هدف از انتشار آن کمک به رشد فکری و اجتماعی کودکان و بوجوانان است. مطالب آن معمولاً اجتماعی، اخلاقی، ادبی و علمی است. زبان آن ساده و تا حدودی نزدیک به زبان محاوره است. شمارهٔ صفحات آن در حدود ۶۰ صفحه همراه با عکس و تصویر، کاریکاتور، و نقاشیهای کودکان است. بهای هر شماره ۴۰ ریال است.

اصطلاحی همراه با شماره صفحه مربوط به آنها (پوست ۴) جهت مراجعه زبان امور در زبان کتاب آمده است

۲۴ در این فهرستها نوع کاربرد واژه‌ها و فعلها از فعل مجاوره‌ای، بوساری و حران و سر مفرد جمعهای عمر فارسی در برابر داده شده است برای این کار سانه‌های احصاری به کار رفته که عبارتند از اد = ادبی، دسه = دسوری، محا = مجاوره‌ای، مه = مفرد، مه = مهورر، بو = بوساری

۲۵ زبان دگر است که این راهنمای تدریس صرفاً حسب تسبیحی دارد، و بسیار ممکن است بعضی از موارد آن در جاهائی قابل اعمال نباشند. بنابراین مدرس گرامی مختار است تا بوجه به شرایط و امکانات کلاس، رسته علمی و فرهنگی دانشجو، میزان سواد آنها در زبان فارسی، بحر سبب حرفه‌ای خود هر گونه حرح و تبدیلی را که لازم می‌داند در آن وارد کند

۲۶ در اسحا لازم می‌دانم از اظهار نظرها و راهنمایی‌هایی که در جهت به‌سازی کتابهای ارائه عمل آمده و با خواهد آمد صمیمانه سپاسگزار می‌شوم، بومی همه خدمتگزاران زبان و ادب فارسی را از خداوند ممان مسئلت نماید

مؤلف

چرا دریای سیاه، تیره رنگ است؟

دریای سیاه، با ۱۲۰۷ کیلومتر طول و ۶۱۲ کیلومتر عرض، در سین چهار کنسور شوروی، بلغارستان، رومانی و یوگوسلاوی قرار دارد. به سبب سنگینی که در فصل زمستان بر فراز این دریا به وجود می‌آید، باعث می‌شود که آن را سره و سیاه ببینیم

برفی به رنگ قرمز

در سرزمین ما، برف همیشه به رنگ سفید است. نازش برف، فرضی بر روی زمین ما می‌گهتراند که تازو بودش سفید است اما در حرایر اورکنی در شمال اسکاتلند، برف و یخ به رنگ قرمز است. این قرمزی به دلیل حلیکهای قرمز رنگی است که در این ناحیه از کره زمین رشد می‌کند. به همین دلیل، برفهایی که بر روی این حلیکها هستند، به رنگ قرمز دیده می‌شوند.

سنگ رنگین کمان

بررگرس تحت سنگ دنیا با ۳۴۸ متر ارتفاع، ۶ کیلومتر طول و ۲/۵ کیلومتر عرض، در منطقه شمالی اسرائیل قرار دارد. این سنگ که در سال ۱۸۷۳ میلادی کشف شده است، به نام کاشف خود «آیر» خوانده می‌شود. اما خصوصیت حالت این سنگ، ما را وادار می‌کند تا نام جدیدی برای آن اسحاق کسم سنگ رنگین کمان.

سنگ رنگین کمان، برخلاف سنگهای معمولی، رنگ ثابتی ندارد. برای پاسخ دادن به این سؤال که «سنگ آیر چه رنگی است؟» باید از ساعت کمک بگیریم چون رنگ آن در ماههای مختلف، تغییر می‌کند. به بیان دیگر، همراه با تعبیر راویة سرخورد نور خورشید به سنگ، رنگ آن هم تغییر می‌کند.

سنگ آیر هنگام طلوع خورشید، به رنگ شعله آتش است، هنگام غروب ببار عوایی حالت توخه، سراسر آن را می‌پوشاند. سنگ رنگین کمان از طلوع تا غروب، به رنگهای زیادی درمی‌آید از زرد متمایل به روشنی گرفته تا نارنجی، قرمز و سبزه سیاه.

قصه رنگها*

همه ما از کوچک و بزرگ، قصه را دوست داریم و وقتی که پای صحبت قصه‌گو می‌نشیم؛ شش دانگ حواسمان را جمع می‌کنیم، حتی پلک زدن را هم از یاد می‌بریم بسیاری از قصه‌ها، اگرچه شیرینند، اما در مرور اسحا و آنحا می‌ماسند و نه سرزمینهای دیگر راه پیدا نمی‌کنند درحالی که برای بعضی از قصه‌ها، مرز میان کشورها، همان خط فاصله‌ای است که در بین کلمه‌ها بر روی صفحه کاعد وجود دارد. مردم همه سرزمینها هر زبان و خطی که داشته باشند، از خواندن و شنیدن چنین قصه‌هایی لذت می‌برند. قصه رنگها یکی از همین قصه‌هاست. کلام آن همه ما، دو-سه حرف از این قصه بلند است چرا دریای سرح به این نام خوانده می‌شود؟

دریای سرح که «احمر» بر نامیده می‌شود، شاحه دراز و ساریکی از اقیانوس هند است. آن دریا ۴۵۶/۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و به وسیله کانال سوئز به دریای مدیترانه وصل می‌شود. دریای سرح، به این دلیل، سرح رنگ دیده می‌شود که چشمان ما از آن، نور فرور دریافت می‌کند در باستان، بر روی سطح آب این دریا، حُلکتهایی وجود دارند که کمی به رنگ قهوه‌ای متمایل به قرمز از خود تولید می‌کنند. پخش شدن این کف بر روی آب، باعث می‌شود که آبهای سطحی دریای سرح به رنگ قرمز دیده شوند. اگر به عمق دریای سرح برویم، آبی از رنگ سرح آن نمی‌بینیم، بلکه وارد دبیایی می‌شویم که به رنگ سر و آبی است.

* برگرفته از مجله «کجهان بچه‌ها» سال سی و دو، دوره جدید شماره ۴۳۷

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

سَاطِ اسم = فرش، ابزار و آلات هر کار مثلاً، ساط نقاسی، یعنی رنگ، قلم مو، کاغذ، سارجه، وحر آن

جَالِبِ تَوَخُّه صفت مرکب به حالت (صفت، در نفس اسم) + بیه (سأنة اصافه) + تَوَخُّه (اسم) = چیزی که تَوَخُّه را حلت می‌کند «سنگ آبر نه هنگام طلوع حورسید نه رنگ شعله اش است، نه هنگام غروب بیر ارعوانی حالت بوخهی سراسر آن را می‌پوساند» این صفت، یک ترکیب اصافی است، یعنی اسمی نه اسم دیگر اصافه شده است بمعنیه دیگر قابل بحث مثلاً، موضوع قابل بحث یعنی موضوعی که حای بحث دارد

حَوَاسِ اسم (جمع حسّ) حواس پنجگانه حس سبائی (ناصره)، حسّ شنوایی (سامعه)، حسّ بوانی (شامه)، حسّ چشائی (دانقه)، حسّ سناوائی (لامسه)

دایگ اسم = یک قسمت از شنش قسمت فرضی زمین، خانه، وحر آن

سَرَه راز اسم سه سره (اسم) + راز (پسوند، به معنی فراوانی چیزی در حائی) یعنی حائی که سره در آن فراوان است، گلزار حائی که گل فراوان است این واژه گاهی به صورت صفت سر به کار می‌رود مثلاً، ساحلی سه راز، یعنی ساحل پُر از سره

سَرِاسَرِ اسم مرکب سه سر (اسم) + آ (میان وند) + سر (اسم) = تمام، از اول تا آخر، همه، وحر آن تعداد زیادی از اسمهای مرکب تا میان وند «آ» ساحه می‌شوند، مانند سنااس، سراز، سراپا، سرازیر، و غیره

جهانگردان زیادی از سراسر دنیا برای دیدن سنگ رنگین کمان، سه اسرالنبا
می‌روند. منطقه‌ای که سنگ در آن کشف شده بود، اکنون به یک پارک ملی تبدیل شده
است. گناهان و حیوانات این پارک در برابر خطراتی که آنها را تهدید می‌کند، به سدّ
محافظت می‌شوند.

ب - فعلهای اصطلاحی

به فکر فرو رفتن = مسعول فکر شدن «او لحظه‌ای به فکر فرو رفت و سپس ستقاسمی‌اش را با همان دو رنگ رد و آبی تمام کرد»

پایِ صحبتِ کسی نشست = کنار کسی نشست و به سخنان او گوش دادن «وقتی که سبایِ صحبتِ فصّه گو می‌نشستم»

پی بُردن (به) = فهمیدن، دریافتن «هیچکس به زار رنگی او پی نخواهد سرد» «شیر سواسته است به علتِ سساری از ندیده‌ها بی‌برد» «برای پی بردن به دلیل این تفاوت، بهتر است ابتدا به حکاسی از یک نفّاس بوخّه کنم»

خواس را جمع کردن = بوخه کامل کردن «وقتی که اسناد درس می‌دهد خواسان را جمع کند» یعنی کاملاً بوخّه کنید و به هیچ چیز دیگر بوخّه نکنید حر به حرفهای او راه پیدا کردن (به) = رسیدن، وارد شدن «سساری از قصّه‌ها به سررسمهای دیگر راه پیدا نمی‌کند»

ت - ساختهای نحوی

۱ همه ما، {
ار کوچک و بزرگ
ار کوچک نا بزرگ
ار کوچک گرفته نا بزرگ

هر سه عبارت بالا که از لحاظ معنی یکسان هستند قد نوصح به شمار می‌روند، یعنی برای ناکند و نوصح معنی «همه» «همه مردم، از سر و جوان، از زن گرفته تا مرد، از فقیر تا عی، ساند نامواد شوند» «سگ رنگی کمان، از طلوع تا غروب، به رنگهای زیادی درمی‌آید از رودمسمایل به ررسکی گرفته تا نارحی» توجه کنید که در اس جمله عبارت «ار طلوع تا غروب» قد زمان

سَرَرهین اسم مرکب سه سر (اسم) + رمس (اسم) = خاک، کسور

قلم مو اسم مرکب سه قلم (اسم) + مو (اسم)

گاهی در یک ترکیب اضافی نشانه اضافه حذف می‌شود، و دو اسم بر روی هم یک اسم

مرکب می‌سازند مثلاً، قلم مو سه قلم مو، یعنی قلمی که از مو ساخته شده است

همراه تدا/ صفت مرکب سه هم (پسوند اسراک) + راه (اسم) = با «بفاس مسوچه بند که

رنگ سر را فراموش کرده و همراه خود نیاورده است» = با خود نیاورده است، علی همراه

پدرش به بازار رفت = با پدرش این واژه با «با» بپر می‌اند که در این صورت به معنی هماهنگ،

مفق، متحد است علی همراه با پدرش^۴ «همراه با تفسیر راونه بر خورد نور حورسند به سنگ،

رنگ آن هم بعسر می‌کند»

ب - واژه‌ها و عبارتهای اصطلاحی

اول از همه = قبل از هر چیز، در آغاز

بزرگ صفت گاهی محاراً به معنی آدم بزرگسال است، یعنی کسی که بچه نیست

شش دانگ اسم محاراً به معنی همه، تمام، سراسر «شش دانگ حواسمان را جمع کردیم» =

همه توجه‌مان را متمرکز کردیم

کوچک صفت گاهی محاراً به معنی کسی است که شش کم است، مثلاً بچه با سن نلوع

مُتعايل به = به طرف، به سوی، در حَهت این ترکیب با واژه بعد از خود، حواء صفت و حواء

اسم، یک صفت مرکب می‌سازد مثلاً، سبب متعايل به ررد = رنگ سری که به طرف رنگ ررد

می‌رود، یعنی اندکی ررد رنگ است، متعايل به چپ = در جهت چپ، «خُلکها گمی سه رنگ

قهوه‌ای متعايل به فرم ار خود تولد می‌کند» «ررد متعايل به ررشکی» = ررد فرم رنگ

من کاری نکردم = کار من مهم نیست، فابلی بحسن نیست اس حمله در حواب بحسن و

ساش و با سگر برای انعام دادن کار گفتم می‌شود

* تمرین ۱

در «قصه رنگها»

- الف - اسمهای مرکب و صفت‌های مرکب را تحریر کنید
- مثال سررَمس اسم مرکب - سر (اسم) + رمس (اسم)
- ب - جمله‌های مجهول را به صورت معلوم بنویسید
- مثال درنای سرح که «أحمر» بر نامیده می‌شود
- درنای سرح که مردم آن را «احمر» بر می‌نامند

* تمرین ۲

- جمله‌های معلوم زیر را به صورت مجهول پارویسی کنید
- مثال بارس برف فرشی بر روی رمس ما می‌گسرازد
- به وسله بارش برف فرشی بر روی رمس ما گسترانیده می‌شود
۱. به سگین ناعب می‌شود که درنای سناه را سره و سناه سسم
 - ۲ «آبر» سنگ رنگس کمان را در سال ۱۸۷۳ میلادی کشف کرد
 - ۳ ما نام جدیدی برای سنگ «آبر» اسجاب کردیم
 - ۴ به هنگام عروب، رنگ آرعوانی سراسر سنگ رنگس کمان را می‌پوشاند
 - ۵ هر سال جهانگردان زیادی را برای دیدن سنگ رنگس کمان به امسرانا می‌برند
 - ۶ نقاش رنگ سر را فراموش کرده بود
 - ۷ گناهان آبی رنگدانه ررد در آب آبی اقبانوس می‌ریزد

* تمرین ۳

«قصه رنگها» را بخوانید و به سئوالات صفحه بعد به صورت جمله جواب دهید

است به قند توصیح ولی عبارت «ار ررد ممائل به ررشکی گرهه تا ساریحی» قند توصیح است
برای توصیح معنی «ریاده» به کار رفته است

هنگامی که «همه» در آغاز جمله باشد، قند توصیح را می توان به صورت چه . حه . سا
حواه حواه بیر نوشت مثلاً، «همه ما، چه کوحک و چه سررگ، قصه رادوسب دارسم»؛ «همه
مردم، چه پسر و چه حوان، حواه رن و حواه مرد، حواه فقیر حواه عمی، ناند ناسواد شونید»

۲. قصه اس همه ما دو — سینه حرف ار اس قصه بلند است

تخمس درباره شماره یا تعداد چیزی، به صورت در عدد که حد اقل و حداکثر آن تعداد است
مان می سود مثلاً، «دوست — سصد نفر آنجا بودند» یعنی حد اقل ۲ و حداکثر ۳۰ نفر عدد
یک به صورت «یکی» می آید مثلاً، «ار یکی — دو روز مهمان من بود»؛ «سال گذشته بست و پنج
— سش روز در کرمان بودم»؛ «سر عموم سه — چهار هزار تومان به شما بدهکار است»
گاهی اسم بعد از عدد به صورت بکره^۱ می آید، که در اس صورت بحمین را سهم بر
می سارد مثلاً، «چهار صد — پانصد نفری در اعتصاب شرکت داشتند»؛ «قصه اس همه ما دو — سه
حرمی ار این قصه بلند است»؛ «ار رایجا تا دانشگاه ده — دوازده کیلومتری راه است»؛ «من چهل
— پنجاه هزار تومانی ار دولت طلبکارم». اس ساحت بشس مجاوره ای است

گل، آینه، قرآن*

در کج آتاقش
لی لی، تک و تهاست
آرام ستسته
یشتش به مُتکاست

یکت عیمکت کند
ر صورت ما بهش
ار آن در عیمکت
پیدا ست نکا بهش

ریباست آتاقش
یک طاچه در آن
ر طاچه اش بهت
کل، آینه، قرآن

- ۱ چرا نقاش حسام‌سن از حوش‌حالی بروی رد؟
- ۲ نقاش رنگ سبز را چگونه درست کرد؟
- ۳ مشخص‌ترین تفاوت دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس چیست؟
- ۴ چرا اقیانوس اطلس سبز رنگ به نظر می‌رسد؟
- ۵ سنگ آبر به هنگام غروب چه رنگی به خود می‌گیرد؟
- ۶ سنگ آبر را با چه رنگهائی می‌توان دید؟
- ۷ چرا عمق دریای احمر قرمز است؟
- ۸ چرا در حرایر اورکزی برف به رنگ قرمز دیده می‌شود؟
- ۹ دلیل سره بودن دریای سنا چیست؟
- ۱۰ دریای سنا بزرگتر است یا دریای مدیترانه؟ به چه دلیل؟

شعر «گل، آینه، قرآن» به صورت نثر

بی بی در کُج اناقش تک و نهاست — (او) آرام بنسسه (و) شنش به مُتکاسب،
 یک عیبک کهبه بر صورت ماهش (است) — نگاهش از آن وَرِ عسک پداست،
 اناقس رساست، یک طاچه در آن است — گل، آینه، قرآن بر (روی) طاچه اش هست،
 سسی و سماور آن سوی اناق است — (و) یک گزبه حای بردیک بحاری است،
 یک نُفحه آبی (در) آن گوشه دنگر اسب — (و) آن نُفحه رسا سحاده بی بی اسب،
 یک ساعت کوکی بالای سر اوسب — عکس پسر او در فاب قشگی است،
 عکس پسر او در قاب، قشگ است — اما خودس الآن در حبه حنگ است

۱۰

تحلیل شعر

نوع شعر چهار باره، یعنی شعری که هر بخش با سبب آن چهار مصراع^۱ دارد، و قافیه^۲
 مصراعهای دوم و چهارم در هر سبب یکی است مثلاً، «هاست، کاست» در سبب اول، «هش، هش» در
 سبب دوم، «آن، آن» در سبب سوم، «تای است، چاق است» در سبب چهارم و حر آن

موضوع شعر، یک توصیف ریا از اناق یک پرور سنتی ایرانی

رَبان شعر سمار ساده و روان، عاری از اصطلاحات ادبی، و سمار بردیک به ربان گمنار
 و بژگیهای نحوی معمولاً بعدها قتل از فاعل آمده اند مثلاً، در کج اناقس (قد مکان) سی سی
 (فاعل) یک و نهاست، از آن وَرِ عیبک (قد مکان) پداست نگاهش (فاعل)، و حر آن

۱ یک به اربا ۳، ص ۶۶ ۲ یک به ص ۱۲۳

سیلی و سماور
آن سوی آفاق است
رزویک سخاری
یک گریه چاق است

آن گوشه دیگر
یک بقیچه آیت
آن ترمیز ریا
سجاده بی لیست

یک ساعت کوکی
بالای سر اوست
در قاب قشگی
عکس پیر اوست

عکس پیر او
در قاب قشک است
اما خودش الان
در جبهه خاک است

* تحریریں ۴

شعر «گل، آبنہ، قرآن» را بخواند و به سئوالهای زیر به صورت حمله کامل جواب دهید

- ۱ سر بی بی کجاست؟
- ۲ آنا در اتاق بی بی هیچ حیوانی وجود دارد؟
- ۳ آنا در اتاق کس دنگری بحر بی بی هست؟
- ۴ بی بی مشغول چه کاری است؟
- ۵ صورت بی بی رشت است یا رنما؟
- ۶ بی بی گل را کجا گداسه است؟
- ۷ رنگ سجاده بی بی چیست؟
- ۸ آیا بی بی فرزند دارد؟
- ۹ ساعت کوکی در کجاست؟
- ۱۰ در اتاق چه حرهایی دنده می شود؟

گاهی فعل قبل از فاعل آمده مثلاً، سداست (فعل) نگاهش (فاعل)، هست (فعل) گل، آینه، قرآن (فاعل)

گاهی فعل جمله حذف شده است مثلاً، یک عینک کهنه بر صورت ماهش (است)؛ یک طاقچه در آن (است)

واژه‌ها

نَر. حرف اضافه، به معنی روی، به، برای، مخصوص گونه نوشتاری است
بُقْچَه: اسم = پارچه‌ای است به شکل مُرْبَع که در آن لاس و حسر آن می‌گذارند، و معمولاً مخصوص پیریهاست

بی بی صعب = حاتم، لقب سنی ربهای معمولاً پیر و مذهبی مثلاً، بی بی فاطمه ولی امروره
بشیر واژه حاتم به حای آن به کار می‌رود مثلاً، فاطمه حاتم
سَخَّادَه اسم = پارچه یا فرش است که روی آن نماز می‌خواند

ماه: اسم = نام کُره، و محاراً به معنی ربا صورت ماه = صورت ربا در زبان محاوره، به معنی سسار خوب، عالی، قشنگ، و حسر آن کاربرد فراوان دارد مثلاً، «[رصا آدم ماهیه]» = آدم بسیار خوبی است؛ «[بهار که می‌آد، حوبه من ماه می‌شه]» = قشنگ می‌شود؛ «[این لاس چه ماهه]» =
چقدر خوب و عالی است!

هُتْکَا: اسم = حرئی از وسائل خواب است که ریر سر می‌گذارند از پارچه و تر ساحه می‌شود
معمولاً به شکل اُسوانه است هنگام نشستن بر روی زمین بزرگ آن تکیه می‌دهند
وَر: اسم واژه محاوره‌ای = طرف، سو «[برواون وِر حناون]»، «[سا اس وِر]»، «[توار کدوم وِر می‌ری؟]»

محید پول را گرفت و به رحمت راهش را از میان آدمهایی که دو سر بر اسداره معمولی خود شده بودند، بار کرد در همان حال، احساس کرد که پایش به چیری خورد، چیری که گرد بود و کوچک

وقتی به در نقالی رسید، نک توپ کوچک ماهوتی را حلوی پایش دید آرام حم شد و بی آنکه دست و پایش را گم کند، بوپ را برداشت و در رسیل گذاشت و راه افتاد. آقای پلیس محله که دم در اسساده بود، نا ددن او گفت
— سلام محید آقا! دلت می‌خواهد کلاهم را سرت نگداری؟
ولی محید بی آنکه حواش را بدهد، از کنارش گذشت

هوا سرد بود دستهای محید بی‌حسی شده بود حای دسته رسیل هم کف دستش را قرمر کرده بود دلش می‌خواست کمی نایستند و دستهایش را نا نفسش گرم کند ولی فکر کرد ممکن است آفا مرتصی، «آقای پلیس محله» را برای پس گرهش توپ، دسسال او نفرسد برای همین، نفس‌ریا نا حانه دوند

بردنک حانه توپ را از رسیل در آورد و توی حیثش گذاشت نمی‌خواست مادر آن را ببید به حانه که رسید، رسیل را به دست مادر داد بعد کیف مدرسه‌اش را برداشت و پشت رححوابها پنهان شد آرام توپ را از توی حیثش سرون کسید و سا مهارت یک شعدده بار، آن را در کیفش گذاشت

صبح رور بعد، وقتی از حواب سدار شد احساس کرد از رورهای پنش حوشحالبه است از رححواب بیرون برند او همان‌طور که خودش را برای رفتن به مدرسه آماده می‌کرد، سوبی را که تاره یاد گرفته بود می‌رد پدر و مادر که از آن همه شادی و نشاط محید تعجب کرده بودند، به هم نگاه کردند و حدیدند

محید بی آنکه صبحانه را درست و حسابی بخورد، کیفش را برداشت و از حانه

آن پسر را دستگیر کنید! (۱)*

نقالی آقا مرتضی آنقدر کوچک بود که محید را یسار قصه‌ای که خوانده بود می‌انداحت قصهٔ بیربیری که در حانه‌ای به اندازهٔ عربیل زندگی می‌کرد
نقالی آقا مرتضی به راستی که یسقلی بود و بیشتر از چهار پنج سمر در آن حانه
می‌گرفتند رستناها هم که آدمها با پوشیدن پالتو و لباسهای کلفت دو سرابر اسدازهٔ
معمولی خود می‌شوند فقط دو سه سمر در نقالی حانه می‌گرفتند.

آن روز که محید به نقالی آقا مرتضی رفت، یک روز سرد رستنا می‌بود سرف همه
حانه را پوشانده بود او خلوتر از همه اساده بود و یکی یکی حسهایی را که می‌خواست،
می‌گفت گاهی هم بر می‌گشت و به سسد کوچکی که بر او پوپ ماهوتی بود، نگاه می‌کرد
آقا مرتضی توپهای ماهوتی را در یک سسد چوبی ریحه بود و شست شیشه گذاشته بود
مطرهٔ توپها آنقدر قسگ بود که کوچک و بزرگ با دیدن آن اعتراف می‌کردند که آقا
مرتضی مرد با سلیقه‌ای است

آقا مرتضی برر و چالاک حسها را در رسیل محید گذاشت و در همان حال به
پسر عموش که دم در ایستاده بود، معارف کرد که داخل شود
پسر عموی آقا مرتضی که از طرف بچه‌ها «آقای پلیس محله» نام گرفته بود، دلش
می‌خواست مثل هر روز، کنار آقا مرتضی بنشیند و در هوای سرد، یک لیوان چای داغ
نوشد ولی معاره آنقدر شلوع بود، که راهی برای ورود پیدا نمی‌کرد
محمد پول را به آقا مرتضی داد و مسطر نقه‌اش ایستاد و دوباره به سسد توپها نگاه
کرد آقا مرتضی هم بار دیگر به پسر عموش تعارف کرد و نقیهٔ پول مسحد را در دستش
گذاشت

* بر گرفته از «کهنان بچه‌ها»، سال سی‌ودو دورهٔ جدید شماره ۴۳۴

ماشینها گرفت بچه‌ها با سروصدا از خیابان رد می‌شدند آقای پلیس محله هم آن طرف چهارراه شاد و سر حال ایستاده بود و آنها را نگاه می‌کرد محید پشت بچه‌ها قایم شده بود تا چشم آقای پلیس به او نیفتد قلب او درست مثل قلب یک خرگوش اسیر می‌زد سرانجام، به هر رحمتی که بود، محید دور از چشم آقای پلیس محله از حیابان گذشت و بعد با همه قدرتی که در پاهایش داشت، به طرف خانه دوید

* تمرین ۴ (ب)

حمله‌های روبرو را کامل کنید

- ۱ محید پول، به آقا مرتضی داد و سد توپها نگاه کرد
- ۲ محید بی‌آنکه حواش بدهد کنارش گذشت
- ۳ بیرون خانه‌ای عربیل زدگی می‌کرد
- ۴ محید را رسیل آورد و جیس گذاشت
- ۵ او رورهای قبل حوشحال بود
- ۶ او سه حیابان گذشت و چهارراه رسید
- ۷ محید همه قدرتی که پاهایش داشت طرف خانه دوید.
- ۸ آن رور محید نقالی آقا مرتضی رفت، برف جا پوشانده بود
- ۹ او گاهی می‌گشت و سد کوچکی پر توپ ماهوتی بود، نگاه می‌کرد
- ۱۰ محید احساس کرد پایش چیزی خورد هم سد و آن برداشت

بیرون دوید کمی که از حانه دور شد، در کیفش را بار کرد تا از وجود بوب مطمئن شود توپ هنوز آنجا، ته کیف بود کم کم به مدرسه سردنک می‌شد مثل همیشه وقتی از سه کوچه و سه حیانا گذشت، به چهارراهی که آقای پلیس محله می‌ایستاد، رسید پدر به آقای پلیس محله سفارش کرده بود که صبحها به مسجد کمک کند تا از حیانا رد نشود او هم ناشادی قبول کرده بود و هر روز صبح، دست مسجد را محکم می‌گرفت و به آن طرف حیانا می‌برد

آن روز مسجد با خودش گفت «حتماً آقا مرتضی به آقای پلیس گفته است که من توپش را برداشته‌ام بهتر است از راهی بروم که او مرا بسد»

با اس فکرها مسجد، آرام و بی‌سروصدا به طرف چپ راه پیچید از حیانا رد شد، از چند کوچه و پس کوچه گذشت و به مدرسه رسید و میان بچه‌ها ناپدید شد آقای پلیس محله هر چه منتظر ایستاد مسجد را ندید ناخودس گفت «حماً مریض شده است آچه درور هوا خیلی سرد بود و او هم کلاه سرش نگذاشته بود» در همان موقع که آقای پلیس محله به مسجد فکر می‌کرد، مسجد در مدرسه عوعایی به راه انداخته بود او وسط مدرسه ایستاده بود، بچه‌ها هم دورش حلقه رده بودند مسجد با تمام توانش توپ را به زمین می‌کوبید و می‌گفت

— می‌رم زمین

و بچه‌ها یکصدا حوات می‌دادند

— هوا می‌ره

مسجد آن روز، پسر محبوب مدرسه بود

رنگ تعطیل که به صدا درآمد بچه‌ها آسقدر حیح و داد راه اسداحتند که صدای رنگ دیگر شنیده نمی‌شد مسجد و بچه‌هایی که از حیانا رد می‌شدند، مثل هر روز منتظر گذریان ایستادند وقتی گذریان با لباس مخصوص، محکم و با اراده پرچم را حلوی

محید سرش را تکان داد مادر بار دیگر پرسید

— با کسی دعوا کردی؟

محید بارهم سرش را تکان داد مادر با اعتراض گفت

— پس معنی این کارها چیست؟ اصلاً تو چرا ایطوری شده‌ای؟

مادر عرعرگمان رفت و محید در حالی که از ترس پشت رختحواها مُچاله شده

بود، به یاد آورد که چطور از دست آقا مرتضی فرار کرده بود

وقتی از مدرسه برمی‌گشت، آقا مرتضی را دیده بود آقا مرتضی فریاد رده بود

— محیدا محیدا

محید با دیدن او شروع به دویدن کرده بود، آقا مرتضی هم قدمهایش را تندتر کرده

بود و گفته بود

— صبر کن، محیدا

ولی محید بی‌اعتنا به او، تند دویده بود تا به خانه رسیده بود و پشت رختحواها

پنهان شده بود محید در همین فکرها بود که رنگ در به صدا درآمد نفسش سد آمد

احساس کرد دست بررگی حلوی دهانش را گرفته و نمی‌گذارد نفس نکشد با خودش

گفت «آقا مرتضی است».

وقتی مادر در حیاط را نار کرد، محید صدای مردی را شنید، دیگر مطمئن نبود که

آقا مرتضی برای گرس توپ آمده است ولی در اتاق که سارشد، صدای صاف و روشن

پدر را شنید که می‌گفت

— وسایلم آماده است؟

تاره آن موقع بود که محید به یاد آورد که پدرش برای مأموریت به مسافرت می‌رود

این چندرور، آنقدر حواسش به فرار از دست آقا مرتضی و آقای پلیس محله بوده که به

هیچ چیز دیگر اهمّیت نمی‌داده است

درس ۳

آن پسر را دستگیر کنید! (۲)

همان روز عصر، مادر ربیل را آورد و گفت

— محمّد، برو بر آقا مرتضی خرید کن

محمّد کتابهایش را که تا آن لحظه گوشه‌ای انداخته بود، برداشت و گفت

— درس دارم فردا معلّم، درس می‌پرسد.

مادر گفت

— زیاد وقت را نمی‌گیرد

محمّد گفت

— حلی درس دارم سما که نمی‌خواهید من رد شوم.

مادر چادرش را سر کرد و گفت

— ناشد، خودم می‌روم.

ار آن پس، محمّد درس را بهانه می‌کرد و برای خرید نمی‌رفت می‌توسید آقا

مرتضی نا ددن او نادرش باید که همان روزی که یکی از توپها گم شد، محمّد در معاره

بود

یک روز محمّد سراسیمه رنگ رد و در را نا صدای وحشساکي پشت سرش به هم

کوبید کیفش را گوشه‌ای انداخت و پشت رحتحوانها پنهان شد مادر حیرت رده به او

نگاه کرد و پرسید

— چی شده؟



آقای پلیس محله کنار در مدرسه، منتظر محید ایستاده بود سرما گونه‌های او را
سرح کرده بود

وقتی رنگ تعطیل مدرسه رده شد، بچه‌ها با سرو صدا از مدرسه بیرون ریختند
محید همراه دو تا از دوستانش بود که ناگهان چشمش به آقای پلیس محله افتاد باز دیگر
احساس کرد دست بررگی حلوی نفس کشیدس را می‌گیرد.

ایستاد دوستانش با اعراض گفتند

— رودباش! چرا نمی‌آیی؟

محید گفت

— شما بروید، خودکارم را بوی کلاس جا گذاشته‌ام

یکی از دوستانش گفت

— ما منتظرت می‌مایم، رود برگرد

محید به طرف کلاس دوید کلاس از هاهوی همیشگی حالی بود محید نفس نفس
می‌زد سردش بود و ترسیده بود هر چه فکر کرد چطور از مدرسه خارج شود که آقای
پلیس محله او را ببیند، راهی به نظرش برسد کلاس خلوت و بی سرو صدا او را بیشتر
می‌ترساند می‌ترسید، آقای پلیس محله از پنجره وارد شود و او را با خودش برد

از کلاس بیرون دوید دوستانش که منتظرش بودند، گفتند

— ما به گذریان گفتیم صبر کنید تا تو بیایی

محید به یکی از دوستانش گفت

— من خیلی سردم است اگر تو سردت بیست، شال گردن را به من بده

دوستش گفت

— بیا، من اصلاً از شال گردن حوسم نمی‌آید.

محید شال گردن را گرفت و دور صورتش پیچید کلاهش را هم با روی ابروهایش

آرام آرزو پشت رجحواها سرک کشید پدر نا دیدش حدید و گفت

— چطوری بسرا سوغاتی برایت چه بیاورم؟

مادر گفت

— فکر نمی‌کنم وقت سوغاتی خریدن داشته باشی

پدر در حالی که چمدانش را برمی‌داشت، گفت

— درهرحال، یک چیری برایش می‌آورم حب دیگر باید بروم، دیرمی‌شود

دستکشهایم کحاست؟

مادر همه حارا برای پیدا کردن دستکشها جستجو کرد محید هم چند حارا نگاه

کرد، ولی دستکشها نبودند پدر که کم کم عصبانی می‌شد، گفت

— یعنی چه؟ پس این دستکشها کحاست؟

مادر دستپاچه گفت

— حتماً یک حایی گذاشته‌ای صبرکن، الان پیدا می‌شود

پدرگفت

— دیرم شده است باید بروم، حداحافظ! حداحافظ محید!

وقتی پدررفت، مادر و محید ساکت ایستادند و نه هم نگاه کردند مادرگفت

— بدموقعی دستکشهایش را گم کرد! محید برای دل‌داری او گفت،

— می‌تواند توی دستهایش «ها» کند یا دستهایش را توی حیش بکند

مادرحدید و گفت

— ای کاش همس سفارشها را نه او می‌کردیم

رور بعد، آسمان صاف و آبی بود نادی که ار روی زمینهای یخ زده می‌گذشت، سا

حود سور و سرما نه همراه داشت

محید می‌خواست حواب بدهد، ولی شش تا چشم با کجکاوی و انتظار به دهان او

دوخته شده بودند

برای همس من و من کجا گفت

— برای آنکه شما می‌خواستید مرا دستگیر کنید

آقای پلیس محله با تعجب گفت

— دستگیر کم؟

محمد گفت

آره! مگر شما نبودید که پشت سرم می‌گفتد «آن پسر را دستگیر کنید»

آقای پلیس محله و آقا مرتضی با تعجب به هم نگاه کردند بعد آقای پلیس شروع به

حدیدین کرد حالا بحد کی بحد! وقعی حساسی حدید، گفت

— عجب! سر گوشهای تو هم مثل اینکه یخ رده است من گفتم با دستکشهای

بدرت را بگیر

آقا مرتضی انگار که کشف بزرگی کرده باشد، گفت

— بو دستکش را دستگیر سسده‌ای

و بعد همه بحر محید، حدیدند.

مادر پرسید

— دستکشها کجا بود؟ ما خیلی دسالتش گشیم

آقا مرتضی استکان چایش را برداشت و گفت

— دور رور پیش که پدر محید آمد معاره خرید کند، جا گذاشت دیورر محمد را سوی

راه دیدم و صدای رسدم ولی نمی‌دانم چرا فرار کرد برای همین دادم به پسر عموم که به

محید بدهد

ولی محمد دیگر چیزی نمی‌شنید در همه جای بدنش احساس دردمی کرد هم در

پایین کشید به نظر خودش اگر مادر هم او را می‌دید، نمی‌شماحت
گذرمان پرچم را جلوی ماشینها گرفت ماشینها ایستادند و بچه‌ها که از سرما حال
و حوصله نداشتند، بی‌سرو صدا از حیاناں گذشتند
وقتی محید آن طرف چهارراه رسید، صدای آقای پلیس محله را شنید که گفت
— محیدا محیدا

محید ناشنیدن صدای او شروع به دویدن کرد دوسانش با تعجب سه هم نگاه
کردند آقای پلیس، تند سال او دوید و گفت
— صرکن، محیدا صرکن!

ولی محید همچنان می‌دوید آقای پلیس محله سوار موتورسکلت شد و دنبال او
راه افتاد همان طور که محید می‌دوید، سادسردی سه صورش می‌حوردد و اشک
چشمهایش را سراربر می‌کرد صدای آقای پلیس محله را هم به طور مبهم می‌شنید که
می‌گفت

— آن پسر را دستگیر کنیدا آن پسر را دستگیر کنیدا
محید احساس کرد آقای پلیس فاصله کمی با او دارد، برگشت که او را بسنید،
ناگهان روی نهها سُرحوردد و افتاد

محید در خانه خوابیده بود آقای پلیس محله و آقا مرتضی هم کنارش نشسته
بودند مادر در آشپزخانه چای می‌ریخت آقای پلیس محله به محید گفت
— بو چرا نارگیها از ما فرار می‌کنی؟
مادر سببی چای را جلوی مهمانها گذاشت و کنار محید نشست آقای پلیس محله
با تأکید گفت

— بگفتی چرا تا مرا دیدی، فرار کردی؟

کمید» مجید هراسان به طرف خانه می‌دود در این هنگام به رس می‌خورد و پاش می‌شکند رور بعد، آقا مرتضی و سرعموس به عبادتِ او می‌آیند و او می‌رسند «بوحرا چند رور است که از ما فرار می‌کمی؟» مجید نا ناراحتی حواب می‌دهد «سرای این که شما خیال داشتید مرا دسگیر کمید» آقای پلس با تعجب می‌پرسد «دسگیر!» و مجید می‌گوید «بله، شما دیروور به دسال من می‌آمدید و می‌گفتند این پسر را دسگیر کنند» آقا مرتضی موجه می‌شود که مجید «دسکس» را «دسگیر» شنیده است و بعد توضیح می‌دهد که پدر مجید، چند رور پیش دستکشهایس را در معاره حا گذاشته، و سرعموی او دیروور مجید را صدا می‌کرده که دسکنها را به او بدهد مجید از عملی که کرده احساس شرمساری می‌کند از خودش ندش می‌آند آرام چشمهایس را می‌بندد و فکر می‌کند که چگونه پول بوپ آقا مرتضی را بدهد

پایش که گنج گرفته بودند و هم در قلنس
 وقی آقا مرتضی و آقای پلیس محله رفتند، محید در کیش را سار کسرد، تسوپ
 کوچک ماهوتی هور ته کیش بود، ولی چقدر کثیف شده بودا در کیف را ست و آن را
 بالای سرش گذاست بیشتر از همیشه حسنه بود آرام چشمهایش را روی هم گذاشت و
 به این فکر کرد که چطور می تواند پول نک توپ ماهوتی را بهیته کند و به آقا مرتضی
 بدهد

خلاصه داستان

محمد برای خرید نه حواریار فروشی آقا مرتضی می رود یک سبد پر از بوپ ماهوتی، که
 نشت ششبه گذاشته شده است، او را وسوسه می کند هنگام خارج شدن از معاره نک توپ باری را
 جلو نایش می بیند و آن را آهسته برمی دارد، در راه فکر می کند که ممکن است آقا مرتضی سا
 پسرعموی او، که نعه ها او را «آقای پلیس محله» می گویند، این موضوع را فهمیده باشند از این
 رو سحت بگران است رور بعد، هنگامی که به مدرسه می رود، آقای پلیس را می بیند که مسطر
 اوست محید از برن، خود را از چشم او پنهان می کند، درحانه سز ساراقت است، رسرا دانسماً
 می برسد که برای س گرهن بوپ نه در حانه سانس رنگ درحانه به صدا درمی آید و محید، از
 برن آقا مرتضی و آقای پلیس محله، پشت رحتحواها پنهان می شود ولی بعد متوجه می شود که
 پدرش به حانه آمده ناوسانلش را بردارد و به مسافرت برود پدر نه دسال دستکشهایش می گردد
 ولی هرچه مادر جستجو می کند نمی تواند آنها را پیدا کند سرانجام پدر حداحافظی می کند و از
 حانه سرون می رود محمد ناچند رور، نه بهانه درس، از رهن نه معاره آقا مرتضی حدودداری
 می کند سرانجام یک رور هنگام بازگشت به حانه، آقای پلیس محله او را صدا می کند، ولی او نا به
 فرار می گذارد در حال فرار، صدای آقای پلیس را می شنود که می گوید «آن پسر را دستگیر

رحتیخواب اسم مرکب سه رحمت (اسم) + سر (نشانه اصافیه) + حواب (اسم) = وسایلی کنه
 مخصوص حواب است، ار قیلی بوا، دُشک، مُنگا، ملاقه، و حر ان گاهی یک ترکیب اصافی سر
 روهم یک اسم مرکب را می سازد مانند اب حُر سه آخر، بدم مرع، رحیحواب، و حر ان
 سر و صهدا اسم مرکب سه سر (اسم) + و (حرف عطف) + صدا (اسم) = هاهو، سلوعی دو اسم
 با دو سناک همراه با یک اسم مرکب می سازند مثلاً حال و حوصله، اب و هوا، رد و حورد،
 گفت و گو (= گفتگو)، و حر آن «کلاس حلوت و بی سرو صدا (صفت)» او را مشتق می ترسانند،
 «بچه ها که ار سرما حال و حوصله نداستند، بی سرو صدا (قد) ار حیانا گندشند» «سخه ها سا
 سرو صدا ار حیانا رد می سندن»

عُر عُر گمان، قند (چگونگی) سه عر عر کُ (اسم) هاسا^۱ با، ان (پسوند فاعلی)^۲ = در حال
 عر عر کردن «مادر، عر عر کما رفت»

وسایلی اسم (جمع و سمله) = چهرهائی که برای انجام کاری لازمند مثلاً، وسایلی سوس قلم،
 کاغذ، مداد، و عره^۱ وسایلی سفر لباس، چمدان، ساک، و عره
 یکصددا قند (چگونگی) سه یکا (عدد) + صدا (اسم) = نا هم، هاهنگ، مُحد «بچه ها یکصددا
 حواب می دادند هوا می ره»

ب سه واژه ها و عبارتهای اصطلاحی

ایطوری قند (چگونگی و حالت) سه این (ضممر اشاره) + طور (اسم) + ی (پسوند نسبت)
 = ان گوبه، مثل این، نه این شکل، نه این صورت معمولاً هنگامی که کار با حالت کسی عر عادی
 باشد نه کار می رود مثلاً، «بو چرا ایطوری شده ای؟»، سسی کسارهای تسو عر عادی است، ملی
 همسه بیستی، «اس پسر چرا ایطوری حرف می رندا؟»، یعنی حرف ردش عادی بیستی «شما چرا
 ایطوری عدا می حورندا؟» در حواب این سؤال می توان پرسند «چطوری؟»، سسی چگونسه؟،

۱ یک نه ارما ۲، ص ۱۷۴ ۲ یک نه ارما ۳، ص ۱۷

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

ترانر صفت مرکب --- بر (اسم) + آ (مان وید) + بر (اسم) = روبرو، مساوی این واژه سا عدد قبل از خود یک صفت مرکب می‌سازد مثلاً، دو برابر، پنج برابر، حد برابر، حدین برابر، صدها برابر، و حرآن «علی‌دیور» ۲ ریال داست و امروز ۴۰ ریال دارد، پول او از دیور تا امروز دو برابر شده است» گاهی این واژه مرکب به اسم بعد از خود اضافه می‌شود مثلاً، «سن شماسه برابر سن اوست، حون شما ۶ سال دارید و او ۲ سال» «من ۳۰ تومان دارم و شما ۷ تومان، پس پول شما دو برابر و نیم بول من است» «در رستوران آدمها با پوشیدن پالتو و لباسهای کلفت دو برابر اندازه معمولی می‌شوند»

حیرت رده صفت معمولی --- حیرت (اسم) + رده (اسم معمول از مصدر «ردن») = کسی که دچار حیرت شده است اسم معمول فعل «ردن» با بسیاری از اسمها صفت معمولی می‌سازد مثل رده = کسی که گرمتر سیل شده است، یخ رده، رلرله رده، جنگ رده، و حرآن «مادر حیرت رده به او نگاه کرد» در این جمله «حیرت رده» به صورت قند به کار رفته است

خودکار صفت مرکب --- خود (صمیر مشرک) + کار (اسم) = فلج خودکار، احضاراً خودکار، به معنی فلمی که خودکار می‌کند، ساعت خودکار

دستگیر اسم مرکب --- دست (اسم) + کیش (ساک حال از مصدر «کسیدن») واژه «دست» یا ساک بعضی از فعلها صفت با اسم مرکب می‌سازد، مانند متی دستنوس / دست نوشت، دست

حالا بحدید، کی بحدید = حیده او برای مدنی طولانی ادامه داست حیده او تمام نمی‌شد، انگار که اگر حالا بحدید دیگر وقتی برای حدیدن بخواهد داشت «آقای بلیس محله شروع کرد به حدیدن، حالا بحد کی بحدی وقتی حساسی حدید» اس عبارت را می‌توان با فعلهای گوناگون به کار برد در مورد کار یا فعلی به کار می‌رود که با سددت و سر برای مدتی طولانی ادامه داشته است معمولاً قبل از این جمله مصدر فعل می‌آید مثلاً، «اس از حدرور گرسنگی و سی که به سفره بر ار عدا رسد شروع کرد به خوردن، حالا بحور کی بحور» در صورتی که فعل مرکب باشد فقط بخش دوم آن به صورت مثبت تکرار می‌شود مثلاً، «به محص دیدن مار شروع کردم به فرار کردن، حالا فرار کنی کی کنی» اس جمله مخصوص زبان محاوره است

حِسابی دید / صفت حساب (اسم) + ی (پسوند نسبت) = به طور کامل، کاملاً، کامل، فراوان، خوب فقط در محاوره به کار می‌رود «وقتی حساسی حدید، گفت» «بسی پس از حیده رناده» امروز بعد از مدتها یک عداای حساسی خوردم» یعنی یک عداای خوب و فراوان اغلب با واژه «دُرُست» می‌آید دُرُست و حساسی «محد بی آنکه صحابه را درست و حساسی بحورد، کفس را برداشت و از خانه بیرون دود»، یعنی صحابه را به طور کامل بحورد

دستپاچه هدا / صفت مرکب دست (اسم) + پاچه (اسم) = سریشان، شتاب رده «مادر دستپاچه گفت»

راه = چاره، راه حل «هر چه فکر کرد چطور از مدرسه خارج شود که آقای بلیس محله او را سید، راهی به نظرش برسد»

تَعَب ا این واژه در اعار جمله و با نه بهایی برای ابرار تعبت به کار می‌رود مثلاً، محد گفت «مگر سما نبودند که شت سرم می‌گفتد آن سر را دستگیر کنند؟» آقای بلیس محله و افا مرتضی با تعبت به هم نگاه کردند، و بعد آفا مرتضی گفت «عجب! پسر، گوشهای تو هم مثل اسکه سج رده است»، یعنی درست نمی‌شوی

حظور؟ و عره اس واره معمولاً معنی اعراص و نارصائی به حمله می‌دهد
 به هر رحمتی که بود اس حمله هنگامی به کار می‌رود که کار یا فعلی با کوشش و تلاش سسار
 و نارحمت و در دسر فراوان انجام شده باشد «سراجام، به هر رحمتی که بود، محند دور از چشم
 آقای پلس محله از حیاناں گذشت» اگر کار در آینده نابد انجام شود، فعل این حمله به صورت
 «هست» یا «باشد» می‌آید مثلاً، «کار سحی است ولی من آن را به هر رحمتی که هست / باشد
 انجام خواهم داد»

بیا^۱ فعل امر = بگر در محاوره معمولاً هنگامی که می‌خواهم چیزی را به کسی بدهم برای
 جلب توجه او و دعوت او به گرفی آن چیز، اس واژه را در آعار حمله می‌آوریم، مثلاً، محند به
 دوسس گفت شال گردب را به من بده دوسش گفت «سا، من اصلاً ار شال گردن حوشم
 نمی‌آید» در گفت و شنود رسمی و مُحترمانه، واژه «بفرماید» به کار می‌رود مثلاً، ممکن است سال
 گردسان را به بنده بدهند؟ بفرماید، من ار سال گردن حوشم نمی‌آید

تاره قند (رمان)، به معنی احیراً، حدیداً «سویی را که تاره یاد گرفته بود، می‌رد» وقتی که
 بخواهم موضوع با مطلب حدیدی را بان کسم که ارتباط با موضوع با مطلب قلبی دارد، «تاره» را
 در آعار حمله می‌آورم مثلاً، «بدر گفت و سانبم آماده است؟ تاره آن موقع بود که محند به یاد آورد
 که بدرش نابد به مسافرت برود» «تارگی» و «به تارگی» به معنی حدیداً و احیراً، و سیر جمع آن
 «تارگیها» به معنی در ورهای احیر، احیراً، حدیداً کاربرد فراوان دارد «سوتی را که تسارگی /
 تارگیها نابد گرهه بود، می‌رد» «بو چرا تارگیها ار ما هراز می‌کی؟» «به تارگی» سشسر مخصوص
 سسک بوساری است

چی شده؟ (محاوره‌ای) = چه حادثه‌ای روی داده؟ چه اتفاقی افتاده؟ چه حیر باحوسانیدی به
 وجود آمده؟ معمولاً برای پرسس در باره چیزی باحوشانید به کار می‌رود «مادر حیرت رده به او
 نگاه کرد و برسند حی سده؟ با کسی دعوا کردی؟»

1 Here you are! come on!

گروه گروه به ماسای مسافه می‌روند»؛ «ساگردان دسه دسه به مدرسه می‌آمدند»

۴ محید خم شد و، بی‌آنکه دست و پایش را گم کند، توپ را برداشت و در رنجیل گذاشت و راه افتاد

«و» دو کلمه همگروه و با دو جمله مُسْتَقِل را به یکدیگر رَسَط می‌دهد، و از اسن رو آن را «رِط» می‌نامم «محمد دست و ناس را گم کرد» دست، سا دو کلمه همگروه هستند رسرا هر دو اسمند «او بوب گرد و کوچکی را حلوی پاس دند» گرد، کوچک همگروه هندی حوون هر دو صفت هستند «محمد فوراً و به سرعت از اینجا دُور شد» فوراً، سرعت هر دو عید هستند و همگروه سا یکدیگر «محمد خم شد (محمد) بوب را برداشت» اس دو جمله مستقل هستند، بر امی سوان هر یک از آنها را به طُور مستقل و حُدا از یکدیگر به کار برد؛ «(او) توپ را برداشت (او توپ را) در رسیل گذاشت (او توپ را برداشت و در رسیل گذاشت)» «محمد توپ را در رسیل گذاشت (محمد) راه افتاد (محمد) بوب را در رسیل گذاشت و راه افتاد»؛ «پدر و مادر به هم نگاه کردند (پدر و مادر) حدیدند (پدر و مادر به هم نگاه کردند و حدیدند)»

در هر یک از دو جمله بالا، چون فاعل یکی است فقط در آغاز جمله اول می‌آید و جمله دوم به وسیله «و» به جمله اول مربوط می‌شود ولی اگر فاعل جمله‌ها یکی نباشد نمی‌سوان آن را حذف کرد «محید توپ را برداشت و برادرش آن را در رسیل گذاشت»؛ «مادر عرعر کنار رفت و محید به باد آورد که»

همچنین اگر مفعول همه جمله‌ها یکی نباشد، آن را فقط در جمله اول می‌آوریم «محمد بوب را برداشت بوب را در رسیل گذاشت بوب را به خانه برد (محمد) بوب را برداشت و در رسیل گذاشت و به خانه برد» اما اگر مفعول جمله‌ها یکی نباشد، با از دو بوع مُفاوت نباشد، مثلاً در یک جمله مفعول صریح و در جمله دیگر مفعول غیر صریح، هیچکدام را نمی‌توان حذف کرد «محمد توپ را برداشت و کتاب را به حایس گذاشت»؛ «محید توپ را برداشت و با آن بازی کرد»

یعنی چه؟^۱ = منظور چیست؟ چرا چنین است؟ درست نیست، بی معنی است معمولاً هنگام حشم و نارضائی و برای اعراص به چری ناخوشانند به کار می‌رود «بدر که کم کم عصباسی می‌سده، گف یعنی چه؟ پس این دسکسها کحاست؟»

ب - فعلهای اصطلاحی

به راه انداختن = به وجود آوردن، درست کردن، برپا کردن «محدد در مدرسه عوعاسی به راه انداحه بود» این فعل به صورت «راه انداحس» سر به کار می‌رود مثلاً، «اس کنار سروصدای ریادی راه می‌اندارد»

حواس کسی به چیزی بودن = توجه کامل به چیزی داشتن فقط به یک چیز فکر کردن «این چند روز، آنددر حواسش به فرار از دستِ آفا مرتصی بوده که سه هیچ حمر دیگر اهمب نمی‌داده اس» این فعل مخصوص محاوره است مثلاً، «حواسب به من باشد»، یعنی فقط سه حرفهای من توجه کن، «مناستفانه حواسس به درس بیست»، یعنی به درس بوچهی ندارد دست و پا را گم کردن = دسباحه شدن، هراسان شدن، گمخ شدن «آرام حم سده و بی‌آنکه دست و ناس را گم کند، بوپ را برداشب»

سَرَک کشیدن = از بسب چری به طور پسهایی نگاه کردن «مسحید آرام از نشت رخصحوانها سرک کسند»

مین و مین کردن = ناصدای کوتاه و به طور نامستخص حرف ردن «من و من کسان» (صفت فاعلی)^۲ «محید من و من کنار گف»، یعنی در حالی که من و من می‌کرد گف

ت - ساختهای نحوی

۱. او حلوبر از همه استاده بود و یکی یکی حسهایی را که می‌خواست می‌گف «قند برس» از تکرار عدد و با تکرار واژه‌ای که معنی «بعداد» یا «مقدار» دارد به دست می‌آید عدد تک معمولاً به صورت «یکی» و بقیه اعداد با حرف «با» می‌آید مثلاً، «او حیرهاسی را که می‌خواست یکی یکی نادداسب می‌کرد»، «بچه‌ها دوتا دوتا با نکلنگر باری می‌کردند»، «مردم

1 What does that mean? There is no sense in it! Nonsense!

۲ تک به ارفا ۳، ص ۱۷

۷ مادر گمت بد موقعی دستکشهاش را گم کرد

به منظور تاکید بر معنی صفت می‌توان آن را قبل از موصوف آورد این موضوع در محاوره معمولاً در مورد صفت‌های «حوب» و «بد» صورت می‌گیرد

موقع بدی سه‌بد موقعی، مرد خوبی سه‌حوب مردی، «او مرد خوبی است چه او خوب مردی است» بوجه داشته باشد که «بد موقعی» یا «حوب مردی» و حر آن واژه مرکب بسند بلکه صفت و موصوفی هستند که حاشا عوص سده است «حوب و فی آمدید، حوون من داشتم ار حسانه برون می‌رفتم» «بد سوالی کردید، ریرا حواب آن شما را ناراحت خواهد کرد» «سد موقعی دستکشهاش را گم کرد»، برای اسکه می‌خواست به مسافرت برود و انها را حلی لارم داشت «بد موقعی» در حمله نالا نفس فیدی دارد



* اقدام هوری

مردی که بست فرمان ابومبل خود نشسته بود، با سرعت زیاد در حاده نس می‌رفت

دوستش که همراه او بود، گفت «چه خبر است؟ چرا با اس عجله می‌روی؟» مرد در حواب دوستش گفت «بمر ماشن برده، می‌خواهم قبل از اسکه حاده ناگواری پس ساید، ماشین را به یک تعمیرگاه برسانم»

* اسب سوار ناشی

مردی که اسب سواری بلد بود، سوار اسبی سد که رس سداست هر قدمی که اسب برمی‌داشت، مرد مقداری از روی اسب به طرف دم اسب سُر می‌حورد با حاشی که او یکدفعه موجه سد که کم مانده از نشت اسب ناس سفید برای همین فریاد رد «آهای اس اسب تمام شد!»

یک اسب دیگر ساورید»

۳. «اگر بوسه سردت بیست سال گردت را نه من ندهم»

«من ار سال گردن حوشتم نمی آید» پدر گفت «دیرم شده است» «محمد می سرسد که ایا
مریضی با دندن او یادش بیاید که» «محمد سردش سده بود» «من حلی گرم است»

۴. دیور محمد را بوی راه دندم و صدایش ردم = او را صدا ردم

مفعول صریح می تواند به صورت ضمیر مفعولی^۲ بوسه باشد، یعنی سه فعل اضافه سود
مثلاً دندمش = او را دندم در مورد فعلهای مرکب، ضمیر مفعولی معمولاً به بخش اول فعل اضافه
می شود مثلاً، «اگر لارم نانشد کمان می کم» «او با عصانتت کاعد را از من گرفت، مُحالِه اس
کرد و بوی سطل اشغال انداخت»

۵. محمد کبابش را گوشه ای انداخته بود مادر چادرس را سر کرد

در زبان محاوره، حرف اضافه «به» و «در» از بعضی افعال مرکب و سر از حلو بعضی قندها
حذف می شود مثلاً، «بوپ را برداشت و راه امد» = نه راه امد، «کفشها را تا کن» = نه پا کن،
«انقدر جعب و داد راه انداخته که» = نه راه انداخته، «کفش را گوشه ای انداخت و بست
رححوها پنهان سد» = نه گوشه ای انداخت و «من دیور حانه سودم» = در حانه، «می رسم
رسم» = نه رسم، «هوا می ره» = نه هوا، «پول رو برار حسب» = در حسب، «حادرش را سر کرد» =
نه سر کرد، «بوپ عبور آجا، به کف بود» = در نه کف، «دورور پیش که پدر محمد امد معاره بخرند
کند» = نه معاره

۶. محمد بی آنکه حوانش را بدهد از کارس گذست

فعل جمله ای که پس از «بی آنکه/ بدون آنکه» می آید، التراسی است چنین جمله ای نفس
فندی دارد «ارام حم شد و، بی آنکه دست و نایش را گم کند، بوپ را برداشت»، یعنی دست و پاش
را گم نکرد، «محمد بی آنکه صحابه را درست و حسانی بخورد»، یعنی صحابه را به طور کامل
بخورد

- ۴ دستکشها کجا بودند؟ ما خیلی دسال آنها گشتم
- ۵ شما می‌خواستید مرا دستگیر کنید
- ۶ ما هرگز نمی‌خواستیم شما را ادب کنیم
- ۷ دیروز تو را بوی راه دیدم ولی تو را صدا نبردم
- ۸ به نظر خودت اگر مادر هم او را می‌دند، نمی‌شناخت
- ۹ بد موقعی آنها را گم کردم
- ۱۰ دلس نمی‌خواست مادرش او را بسد

* تعریض ۷

یکی از در جمله را با استفاده از «می‌آنکه / ندون آنکه» به صورت قید بسویسد

مثال محمد توپ را برداشت او دست و پایش را گم نکرد

محمد، ندون آنکه دست و پایش را گم کند، توپ را برداشت

- ۱ او به آقا مرصی نگاه نکرد محمد توپ را در رسیل گذاشت
- ۲ من توپ را برداشتم من از معاره بیرون رفتم
- ۳ آنها به هم نگاه کردند و حدیدند پدر و مادر حیری نگفته بودند
۴. تو چرا از خانه بیرون دوندی؟ تو کفت را برداسی
- ۵ شما سر و صدا راه بیاندازید سعی کنید آرام از حیاناں عبور کنید
- ۶ محمد حیری نگفت او از شب ریحوانها سرک کشد
- ۷ پدر به مسافرت رفت او دستکشهایش را پیدا نکرد
- ۸ ما به پلس بوختهی نکردیم ما به راه خود ادامه دادیم
- ۹ پسر گناهکار از کارش هوشحال بود او چشمهایش برهم گذاشت
- ۱۰ من نمی‌خواستم جواب آنها را بدهم من گفتم

تذری بدتر ار گناه*

پلس به راسده ای که با سرعت راسدگی می کرد، اسب داد با او را حریمه کند مادر بررگ
راسده که در صدلی عقب نشسته بود، با لحن الماس آمری^۱ گفت
«سرکار^۲ او را ببخشید، طفلکی^۳ بصدیق ندارد!»

* تخریس ۵

واژه های مرگ بر را نحر به کند
سرعمو، شمعده نار، پس کوچه، سر ابحام، بی اعصاب، دستپاچه، شال گردن، مِس و مِس کمان، سج رده،
حال و حوصله، ناسلیقه، نفس ریان، چهارراه

* تخریس ۶

در جمله های زیر، معول را به صورت ضمیر پیوسته بنویسید
شال بردیک حانه بوپ را از رسل در آورد — بردیک حانه از رسل درش آورد
۱ بهر است از راهی بروم که او مرا بسد
۲ محند با تمام قدرت تو را به رمس کوسد
۳ بناگردان از حمانان رد می شدند، و آقای پلس محلّه آنها را نگاه می کرد

* از «کهان بجهان»، سال سی و دو دوره جدید شماره ۲۴۶

۱ الماس آمر = امسخه به الماس و حواص لحن الماس آمر = صدایی که مپی ان حواص و نما همراه با نامندی است
۲ سرکار واژه ای است که برای خطاب و ناصدا ردن پلس به کار می رود در محاوره مودبانه سر به جای ضمیر «سما» به کار
می رود [حال سرکار حظوره؟]
۳ طفلکی واژه محاوره ای به معنی سر نادر کوحک این واژه در مورد بچه ها و گاهی حوانها به کار می رود کاربرد آن
هنگامی است که کسی دچار ناراحتی است و گرسنه می خواهد دلجووری خود را بسبب به او سان کند (نک به ارفا ۲، ص ۶۲
ناویس ۱۴) صورت دیگر این واژه «طفلک» است مثلا، [طفلک ناهدا حد روره که سحت مرصه]

شماره ۱۳۷

شبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۷

قیمت ۳۰ ریال

نَهال انقلاب

«نَهال انقلاب» مجله‌ای است هفتگی که به وسیلهٔ «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» منتشر می‌گردد. این نشریه مخصوص کودکان و نوجوانان ۱ تا ۱۵ ساله است. نشر آن ساده و قابل فهم برای نوجوانان است. اصطلاحات و سرکلمات محاوره‌ای در آن به فراوانی دیده می‌شود. مطالب آن بشردستی، اخلاقی، و علمی است. تعداد صفحات آن در حدود ۳ صفحه همراه با عکسها و تصویرهای رنگی است. بهای اشراک ۸۰ ریال برای یک سال است.

به پرسشهای زیر به صورت جمله کامل جواب دهید

- ۱ پدر مجید دستکشهاش را کجا جا گذاشته بود؟
- ۲ چرا محمد شالگردن دوشش را گرفت؟
- ۳ آنا آقای پلس محلّه میخواست محمد را دستگیر کند؟
- ۴ چرا محمد مسافرت پدرش را فراموش کرده بود؟
- ۵ دوسان محمد به گذریان چه گفته بودند؟
- ۶ چرا معارّه آقا مریمی محمد را به ناد قصّه برزن میانداخت؟
- ۷ محمد برای برفس نه معاره آقا مریمی چه بهانه‌ای می‌آورد؟
- ۸ چرا محمد نمیخواست که مادرش بوپ را ببیند؟
- ۹ چرا محمد در آن حد رور نمیخواست نه معاره اهامریمی برود؟
- ۱۰ چرا محمد در آن حد رور پسر محبوب مدرسه شده بود؟
- ۱۱ گذریان هر رور چه کاری انجام می‌داد؟
- ۱۲ چرا پای مجید شکست؟
- ۱۳ چرا آدمها در رومان دوبرابر اندازه معمولی خود می‌سوزند؟
- ۱۴ محمد چه کلمه‌ای را به اشناس شنیده بود؟
- ۱۵ سرانجام محمد درباره بوپ چه تصمیمی گرفت؟

امیر سلامی تردد و به اتفاق رفت خانه سناست بود عحس داداس محس بوی سناست
هاری اش به امیر لحد می‌زد صدای مریم کوچولو به گوش امیر می‌رسد که سا
عروسکتش حرف می‌زد امیر بروی لباسهای سفرش را پوشید و حاضر شد اما مریم
کوچولو هور سر لباس بهانه می‌گرفت

عاقبت پدر ار سر کار به خانه آمد و بهاری خورد، سا ایسکه عقر به‌های ساعت،
چهار بعد از ظهر را شان دادند در این وقت همگی به طرف ایستگاه قطار راه افتادند

حیلی وقت بود که قطار راه افتاده بود پدر و مادر هر کدام روی تخت خودشان
حوایده بودند فقط امیر و مریم بیدار بودند امیر که تا به حال بیرون را تماشا می‌کرد، و
بعد از تاریک شدن هوا دیگر نمی‌توانست چیزی را ببیند، مشغول تحلیلات خودش بود که
مریم کوچولو به کنارش آمد

— «داداش پس کی می‌رسیم تهران؟»

— «نمی‌دانم، ولی صبح حتماً در تهران هستیم»

دوباره مریم پرسید «الآن داداس محس حتماً منتظر ماست نه داداش؟»

امیر نفس عمیقی کشید و گفت «آره، الآن او منتظر است که ما را ببیند دیروز ما
به او گفته بود که جمعه برای ملاقاتش به تهران می‌آییم راسی مریم، دلت سرای داداش
محس سنگ شده؟»

مریم صبر نکرد و گفت «حُب معلوم است دیگر آخر مس او را خیلی دوست دارم
هر وقت داداش از حبه می‌آمد، پوکهٔ شسگ برایم می‌آورد برایم بستنی می‌خرید»
مریم کوچولو بعد سرش را روی پای امیر گذاشت و همینطور که حرف می‌زد،
حوایش برد

امیر دلش گرفته بود یاد گذشته‌ها افتاد صحنهٔ آخرین جداحافظی محس را هرگز

شوق دیدار*

امیر سر از پایی شماحت هر کس به صورت او نگاه می کرد، به راحتی می فهمید که انتظار چیزی را می کند او هر چند دقیقه یک بار از رضا می پرسید
— رضا ساعت چنده؟

رضا هم جواب او را می داد امیر منتظر بود تا رنگ بخورد و به خانه سرود رضا هم از س که او ساعت را پرسیده بود، کلافه شده بود عاقبت مثل همیشه لحظه های انتظار به پایان رسید و رنگ مدرسه به صدا درآمد

امیر بدون جداحافظی از کلاس بیرون پرید و راه مدرسه تا خانه را دوید. او قرار بود آن روز با خانواده اش به مسافرت برود به خاطر همین، نزدیک بود از حوشحالی پر دریاورد وقتی به در خانه رسید، دستش را روی رنگ گذاشت و انگار تا وقتی که در بار نشده، نباید دستش را بردارد

صدای مادر را از حیاط شنید که با صدای بلند می گفت. «کیه؟ چه خبره مگر؟ الآن آمدم بابا وای، رنگ سوخت!»

وقتی مادر در را باز کرد، امیر حتی یادش رفت که سلام کند همانطور که نفس نفس می زد گفت: «مامان، بابا آمده؟»

— «نه، ولی حالا دیگر باید پندایش شود بسم نا این رنگ پدر مرده دعوا داشتی مگر؟ س سلامت کو؟»

* برگرفته از مجله «بهار انقلاب»، شماره ۱۳۷، ۱ اردیبهشت ۱۳۶۷

ار نظرش محو شد

امیر ناگهان از حواب پرید پدر از صدای فریاد امیر مسعّب شده بود اما رود
همه‌ی که امیر حواب می‌دیده است کمی نا او شوخی کرد تا سر حال بیاید؛ ولی امیر
دنگر امیر باریگوش درور بود

آنها به تهران رسیده بودند تهران شلوع بود و حسانا بھایش پر از آدم مریم، آدمها و
ماشینها و معارها را نگاه می‌کرد اما امیر فقط به محسن و حوابی که دیشب دیده بود
فکر می‌کرد معنای حواب چه می‌توانست باشد؟ نکند محسن شهید شده است؟
در همس فکرها بود که خود را حلوی بیمارستان دند بیمارستان ساحمان ریسنا و
بلندی بود پدرش به کمک دنگران توانست طبقه و بخشی را که محسن در آن سبری
بود، پیدا کند امیر رنگ و روی خودش را ساخته بود آنها سوار آسانسور بیمارستان
شدند آسانسور هرچه بالاتر می‌رفت، امیر بیشتر بیحال می‌شد خودش هم نمی‌دانست
چرا همه فکرش این شده بود که «محسن شهید شده، اگر شهید شده پس آن حواب چه
بود؟»

آسانسور به طبقه همس رسید بیمارستان تمری بود همه درها و دیوارها رسا و
پاکیزه بودند پدر از پرستار بخش، اتاقی را که محسن در آن بستری بوده حواست
پرستار گفت «اسمش چه بود؟»

پدر گفت «محسن»

پرسار تا این اسم را شنید کمی رنگ و رویش عوض شد پدر، مادر و امیر از این
حالت پرسار هراسان شدند در این میان مریم کوچولو بی‌توجه بود اما امیر انگار که
آب سرد رویش ریخته باشند، تمام بدنش احساس سرما می‌کرد
پدر سعی کرد حوسردی‌اش را حفظ کند تا این حال در صدایش لرزه‌ای آمده
بود دوباره از پرستار پرسید «شما اطلاعی از او ندارید؟»

اردهش خارج نمی‌کرد محسن پشایی امیر را بوسیده بود و گفته بود «حداحافظ
رزمده آمده»

امیر فکر می‌کرد، حداحافظی برادرس طور دیگری بود ساگهان فکر کرد حلوی
خانه‌شان است، و مردم زیادی آنجا هستند و برادرش را روی دست گرفته‌اند و شعار
می‌دهند

— «محسن جان منزل تو مبارک!»

امیر لحظه‌ای احساسی غرور کرد اما ساگهان از اس فکر خودش وحشت کرد
رانش را گار گرفت، بوی دلش طور دیگری شد نه خودش گفت «سه، داداش محسن
من ریده است او محروح شده و در بیمارستان خوانیده»

در اس فکرها بود که کم‌کم حواش سرد ولی خیالها و فکرها دهش را مشغول
کرده بودند بی‌گذاشتند حواش قطار آرام آرام و در حالیکه مثل گهواره نکان
می‌ورد، پش می‌رفت رفت و آمد مسافرس در سالن کم شده بود امیر از گوشه پُرده،
سالن را نگاه می‌کرد در همین موقع دید که برادرش محسن در را باز کرد و آمد و
پهلویش نشست امیر از دیدن برادرش خیلی خوشحال شد می‌خواست پدر و مادرش را
صدا بزند اما محسن گفت «صبر کن فردا صبح مرا می‌بینند.»

آنوقت دو برادر شروع به صحبت کردند هم‌بطور مشغول بودند که امیر دید، چند
نفر به داخل کوچه آمدند آنها که لباسهای سفید رنگی پوشیده بودند، از محسن
خواستند با آنها برود محسن لحنی رد و از امیر حداحافظی کرد امیر مات و
سهوت به این صحنه نگاه می‌کرد محسن به راحتی داشت از او جدا می‌شد
یکی از آن سفیدپوشها به امیر گفت «با برادرت حداحافظی کن، چون ممکن است
دیگر او را سی»

امیر وحشت کرد آن مرد چه گفت؟ امیر از ترس فریاد زد و چهره نورانی محسن

در بیمارستان هنگامی که پدر امیر شهابی اتاق محسن را از پرستار می‌پرسید، پرستار می‌گوید «ما دو تا محسن داریم یکی از آنها دیشب شهید شده است» اما وقتی که نام حساب‌و‌ادگی محسن را می‌شنود با حوشحالی شمارهٔ اتاق او را به پدرش می‌دهد. اصغر که از حوشحالی در پوست نمی‌گنجد به طرف اتاق برادرش می‌دود.

پرستار سرش را بلند کرد و آرام، طوری که فقط پدر شنود، گمت «مسادوتسا محسن داریم، که یکی شان دیشب شهید شده فامیلی محسن شما چیست؟» پدر وحشت کرده بود با ایحال با حوسردی گمت، «فامیلی اش جسمی اسم، محسن جسمی او شهید شده؟» امیر اس گفتگوها را می شنید، اما سه روی حسودش نمی آورد

پرسار اسم فامیل را که شنید، نگاهی به چهره سرخ شده پدر انداخت و با لحنی گمت «جسمی روی تحت ۱۴ حواییده، اتاق اول سمت راست» سیم حوشحالی در سالی وریدن گرفت و به چهره حابواده امر شادایی بخشید امیر سماره تحت را که شنید به طرف آن دوید با همچان داخل اتاقی شد که دو تحب در آن فرار داشت امر، محسن را دید و ار حوشحالی چشمایش برق زدند لحظه ای بعد او در آغوش برادر محروخش بود

خُلاصَةُ دَاسْتَان

امیر با عجله از مدرسه به خانه می رود، برقرار است همراه با حابواده سسرای دسندن برادرش، محسن، که در جنگ محروح شده و در بیمارستان سسری است، به بهران برود امر در قطار، محسن و آخرس حداحافظی او را هنگام رفتن به جبهه به نام می آورد ناگهان فکر می کند که برادرش شهید شده و مردم مشغول سسبع حواره او هستند لحظه ای احساس عرور می کند ولی ناگاه از این فکر ناراحت می شود امر پس از آنکه به حواب می رود، حواب می بند که محسن در کنارش نشسته و نا او حرف می رند ولی چند نفر که لباس شهید بر تن دارند محسن را با حبود می برند و به او می گویند «ممکن است دیگر برادرت را سسی» امیر با وحشت از حواب می پرد، و از آن به بعد سحبت نگر است برادرش را می کند ممکن است برادرش مرده باشد

سُرح شده صفت مفعولی — سُرح (صفت) + سده (اسم مفعول^۱ از مصدر «سندن») = حبری که رنگش بدیل نه فرمر شده است مثلاً در هنگام عصاست که صورت معمولاً سُرح می‌شود «پرسار نگاهی نه چهرهٔ سُرح سدهٔ پدر انداخت»

سفید پوشی اسم فاعل مرکب^۲ — سفید + پوشن (اسم فاعل کونا^۳ از مصدر «پوشیدن») = کسی که لباس سفید بر تن دارد «مرد سفید پوش نگاهی نه من کرد و گفت»

این صفت مانند هر صفت دیگر می‌تواند به طور مستقل به کار رود (نک به ص ۵۶)
 سفید رنگ صفت مرکب — سفید (صفت) + رنگ (اسم) = حبری که رنگش سفید است «آنها لباسهای سفید رنگی پوشیده بودند» هرگاه سانه اصافه از ناان موصوف حذف شود و سر صفت فعل از موصوف نماند، موصوف و صفت رو به هم یک صفت مرکب را می‌سازند رنگ سفید — سفید رنگ، نانِ خوش — خوش نان = کسی که نان خوب دارد این نوع صفت را صفت مقلوب می‌گویند

لِحید اسم مرکب^۴ — لب (اسم) + حید (اسم مصدر کونا^۵ = اسم مصدری که سوید مصدری است، یعنی —، حذف شده است) = حیده ملایم اگر در یک ترکیب اضافی جای دو اسم عوض شود آن اسم مرکب را «اصافهٔ مقلوب» می‌گویند حیدهٔ لب — لِحید

گُره اسم مصدر — گُره (ساک حال از مصدر «لریدن») + — (سوید مصدری) = لررس، رَعشه «پدر سعی کرد خو سردی‌اش را حفظ کند تا این حال لرزه‌ای در صدانش افتاده بود»

بورایی صفت — بور (اسم) + آبی (سوید سبب) = روشن، درحسان «امرار برس فرمادرد، و چهرهٔ بورایی محسن از نظرش محوسد» علاوه بر سویدهای «ی، ی، س^۵، پسوید «آبی» بر با بعضی از اسمها صفت سبی می‌سازد، مانند جسمایی = چبری که مربوط به جسم یا بدن است، روحایی = حبری که مربوط به روح است، پشایی = قسمت حلوی سر

۱ نک به ارفا ۲ ص ۲۲ و ۲۴ ۲ نک به ارفا ۳ ص ۹۵، نابوس ۱ و ۲ ۳ نک به ارفا ۳ ص ۲۱
 ۴ نک به ارفا ۳، ص ۹۴، نابوس ۲ ۵ نک به ارفا ۲ ص ۱۳ و ارفا ۳، ص ۷

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

به راحتی $\text{فد} + \text{ه}$ (حرف اضافه) + راحت (صفت) + ی (پسوند مصدری) = به آسانی، بدون رحمت «هر کس به صورت او نگاه می‌کرد نه راحتی می‌فهمد که» «سوید»- ی با صفت اسم مصدر می‌سازد^۱ اسم مصدر در حقیقت نام کار یا عمل است، مثلاً، حداحافظی نام کار با عمل حداحافظی کردن است

خوسرود صفت مرکب ه حو (اسم) + سرد (صفت) = کسی که حوس سرد است محاراً، آرام، بی‌نفاوت هرگاه شانه اضافه^۲ از پانان موصوف حذف شود، موصوف و صفت رو بهم یک صفت مرکب می‌سازند این نوع ترکیب را «ترکیب وصفی» می‌گویند آدم خوسرود^۳ بچه پدر مرده = سم

خوسردی^۴ اسم مصدر مرکب ه خوسرد (صفت) + ی (پسوند مصدری) = آرامش «پدر وحشت کرده بود تا این حال تا خوسردی گفت» = نه آرامی

دوباره فد / صفت ه دو (عدد) + نار (اسم) + ی (پسوند نسبت) این سوید سر صفت بسی می‌سازد، مانند بچه دو ساله، یعنی بچه‌ای که سنش دو سال است

ساحتمان اسم مصدر ه ساحب (ستاک گذشته از فعل «ساحب») + ما (پسوند مصدری) = تا «ساحبان ساحمان ربا و بلندی داس» پسوند « ما » ناساک حال بعضی از فعلها بر اسم مصدر می‌سازد، مانند «سارمان»

۱ یک به ارفا ۳، ص ۹۴ ۲ یک نه ارفا ۱، ص ۵۳

دو سینه که در دهانه مادر قرار می‌گیرد، در ده می‌سرسر، «سرسر» از سر مادر پس پرسند «دادا»، «دادا» است دنگر (هم به ار)، «امر حواب داد» (به سادا) (سور، منظمشاً سادنگ ساعت دنگر، «سوم) او ده نارد بر سیه «انا نادو رور دنگر می ر سوم» بر پدرش ساد مهر نامی گوه، «آره انا» (و، حمله رود بر می ر، سه، مثلاً تا چند ساعت دنگر، در این دو جا آره، نانا برای ناکند از وایی در حمله‌های فعل معنی اعراض دارد

به خاطره همین = به همس دلبر، به همس علت، به همس خاطر، از این رو «او فترا، بسود ساد خانواده‌اش به مسافرت برود به خاطر همس نزدیک بود از سوشخالی بر در ساورد»
 پدَر مُرده / مادر مُرده = سَم مختاراً به معنی سچاره، صحیف، و سر کسی یا چیزی که سواندار خود دناغ کند. این عبارت معادل واژه‌هایی نظیر Poor و Wretched است. «نا این رنگ سدر مرده دعوا داسی کر؟» = چرا اسقدر رنگ ردی؟ «این حیوان مادر مرده را حیرا ادسره، وی دسی؟» = حیوان صغیر و آساره

پَسن این واژه حکامی به کار می‌رود که سری بر حلاف اسطار تُوند، «ا» «ا» «ا» «ا» «ا» «ا» -
 من اسطار داسم؟ نو سلام نکنی ولی نمردی، «پس چرا نه مدرسه بره می؟» - «فراز بود شه سه مدرسه بروی، ولی چرا بره می؟» «س ادای کشانی کو؟» = من اسطار داسم که افای کتابه هم اسحا باشد، ولی بر س

چه خبر است [چه خبره مکه] = چه سده است؟ مگر استافی اسفاده است، از در حمله شنگامی به در می‌رود که گوینده از چیزی جسمکس و باز احب است و می‌خواهد به آن اعراض کند سدر با صدای بلند گفت «چه خبره مکه»، یعنی چرا اسفاده است، «ا» «ا» «ا»
 دیگر [دیگر] این واژه به صورت فد، ناز نرد فراوان دارد مخصوصاً در زبان بملارده معنی آن نسه به نوع حمله فرق می‌کند که در حمله‌های حصری مد به معنی نانا بد بر حصری سون سبرو، است، مثلاً، امر از مریم برسید دلب برای داداش محسن سبک سده، «مریم صر نکرده و سفت (احس، معلومه دنگه»، یعنی حتماً دلم ننگ سده، امیر از مادرش برسید نانا آمده، صادر حواب داد

ب - واژه‌ها و عبارات اصطلاحی

اخر [آخه] این واژه مانند «که» کاربرد عاطفی دارد، یعنی برای بیان علت و دلیل کاری ماچسری همراه با ناگد، تعجب، ناراضی و حتی حسیم، امراض و حرآن به کار می‌رود. جای آن در جمله ثابت نیست، یعنی می‌تواند در آغاز، در وسط یا در پایان جمله بیاید. این واژه در زبان محاوره کاربرد فراوان دارد. مثلاً، امیر از مریم پرسید: دلت برای داداش محسن سنگ شده؟ مریم صبر نکرد و گفت: «حُب ممانونه دیگه، آخه من اون رو خیلی دوست دارم». این جواب، همراه با اسامی بخت است. بخت از سؤال،

از نس که / از نس = آنقدر که این عبارت هنگامی به کار می‌رود که کار ماچسری بش از اندازه تکرار شود. «رضا از نس که امر ساعت را برسد، بود، کلاه شده بود» = بین از حد، مثلاً دهها بار، ساعت را برسد بود؛ «امیر از نس عجله داشت، تمام راه را دوید» = خیلی عجله داشت، «من از نس حوسحال بودم که می‌خواستم بر در ساورم» به جای این عبارت می‌توان، آنقدر که به کار برد «امیر انقدر عجله داشت که تمام راه را دوید» «شما انقدر عصبانی هستید که نمی‌داید چه کار دارید می‌کنید»

انگار که / انگار = مثل این که این واژه برای بیان حکم فرضی که وجود ندارد به کار می‌رود. «امیر، تمام بدنش احساس سرما می‌کرد انگار که آب سرد رویش ریخته باشد»، یعنی آب سرد رویش ریخته بودند ولی او احساس می‌کرد تمام بدنش نبح کرده، «او فریاد مرا شنید ولی به روی خودش ساورد، انگار که حری سسیده است» «دشش را روی رنگ گذاشت و انگار تا وقتی که در بار شده باید دشش را بردارد»، یعنی باید دشش را از روی رنگ برمی‌داشت، ولی برداشت؛ «شما طوری ما من حرف می‌رند انگار که مرا نمی‌شناسد»، یعنی مرا می‌شناسد. پاپا = این واژه که مخصوص زبان محاوره است، برای تأکید، اعراض و اسرار حشم به کار می‌رود و اغلب در زبان جمله می‌آید. مادر با عصبانیت گفت: «الآن آمدن ما»، رضا با ناراحتی به

پیدا شدن = دیده شدن، محاراً نه معنی آمدن لازم بحس اول این فعل همسه با تک ضمیر ملکی
 سوسه که مربوط به فاعل است، می‌آید مادر امر گفت «سانا همور سامده ولی حالاً دنگر ساند
 پنداش سبود» = نه رودی خواهد آمد! «ناصر فرار بود امروز نه دندن من ساند ولی همور سندانس
 شده» = همور سامده است این ساحتماں فعلی مخصوص زبان محاوره است
 حواب دیدن = دندن کسی یا چیری هنگام حواب معدی «امر برادرش را حواب دیده بود»
 بحس اول فعل می‌تواند به صورت مفعول برای بحس دوم آن به کار رود «حوابی را که دیده بود
 برام تعریف کرد»

ذَر آمدن (ار، نه) = نرون آمدن، شروع کردن فعل لازم^۱ اگر با حرف اضافه «ار» به کار رود به
 معنی نرون آمدن است «او ار خانه درآمد» اما اگر با حرف اضافه «نه» ساند به معنی شروع کردن
 است «او نه سخن درآمد»، معنی شروع به حرف زدن کرد؛ «ریگ مدرسه به صدا درآمد» «قطار به
 حرکت درآمد بود» «کمپران نه پروار درخواهد آمد»

گِرِفتن = شروع کردن (ادبی) معدی «نسم ورندن گرفت»؛ «نسم حوسحالی در سالن ورندن
 گرفت» = شروع کرد به ورندن یعنی همه کسانی که در سالن بودند حوسحال شدند؛ «اس کار را
 ار سر نگیرد» = دوباره شروع کند

یاد کسی/ چیری افتادن = نه یاد آوردن فعل لازم بحس اول فعل معمولاً نه اسم یا ضمیر بعد
 از خود اضافه می‌شود «امر یاد گذشته‌ها افتاد» در محاوره، این فعل معمولاً با ضمیرهای سوسه
 به کار می‌رود^۲ ضمیر به بحس اول آن اضافه می‌شود «امیر یادس افتاد که محس پشایی او را
 بوسنده بود» «من یادم افتاد که کفم را جا گذاشتم» گاهی حرف اضافه «سه» به اول آن اضافه
 می‌شود «امر به یاد گذشته‌ها افتاد» «امر به یادس افتاد که» این صورت سسر ادبی است

ت - فعلهای اصطلاحی

نه رو آوردن = واگیش نشان دادن معمولاً با واژه خود، و بشتر به صورت معنی نه کار می‌رود

۲ تک به ارما ۲، ص ۹۲

۱ تک به ارما ۳، ص ۱۴۲

«نه، ولی حالا دنگه ناند سداس سه»، یعنی با چند دفعهٔ دنگر حملاً می‌اند ۲ — در جمله‌های حبری
 معنی به ۱ می‌بینی از این، از این به بعد است^۱ «بعد از نارنک سدن هوا، دنگر نمی‌سوانست
 حبری را سندن»؛ «ولی امر، دنگر امر نارنگوس دبرور سود»؛ «نا برادرت جداحافظی کن، چون
 ممکن است دنگر او را سنی» = نش از اس نا از اس نه بعد او را نمی‌سی

کو؟ کُحاست؟ برای پُرسس دربارهٔ جای کسی یا حبری نه کار می‌رود، و می‌تواند در اعاز یا پانان
 جمله نیاند «پس سلامت کو؟» = حرا سلام نکردی؟^۲ «کو بچه‌ها؟» = بچه‌ها کجا هستند؟ حرا آنها
 را با خود ساوردند؟

ممرل بو هُمارک این یک جمله بعارفی است، که به کسی گفته می‌شود که به خانه سازه و
 حدیدی رفته باشد معمولاً دوسان او به خانه حدندس می‌روند و هدنه برانش می‌نرند و می‌گویند
 «ممرل/ خانهٔ بو هُمارک^۳» احراً این جمله به صورت یک سعار درمورد سهد خنگی سر به کار
 می‌رود و منظور از «ممرل بو» بهست است

ب — فعلها

إبتطار گسیدن = مسطر چبری بودن فعل مُعدی^۳ مفعول اگر اسم یا مصدر باشد به بحش اول
 فعل اصافه می‌شود «او اسطار نامهٔ سرس را می‌کنشد»؛ «امر اسطار چبری را می‌کنشد» اما اگر
 مفعول به صورت یک جمله باشد بعد از بحش دوّم فعل می‌اسد «او اسطار می‌کنشد نامهٔ سرش
 ساند» در سبک بوستاری معمولاً تا/ که به اول مفعول اصافه می‌سود «او اسطار می‌کسند با نامه
 سرس ساند»

بُهانه گرفتس = دلیل حُسحو کردن برای دعوا و ناراحی این فعل هم لارم است و هم معدی
 اگر مفعول به بحش اول فعل اصافه سود معدی است «اس بچه بهانه مادر س را می‌گرد»؛ اما اگر
 به صورت مستقل به کار رود لارم است «مرم همور سر لناس بهانه می‌گرفت»، که در این صورت
 واژه‌هایی مانند سَر، برای، نه خاطر و حر آن با مفعول می‌اند «او برای هر چبری بهانه می‌گرد»

۱ یک به ارفا ۲ ص ۱۳۲ نابرسی ۲ Happy new house ۳ یک به ارفا ۳ ص ۱۴۲

ربان را گاز گرهتی = فشار دادن ربان بین دندانها، و این کار هنگامی صورت می‌گیرد که گوینده حرفی یا فکری بد و ناحوشانده ارقبیل احتمالاً مرگ عرب، امکان حادثه‌ای ساگوار، و حر آن را بر ربان بیاورد. گاز گرهش ربان به عنوان نشانهٔ پشیمانی از گرس حرفی ناحوشانده اعلام می‌شود. «امر فکر کرد برادرش شهید شده او از این فکر وحشت کرد رباش را گاز گرهت»؛ مرهاد به مادرش گفت من دیشب خواب دیدم لرزه شده و همهٔ مردم مرده‌اند مادر گمب، «پسر جان این چه حرفی است که می‌ری؟ خدا نکند، رباش را گاز بگر»

سر آر پا نشباختن = بیس از اندازه حوشحال بودن اس فعل برای بیانِ حالت‌های خوب مانند حوشحالی، سوؤن به کار می‌رود و همیشه به صورت منفی است «امر سر آر پا نمی‌شناخت» = انقدر حوشحال بود که نمی‌داسب سر کداسبت و پا کدام؛ «او چند سال است که پسرش را ندیده، و برای دیدن او سر آر پا نمی‌شناسد» = نش از اندازه حوشحال است

بردیگه بودن اس فعل همیشه به صورت سوؤم شخص مفرد، یعنی بردیگه بود، به کار می‌رود اما فعل بعد از آن که همیشه به صورت حال الرامی است صرف می‌شود همیشه فعل از فعلی می‌آید که امکان وقوع آن سمار رباد بوده ولی انجام سنده است «امر بردیگ بود از حوشحالی بردر بیاورد»؛ «من بردیگ بود نا مائین بصاده، شم»، (اما نکردم)

نکند [نکند] اس فعل محضوی ربان محاوره است و فقط به صورت منفی به کار می‌رود، و بی فعل اصلی هم می‌تواند مثبت باشد و هم منفی اس فعل همیشه فعل از فعلی می‌آید که وقوع آن از نظر گوینده ناحوشانده است و در سجه دلش نمی‌خواهد که انجام سنده و با شود «نکند سعسی شهید شده است» = امیدوارم که شهید نشده باشد؛ «نکند موضوع را به او بگویند»، = ساند نکوئید؛ «نکند به حرف پدرت گوش ندی»، = حتماً به حرف او گوش نده

ث — ساحت‌های نحوی

۱. هر کس به صورت او نگاه می‌کرد، به راحتی می‌فهمید که = هر کس گله به صورت او نگاه می‌کرد، به راحتی می‌فهمید که

«اسر اس گفتگوها را می‌شنید، اما به روی خودش نمی‌آورد» = «و اسودمی کرد که نشسته است» «او به من بُهمن کرد، ولی من به روی خودم بیاوردم» «اگر علی از شما پول خواست، شما به روی خودتان بیاورید» = «نه او ندهد» «او همیشه سعی می‌کرد استیفاء دیگران را به روشن بیاورد» = «به آنها بگوید که اسبها کرده‌اند»

پَر در آوردن = پرواز کردن، برای بیان حالت‌های خوب مانند خوشحالی، شوق و ذوق به کار می‌رود «اسر بریدیک بود از خوشحالی پر در بیاورد» = «آنقدر خوشحال بود که می‌خواست در هوا پرواز کند»

توانستن این فعل به معنی «ممکن بودن»، «امکان داشتن» سیر هست «مضای حواب چه می‌بواسند؟» = «معنی حواب ممکن بود چه باشد؟ یا معنی حواب چه بود؟» «معنی حرف او چه می‌بواند باشد؟» = «معنی حرف او امکان دارد چه باشد؟ یا چیست؟»

حُدا بکنند [نکنند] این جمله و معنی به کار می‌رود که وقوع چیزی از نظر گذشته ناخوشایند است و در سطح دلش نمی‌خواهد که انجام شده باشد و یا در آینده انجام شود فعل اصلی که بعد از اس جمله می‌آید همیشه به صورت الترامی است، یعنی یا گذشته الترامی و یا حال الترامی «حدا کند که محسن کشته شده باشد» «[حدا کند لرزه سته]» هنگامی که گوینده دلش می‌خواهد که چیزی یا فعلی در گذشته انجام شده باشد و یا در آینده انجام بشود، به سخن دیگر از روی وقوع چیزی را دارد، این جمله به صورت مثبت به کار می‌رود «حدا کند محسن رنده باشد» «حدا کند هواپیمای سلامت فرود آید» «حدا کند جنگ هر چه رود سر تمام شود» فعل اصلی هم محسن می‌بواند با صورت منفی به کار رود «حدا کند محسن کشته شده باشد»

در پوست بکنجیدن = کوچک بودن پوست، برای بدن، و محاراً به معنی سس از اسدار، خوشحال بودن است همیشه به صورت منفی به کار می‌رود معمولاً با واژه خود می‌آید «اسر از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجد» = «ش از اندازه خوشحال بود» «او از این که سرادش رنده است در پوست نمی‌گنجد»

بود»، «سالهاست که او را ندیده‌ام»

«و» و «که» هر دو ربط هستند، ولی تفاوت آنها این است که «و» دو جملهٔ مستقل را بهم مربوط می‌کند، در صورتی که «که» دو جملهٔ غیرمستقل را به یکدیگر ربط می‌دهد. این جمله‌ها را با هم مقایسه کنید.

«امیر حم شد و بوپ را برداشت. امیر حم شد که بوپ را بردارد.» «او بوپ را برداشت و در رسل گذاشت او بوپ را برداشت که در رسل بگذارد.»

همچنین «که» را می‌توان حذف کرد ولی «و» را نمی‌توان حذف «که» سبب صورت محاوره‌ای دارد «سالهاست او را ندیده‌ام»، «او مسطر است مسارا بسید»، «هر کس به راحتی می‌فهمد امر انتظار چیری را می‌کشد»، «امیر حم شد بوپ را بردارد»، «آنها نمی‌گذاشتند او بچلاند» = نمی‌گذاشتند که بچلاند

۳. امیر مسطر بود تا رنگ بخورد

این «تا» نیز ربط است و مانند «که» دو جملهٔ غیرمستقل را به هم ربط می‌دهد هنگامی که یک فعل علت انجام فعل دیگر را توضیح می‌دهد، این دو فعل را به وسیلهٔ «تا» به یکدیگر ربط می‌دهم «می‌روم تا او را ببینم»، یعنی علت «رفتم» من «دیدن» اوست، در جملهٔ بالا، دلیل مسطر بودی امر خوردن رنگ است

«تا» را بر می‌توان حذف کرد «می‌روم او را ببینم»، «امیر مسطر بود رنگ بخورد» حذف «تا» بشهر صورت محاوره‌ای دارد

به جای «تا» می‌توان «که» آورد «می‌روم که او را ببینم»، «او مسطر بود که رنگ بخورد» اما به جای «که» نمی‌توان در همهٔ جاها «تا» گذاشت مثلاً نمی‌توان گفت «سالهاست تا او را ندیده‌ام»

۴ در این فکرها بود که کم‌کم حواش بُرد

بعضی از صفتها هنگامی که مصاعف شوند، یعنی دوبار تکرار شوند، به قدر چگونگی بافتند

اگر حمله با «هر» شروع شود ضمیر موصولی^۱، یعنی «که»، را می‌توان حذف کرد «هرچه
نگویند قبول می‌کنم» = هرچه که نگویند^۲، «هرحا می‌رفت من هم به دنبالش می‌رفتم» = هرحا که
می‌رفت

«که» از عبارت «وقتی که» سرگامی حذف می‌شود «وقتی که درخانه رسید دسب را روی رنگ
گذاشت» = وقتی که به درخانه رسید، «وقتی مادر در را باز کرد» «حذف «که» صورت
مجاوزه‌ای دارد

گاهی «که» ربط به جای «وقتی که» یا «هنگامی که» می‌آید «پرسار اسم فاعل را که شنید،
نگاهی به چهره پدر انداخت» = وقتی که پرسار اسم فاعل را شنید^۳، «امیر شماره سحت را که
شنید به طرف آن دوید» = امر هنگامی که شماره سحت را شنید و این معمولاً هنگامی است که
وقوع یک فعل به دنبال یا در نتیجه فعلی دیگر ناسد «سما که رفتند او آمد»؛ «سه خانه که رسید
رسیل را به دست مادر داد»؛ «در همین فکرها بود که خود را حلوی سمارستان دند» = وقتی که خود
را حلوی سمارسان دید در همین فکرها بود

۲ نانا به او گفته بود که جمعه به بهران می‌آئیم

این حمله خود از دو حمله درست شده است «نانا به او گفته بود»، «جمعه سه بهران
می‌آئیم» حمله دوم مفعول حمله اول است، زیرا بدون آن معنی حمله اول کامل نیست و شمریده
ممکن است پرسد «چه چیز را گفته بود؟» بنابراین حمله دوم «مکمل» یا کامل کننده حمله اول
است به سخن دیگر، حمله مکمل بخشی از حمله «پایه» است که معنی آن را کامل می‌کند حمله
مکمل ممکن است نقش مفعول غیر صریح یا تقد را برای حمله پایه داشته باشد

«که» حمله مکمل را به حمله پایه ربط می‌دهد «هر کس به راحتی می‌بهد که امر اسطوار
چیزی را می‌کند»؛ «محمد احساس کرد که خبری به پاس حورد»؛ «من می‌دانم که سما نمی‌تواند
این کار مشکل را انجام دهد»؛ «او مسطر است که ما را رسد»؛ «حلی وقت بود که قطار راه افتاده

۱ یک به ارفا، ۲، ص ۱۱۷

* تمرین ۹

«که» موصولی و «که» ربط را در «قصه رنگها» یادداشت کنید

* تمرین ۱۰

در داستان «سوق دندار» موارد زیر را یادداشت کنید

الف — «که» موصولی

ب — «که» ربط

پ — اسمهای مصدر

ت — صفهای نسبی

* تمرین ۱۱

موصوف و صفهای زیر را به صورت صفت مرکب بنویسید و آنها را در جمله به کار ببرید

مثال قافه حوس — خوش قیافه

او مردی خوش قیافه بود

فکر رؤس، قد بلند، رنگ سر، اخلاق خوش، کُنشده حشره، روی حوس، جسم سیاه، حسوده

جنگ، حسوده سادی، لباس بد

* تمرین ۱۲

حوادث پرسشهای زیر را به صورت جمله کامل بنویسید

۱ چرا امیر سرار با نمی شناسحت؟

۲ امیر انتظار چه خبری را می کشید؟

۳ چرا رضا کلافه شده بود؟

حالت^۱ تبدیل می‌شوند. «قطار آرام آرام پیش می‌رفت»؛ «او یواش یواش حوسردیش را ناریافت»؛ «رسمان اندک اندک فرامی‌رسند»؛ «پول خود را کم کم خرج کن»؛ «مس آهسته آهسته خود را به بالای کوه رساندم»؛ «ایمقدر تندید عدا تجور، براب خوب بست»

اگر فعل برای مدتی طولانی ادامه داسه باشد، قند + معمولاً به صورت مصاعف می‌آیند

همچنین ناکند قند مصاعف بیسر است

۵ یکی از آن سفیدپوشها به امر گفتم: یکی از آن مردان سفیدپوش

صفت در فارسی اسم برهست، بر او می‌بوانند به طور مستقل به جای اسم به کار رود

«سفیدپوش به امر گفت»، یعنی مردی که لباس سفید به تن داشت، می‌بواند مانند اسم جمع سبه شود «یکی از آن سفیدپوشها به امر گفت»؛ می‌تواند بعد از این / آن بیاید «این سفیدپوش را می‌بسی؟»؛ می‌بواند موصوف باشد، یعنی بعد از آن تک صفت بیاید «سفیدپوش را به من لحید رد»؛ می‌تواند بعد از عدد بیاید «چهار سفیدپوش به داخل اتاق آمدند»

۶ آسانسور هرچه بالاتر می‌رفت امیر بیشتر بیحال می‌شد

اثر دو موصوع با دو چهره رابطه مستقیم یا نگدیگر داشته باشند، مثلاً بیحال شدن امر با بالا

رفتن آسانسور، اس رابطه را می‌بوییم به صورت هرچه + صفت + سرتتر بدان

کسم مثلاً، «هر چه رودتر بهتر»؛ «امر هرچه بالاتر می‌رفت بیحال تر می‌شد»

اس ساخت گاهی بدون «هرچه» است «بند کمر زندگی بهتر» = بچه کمر به معنی زندگی

بهر است

همسایه فقیرا*

پسر کوچولوئی دوان دوان و نفس ریان به حانه آمد و به مادرش گفت می‌دایی
همسایه ما چقدر فقیر است؟ مادر مگر چطور شده؟ پسر گفت آنها فقط برای اسکه
پسرشان یک ۵ ریالی را هورت داده، آن قدر ناراحت هستند که بر سر و صورت خود
می‌ریزند

درد بدشاسا*

دردی وارد حانه‌ای شد و پس از گشتن زیاد چپری پیدا نکرد به همین خاطر
صاحبخانه را بیدار کرد و گفت من از اسحا می‌روم ولی بدان، این طرر رسیدگی کردن
بیست

- ۴ چرا مادر رضا گفت «وای، رنگ سوجا»؟
- ۵ چرا امر نفس نفس می‌رد؟
- ۶ وقتی که امر به اناتش رفت، حواهرس مشغول چه کاری بود؟
- ۷ جاواده امر چه ساعتی از خانه بیرون رفت؟
- ۸ قبل از نارنگ شدن هوا، امر در قطار چه می‌کرد؟
- ۹ امیر از کجا فهمیده بود که برادرش محسن مسطر آنهاست؟
- ۱۰ چرا دل مریم برای برادرش سنگ شده بود؟
- ۱۱ «ورمده آینده» یعنی چه؟
- ۱۲ چرا امر ریانش را گار گرفت؟
- ۱۳ وقتی که امر حواسش برد، به چه چیزهایی فکر می‌کرد؟
- ۱۴ سفید پوسنها از محسن چه خواستند و به امر چه گفتند؟
- ۱۵ چرا بدر امر با او شوخی کرد؟
- ۱۶ چرا امر رنگ و روی خودش را ناحیه بود؟
- ۱۷ اتاق محسن در چه طبقه‌ای بود؟
- ۱۸ چرا پرسار وقتی که اسم محسن را سبب رنگ و روش عوض شد؟
- ۱۹ آنا پدر امر از این حالت پرسار عصبانی شد؟
- ۲۰ وقتی که امر نشانی اتاق برادرش را شنید چه کار کرد؟

رمین خشمناک*

در شمس ۲۸ آگوست سال ۱۸۸۲، حریره‌ای کوچک واقع در اقیانوس کسیر و بردیک کشور اندویری (در جنوب شرقی آسیا) به نام «کراکابوا»، ناگهان منفجر شد در آن لحظه حریره آرام مُدل به آتشفشانی حُروشان شد که قطعات سررگ سنگ راتسا کیلومترها به هوا پرتاب می‌کرد صدای انفجار اولی، که طی آن بمی از حریره یک ساره به زیر آب فرو رفت، در استرالیا، فیلیپین و ژاپن، سعی هزاران کیلومتر دورتر شنیده شد آدمی بطیر چمین انفجاری را هرگز در تاریخ به یاد ندارد امواج عظیمی که در سیخه این آتشفشان و لرله همراه آن ایجاد شده بودند، در فاصله چند دقیقه ۳۶ هزار نفر را در عرب کشور حاوه هلاک کردند

در ۳۱ ماه مه ۱۹۷، در ساعت ۳/۵ بعدازظهر، رمین لرزه‌ای شدید در اقیانوس کسیر و بردیک ساحل کشور پرو (در آمریکای جنوبی) رخ داد که آن هم در فاصله چند دقیقه حدود ۱۲ هزار نفر کشته و رجمی بر حای گذارد در کشور خود ما بیر در فاصله ۵۰ سال اخیر بارها رمین لرزه‌هایی که هر کدام چندین هزار نفر کشته داده‌اند، اتفاق افتاده است که آخرین آن شهر طُنس را در حاشیه کویر ویران کرد آتشفشان و رمین لرزه از حمله واقعه‌های سیار ترسناک و ویران کسده‌ای هستند که در روی زمین رخ می‌دهند این وقایع نشان می‌دهد که رمین، کُره‌ای آرام و بدون فعالیت نیست

* برگرفته از محله «رسد بوحوان»، شماره ۸، شماره مُصلل ۲۶، اردیبهست ۱۳۶۷

مجلات کمک آموزشی «رشد»

نشریه‌های کمک آموزشی رشد به وسیلهٔ ویراست آموزش و پرورش تهیه و در شش
بوع به طور ماهانه منتشر می‌گردند هدف از انتشار آنها بالا بردن سطح دانش عمومی و
اطلاعات علمی دانش‌آموزان و معلمان کشور است. این مجله‌ها عبارتند از
۱ رشد بوم‌آور، ۲ رشد دانش‌آموز، ۳ رشد بوحوان، ۴ رشد جوان این چهار
نشریه گروه سنی از ۷ تا ۱۸ ساله را در بر می‌گیرد و مطالب آنها عمدتاً علمی، ادبی،
اجتماعی، اخلاقی و بهداشتی با توجه به گروه سنی خوانندگان است
۵ رشد معلم، ۶ رشد تکنولوژی آموزشی، که برای آموزگاران و دانش‌جوینان
مراکز تربیت معلم تهیه می‌گردند و مطالب آنها دربارهٔ شیوه‌های تعلیم و تربیت اسلامی،
مهارت‌ها و روش‌های جدید آموزش، ابتکارات آموزشی، مشکلات آموزشی در ایران
و جهان، استفاده از امکانات برای تهیه وسایل آموزشی است

فعلیت افتاده اند) سیاری از کوههای آتشفشان در بر دریا قرار گرفته اند و نوک آنها به شکل حریره از آب بیرون آمده است. شش حریر آتشفشانی اقیانوس کسر از همین بوعد بعضی از آنها مانند «حریر هارایی» هر چند یک بار به فعالیت درمی آید. در روی خشکی بئر آتشفشانی همشه فعال و خود دارد که نمونه هایی از آنها را در کشور ایتالیا می توان یافت

عمل آتشفشانی رمایی صورت می گیرد که سنگهای سیار دایع و ممداب به نام «ماگما»، از داخل رمس راهی به بیرون می یاسد در هر آتشفشان، همراه مواد ممداب، مقداری گار و بحار آب هم وجود دارد که به شکل اسری دایع و سوران ار دهانه کوه خارج می شوند گاهی این گارها در حایی درون کوه جمع می شوند و چون راهشان به سوی خارج سسه شده، فشار سیار ریادی می یاسد، به طوری که ساگهان دهانه کوه را می ترکاسد و سنگ و مواد مختلف را به هوا پرتاب می کند مواد ممدایی که ار دهانه آتشفشان بیرون می ریرند، وقتی با هوا، با آب دریا مواحه شوند، سرد شده مسدل به سنگهایی می شوند که آنها را سنگهای آتشفشانی می گوید در اطراف کوه دماوند مقدار ریادی ار این نوع سنگها را می توان یافت

رلرله

هر سال در حدود ۵۰ هزار رلرله در روی رمین رح می دهد که بیشتر آنها چون حیلی ملایم هسسد، حس نمی شوند و فقط دسگاههایی به نام لرره نگار می سواند اثراتشان را شان دهد اما ار این میان، در حدود یکهزار رلرله حسارتهایی به سار می آورند بیشتر رلرله ها در حایی رح می دهند که دو صفحه سارنده پوسته رمین در کنار هم می لرند (رلرله های روی خشکیها) به نظر رمین شاسان در بعضی ار نقاط ستر دریا، دو صفحه که به طرف هم در حرکتند، به همدیگر سرحورد کرده اسد و چون فشار

حلقه آتش

آشمنشان و لرله در همه جای رمن به طور یکواحت رح سمی دهد، بلکه پیشتر آنها در روی دو حطّ اصلی اتفاق می‌افتد یکی از این حطها اردور اقیانوس کبیر عبور می‌کند که اغلب، آن را «حلقه آتش» می‌نامند این حلقه، آلاسکا در شمال آمریکا، سا کوههای آند در ساحل غربی آمریکای جنوبی، ژاپن، اندونزی و رلاسدو را شامل می‌شود حطّ بزرگ دوم از همالیا، ایران، قفقاز و آلپ در اروپا می‌گذرد و آن را «سوار آلپی» می‌نامند

در قدیم، برای آشمنشان و لرله دلایل خُرّامی ریادی آورده می‌شد، مثلاً ژاسی‌ها تصوّر می‌کردند که رمن سردوشی عبکوت بررگی است و لرله، حاصل حرکات آن عبکوت است با آنکه فئاعورث ریاصیدان معروف یونانی، رمین لرره را ستحنه حنگ مردگان ناهم می‌شمرد

امروزه دانشمندان رمن شناس عقیده دارند که پوسه رمین، یک تگّه بیست بلکه از قطعات یا صفحات بررگی تشکیل شده است که در کنار همدیگر قرار دارند این صفحات ثابت بیسند، بلکه سست به هم حرکتی می‌کنند لرله و آشمنشان هم در محلّ لئه‌های اس صفحات رح می‌دهد و خود چنین صفحاتی با دلایل مختلفی به اثبات رسیده و دانشمندان به خاطر وجود همس صفحات و حرکات آنها می‌توانند چگونگی حا به حاشدن قاره‌ها را در طول زمان، در روی رمین توضیح بدهند (گفته می‌شود که رورگاری، در حدود ۲ میلیون سال قبل، همه حشکیهای روی رمین به صورت یک قطعه به هم متصل بوده‌اند و بعدها آرام آرام حشکی بزرگ اوله قطعه قطعه شد و قاره‌های امروزی را پدید آورد هور هم قاره‌ها در کنار هم در حرکتند)

آشمنشایها

امروزه در حدود ۴۵ کوه آشمنشان در روی رمین وجود دارد که گاه و بیگاه به

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

آتشفشان، اسم فاعل مرکب = آتش (اسم) + فشان (اسم فاعل کوناہ از مصدر «فشاندن» به معنی پراکندن) کوه آتشفشان = کوهی که آتش به سرون می‌ریزد این واژه به صورت اسم سیر به کار می‌رود، مثلاً «در آن لحظه حریرۀ آرام مُتدل به آتشفشانیِ هریشان شد»، یعنی کوه آتشفشان

آدمی؛ اسم = آدم (اسم) + ی (پسوند سست) = نوع نثر، اسان، آدم

امروره قید = امروز (قید) + (پسوند سست) = این رمان، در این روزگار، در اس دوره «امروره در حدود ۴۵۰ کوه آتشفشان در روی زمین وجود دارد»

امروری؛ صفت = امروز + ی (پسوند سست) = مربوط به امروز، متعلق به رمان حال، «بعدها آرام آرام چشمکی بررگ اولیه قطعه قطعه شد و قارۀ‌های امروری را پدید آورد»

اولیۀ صفت = اول (عدد ترتیبی) + ی (پسوند سست) = نخستین، ابتدائی، مربوط به گذشته بسیار دور «اسانهای اولیه»، «بعدها چشمکی بررگ اولیه قطعه قطعه شد»

بعدها قید = بعد (صفت) + ها (پسوند جمع) = رمانهای نامعلوم در آینده، معمولاً به معنی رمانی نسبتاً دور در آینده است «بعدها موضوع را به شما خواهم گفت»

پوسته اسم مسبوک = پوست (اسم) + ی (پسوند سست) = پوست، قشر خارجی هر چیزی این سرید به نام بعضی از عضوهای بدن اصافه می‌شود و اسمی می‌سازد که معنی آن با حدودی شبیه به آن عضو است مثلاً، دهانه = آنچه که شبیه به دهان است، لبه = حاشیه و کنار و آنچه که شبیه به لب است، حلقه = آنچه که شبیه به حلق است = هر چیز گرد، دندان، ربابه، دماغه، جسمه، گوسه،

برای ادامه حرکت به سوی هم‌چنان وجود دارد، این شماره‌ها اسدک جمع می‌شوند و وقتی سنگهای لبه صفحات دیگر بتواند فشار را تحمل کنند، یک‌ساره می‌شکند و قسمتی از یک صفحه به ریز صفحه دیگر رانده می‌شود و در این حال هم لرزشی به نام رلرله پدید می‌آید. رلرله‌های حرایر ژاپن بیشتر به این علت رخ می‌دهند چسب رلرله‌هایی معمولاً شدیدند و حسارت‌های زیادی را باعث می‌شوند.

عربی صفت سه عرب (اسم) + ی (پسوند سبت) = مربوط به عرب «اس حلفه آلاسکا در شمال آمریکا با کوههای آند در ساحلی عربی آمریکای جنوبی را شامل می‌سود»

گاه و بیگاه قندرمان سه گاه (اسم) + و (حرف عطف) + سگاه (صفت) = گهگاه، گاهگاهی «امروزه در حدود ۴۵۰ آشفشان وجود دارد که گاه و سگاه به غالب می‌پردازند»

لرزه نگار صفت مرکب سه لرزه + نگار (اسم فاعل کوتاه از فعل «نگاشتن» به معنی ثبت کردن) = دستگاهی که لرزه را ثبت می‌کند «سشستر لرزله‌ها حسون حلی ملازم هسند حسن می‌شوند و فقط دستگاههایی به نام لرزه نگار می‌باشد ابراسان را سان بدهد»

ویران کننده اسم فاعل از فعل مرکب «ویران کردن» = حراب کننده، نابود کننده، ویرانگر «آشفسان و زمین لرزه از جمله واقعه‌های سسار برساک و ویران کننده‌ای هستند که در روی زمین رخ می‌دهند» در فعلهای مرکب، سووند «سه بده» همسه در پایان حرف فعلی می‌آند

همیشه فعال، صفت مرکب سه همیشه (قند) + فعال (صفت) = چبری که همیشه در حرکت و فعالیت است «در روی خشکی سر آشفشانهای همسه فعال وجود دارد»

یکباره قند / صفت مرکب سه یک (عدد) + باز (اسم) + سه (سووند سبت) = ناگهان، کاملاً، به طور کامل «سعی از حریره یکباره به ربر آب فرورفت» عدد نا بعضی از اسمها، صفت مرکب می‌سارد مثلاً، یک تکه = پیوسه، مُصیل به هم «دانشمدان عقیده دارند که پیوسه زمین، یک تکه سبت بلکه از قطعات نا صفحات سررگی سسکل سده است، یکواحب = یکسان، مانند هم» «آشفشان و لرزه در همه حای زمین به طور یکواحت رخ می‌دهد» «دورو! دوتهلو! سه گوش، پنج‌سه، سش دانگ، هزارنا، و حر آن

ب - فعلها

اتفاق افتادن = روی / رُح دادن، واقع شدن «تولد مردوسی، شاعر بزرگ ایرانی، در سال ۳۳۰ هجری اتفاق افتاد» «در ۵ سال اخیر بارها زمین لرزه‌هایی در ایران اتفاق افتاده است» «سشتر

گردنه، دسه، پانه، بدنه، روبه، پُشه، و حر آن
 حُوبی، صفت ← حُوب (اسم) + ی (پسوند بست) = مربوط به حُوب «آمریکای جنوبی»
 «سکره حوبی».

چگونگی اسم مصدر ← چه (حرف اسمهام) + گونه (اسم) + گ (صدای مسابحی^۱) + ی
 (پسوند مصدری) = کیفیت، حالت «دانشمندان به خاطر وجود همین صفحات و حرکات آنها
 می‌بایند چگونگی‌ها به‌حاشا شدن قاره‌ها را در طولِ زمان، در روی زمین توضیح بدهند»
 حُرافی صفت ← حُرَافه (اسم) + ی (پسوند بست) = افسانه‌ای، بیهوده، غیرعقلانی «در قدم
 برای آشفشان و لرزه دلایل حُرافی ربادی آورده می‌شود»

حُرُوشان صفت فاعلی ← حُرُوش (ساک حال از فعل «حُرُوشیدن») + ان (پسوند فاعلی^۲) =
 فریادکننده، ناآرام «در آن لحظه حریره آرام مُتدل به آشفسانی حُرُوشان شد»
 حُشکی اسم مصدر ← حُشک (صفت) + ی (پسوند مصدری) = قسمت حُشک، حاشی که
 حُشک است «همه حُشکهای روی زمین به صورت یک قطعه به هم متصل بوده‌اند و بعدها آرام
 آرام حُشکی بزرگ اولیه قطعه قطعه شد و قاره‌های امروزی را پدید آورد»

رَحْمی صفت ← رَحِم (اسم) + ی (پسوند بست) = مَحْرُوح، دارای رَحِم «زمین لرزه شدید در
 کشور پرو حدود ۱۲۰ هزار نفر کشته و رَحْمی بر جای گذارد»

رَمین شناس اسم فاعل مرکب ← رَمین (اسم) + شناس (اسم فاعل کوناه) = کسی که زمین را
 می‌سناسد «امروزه دانشمندان زمین‌شناس عقیده دارند که

زمین لرزه اسم مرکب (اصافه معلوب^۳) ← لرزه^۴ زمین ← زمین لرزه = لرزه «در ساعت
 ۳/۵ بعدازظهر، زمین لرزه‌ای شدید در اقیانوس کسپر رخ داد» «آشفشان و زمین لرزه از جمله
 واقعه‌های بسیار ترسناک و ویران کننده هستند»

۱ یک به ارفا ۲، ص ۱۲۹، نابوس ۲ ۲ یک ارفا ۳، ص ۱۷ ۳ یک به ص ۲۷
 ۴ یک به ص ۴۷

صورت تک اسم به کار رود «شکلی هنت دولت به دو همه وقت بیار دارد»
 چانه‌ها شدن = عوض شدن، تغییر حاصل دادن «قاره‌ها در طول زمان چانه‌ها می‌شوند» = حای
 قاره‌ها در طول زمان عوض می‌شود، «دانشمندان می‌توانند چانه‌ها شدن قاره‌ها را بوضوح بدهند»
 شامل شدن = در برگرس، فراگرس «اس حلقه ژاپن، اندویری و رلانديو را بر شامل می‌شود»
 / «اس حلقه شامل ژاپن، اندویری و رلانديو بر می‌شود» = ژاپن، اندویری و رلانديو بر در داخل
 اس حلقه هستند

صورت گرفتن / پذیرفتن = انجام شدن، واقع شدن «عمل آتشفشانی زمانی صورت می‌گیرد
 که سنگهای «اس کار صورت نخواهد پذیرفت» = انجام نخواهد شد
 قرار گرفتن (در) = جاگرس، واقع شدن «سیاری از کوههای آتشفشان در زیر دریا قرار
 گرفته‌اند» = حای آنها در زیر دریاست

مُبدل شدن (به) = از صورتی به صورت دیگر درآمدن، از چیزی به چیز دیگر تبدیل شدن «در
 یک لحظه حرارت آرام به آتشفشانی حروشان مُدَل شد» «آب بر اثر حرارت مُدَل به بخار
 می‌شود» «مواد مذاب، سرد شده مُدَل به سنگهای آتشفشانی می‌شوند»

ب - ساختهای نحوی

۱. اس صفحه‌ها ثابت هستند، بلکه سبب به هم حرکاتی دارند
 «بلکه» حرف ربط است، یعنی دو جمله را به هم ربط می‌دهد معنی آن بسته به جمله اول و
 دوم فرق می‌کند ۱ - اگر جمله اول معنی و جمله دوم مثبت باشد، در اس صورت به معنی
 «برعکس» است «پوسته زمین یک تکه نیست، بلکه از قطعات سررنگی تشکیل شده است»
 «آتشفشان و لرزه در همه حای زمین به طور یکواحد رخ نمی‌دهد، بلکه بجز آنها سر روی دو
 خط اصلی اتفاق می‌افتد» ۲ - اگر هر دو جمله مثبت باشند، در اس صورت به معنی «ساند» است
 «اوست و رور کار می‌کند بلکه بتواند رنگی مرئی برای جانورده خود فراهم کند» سوخته داشته
 نماند که فعل بعد از «بلکه» در این معنی، حتماً التواهی است ۳ - اگر در جمله اول، خواه مثبت

رسم لرزه‌ها در روی دو خط اصلی اتفاق می‌افتد»

افتادن این فعل دو معنی دارد ۱- از بالا به پائین سقوط کردن «یک بوب ماهوتی روی زمین افتاده بود» ۲- نارماندن از کار، حرکت و حر آن «السه آسمشاسهائی هم وجود دارند که مدبهاست از فعالیت افتاده‌اند» «سماز از حرف ردن افتاده است» «ساعت من گاهی از کار می‌افتد»

ایجاد شدن = به وجود آمدن «امواج عظیمی در نیچه‌ای آشفشان و لرزله همراه آن اسجاد شده بودند» بخش اول این فعل می‌تواند به صورت یک اسم به کار رود «اسجاد فشار در رسر پوسه رسم ناعب ترکندن آن و ایجاد آسمشائی می‌گردد»

باعث شدن = سبب پیدایش چیزی شدن «چنین لرزله‌هایی معمولاً سدنبدند و حساربهائی ریادی را ناعث می‌شوند» = سبب به وجود آمدن حسارت می‌سوند مفعول این فعل را می‌توان به بخش اول آن اضافه کرد، که در این صورت نشانه مفعول نسبی «را» حذف می‌شود «چنین لرزله‌های ناعث حساربهائی ریادی می‌سوند»

برحای گذاردن = باقی گذاشتن «لرزله در فاصله حد دقیقه حدود ۱۲ هزار متر کشمه ورحمی برحای گذارد» «بدر او ثروت ریادی از خود برحای گذارد»

به اثبات رسیدن = ثابت شدن «وجود چسب صفحائی با دلایل مختلف به اثبات رسیده» «رابطه بین سرطان و سنگار همور کاملاً به اثبات بررسیده است» اثبات، اسم است و می‌تواند به طور مسهل به کار رود «انساب این موضوع کار چندان مشکلی نیست»

به نار آوردن = به وجود آوردن «لرزله حسارتهائی به نار می‌آورد»

به یاد داشتن = دردهن داشتن، به خاطر داشتن «آدمی بطر چسب امحاری را هرگز در ناربح به یاد ندارد» «نابد به نابدداشت که همه مکربها کُشیده بستند»

تشکیل شدن = درسب شدن، برنا سدن «پوسه رسم نک بگه بست، بلکه از قطعات برررگی سکنل شده است» جلسه هیئت دولت امروز سکنل خواهد سدن» بخش اول این فعل می‌تواند به

۳. موَادِ مُدَابِ وَهِيَ بَاهُوا بَأَبِ دِرْبَا مَوَاحِهُ سَوِيدٌ سَرْدٌ شَدِيدٌ مَنَدَلٌ بِنَهْ سِنِجَهَائِي مِي شَوِيدُ كِهْ أَنِهَا رَا سِنِجَهَائِي أَتَشْمَشَنَائِي مِي گَوِيدُ

هرگاه دو فعل مربوط به یک فاعل باشند و بجز زمان این دو فعل یکی باشد، مثلاً هر دو گذشته یا هر دو حال باشند، می توان فعل اول را به صورت اسم مفعول آورد، که در اس صورت حرف عطف «و» معمولاً حذف می شود. این صورت از فعل را «وجه وصفی» می نامند به عنوان مثال، «مخید کیش را برداشت و از خانه بیرون دوید» که در اینجا برداشته از خانه بیرون دوید، «مواد مداب سرد می سوند و مندل به سنگ می سوند» مواد مداب سرد شده مندل به سنگ می سوند، «حشکی بررگ اولته قطعه قطعه شد و قازه های امروری را سدید آورد» — «حشکی بررگ اولته قطعه قطعه شده قازه های امروری را پدید آورد»

باید دانست که اولاً وجه وصفی فقط مخصوص سنگ سوشناری است، ثانیاً در سوشه های

احر کمتر دیده می شود

۴. اس هسارها اندک اندک جمع می شوند

برحلاف انگلیسی، در زبان فارسی اسمهایی که قابل شمردن نیستند، یا به سخن دیگر، بعد از عدد قرار نمی گیرند، جمع سسه می شوند و فعل آنها بر اعلی به صورت جمع می آید «آسها ریخند»، «برهها آب شده»، «پرور همه غسلها را خورد»، «هسارها اندک اندک جمع می سوند» جمع در این گونه موارد به معنی کُلّ یا تمام آن چهر است

ت — اشتباهات دستوری که در این متن می توان یافت.

۱. «در فاصله ۵ سال اخیر بارها ریس لرزه هائی که هر کدام چندین هزار نفر کشمه داده اند اتفاق افتاده است که آحر بی آن شهر طس را در حاشیه کویر ویران کرد

صمر «آن» باید به صورت جمع باشد، یعنی آحر بی آنها بر ا مرجع آن «ریمین لرزه ها» است که جمع است ولی اگر پس از «آن» واژه «ریمین لرزه ها» را بسورم در اس صورت «آن» مفرد

و حواہ معنی، قند «به سها/ به فقط» باشد، در اس صورت «بلکه» به معنی «علاوه بر اس» یا «همچین» خواهد بود، و س از ان معمولاً واره «هم» یا «بر» می آید^۱ «راری نه تنها بیمارستان شهر ری را اداره می کرد، بلکه بیماران را سر معالجه می نمود»؛ «اس صفحه ها به بها ثابت بسند، بلکه سبب نه هم حرکاتی بیر دارند» در نوشته های احیر، گاهی «که» به جای «بلکه» در معنی «علاوه بر اس/ همچنین» دیده می شود مثلاً، «اس صفحه ها به بها ثابت بسند، که سنت به یکدیگر حرکاتی سر دارند» ۴- اگر فعلهای هر دو جمله یکسان باشد اما اولی معنی و دومی مست، در اس صورت «بلکه» به معنی «اما/ ولی» است «او پدر من نیست بلکه معلم من است»؛ «معلم ما آلمانی نمی داند بلکه انگلیسی می داند»

۲. سسر آنها چون حیلی ملایم هستند حس نمی سوند

«چون» و جمله بعد از ان قیدِ عَلتْ است، یعنی عَلتْ و سبب انجام کاری را نام می کند اس جمله فعلی، هم می تواند قتل از فعل اصلی و هم بعد از آن باشد مثلاً، «سستر آنها حس نمی شوسد چون حیلی ملایم هستند» گاهی اس گارها در حائی درون کوه جمع می شوسد و فشار سسار رسادی می باشد، چون راهشان به سوی خارج سه است»؛ «دو صفحه که به طرف هم در حرکتند سه همدیگر برخورد می کند و چون فشار برای ادامه حرکت همچنان وجود دارد، این فشارها اندک اندک جمع می شوند»

«بر» و جمله بعد از ان بیر قند عَلتْ است ولی تفاوت ان با «چون» در اس است که «بر» فقط می تواند بعد از فعل اصلی باشد و نه قتل از آن «سسر آنها حس نمی شوند، بر» حیلی ملایم هستند» اس فشارها اندک اندک جمع می شوند، بر» فشار برای ادامه حرکت همچنان وجود دارد» به سحن دیگر، به جای «بر» می توان «چون» را به کار برد، ولی نه جای «چون» نمی توان در همه جاها «بر» گذاست

شد»؛ «رورها گذشت» ولی در بوسه‌های سالهای اخیر این موضوع کمتر دیده می‌شود، و همواره سعی بر این است که بین فاعل (چه بی‌جان و چه جاندار) و فعل از لحاظ جمع هماهنگی باشد یعنی اگر فاعل جمع است فعل آن هم جمع باشد مثلاً، «رورها آب شدند»؛ «رورها گذشتند» در مبی «رمین حشماک» از این لحاظ اِعِشاش وجود دارد یعنی فعل و فاعل گاهی هماهنگی دارند و گاهی ندارند در مثال بالا، « ۴۵ کوه آشمسان» فاعل جمع است، و دو فعل «وجود دارد» و «می‌بردارند» مربوط به این فاعلند چنانکه می‌بینیم، فعل اوّل مفرد و فعل دوّم جمع است. در جمله بعد، «آتشفشابه‌ها» فاعل جمع است در اسحا می‌بینیم که هر دو فعل آن سه صورت جمع آمده‌اند یعنی، «وجود دارند» و «اماده‌اند» مثالهای دیگر

«آشفشان و لرله در همه جای رمن به طور یکمواحت رح می‌دهد سلکه شیشر آسها در روی دو

فاعل جمع	فعل مفرد	فاعل جمع
----------	----------	----------

حط اصلی ابقاق می‌افند»

فعل مفرد

«شتر لرله‌ها در حانی رح می‌دهد که «

فعل جمع

فاعل جمع

«در روی حشکی بیر آشفشابه‌های همیشه فعّال وجود دارد که «

فعل مفرد

فاعل جمع

«آشفشان و لرله از حمله واقعه‌های سسار برساک و بران کسده‌ای است که در روی رمن

فعل مفرد

فاعل جمع

فاعل جمع

رح می‌دهند»

فعل جمع

خواهد بود، یعنی آحرسی آن رمن لره‌ها اصولاً هرگاه اعداد ترتیبی^۱ که دارای سوید «ین» هسند به صورت مُصاف (یعنی اسمِ اوّل در یک برکت اصافی) به کار روند، مُصافُ اَلیه (یعنی اسمِ دوّ در یک برکت اصافی) باید به صورت جمع باشد مثلاً، «هَمّةُ دانشجویان آمدند» اولیّی آنها نایک و آحرسی آنها^۲ متحد بود. ولی اگر عدد بررسی به صورت صفتِ قسمل از موصوف سه‌کسار و موصوف، مفرد خواهد بود مثلاً، «اولس رلرله در ۱۰ سال گذشته رلرله کرمان بود».

۲ «بسمتی از یک صفحه به ربر صفحه دیگر رانده می‌شود و در این حال هم لررشی به نام رلرله ندند می‌آند»

«هم» ناید بعد از کلمه «لررشی» نباید به قبل از آن یعنی، «لررشی هم به نام رلرله پسند می‌آند» ربراً نا بوجه به حمله‌های قبل که عکس پدید آمدن رلرله را نشان می‌کند، لررش حرری است که علاوه بر چهرهای دیگر اتفاق می‌افتد به سحی دیگر، علاوه بر «شکس سسگها» و «رهن یک صفحه به ربر صفحه دیگر» لررشی هم پدید می‌آند ولی اگر «هم» بعد از «حال» باشد در اس صورت معنی حمله این خواهد بود که رلرله در حالهای گوناگونی رح می‌دهد که یکی از آن حالها «این حال» است در صورتی که جس بست

۳. «دو صفحه که به طرف هم درحرکتند، به همدیگر برحورد کرده‌اند»

دو فعل «هستند» (به صورت آند) و «کرده‌اند» از لحاظ زمان، هماهنگ هستند ربراً اولیّی زمان حال و دومی زمان گذشته (نقلی) است، و این درست بسبب نا بوجه به فعلهای دیگر که همه حال احصاری هسند، فعل دوّم بز ناید حال احصاری ناسد یعنی، «به همدیگر برحورد می‌کند»

۴. امروزه در حدود ۴۵ کوه آشفشان در روی رمن وجود دارد که گاه و بیگاه به فعالیت می‌بردارند (السه آشفشانهائی ماسد دماوند هم وجود دارد که مذهباست از فعالیت التاده‌اند)

در فارسی گاهی برای فاعلی بی‌جان که جمع باشد فعل مفرد می‌آورد مثلاً، «سرفها آب

۱ بوجه کند که این صاحب کاربرد حدایی ندارد

۲ یک به ازها ۳، ص ۸

۴ آقای بلس محله، با خودس گفت «حما مریض شده است»

۵ مجید آن روز پسر محبوب مدرسه بود،

۶ محمد به مادرش گفت ، نمی‌توانم برای خرید به معارفه آقا مریض بروم

۷ ناد ، با خودسور و سرما به همراه داشت

۸ بچه‌ها ، با سر و صدا از مدرسه بیرون رنجید

۹ دوسب محمد سال گردن خود را به او داد،

۱ محمد ، ناگهان روی یحها سو خورد و افتاد

* تمرین ۱۵

هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از صاحب «هر چه + صفت برتر + صفت برتر» بازبوسی کند

مال آساسور نالا می‌رفت امیر بحال می‌شد

آساسور هر چه نالاتر می‌رفت امر بیحال تر می‌شد

۱ آدمها بیر می‌شوند بحرنه آنها رباد می‌سود

۲ قطار بش می‌رفت هبحان امر رباد می‌شد

۳ شما رباد نلاش می‌کنند شما موفق خواهند بود

۴ ما از کوه نالا می‌رفسم هوا سرد می‌سد

۵ عجب است! من کم می‌خورم من چای می‌سوم

۶ سب می‌گذشت رفت و آمد مسافری در قطار کم می‌سد

۷ هوا گرم است جانواده‌های فقیر حوسحالند

۸ فصحها نالا هستند مردم کم خرید می‌کنند

۱ یک به ص ۵۶

* تمرین ۱۳

حمله‌های زیر را با استفاده از «وجه وصفی» به صورت تک جمله یازبوسی کنید

- ۱ محمد پول را به آقا مریضی داد و منتظر بقیه‌اس اسناد
- ۲ پدر محمد هر روز دست پسرش را می‌گرفت و به آن طرف حیاناں می‌نُرد
- ۳ محمد نَفْتَه بول را از آقا مریضی گرفت و از معاره سروں آمد
- ۴ مادر سسی چای را حلوی مهمابها گذاشت و کنار پسرش نشست
- ۵ از آن پس، محمد درس را نهانه می‌کرد و برای خرید نمی‌رفت
- ۶ بچه‌ها از چند کوچه گذشتند و به مدرسه رسیدند
- ۷ محسن به داخل اتاق آمد و بهلوی برادرش شش
- ۸ پسر اسامیل محسن را سید و نگاهی به صورت پدر انداخت
- ۹ او کفس را به گوشه‌ای انداخت و نُشت قفسه کتاب پنهان سد
- ۱ حریره آرام مُدُل به آشپزخانه حروشان گشت و قطعات سنگ را به هوا پرتاب کرد

* تمرین ۱۴

داسان «آن پسر را دستگیر کنید» را بخواند و سپس هر تک از جمله‌ها را با استفاده از «چون» با

«زیرا» به دو صورت زیر تکمیل نمایند

مثال در مرساں آدمها دو برابر اندازه معمولی خود می‌شوند، زیرا/چون پالتو و لباسهای کلف می‌پوشند

در مرساں چون آدمها پالتو و لباسهای کلف می‌پوشند، دو برابر اندازه معمولی خود می‌شوند

- ۱ دسهای محمد بی‌حس شده بودند،
- ۲ محمد نفس زبان نا حابه دوند،
- ۳ محمد، آن را از رسل در آورد و بوی حشش گذاشت

۱۳. الاسکا روی کدامک از حطهای اصلی رلرله فرار گرفته است؟

۱۴. چرا گاهی دهانه کوه ناگهان می‌ترکد؟

۱۵. چه چیزی باعث حرکت فاره‌ها می‌سود؟

* تمرین ۱۷

هر یک از جمله‌های زیر، جواب تک سؤال است. سؤال آنها را بسند

مش حریره کراکانوا در سال ۱۸۸۳ مفسر شد

حریره کراکانوا در چه سالی مفسر شد؟

۱. حریره کراکانوا در شمس مفسر شد.

۲. اس انفجار در ماه آگوست روی داد

۳. اس حریره بردنک کشور اندونزی قرار داس

۴. اس حریره در اقیانوس کبیر واقع شده بود

۵. حیر، فقط نیمی از حریره نه ربر آب رقت

۶. صدای انفجار در استرالیا، فیلیپین، و ژاپن سنده شد

۷. حر، چس انفجاری هرگر روی نداده بود

۸. حر، رلرله در همه جای رمن نه طور یکسان روی نمی‌دهد

۹. بله، سناری از آشمسابها در ریر دریا قرار دارند

۱. نه نظر فساعورث رلرله نتیجه جنگ مردگان بود

(انشاء)

موضوع انشاء، اشفشایی و رلرله چگونه نه وجود می‌آند؟

- ۹ ما از حطّ رلرله دور هسسم ما کم دُچارِ رلرله حواهم شد
- ۱ در ریر رمین فشار وجود دارد احتمالِ رلرله زیاد است
- ۱۱ ما تُند می‌رویم ما رود نه حانه می‌رسم
- ۱۲ علم پیس می‌رود، رندگی آسان می‌شود
- ۱۳ حانه بررگ است بمر کردی آن مُسکل است
- ۱۴ داشی شما رناده می‌سود سما خوب رندگی حواهد کرد
- ۱۵ من سمر حافظ را زیاد می‌خوانم از شعر حافظ لدت می‌برم

* تمرین ۱۶

جوابِ سئوالهای زیر را به صورت جملهٔ کامل بنویسید

- ۱ حریره «کراکاتوا» در کجا قرار داشت؟
- ۲ صدای امحارِ حریره در کجا سیده شد؟
- ۳ از کجا می‌فهمیم که رمین، کُره‌ای آرام بست؟
- ۴ آیا احتمالِ رلرله در همه حایِ رمین یکسان است؟
- ۵ فتاعورثِ عَلیّ رلرله را چگونه توصیح می‌داد؟
- ۶ چه رمایی آتشفشانی صورت می‌پذیرد؟
- ۷ آیا همهٔ رلرله‌ها ویران کننده هستند؟
- ۸ آیا کوهِ آتشفشانِ حاموش وجود دارد؟ کدام کوه؟
- ۹ سنگِ آتشفشانی چگونه به وجود می‌آید؟
- ۱ معمولاً چه نوع رلرله‌هایی سدید هستند؟
- ۱۱ دستگاه لرزه نگار چه کاری انجام می‌دهد؟
- ۱۲ مردم قدیم ژانِ رلرله را چگونه توصیح می‌دادند؟

حساسیتهای آنها را می‌داند و بهتر می‌تواند از این خصوصیات در موقع مناسب استفاده کند، کم‌کم مورد علاقه و بوجه مردم قرار می‌گیرد و صاحب قدرت اجتماعی و رهبری می‌شود. اطلاع از روحیات فردی افراد و روانشناسی آنان و آگاهی از مناسبات و روابط اجتماعی و روابط جامعه‌شناسی موجب می‌شود که از حریای عمومی حرکت مردم و بیارهای آنها اطلاع به دست آید و استفاده از این اطلاع، در رهبری آنان، ضروری است. امروز اساس قدرت قدرتهای بزرگ بر «اطلاعات» سهاده شده و هر کشوری که بتواند اطلاعات بیشتر در همه زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی جمع‌آوری کند و مورد استفاده قرار دهد، از قدرت بیشتری برخوردار می‌شود. ارزش کامپیوتر فقط همین جمع‌آوری اطلاعات و سرعت در محاسبه‌هاست. ما کار حاسوسی، چه به وسیله افراد و چه از طریق ابزارهایی چون قمر مصنوعی، دقیقاً تلاش برای به دست آوردن اطلاعاتی است که دستنابی بدانها موجب احاطه و سلطه می‌شود. پیشرفتهای تکنیکی و علمی در زمینه‌های نظامی و هسته‌ای و صنعتی و پزشکی و رست‌شناسی و شیمی و هم که روش و واضح است که موجب قدرت برتر می‌شود. از مجموع مطالب گفته شده، اس قاعده و دستور کلی و عملی را می‌توان به دست آورد که اگر کسی در رؤسها و آرزوهای خویش برای آینده اش شهرت، قدرت، مقام، ثروت، محبوبیت و یا هر بهره دیگری را تصویر می‌کند، نه همه آنها می‌تواند برسد نه شرط آن که ابرار آن را تهیه کند، و آن ابرار علم و اطلاع است. هر کس هر تصویر حنالی در هر رمنه‌ای برای خود برسیم کرده اسب می‌تواند نه آن دست یابد، مگر مواردی که اساساً و مطلقاً غیر ممکن است، نه شرط آن که از طریق علمی و همراه با اطلاع و آگاهی از همه حواس کار سائید البته اراده بیرومند و اسعامت در کار و نداشتن سرسرای موفقیت ضروری است. سرخی از بوحوانان، خود را در یک هاله زسای رؤنا و حنال می‌پسچند و تنها نه یک تصور دهی فناعت می‌کند که مثلاً یک فهزمان ورزشی ناسند یا یک نولسنده و هر مید مشهور و سا

آگاهی و قدرت*

افراد با سارمانهائی که حیوانان ورزیده و قدرتمندی را در اختیار دارند و نه آنها امر و بهی می‌کنند و از قدرت و توانایشان به نفع خود استفاده می‌کنند، طبعاً از قدرت بیشتری برخوردارند و آن قدرت، قدرت بدنی، جسمی و عصبانی نیست قدرت آگاهی و اطلاع است آنها «می‌داند» که کجا و چگونه و چقدر، از افراد مُتَعَدِّد در چه راهی استفاده کند وقتی دولت و حکومت را از عناصر قدرت اجتماعی می‌دانیم، یعنی افرادی که از قوانین، مقررات حکومتی و از روابط افراد و سارهای جامعه و از مجموعه عناصری که در یک حکومت وجود دارد، اطلاع بیشتری دارند و بهر می‌تواند از آن عناصر استفاده کند صاحب قدرت و مقام و منصب شده و با استفاده از علم و اطلاع خود و نه سبب دانشی که در این رسته دارند، بخشی از قدرت یک جامعه را در احراز می‌گیرند و همین طور از قدرت اقتصادی اساساً موفقیت در زمینه مسائل اقتصادی و مالی مویط و مربوط به میراث اطلاع و آگاهی یک فرد از روابط اقتصادی و سارهای جامعه، و فعل و انفعالات مالی و ضعف و قوت منابع مالی است هر کس در این زمینه، اطلاعات بیشتری داشته باشد، موفق تر است و ثروتمندتر می‌شود و قدرت اقتصادی زیادتری تحصیل می‌کند کسی که نداند چه موقع چه باید بکرد تا چگونه با فروش آن سود بیشتری سرد، همین اطلاع موجب ثروت و قدرت مالی او می‌شود ایضاً در زمینه رهبری مردم و نه دست آوردن قدرت اجتماعی، کسی که دقیقتر مردم را می‌شناسد و

* برگرفته از «رشد جوان»، شماره ۸ شماره مسلسل ۳، سال چهارم

نه، چرا؟ چون امکان ندارد قهرمانی سیحۀ سرحستگی و ساستگی و قدرت بدنی و اطلاعات تکلیکی و فنی است و با بالا رفتن سن، گرچه اطلاعات بشتری به دست می‌آید، اما قدرت بدنی رو به ضعف می‌بهد گذشته از آن که تفسکها و فمون حدید هم برای قهرمانانِ تازه وارد، شاس توفیق بشتری می‌سارد و به هر حال، امکان سدارد که قهرمانی برای همیشه قهرمان باقی بماند اما اگر قهرمانی، در کنار سرحستگی و ورشی، شایستگی دیگری هم داشته باشد که پاندارتر و ماندنی‌تر باشد، آن وقت یک قهرمانِ حاودان می‌سود، مثل «تحنی» اررش و ماندگاری تحتی و شهرت و محسوسنش از آن جهت بود که در کنار قدرت بدنی و آگاهی فنی و صلاحیت و ورشی، اساسی آراده و سارر و مواضع و والا بود همین گونه است هرمندی که از هر اررشمندی سرحوردار است، ولی در عین حال از اررشهای اسانی و الهی^۱ هم بهره‌مند است، در مقاسه با هرمند دیگری که از نظر هری و فسی در همان سطح است، ولی فردی محط و رش با احلاق و فاسد است طعماً هیچکس آرو نمی‌کند که مل یک قهرمانِ سدنام باشد و با همچون هرمندی فاسد بلکه در آروها و رواسهای همگان، قهرمانی و هرمندی و شهرت و بروت و قدرت، آمیحه با بیکی و پاکی و محسوسیت و اررشهای اسانی و الهی است اما آیا همان قدر که برای قهرمان شدن و هرمند شدن و مشهور شدن کسوش می‌سود، برای این وجه دیگر قصه هم تلاش می‌شود؟

آیا لازم بیست در این رسمه هم برنامه‌ریزی و دقت و تمرین شود؟

حلاصه متن

قدرت و موفقت، از آگاهی و اطلاع ناسی می‌شوند نه از بروی بدنی و عضلانی دُولت و

۱ بلفظ اس کلمه «الاهی» است

یک عالم برحسته و یا یک سناستمدارِ قدرتمند و محبوب اما عموماً فکر نمی‌کند که چگونه می‌توان به این ایده‌آل رسید اگر واقعاً در دل کسی اس عشق و آرزو باشد که به حه مقامات عالی اخلاقی، علمی و اجتماعی دست یابد و نا تصمیم و ارادهٔ محکم و حلل ناپذیر پا به میدان بگذارد و نا تحهر علمی و کسب اطلاعات و معلومات به سوی مقصودِ خویش بشناسد، بی‌تردید موفق و پیروز می‌شود و رؤیا و حال و آرزوی او، به واقعیت و حقیقت نذل می‌شود

بکنه‌ای که تا کمون به آن اشاره نکرده‌ام و ضروری است که مورد توجه قرار گیرد، آن که طبعاً هیچکس به قدرت و شهرت و محبوبست اگر سناپایدار و موقت سانشد، علاقه‌ای ندارد یعنی همهٔ افراد در همهٔ امیدها و آرزوهایشان، ایس تنصرت صمی را هم اصافه کرده‌اند که آن بصویر انده‌آل و محبوب آیسده‌شان، مداوم و همیشگی و حاودانه باشد

اگر کسی در آرزوی رسیدن به مقام علمی برحسته است، می‌خواهد که وقتی به آن رسد، برای سالهای متمادی همان‌طور بماند و اگر شهرت و قدرت و ثروت آیسده‌آل اوست، می‌خواهد که اینها نادوام و طولانی باشند و دستخوش حوادثِ روزگار نگردد ایس آرزو آن قدر عمیق و اساسی است که در تمام قصه‌هایی که بر اساس همین آرزوها در سان همه ملل و در طول تاریخ رایج است، در پایانِ قصه صحنه ایس گونه تصویر می‌سود که «بله، آنها به آرزوهای خود رسیدند و سالیان دراز، خوب و خوش زندگی کردند»

برای عده زیادی از مردم، شهرت یک آرزوست آنها می‌خواهد مشهور شود بدون ایس که بررسی کنیم و سیم آن اس آرزو اصلاً درست هست یا نه، سوچه کسم که شهرت ممکن است از راههای مختلفی به دست بیاید مثلاً رسیدن به مقام پهرمائی حهان در فلان رشتهٔ ورزشی موجب شهرت می‌شود اما آیا پایدار هم هست؟ آیا قهرمائی را می‌شناسید که حاودانه قهرمان مانده باشد و برای همیشه بر اول و مسهور باقی بماند؟

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

آزاده صفت سبی ← آزاد (صفت) + ← (سوند سب) = آزاد مرد، رؤسفاکر، کسی که فکر آزاد و عاری از بندگی دارد «نحی، قهرمان ایرانی، انسانی آزاده و مُارر و مُواصع و والا بود»
آگاهی، اسم مصدر ← آگاه (صفت) + ← ی (سوند مصدری) = اِطْلَاع، دانش «سُهرَب و محوسبِ نحی از آن جهت بود که در کنارِ قدرتِ بدنی و آگاهیِ فی و صلاحیتِ ورسی، اساسی اراده و مُواضع بود»

آمیخته اسم مفعول ← آمیخت (ساک گذشته از مصدر «آمیخت») + ← ی (سوند مفعولی) = مخلوط، همراه، «شهرت و قدرت باید آمیخته با پاکی و ارشهای اساسی ساسند» «سحمان او اعلت آمیخته نه سوحی است»

ارزش اسم مصدر ← ارزش (ساک حال از فعل «ارزیدن») + ← ش (سوند مصدری) = قلمب محاراً نه معنی هر چیز با ارزش و مفلند، مخصوصاً معمولی مثلاً، «مداکاری یک ارزش است»
ارزیمند = نا ارزش، گرانها «نقاشی هر ارزیمندی است» مصاد آن «بی ارزش»

نا دوام صفت ← نا (حرف اصافه) + دوام (اسم) = دارای عُمر طولانی؛ چیری که رناید می ماند، ماندگار، مُداوم «هر فردی آرزو دارد که قدرت و محوسش نا دوام و طولانی ناشند» «اس کفش خیلی نا دوام است»، مصاد آن «بی دوام»، «گذرا» «قدرت اگر آمیخته به ارشهای احتلاقی ساشند گذرا و بی دوام است»

حکومت افرادی هستند که با استفاده از علم و اطلاع خود درباره قوانین حکومتی، روابط افراد، و سازمان‌های جامعه قدرت را به دست می‌آورند. قدرت اقتصادی بر بستگی به مقدار اطلاع و آگاهی از مسائل اقتصادی و نیز استفاده درست از منابع مالی دارد. در مورد رهبری مردم سر آگاهی و اطلاع اهمیت حساسی دارد؛ یعنی کسی که آگاهی و اطلاع بیشتری از روحیات مردم دارد و سازمان‌های آنان را بهتر و بیشتر می‌شناسد و سر از آن آگاهی به خوبی می‌تواند استفاده نماید به تدریج صاحب قدرت اجتماعی می‌شود و به عنوان رهبر، قدرت را به دست می‌گیرد.

امروز هر کشوری که بخواهد «اطلاعات» بیشتری در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، علمی، و نظامی گردآوری کند، و سر بهر نتواند از این اطلاعات بهره‌برداری نماید قدرت بیشتری به دست می‌آورد. به طور کلی، هر کس به هر چه که بخواهد می‌تواند برسد به شرط آنکه وسیله و ابزار آن را فراهم نماید. این ابزار، همان علم و اطلاع و سر تصمیم‌گیری و اراده محکم است. نکته دیگر آنکه، هر کسی آرزو دارد که قدرت و محویش پاندار و همسنگی باشد به گذرا و موقت اگر قدرت و محویش اجتماعی آمیخته به ارزشهای اخلاقی، اساسی، و الهی باشد همسنگی و پاندار خواهد بود. این موضوع سازمان به برنامه‌ریزی و آموزش و تمرین دارد.

واره «پرسار» است یعنی، پرسار = پرس + (ساک حال از فعل «پرستیدن») + ار = کسی که
از سار مواظب می‌کند

برنامه ریزی اسم مصدر مرکب = برنامه (اسم) + ریز (اسم فاعل کوتاه از فعل «ریختن») +
ی (پسوند مصدری) = دستور کار و روسی انجام خبری را از پیش مُشخّص کردن «برای تربیت
آموزگاران ناسواد و برحوردار از ارزشهای انسانی نابد برنامه‌ریزی کرد»؛ «آنا لارم بیست در این
رسمه هم برنامه‌ریزی سودا»

نام حرفه‌ها و سُعلها و سرحلّ کار، ناهمین پسوند ساحه می‌شود یعنی، صفت یا اسم فاعل کویاه
+ ی مثلاً، بخاری، عکاسی، کفّاشی، حنّاطی، میکاسکی، آهنگری، زرگری، کسب فروسی،
سری فروسی، موه فروسی، لباس فروشی، حواهر فروشی، و حران همه اس سوع واره‌ها دو
معنی دارند ۱ - نام حرفه و سُعل، ۲ - نام محلّ کار مثلاً بخاری، هم به معنی کار بخاری است و
هم به معنی حا و محلّ بخاری «من نک بخار هسم سُعلی من بخاری است» «روروی خانه ما
نک بخاری بررگ قرار دارد»

بهره‌مند صفت = بهره (اسم) + مند (پسوند) = برحوردار، دارای بهره «کسی که از بهری
ارزشمند برحوردار است باید از ارزشهای اخلاقی هم بهره‌مند باشد» متضاد آن «بی‌بهره» «اسن
مرد بچاره از نعمت سائی بی‌بهره است»، یعنی کور است

پایدار صفت فاعلی = سائی (اسم) + دار (اسم فاعل کویاه از مصدر «داشن») = سائیت،
همنشگی، ماندنی «رسیدن به مقام قهرمانی جهان در فلان رشته ورزشی موجب شهرت می‌سود،
اما انا پاندار هم هست» «اگر قهرمان، در کنار سرحسنگی و روسی، شایستگی دیگری هم دانسه
باشد که پاندار بر و ماندنی بر ناسد آن وقت نک قهرمانی حاودان می‌شود» متضاد آن «ناپاندار»
«هیچکس به قدرت و شهرت و محبوبت، اگر پاندار و موقت باشد، علاقه‌ای ندارد»

پیشرفت، اسم مصدر مرکب = سس (قند) + رف (ساک گذشته) = ترفی، حلورفن، به پیش

۱ نک به ارما ۳ ص ۱۷۱، نابرسی ۲ نک به ارما ۲، ص ۶۷ ۳ نک به ارما ۲، ص ۱۷۴

ندایها = نه آنها در شعر و سر در بوسه‌های ادبی، عبارتهای «نه این»، «نه آن» و «نه او» گاهی به صورت ندیی ندان و ندو ندده می‌شوند «کارِ حاسوسمی دفسقاً نلاس سِرای سه دسب آوردن اطلاعاتی است که دسسانی ندایها موجب احاطه و سُلطه می‌شود»

ندِیام صفت مرتک (صفت مغلوب^۱) = نام بدسه ندیام = کسی که نه سدی مسهور است «هیچکس از روی نمی‌کند که مثل یک فهردمان ندیام ناسند» «هنلر سناسمداری ندیام بود» «نا اس مرد معاشر نکند، بر او مردی ندیام است» مصاد آن «حوشام»، یعنی کسی که سهرت خوب دارد «گاندی از رهرا ن حوشام ناریح است»

برحسسه اسم معول = برحس (سناک گذشته از مصدر «برحسس») + سید (پسوند معولی) = مُمار، عالی «پاسور یکی از داسمدان برحسه قرن بوردهم بود» «برحی از سوحوانان آرزو دارند که یک بوسده مشهور و نا یک عالم برحسه نشوند»

برحسگی اسم مصدر = برحسه بودن، بهرین بودن «قهرمانی سحه برحسگی قدرت ندی و اطلاعات می‌است»

برحوردار صفت مرتک = بر (اسم) + حورد (سناک گذشته از مصدر «حوردن») + از (پسوند) = بهره‌مند «این حوان از بروی ندی رنادی برحوردار است» یعنی، بروی رنادی دارد، بسیار برومند است» «همندی که از هر ارشمدی برحوردار است ناید از اررسهای اخلاقی هم بهره‌مند ناشند» یعنی، هم هر داسنه ناشند و هم اررسهای اخلاقی مصاد آن «محررم» «طه‌حس اگرچه از نعم سائی محروم بود ولی از داس و سس علمی برحوردار بود»

سناک گذشته بعضی از فعلها یا پسوند «ار»، اسم نا صفت می‌سازد، مانده گفتار، سوشار، دسدار، رهبار، که همه اسم مصدر هستند» حرندار = کسی که حرری را می‌حرد، برحوردار = کسی که حرری را دارد، که صفت فاعلی هستند» گرهار = کسی که گرهمه نا اسر سده است، که صفت معولی است بهادر یک مورد است که این پسوند نا سناک حال، صفت فاعلی می‌سازد و ان

نام برخی از علما دارای همین ساخت است یعنی، صفت + ـی (مصدری) مثلاً، رست شناسی، ربا شناسی، روان شناسی، رمن شناسی، ستاره شناسی، و حران
 «حَلَّلْ ناپذیر» صفت مرگ نمی رسد حَلَّل (اسم) + ما (نشوند نهی) + نذیر (اسم فاعل کوتاه) =
 چبری که هرگز صعب و سُست نمی شود «حوانان ناند با اراده محکم و حلال ناند بر پا به میدان
 نگذارند و با نخبهر علمی و کسب معلومات نه سوی مقصود حوس شناسند»^۱ «دوسی من و شما
 حلال ناپذیر است»

مصاد آن «حَلَّل نذیر» = حزی که حلال می پذیرد، چبری که ناست و همشگی سست «حلال پذیر بود
 هر ناکه می سی، مگر سایِ مَحَبَّت که حالی از حلال است» یعنی هر سا با ساحمانی نه بدرج
 از بی می رود، بحر سای عشق و دوسی که بدون مرگ است بوجه کند که «نا»، بسوند نهی، در
 اعار بخش دوم صعب مرگ آمده است.

باید دانست که سساری از صفتها را می توان با اس نشوند مسمی نمود مثلاً، ساره وارد، سدنام،
 برحوردار، و حرآن

هویشن، ضمیر مُسْتَرَك = «خود»^۲ «حوانان ناند با نخبهر علمی خود و کسب معلومات، نه سوی
 مقصود حواسن برود» = مقصود خود

اس صخر هفتشه به صورت مُصَافِئَة (یعنی اسم دوم در یک ترکیب اضافی) سی آمد و شکلی آن
 برای اول شخص، دوم شخص، و سوم شخص مفرد و جمع یکسان است نه اس مالها بوجه کند
 من کتاب خویش را نه او دادم^۱ او کتاب خویش را نه من دادم^۲ ما کتاب خویش را نه
 شما می دهم^۳ شما کتاب خویش را نه آنها داده اند^۴ اسان کتاب حوس را نه ما داده
 بودند^۵ «حویش» فقط در ربان بوئساری نه کار می رود

دستیابی: اسم مصدر مرگت به دست (اسم) + یاب (ستاک حال از مصدر «یافتن») + ـی
 (مصدری) = رسیدن به چبری، نه دست آوردن «دستیابی نه این اطلاعات موجب سلطه دشمن بر ما

۱ نک به اوما، ۲، ص ۱۷۴ ۲ نک نه اوما، ۱، ص ۸۱

رهن «پسرهای تکیکی و علمی موجب قدرتِ برتر می‌شود»، «مأسفانه سرطان در بدن اس
نمار پشرف ریادی کرده است»

تاره وارد صفت مرکب (صفت مفلوب) سه وارد تاره سه تاره وارد = کسی که تاره آمده
است، کسی که تاره وارد جانی شده است، مجازاً به معنی «جدید»، «آخر»، «تازه» اس صفت
اجلب برای اسان به کار می‌رود «تکیکها و بُون جدید برای همرمانان تاره وارد، شناسی سوفق
سنتری می‌سازد»، «من به اس سهر، تاره وارد هسم»، «دانشجویان تاره وارد همر سه کنیلاس
برمه اند»

توانا صفت فاعلی سه، توان (سباک حال از فعل «تواستن») + (پسوند فاعلی) = نیرومند،
قدرتمند، دارای توان، توانمند، «او آینده‌ای توانا داشت»، سباک حال بعضی از فعلها تا پسوند
«آ» صفت فاعلی می‌سازد، که به معنی گذشته کار و پا دارنده، چیزی است مثلاً، دانسا = کسی که
می‌داند، یا داس دارد، بنا = کسی که می‌بندد، یا سبائی دارد؛ شیوا = کسی که می‌سبود، یا شیوائی
دارد، گونا = کسی که می‌گوید، یا گونائی دارد

توانائی اسم مصدر سه توانا + ای (سوند مصدری) = نیرو، قدرت، نیرومندی «توانائیهائی
که، جوانان، ورزیده، و قدرتمندی را در احسان دارند، از قدرت و توانائی آنها به نفع خود استفاده
می‌کنند»، «این مرد توانا توانائی انجام هر کاری را دارد» = می‌تواند هر کاری را انجام بدهد، «من
توانائی تحصیل پزشکی را در این رشتن و سال ندارم»،

جامعه‌شناسی اسم فاعل مرکب سه جامعه (اسم) + شناسن (اسم فاعل، گوناوه) = کسی که
احتجاج را می‌شناسد، کسی که، علم جامعه‌شناسی را می‌داند «دوست من جامعه‌شناسن است»
جامعه‌شناسی اسم مرکب سه جامعه‌شناسی + ای (پسوند مصدری) = نام علم مربوط به جامعه
و قوانین آن «آگاهی از جامعه‌شناسی موجب می‌شود که از حرایان عمومی حرکت مردم و سنارهای
آنها اطلاع به‌دستی آید»

۱۳۸۱، ۳، ص ۶۷

عبرِ مُمکن صفت مرکب سه (قد نهی) + (سناه اضافه) + مُمکن (صفت) = ناممکن،
 مُحال، حبری که امکان ندارد^۱ «این کار غیر ممکن است» = اسحاق بخواهد شد؛ «همحوقت سه
 حرهای غیرممکن فکر نکنند»^۲ «مگر مواردی که اساساً و مطلقاً غیرممکن است»

واره^۳ «عبر» به صورتِ مُضَاف، یعنی همراه با سناه اضافه، می‌باشد تا هر صفتی صفتِ مضاف آن
 را بسازد مثلاً، غیرطبیعی = حبری که طبیعی نیست، غیر اخلاقی = چبری که اخلاقی نیست، غیر
 عادی، غیر عَمَلی، غیرِ اسانی، و حران

فُلان^۱ صمیر مُنهم هرگاه بخواهیم به چبری نامشخص و نامعلوم اشاره کنیم، واژه «فلان» را به
 صورتِ برکت، البته بدون نشانه اضافه، تا آن اسم می‌آوریم مثلاً، «اگر کسی آرزو داشته باشد که
 به فلان مقام علمی یا اجتماعی برسد باید تا اراده‌ای حلال‌یابد بر با به میدان بگذارد» یعنی، هر
 مقامی، مقامی که فقط خود آرزو کننده می‌داند ولی برای دیگران نامشخص است، «رسیدن به مقام
 بهرمانی جهاں در فلان رشته و بررسی موجب شهرت می‌شود» یعنی هر رشته‌ای، «او به من گفت
 که فلان روز در فلان جا سر فلان ساعت درباره فلان موضوع صحبت خواهد کرد»

فِعَل و اِنفِعَال اسم مرکب سه فعل (اسم) + (حرف عطف) + اِنفِعَال (اسم) = کُشِش و
 واكُس، فراسد «فعل و اِنفِعالات مالی» = فراسدهای بولی، «موقف در رسته مسائل اقتصادی
 سسگی به مرانِ آگاهی یک فرد از روابط اقتصادی و فعل و اِنفِعالات مالی دارد»

ماندگار صفت فاعلی سه ماند (ساک گذشته از مصدر «ماندن») + گار (پسوند فاعلی) = چبری
 که باقی می‌ماند، همشنگی، جاویدان «سأهامة فردوسی یک ابر ماندگار است» = کنایه است که
 هرگز فراموش نمی‌شود

پسوند «گار» ناساک گذشته تا حال برخی از فعلها صفت فاعلی می‌سازد این نوع صفت معنی
 فاعلت دارد به سخن دیگر، برگزیده کاربرد لالت می‌کند مثلاً، اثر ماندگار = اثری که می‌ماند
 امورگار = کسی که می‌آمورد، سازگار = کسی یا حبری که با کس تا چیر دیگری سازش^۳ دارد

۲ یک به ص ۲۹ ۳ سارس (اسم مصدر از فعل «ساحس») = هماهنگی، موافقت 1 Such and such

می‌گردد، «دسنایی به مقامهای عالی اجماعی کار حدان آسانی بیست»
 رهبر اسم فاعل مرکب سه رَه (اسم) + بر (اسم فاعل کوناه از فعل بُردن) = رئیس، فرمانده،
 کسی که دیگران را هدایت می‌کند «ساب یک رهبر مدهی است»، «رهبران سیاسی ساد نه
 ارزشهای اخلاقی و اسانی مُعقّد نایند»

رهبری اسم مصدر سه رهبر + ی (مصدری) = راهمائی، هدایت، فرماندهی «آگاهی از
 روحنات مردم و بیارهای آنها، در کار رهبری جامعه سنار ضروری است»
 رشت اخلاق صفت مرکب (صفت مقلوب) اخلاق رشت سه رست اخلاق = کسی که
 اخلاق بد و رست دارد «یک هرمند ممکن است از نظیر هری در سطح بالایی ناسد ولی از نظر
 اسانی فردی مُحطّ و رشت اخلاق و ناسد ناسد»

سیاستمدار صفت سه سیاست (اسم) + مدار (سوید) = کسی که نه کار سیاست می‌پردازد
 «آبراهام لینگل یک سیاستمدار برجسته بود»، «هرکشوری که دارای سیاستمدارانِ دلسور و
 فداکار نایند کسوری قدرمند و پیسرفه خواهد شد»

اس سوید ناوازه سرعت بیر می‌اند یعنی، سرنمدار = کسی که نه کار دین و سرنعت می‌پردازد
 صلاحیت اسم مصدر سه صلاح (اسم) + ت (سوید مصدری) = شناسگی، برای کاری یا
 چیری مناسب بودن «او برای آسادی دانشگاه صلاحیت ندارد» = برای این کار مناسب نیست،
 اسناد خوبی نخواهد بود «قهرمان شدن در یک رشته ورزشی نه معنی آن است که قهرمان،
 صلاحیت ورزشی داشته است زیرا در عمر این صورت نه مقام قهرمانی نمی‌رسد»، «اس
 سیاستمدار صلاحیت نَحست و ریر شدن را ندارد» = برای کار نَحسب و ریری، خوب نیست پسوید
 «د ن» با برخی از صفهای عربی، اسم مصدر می‌سارد مثلاً، مُحسب سه مُحسب (صفت) +
 ت = مورد محبت و علاقه بودن، حساسیت سه حساس (صفت) + ت = حساس بودن، اهمیت،
 خصوصیت، موفقت، واقعیت، اسانت، و حر آن

۱ شکل کوناه سده واژه «راه» که در شعر و سر در برکناب نه کار می‌رود

می‌گردد. این واژه عربی است و در بوسته‌های خوب به کار نمی‌رود. به نسبت ^۱ در مقایسه با، مُسَابِث با، به اندازه ^۲ «این پسر سیرده سال دارد و قدش یک متر و هفتاد سانتی‌متر است. فدا او به نسبت سبب خیلی بلند است»؛ «افراد به سبب داسی که درباره مسائل اقتصادی دارند قدرت اقتصادی به دست می‌آورند»، یعنی دانش بیشتر موجب قدرت اقتصادی بیشتر می‌گردد؛ «شما به نسبت پولتان می‌تواند خرید کنید، به بیشتر».

به نفع ^۱ = نه سود، برای کمک به: «افسر نلس گفت، جوسردی خود را حفظ کنید، چون عصبانیت به نفع شما نیست»؛ او از هر چیزی به نفع خود استفاده می‌کند؛ از شما مسکرم که به نفع من صحبت کردند؛ ^۲ برخی از سازمانها از قدرت و توانایی جوانان به نفع خود استفاده می‌کنند؛ «سازمانهای حریته به نفع بیوانان کار می‌کنند».

مضاد آن «نه ضرر» ^۱ «این رفتار حشش نه تنها به نفع شما نیست بلکه به ضرر آن است»
 به هر حال = در هر صورت، چه در این حال و چه در حالی دیگر «ممکن است فردا هوا بارانی باشد و ما نماند، به هر حال، من مجبورم به کار خود ادامه دهم»؛ «اگر چه ضرور آدمی نُد جو و لحوح است ولی سما ناند تا او مهربان نماند چون، نه هر حال، برادر شماست»؛ «تا بالا رفتن من گرچه بحر به بشری به دست می‌آید اما قدرت بدنی رو به ضعف می‌یهد و به هر حال امکان ندارد که فیزیکی برای همسره فیرمان نافی نماید».

در ریمه ^۱ درباره، در موضوع ^۲ «اطلاعات من در ریمه شماره سناسی بسیار کم است»؛ «در ریمه رهبری مردم، کسی که دقت مردم را می‌سناسد و احساسهای آنها را می‌داند کم مورد توجه و علاقه مردم فرار می‌گردد و صاحب قدرت اجتماعی و رهبری می‌سود»
 در عین حال ^۲ = در همان حال ^۱ «او سحر عصبانی بود ولی در عین حال سعی می‌کرد آرام باشد»؛ «این هر چند از هر اررسمندی سرچوردار است و در عین حال از اررشهای احلافی و اسانی هم بهره‌مند است».

1 For the benefit of

2 At the same time

بَروردگار = کسی که می‌پرورد؛ نادگار^۱ = کسی با چیری که ناد گذشته را زنده می‌کند، و حر آن
 وَرزیده اسم مفعول سه و رزید (ساک گذشته از «مصدر و زیدن») + ـِ (سويد اسم مفعول) =
 کار کرده، پُر بوان، بوانا «سازمان‌هایی که حیوانات و زنده و درمندی را در اختیار دارند» «او
 آدمی با تجربه و ورزیده است»

هَمچُونِ فِد مرکب سه هم (پشويد اشتراک) + چُون (فند تِماهت) = مانند، مثلاً، هَم‌اَسْتَدِ
 «هیچکس آرزو نمی‌کند که مثلاً یک همراه بدنام باشد و با همچون هنرمندی فاسد» این واژه
 مخصوص زبان نوشتاری است و به صورتهای «هَمحو» و «هَمحان» اثر می‌آید
 هَمِگان جمع «همه» = همه + ـگ^۲ + ان (شأنه جمع) = همه مردم، عموم مردم، تمام افراد
 جامعه «درازوها و رؤاهای همگان، مهرمانی و هنرمندی آمیخته با ناکی و آزارشهای آسانی است»
 «همگان» فقط در مورد مردم به کار می‌رود یا پسوند بست، شغلی ـی، به صورت «همگانی»
 صفت است و به معنی چیری است که مربوط به همه مردم است مثلاً، «قدرت یک ارزی همگانی
 است»، یعنی همه مردم آرزو دارند که درمندی باشند

ب - واژه‌ها و عبارتهای اصطلاحی

ار طریق = ار راه، به رسله «هوانمای ما از طریق پاریس به لندن پرواز کرد» = هواپیمای اول به
 پاریس رفت و سپس به سوی لندن پرواز کرد؛ «کار حاسوسی، چه به وسیله افراد و چه از طریق
 ابرارهایی چون قهر مصوعی،» = به وسیله قهر مصوعی؛ «او نامه‌اش را از طریق سفارت
 برای برادرش فرستاد»، = نامه را به سفارت داد و سفارت آن را برای برادرش فرستاد
 ایضاً = همچون، حُسن است، همس طور «هر کس در زمینه اقتصادی اطلاعات نسبی داشته
 باشد قدرت اقتصادی بالاتری به نسبت می‌آورد ایضاً در زمینه رهبری مردم و به دست آوردن
 قدرت اجتماعی» = هم‌چون با حسن است در زمینه یعنی همان طور که اطلاع موحدان قدرت
 بسز از لحاظ اقتصادی می‌سود، از لحاظ رهبری مردم هم ملوحد قدرت اجتماعی بیشتر

۱ نادگار، مرحلاف مانده است زیرا «ناد» اسم است به سناک فعل ۲ یکی به ارما ۳، ض ۶

خود برسیم کرده اسب می‌تواند نه آن دست ناند»

ت - فعلهای اصطلاحی

پا به میدان گذاردن / گذاشتن = شروع کردن، اقدام کردن «هر کس که ارو دارد سه مقامات علمی و اجتماعی دست ناند ناند تا تصمیم و ارادهٔ محکم پا به میدان نگذارد»؛ «با سانه مسدان نگذاری نمی‌بهمی که انجام این کار حقدر مشکل است»

دستخوش چیری گردیدن / گشتن = فریانی چیری شدن «مناسفانه کسی دستخوش موحهای حروسان گشت و در هم شکسته شد»؛ «سهرت و محوسب ناند نادوام و طولانی ناسد و دستخوشی حوادب رورگار نگردد»؛ «اس مرد سخاره اردو سال پیش ناکون دستخوشی هسر و سماری بوده است» «دستخوش» همیشه نه صورت مُصاف (معنی اسم اول در تک برکت اصافی) می‌آند و مصافُ اله آن حرهای بد و ناگوار است بخش فعلی می‌تواند فعلهای بودن، شدن، گسردن، قرار گرفتن، واقع شدن بر ناسد «امندوارم کنایهای «ارفا» دستخوشی فراموشی واقع سوبند»
اس فعل معمولاً در زبان بوساری نه کار می‌رود

رو به چیری نهادن = نه سوی حیری رفس، مسایل نه حیری شدن «نا نالا رفس سن قدرت ندی رو نه ضعف می‌نهد» = شروع نه ضعف شدن می‌کند / نه سوی ضعف می‌رود
بخش فعلی می‌تواند فعلهای بودن، گذاشتن / گذاردن بر ناسد «حوشحابه حال سمار رو نه بهبودی است»؛ «ندبختانه هر نه زندگی رو نه آفرایش گذاشته است»

مورد چیری قرار گرفتن = محل وقوع آن حر واقع شدن «بکنه ای که لارم است مورد سوخه فرار گسرد ان اسب که ...» = ناند نه آن بوخه کرد؛ «کسی که مردم را بهتر می‌شناسد کم کم مورد علاقهٔ انها قرار می‌گردد» = مردم نه او علاقه پیدا می‌کند

بخش فعلی می‌تواند فعلهای بودن، واقع شدن، قرار دادن بر ناسد «هر کشوری که سواند اطلاعات بسسری در همهٔ رمنه‌ها گردآوری کند و مورد اسفاده قرار دهد ار قدرت بسسری بر خودار می‌شود» = آن اطلاعات را نه کار سرد؛ «اس لباس مورد استفادهٔ من بسست» = من ان را

در کنار = همراه با، علاوه بر، به موازات «پسر سما در کنار هوش و استعداد ار اراده محکمی
بیر برحوردار است»؛ «اگر پهرمانی در کنار برحسگی و ررسی، شایستگی دیگری هم داشته باشد
آن وقت نک پهرمان جاودان می‌شود»؛ «ارزش و ماندگاری نحی ار آن جهت بود که در کنار
قدرت بدنی و آگاهی می، انسانی آزاده و مابر و مواضع و والا بود»

گذشته ار این که = علاوه براس که هنگامی که بخواهیم دو حمله‌ای را سان کسم که اهمب
آها ار لحاط موضوع مساری سب، حمله‌ای را که دارای اهمب کمتر است بلافاصله پس ار
عبارت «گذسه ار این که» می‌آوریم و بعد ار آن، حملهٔ مهمتر را مثلاً، «مهندس حرمد سر و بمد
است، او داسمد است سه مهندس حرمد گذشته ار اس که ثروتمد است داشمد سر هست»؛
«گذسه ار اس که تکسکها و هون حدید برای پهرمانان باره وارد سانس بوهی بیسری می‌سار،
به هر حال، امکان ندارد که پهرمانی برای همسه پهرمان باقی بماند»

پ = فعلها

امرو بهی کردن (به) = دسور دادن، فرمان دادن «سارمانهانی که جوانان وررنده‌ای دارند و به
انها امر و بهی می‌کند طبعاً ار قدرت بشتری برحوردارند»
تحصیل کردن = کس کردن، به دست آوردن «هر کس در اس رسمه اطلاعات بشتری داشم
ناسد قدرب اقصادی رابدتری بحصل می‌کند»

در اختیار داشتن = قدرت بصمم‌گیری دربارهٔ چیزی داستن «سارمانهانی که جوانان وررنده
در احسار دارند « نحی فعلی می‌تواند فعلهای بودن، گذاشتن، گرفتن، قرار دادن باشند
نحش اول فعل معمولاً به صورت مُصاف (اسم اول در برکت اصافی) به کار می‌رود مثلاً، «اس
حانه در اختیار سمانس، هم می‌تواند آن را بفروشد و هم احاره بدهد»؛ «من اس کتاب را برای
دو هسه در احسار سما می‌گذارم»؛ «او همهٔ امکانات را در احیایر خود گرفته است»؛ «ما اس معاره
را در احسار شما قرار می‌دهم»

دست یافتن (به) = به دست آوردن، رسیدن «هر کس هر بصوبر خیالی در هر رسمه‌ای که برای

فعلی که نابد در اسده ابحام سود اگر وفوعس حتمی ناسد آن را نه صورب گندسته ساده می آوریم، اما اگر وفوع آن حمی ناسد ان را نه صورب حالی ابحاری با حال الترامی می آوریم مثلاً، «فردا که آمدید موضوع را نه سما جواهم گف» = مطمئناً می آئید، «فردا که نائند او را می نسد» = ممکن است نائند و ممکن است نائند

۳ هر کس هر بصورب حالی که برای خود برسیم کرده است می تواند نه آن برسند، مگر مواردی که اساساً غیر ممکن هسند

مگر ا، حر، بحر، غیر ار، الا قداسشنا هسند یعنی حیری را از نفه حرها خدا می کسد مثلاً، «همه آمدند مگر علی» = علی بیامد، «هر روز او را می دندم بحر در روز که مریض بودم و سواسم او را نه سم»، «هحکس نمی تواند چسی حرف نرند مگر شما» فعلی بعد از قند اسشنا همیشه حذف می شود، مگر وقتی که بجواهم نک جمله نه مطور بوصح بیاوریم اس جمله بوصیحی نابد پس ار «که» موصولی نابد مثلاً، «همه حوسحال بودند مگر با نک که نمی داسم چرا عمگس نسد» معمولاً قبل از قند اسشنا، واژه هائی نظیر همه، هر، تمام، هیچ، وحر آن می آسد «الا» عرسی است و در بوشه های خوب کمر نه کار می رود

۴ نانا رفتن سن قدرت ندی رو نه ضعف می گذارد

اگر دو فعل هرمان و یا همراه با نکدنگر واقع سوند و یکی از آنها سخته دیگری ناشند، فعل اول را نه صورب مصدر بعد از «نا» یا «همراه نا» می آوریم مثلاً، «هوا گرم شد برفها اب سدند - نا گرم سدنی هوا برفها اب سدند»، «س نالا می رود قدرت ندی کم می سوده همراه نا نالا رفس سن قدرت ندی کم می سوده»، «مدرسه ها نار می سوند کار معلمان آغار می سوده همراه نا نارشدن مدرسه ها کار معلمان شروع می شود» همچس می توان نه حای مصدر، اسم مصدر نه کار برد «کسی که نداند چه بحدت تا نا فروشی آن سود بیشتری سرد «

می‌نوشم؛ «سازمندان حاشی مورد حسم مردم واقع خواهند شد»

ب - ساختهای نحوی

۱ آنها می‌داند که کجا و چگونه و چقدر از افراد مُعَدَد و در چه راهی استفاده کند
الف - هنگامی که حد فید پریشی دارای فعلی بکسان هستند، برای جلوگیری از تکرار فعل
می‌توان آنها را به وسله «و» (حرف عطف) به یکدیگر ربط داد و فعل را در پایان جمله آورد، و به
این ترتیب حد جمله را به یک جمله تبدیل نمود. به این جمله‌ها بوجه کند «سما امرور کی عدا
می‌خورید؟ کجا عدا می‌خورید؟ یا چه کسی عدا می‌خورید؟ - شما امرور کی و کجا و سا چه
کسی عدا می‌خورید؟» «آنها کجا از این افراد استفاده می‌کند؟ آنها چگونه از این افراد استفاده
می‌کند؟ آنها چقدر از این افراد استفاده می‌کند؟ آنها در چه راهی از این افراد استفاده می‌کند؟»
- «آنها کجا و چگونه و چقدر و در چه راهی از این افراد استفاده می‌کند؟» گاهی «و» سر
حد فید می‌سود «کسی که نداند چه موقع چه بحد یا « ولی بهتر است که «و» را بناورم

ب - یک جمله پرسشی به طور کامل می‌تواند مفعول یک فعل باشد که در این صورت آن
جمله دیگر پرسشی نخواهد بود بلکه یک جمله خبری است مثلاً، «اسم او چیست؟» «من نمی‌دانم
که اسم او چیست» «او کجا می‌رود؟ او به من گفت که کجا می‌رود» اگر فعلی جمله پرسشی در
حال انجام شدن باشد و با وقوع آن حسی باشد به صورت حال اخباری و یا آینده می‌آید ولی
اگر فعل در زمان آینده باشد انجام شود، به صورت حال التزامی می‌آید مثلاً، «او چه می‌گوید؟ او
نمی‌داند چه می‌گوید» = گوینده مسعول گفتن است، «او نمی‌داند چه بگوید» = گوینده هنوز چیزی
نگفته است، «آنها می‌داند چگونه از افراد متعدد استفاده کند» = فعل «استفاده کردن» در آینده
انجام خواهد شد، «کسی که می‌داند چه موقع و چه باید بحد « = فعلی «حریدن» هنوز انجام نشده
است

۲ اگر کسی در آرزوی رسیدن به یک مقام علمی است، می‌خواهد که وقتی به آن رسید برای
سالیهای متمادی همان طور بماند

ج - چند نکته دربارهٔ متن

۱. نیشر حمله‌ها طولانی و پیچیده هستند به عنوان مثال به این حمله بوجه کسب «وقتی دولت و حکومت را از عناصر قدرت اجتماعی می‌دایم، یعنی افرادی که از هوایی و مقررات حکومتی و از روابط افراد و سازمان‌های جامعه و از مجموعهٔ عناصری که در یک حکومت وجود دارد، اطلاع بیشتری دارید و بهر می‌تواند از آن عناصر استفاده کند، صاحب قدرت و مقام و منصب شده و با استفاده از علم و اطلاع خود و به سبب داسی که در این زمینه دارید، بخشی از قدرت یک جامعه را در اختیار می‌گیرید»

ناید توجه داشت که در یک شر خوب، حمله‌ها معمولاً کوتاه، ساده و روشن هستند به سخن

دیگر، حمله هر چه کوتاهتر باشد روان‌تر و زیباتر است

۲. استفاده از واژه‌های مترادف نش از اندازه است. واژه‌های مترادف یعنی واژه‌هایی که معنی آنها سبب و یا بسیار نزدیک به یکدیگر است مثلاً قدرت، توانایی، بدنی، جسمی، عضلانی، آگاهی، اطلاع، دولت، حکومت، مقام، منصب، علم، اطلاع، مسرت، مربوط، روابط اجتماعی، روابط جامعه‌شناسی، احاطه، سلطه، روشن، واضح، محکم، حلل ساندیر، موفق، پسرور، رؤسا، حال، واقعت، حقیقت، نایابدار، موقت، مداوم، همشگی، حاودانه، سادوام، طولانی، برای عدهٔ زیادی از مردم شهرت یک آروست، ابها می‌خواهد مسهور شود، نکسکی، قتی، پاندار، ماندنی، مسخط، فاسد، رشت احلاق

استفادهٔ نش از حد از واژه‌های مترادف به تنها کمکی به روشنی موضوع نمی‌کند بلکه

باعث طولانی شدن حمله‌ها گشته، خواننده را خسته می‌کند از این رودر یک شر خوب، استفاده از مترادفها فقط در حد ضرورت صورت می‌گیرد

۳. برخی از واژه‌هایی که کمک به روشنی حمله می‌کند فراموش شده‌اند مثلاً «و آن قدرت، قدرت بدنی، جسمی و عضلانی است، بلکه قدرت آگاهی و اطلاع است» «یعنی افرادی که از فوأس و بهر می‌تواند از آن عناصر استفاده کند (این گونه افراد) صاحب قدرت»

ح - استباهات دستوری متن

۱ «اگر کسی سهرت و قدرب و ثروت امده آل اوست، می خواهد که اینها نادرام و طولانی باشد و دستحوس حوادت رورگار بگردد»؛ «مگر مواردی که اساساً و مسطقاً عر ممکن است» در حمله اول «اسها» و در حمله دوم «مواردی» فاعل جمع هسند و فعلهای آنها ساند جمع باشد به مفرد یعنی نائسند، بگردند، هستند

۲ اس آروو آن قدر عمی اسب که در تمام قصه‌هایی که بر اساس همس آروها در مسان همه ملل و در طول ناریح رایح است

الف - فاعل جمع است و فعل ان هم ناند جمع باشد، ولی نه صورت مفرد امده اسب
ب - فعل «است» حال ابحاری است اما با بوجه نه مند «در طول ساریح»، فعل ساند به صورت گذشته نقلی ناسد به حال ابحاری، یعنی «بوده اند»

۳ هر کس هر بصور حالی در هر رمیه‌ای برای خود برسیم کرده است می سواند به آن دست ناند

الف - «که» موصولی بعد از «در هر رمیه‌ای» حذف شده، که در سب بست سابر اس حمله ناند به صورت «هر کس هر بصور حالی در هر رمیه‌ای که برای «

ب - بهر اسب حرف اصافه «نه» قبل از «هر بصور» ساید و «آن» حذف سورد یعنی، هر کس به هر بصور حالی در هر رسنه‌ای که برای خود برسیم کرده است می سواند دست ناند
۴. و نه هر حال، امکان ندارد که

«و» در اسحا لارم بست

۵ اگر کسی در رؤناها و ارروهای حوش تصویر می کند به همه آنها می تواند برسد
در اس حمله شرطی، فعل اول ناند حال الرامی نائسند^۱ نه حال ابحاری یعنی، «بصور کند»

۱ نک به ارما ۲، ص ۱۵۸ پاریس

- ۳ اطلاعاتِ بسمر در رستهٔ اقتصادی موحب خواهد شد تا سود بسمری به دست آید
- ۴ او ماهها به بوشس این کتاب مشغول بود
- ۵ ررلهٔ احیر باعث شد تا روساهای ربادی ویران شوند
- ۶ او مُرتب بهانه می‌گرفت که چرا شوهرش در به خانه می‌آید
- ۷ میلیونها سال طول کشید تا بوسمه رمس به شکل امروری تشکیل شد
- ۸ داسحونان حوشحال بودند که کلاس تشکیل خواهد شد
- ۹ سسدهام که پسر شما حیال دارد اردواح کند
- ۱۰ عدهٔ ربادی از مردم آروو دارند مشهور شوند
- ۱۱ شما قول دادید به من کُکم کند امندوارم نادان برود
- ۱۲ برحی از سارمانها حوانان وررنده‌ای در اختیار دارند
- ۱۳ سه سال طول کشید تا اس کارخانه ایجاد شد
- ۱۴ چرا شما همیشه به ماشای بلویرون مشغول هستید مگر کار دیگری ندارید؟
- ۱۵ تَورم باعث می‌شود که نارصائی در میان مردم تُرور کند

* تمرین ۲۰

- واژه «مورد» را در جمله‌های زیر به کار برند
- مثال من به این کتاب علاقه داسم — این کتاب مورد علاقهٔ من بود.
- ۱ بی‌داسم که ایا شما نا عقدهٔ من موافقت دارید؟
 - ۲ اس سسا به مطالعه علاقهٔ فراوان داشت
 - ۳ دانشمندان هور از کتابهای انورحان سربی استفاده می‌کند
 - ۴ سارمانهای حاسوسی برای گردآوری اطلاعات از افراد حاسوس استفاده می‌کند
 - ۵ مردم به فیلم سسمائی «سالهای دور از خانه» توجه رباد کرده‌اند

«به شرط آن که ابرار ان را بهمه کند آن (ابرار) علم و اطلاع است»؛ «ندون این که بررسی کسم و سسم (که) آنا اس آروو»

۴. بعضی از عبارتها و جمله‌ها بیسر محاوره‌ای هستند و در تک شر خوب به کار نمی‌روند مثلاً، «همین طور از قدرت انصادی» در اس عبارت، حرف اضافه «ار» راند و بی‌معنی است صورت درسب و فصیح ان «چس است قدرت انصادی»؛ «ایضاً در رسمه رهبری مردم و «واژه انصاً» عربی است و بهر است به جای ان واژه «همچس» را به کار برد نمی، «همچس در رسمه رهبری مردم و «اگر واقعاً در دل کسی اس عسو و آروو باشد که به چه مقام عالی اخلاقی، علمی و اجتماعی دست یابد و «واژه پرسشی «چه» در اسحار آند است رسرا جمله پرسشی

سس

* تمرین ۱۸

در مس «آگاهی و قدرت»

صمهای سسی و اسمهای مصدر را بحره کند

مثال عَصَلَانِي ← عَصَلَه (اسم) + آنی (سوند سست)

رهبری ← رهبر (صفت) + ی (سوند مصدری)

* تمرین ۱۹

بخش اول فعلهای مرکب زیر را به صورت مصاف به کار برید

مثال آگاهی او از مسائل اجتماعی باعث شده است که در کارش موفق شود

آگاهی او از مسائل اجتماعی باعثِ مَوْقَعَتِ او در کارش شده است

۱. اداره‌ای که مس در آن کار می‌کند اداره شما را سرشامل می‌شود

۲. بپرورد انتظار می‌کشید پرسس یابد

- به برشهای زیر به صورت جمله کامل پاسخ دهند
- ۱ چه افرادی از قدرت مالی برخوردار می‌گردند؟
 - ۲ آیا هر کس به هر چه که بخواهد می‌تواند برسد؟ چگونه؟
 - ۳ تصویر دهبی بعضی از جوانان چیست؟
 - ۴ چرا نام «بختی»، قهرمان ایرانی، ماندگار است؟
 - ۵ به عمده بوسیده متی «آگاهی و قدرت»، فهرمایی و هر نا چه حرهائی باید همراه باشند؟
 - ۶ دولت و حکومت از چه نوع افرادی تشکیل می‌شود؟
 - ۷ قاعده کلی و عملی که بوسیده من پیشنهاد می‌کند چیست؟
 - ۸ رهبر یک جامعه چه نوع اطلاعاتی باید داشته باشد؟
 - ۹ نکته دیگری که بوسیده به آن اشاره کرده است چیست؟
 - ۱ آیا از من «آگاهی و قدرت» حوسسان آمد؟ چرا؟

۶ تاریخ دربارهٔ رهبرانِ کشورها فصاحت خواهد کرد

۷ امیدوارم بنامندگانِ مجلس با اس بشهاد مخالفت نکند

۸ آثار برگ آدبی مانند اشعار حافظ هرگز فراموش نمی‌شوند

۹ خوشحالم که حناعالی معذرتِ سده را قبول کردند

۱۰ همهٔ همکارانم سست به من لطف و محبت دارند

۱۱ سعی کنید سست به بچه‌های بیم چشمگس شوند

۱۲ آنا می‌بواند اشاهاب دوسانتان را به آسانی بحسد؟

* تمرین ۲۱

حمله‌های ربر را با استفاده از «همراه نا» ناربوسی کند

مثال هوا که سرد شد، مردم لباس گرم می‌پوشند

همراه با سردشدن هوا مردم لباس گرم می‌پوشند

۱ دستمُردها بالا می‌روند شور و شوق کارگران برای بولیدِ بستر اصافه می‌گردد

۲ هرچه قدرت اقتصادی بشیر سود قدرت اجتماعی بشتر می‌شود

۳ بروت که زیاد شد، ارزشهای آسانی معمولاً رو به ضعف می‌بهد

۴ هر چه رُوق اقتصادی بیشتر شود قدرتِ خرید مردم افزایش می‌یابد

۵ هوا ناریک می‌شد و من به تدریج دسحوشِ اضطراب و نگرانی می‌شدم

۶ پسرهتِ علم و تکنولوژی زندگی بهر و آساری برای بشر فراهم می‌کند

۷ اگر ارزشهای اخلاقی ضعیف شوند زندگی انسانها بوج و بی‌معنی می‌گردد

۸ در ۵۰ سال گذشته، بهداشتِ بشرهتِ سریعی داشته و در سیجه مسانگیِ عُمر بالا رفته‌اند

۹ یحها آب می‌سوند و سطح آب رودخانه‌ها بالا می‌آید

۱۰ رمسان فرا می‌رسد بعضی از حیوانات به حوابِ رستمایی فرو می‌روند

عجیب ولی واقعی*

اهالی بومی هاوانی به موسیقی علاقه خاصی دارند و از جمله آلات موسیقی آنها یک آلت نادی عجیب است که هوای لارم برای به صدا در آوردن بوسیله نسی در آن دمیده می‌شود!

بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که چنانچه بهره‌برداری از جنگلهای مناطق حاره به همس‌روش و سرعت ادامه پیدا کند تا ۴ سال دیگر اصلاً جنگل در این منطقه بدرخت جهان وجود نخواهد داشت

سحاق فُعلی در سال ۱۸۴۹ به وسیله «والرهاست» امریکایی اختراع شد و او اختراع خود را که یکی از ساده‌ترین و در عین حال پرمصرف‌ترین وسایل جهان است در مقابل فقط ۱۰ دلار به سازندگان واگذار کرد

حفاشها حیوانات عحسی هستند که هر روز در بارهٔ رسیدگانی آنها نکاح جدیدی کشف می‌شود از جمله خصوصیات حالت این حیوان یکی هم ایست که حفاشها بوردان خود را در هنگام پرواز شیر می‌دهند

* برگرفته از مجله «داسنها» سال نهم (دوره جدید - شماره ۱۸)

مجله داستینها

«داسسها» مجله‌ای است علمی و تحقیقی که هدف آن بالا بردن سطح عمومی دانش و بسش علمی جامعه است پشرفه‌های علمی ایران و جهان، نکات علمی حال و حوادثی مربوط به گذشته و حال، تاره‌های علمی جهان، خبرهای مربوط به کشف‌اسها و سمسارها و کتابهای تاره را می‌بوانید در این مجله بخوانید رمان ان ساده و قابل فهم برای همگان است داسسها در طی به سال فقالتیب مطبوعاتی خود سواسته است حوادثگان فراوانی از هر سن و گروه اجتماعی به دست آورد، به طوریکه امروز شاید توان آن را پرفروش‌ترین مجله ایران به شمار آورد روزهای اول و پانزدهم هرماه مسشر می‌شود بعداد صفحات آن حدود ۶۰ صفحه همراه با عکسها و تصویرهای رنگی است

کرده بود ارسال ۱۷۰۹ تا هفت جلد آن چاپ و منتشر شد تا قبل از آن تاریخ
دایره المعارف‌های متعددی در جهان چاپ شده بود که همه به ترتیب موضوع بوده
مطابق رسم امروز از روی الفبا

مردم چین باستان عقیده داشتند که ارواح فقط در حیطه مستقیم و در ارتفاعی کمتر
از یکصد پا (حدود ۳۰ متر) حرکت می‌کند. به همین دلیل هم دروازه‌های سررگ شهر
پکن را به ارتفاع ۹۹ پا (حدود ۲۹/۷ متر) ساختند تا جلوگیری از حرکت ارواح حرم را که
می‌خواهند وارد پایتخت چین شوند سد نکند!

در سال ۱۹۳۵ کشتی اسپانسی «کوردیلرا» که به بروئلا می‌رفت و ساحود ۱۲ گاو جنگی را حمل می‌کرد در وسط اقیانوس دچار طوفان گردید این حیوانات پس از شکست برده‌های اسارها، در حالیکه از شدت حشم دیوانه شده بودند، خود را به عرشه کشتی رسانیدند اما حضور یک گاو باز معروف، در کشتی باعث شد که از سروریک فاحمه جلوگیری شود و اوضاع تحت کنترل در آمد او خود یک پارچه فرم‌رنگ بدست گرفت و چند پارچه دیگر را بدست ملوانان کستی داد و طی یک ماور ماهرانه و حالت گاوها را بطرف اسارها هدایت کرد پس از کشاندن آنها بداخل اسارها درها را بستند و همگی نفس راحتی کشیدند!

دریاچه «سیر کویو» در یوگوسلاوی را ساند عجیب‌ترین دریاچه جهان دانست زیرا این دریاچه به تناوب خشک و پرآب می‌شود در اوایل سال، نازان و آنهایی که از طریق سوراخهای کف دریاچه به آن می‌ریزند باعث شکلی دریاچه‌ای به مساحت متغیر ۲۱ تا ۵۶ کیلومتر و عمق ۵ متر می‌گردند اما در صورتی که سارندگی رساد نباشد دریاچه تاستانها خشک می‌شود، بطوریکه کشاورزان در این ماهها از آن به عنوان رمس رراعی استعاده می‌کنند!

در میان انواع گوناگون پروانه‌ها یک نوع پروانه وجود دارد که هرگاه سرش را از تن جدا کند، می‌تواند همچنان برای مدتی (حتی بیش از ۵۰ درصد حالت عادی) به زندگی ادامه دهد البته در این مدت او یک زندگی گیاهی خواهد داشت

اولین دایرةالمعارف جهان که موضوعات در آن برحسب حروف الفبا تنظیم و تألیف شده بود «بیلیوتکا اوسورسال» نام داشت، که یک ایتالیایی نام «کورولبی» تألیف

رِراعتی صفت بسی - رراع + ی (پسوند سبب) = مخصوصی رراع «کساورران در این ماهها از آن به عنوان رمس رراعی استفاده می‌کند»

سَحاق قُفلی اسم مرکب - سحاق (اسم) + قفلی (صفت) = نوعی سحاق است در اس مرکبِ وصفی سابه اضافه حذف شده، صفت و موصوف رو بهم به صورت یک اسم مرکب در آمده‌اند

گاو یار اسم فاعل مرکب - گاو (اسم) + یار (اسم فاعل کنویه از «ساحس») کسی که با گاو یاری می‌کند «گاو یار گاوهای وحشی را به طرف اسارها هدایت کرد»

«یار» با عددی از اسمها صفت می‌سازد این صفت به معنی کار یا حرفه است مثلاً، فُمار یار = کسی که کارس فمار یاری است، چتر یار = کسی که با حر فرود می‌آید، سمسر یار = کسی که سمسری می‌کند

بوراد اسم مفعول مرکب - بو (صفت) + راد (اسم مفعول کنویه از مصدر «راد») = ساره مولد سده «حقاسها بورادان خود را در هنگام بروار سر می‌دهند»

ب - عبارتها و فعلهای اصطلاحی

تَرْحِيبٍ = مُطابِق، برپانه، بر اساسی «در واژه نامه واژه‌ها بر حسب حروف الفبا نوشته می‌شوند»
«بر حسب دستور نخست و بر کارمندان ناند سر ساعت هفت صبح در اداره حاضر باشند» «در دایره المعارف موضوعات بر حسب الفبا تنظیم شده‌اند»

به ترتیب = بر حسب «شاگردان در کلاس به ترتیب قدمی می‌سیند» یعنی، شاگردان کنویه قدم در حلو و شاگردان بلند قدم در عقب کلاس» «قبل از سال ۹ ۱۷ ملادی دایره المعارفها به ترتیب موضوع نوشته می‌شدند به مُطابِق حروف الفبا»

به تَواؤب = برت به بوب، یکبار اس و یکبار آن «اس در ناحیه به ساوب خشک و براب می‌شود»
= یکبار خشک و بار دیگر براب است

تَحْتِ = بر «اوضاع تحت کنترل در آمد» «موضوع بحث مطالعه و بررسی است» «او بحث

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

انجام شده صفت مفعولی - انجام (اسم) + شده (اسم مفعول از مصدر «شدن») = کار نا عملی که انجام شده است «بررسی‌های انجام شده سان می‌دهد که» «شده» نا سساری از اسمها و صفها صفت مفعولی می‌سارد، مانند برگهای خشک شده، حرفهای گفته شده، مقاله‌های چاپ شده، و حر آن

معی آن «سده» است کارهای انجام شده، غذای حورده شده، و غیره

بارندگی اسم مصدر - بارنده (اسم فاعل از مصدر «باریدن») + - گ - + ی (سوزید مصدری) = باریدن باران و برف «اگر بارندگی زیاد باشد دریاچه باستانها خشک می‌شود»
پُرْمَصْرُف صفت مرکب - پُر (صفت) + مصرف (اسم) = چری که کنار برد فراوان دارد
«سحای فُطلی یکی از بر مصرف برس و سائل جهان است»

واره (نر) و متصاد ان «کم» نا سساری از اسمها صفت می‌سارند، مثلاً، سرزمین بُردرحب، حاهای کم‌درحب، کشورهای بُر جمع، ماشین کم مصرف = اُومسلی که مصرفِ سرسپ آن کم است، دوسپ بُرمحب، مرد بُردرب

حُلُوْگِیْرِی اسم مصدر - حِلُو (قند) + گِیْر (اسم فاعل کوناه از مصدر «گِیْرِس») + ی (پسوند مصدری) = حلوجیری را گِیْرِس «حضور یک گاونارد در کنسی باعث شد که از بُرور یک قاحه حلوجیری سود» = حِلُو قاحه گرفته شد، حادثه اتفاق بسفاد

عدد کسری به وسيله « و » (۵) به عدد صحیح اضافه می‌شود، مثلاً یک و هشتم (۱/۸)، هشت و بیست و پنج (۸/۲۵) عدد کسری اگر یک رقم باشند عدد برسی^۱ «دهم» و اگر دو رقم باشند عدد برسی «صدم» و اگر سه رقم باشند عدد برسی «هزارم» را به دنبال آن می‌خوانیم، مثلاً هشت و یک‌دهم (۸/۱)، یک و بیست و پنج صدم (۱/۲۵)، بیست و پنج و سیصد و بیست و دو هزارم (۲۵/۳۶۲)، چهار و سه صدم (۴/۰۳) عدد کسری پنج‌دهم (۱/۵) را معمولاً به صورت «نیم» می‌خوانند مثلاً، هشت و نیم (۸/۵)

گو به دیگری از عدد کسری به صورت مثلاً $\frac{۲}{۳}$ ، $\frac{۳}{۴}$ یوسه می‌شود و به صورت دو سوم سه چهارم خوانده می‌شود، یعنی ابتدا عددی را که روی خط کسری (—) است می‌خوانیم و به دنبال آن، بدون «و»، عدد زیر خط را به صورت عدد برسی می‌آوریم

باید توجه داشت که عدد کسری و اسم بعد از آن به صورت اضافه، یعنی همراه با ساسه اضافه، خوانده می‌شوند مثلاً، «بیست و نه و هفت‌دهم مرت»؛ «سه چهارم کره رمن آب و فقط یک چهارم آن حسکی است»

* تمرین ۲۳

هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از «پس از» و «پس از آنکه» و سر و حه و صفی

ناربوسی کند

۱. مثال گاوها برده‌های انار را سکسند گاوها خود را به عرشه کشتی رسانیدند

الف — گاوها پس از سکسند برده‌های انار خود را به عرشه کشتی رسانیدند

ب — گاوها پس از آنکه برده‌های انار را سکسند، خود را به عرشه کشتی رسانیدند

ب — گاوها برده‌های انار را سکسند، خود را به عرشه کشتی رسانیدند

۱ ملوانان گاوها را به داخل انار رسانیدند ملوانان نفس راحتی کشیدند

۱ یک به از ۲، ص ۱ نابوسی ۱

مسارهای عصبی فرار گرفته است»

نَفَسِ رَاحَتِ كُنَيْدِيں = از چبری ند و ناحوساند نحاب نافس، راحت شدن «س از كساندن گاوها نه داخل اسارها درها را سسند و همگی نفس راحتی كسندند» «اگر سوام موشهای مراسم را نبود كم نفس راحتی حواهم كشد»

پ - ساختهای نحوی

۱. گارها پس از شكستی برده‌های اسارها خود را نه عرسه كسی رساندند

هرگاه يك فعل بعد از فعل دیگر انجام شده باشد، فعل اول را می‌توان هم به صورت مصدر و هم به صورت فعل نه کار برد ولی باید توجه داشت که فعل از مصدر عراب «س / بعد از» و فعل از فعل عارت «بعد / پس از آنکه» به کار می‌رود «س از كشاندن گاوها نه داخل اسارها درها را سسند» = «س از آنکه گارها را نه داخل اسارها كشانند درها را سسند» اما صورت اول فصیح تر است

واره «بعد» بیسر محاوره‌ای، واره «پس» بیسر بوساری است

۲. درباحه تاستانها خشک می‌سود = درباحه در تاستان خشک می‌سود = درباحه هنگام ناستان خشک می‌سود

صورت اول حمله محاوره‌ای، و صورت دوم بوشناری، و صورت سوم ان بیسر ادبی است

۳. عدد کسری

مرم چس ناستان درواره‌های سهر نكن را نه ارتفاع بیست و نه و هفت دهم (۲۹/۷) متر ساحه بودند عدد نا صحیح است مانند ۱، ۸، ۲۵، ۳۶۲، و نا کسری مانند ۱/۸، ۲۵/۱، ۳۶۲/۱

عدد صحیح در طرف چپ «مُسْر» (ا) بوسه می‌سود و عدد کسری در طرف راست ان

مانند ۱/۸، ۲۵/۱، ۳۶۲/۲۵

خواندن آن از چپ نه راست است، یعنی اول عدد صحیح را می‌خوانیم و سپس عدد کسری را

* تمرین ۲۵

عدهای زیر را با حروف الفبای فارسی بنویسید

۱. نسر از $\frac{1}{4}$ مردم جهان بی‌سوادند
۲. حدود $\frac{9}{1}$ زمینهای قطب شمال پوشیده از یخ است
۳. $\frac{3}{4}$ عدد ۱۵۷ مساوی است با $117/75$
۴. یک سانسی متر ۱ / متر است
۵. ۴۲۵ میلی‌متر $1/425$ متر و $42/5$ سانسی متر است
۶. $1/7$ متر هفتاد سانتی‌متر می‌شود
۷. مساحت ذقن اباتی کار من $9/862$ متر مربع است
۸. بول من $\frac{4}{5}$ بول شماست
۹. وزن این سکه $4/33$ کیلوگرم است
۱. $12/5$ نصف عدد نسیب و پنج و $\frac{5}{6}$ عدد سی است

- ۲ بهاس فلم موها را ار داخلې حصه سرون آورد او شروع به کسندنِ بهاشی کرد
- ۳ ساعر شریں سخن سمرس را برای همه خواند او لحظه‌ای به فکر فرو رفت
- ۴ پرمرد نسوا پول را از من گرفت او با حوسحالی به راهس ادامه داد
- ۵ سهراب کف و کناش را جمع کرد سهراب به سرعت به طرف حانه دوید
- ۶ فسار داخلې رمس دهانه کوه را می‌ترکاند فسار مواد مُدات را به هوا برتاب می‌کند
- ۷ گاو رحسی گاوبار را کُنت گاو حسمگس به بهاساچیان بیر حمله کرد
- ۸ ناعسانان موه‌ها را از درح می‌حسد آنها موه‌ها را در حصه می‌گذارند و به نارار می‌برند
- ۹ پدرم حمداس را برداسب او با همه‌مان جداحافظی کرد
- ۱ سرباران ار حبهه برگسند آنان کار و فعالیتِ عادی خود را دوباره از سر خواهند گرفت

* تهریں ۲۴

به برسهای ریر به صورت حمله کامل پاسخ دهد

- ۱ بومان هاوانی آلپ موسمی نادی خود را چگونه به صدا در می‌آورد؟
- ۲ اناقل ار سال ۱۷۰ میلادی دابره‌المعارف برحسب موضوع نظم می‌سد یا نه بریبِ الفنا؟
- ۳ ارتفاع درواره قدم شهر نکس حدوداً چند متر بود؟
- ۴ در چه قسمی از جهان حگگلهها رونه نابودی هسند؟ چرا؟
- ۵ مُحبرع سخای فقلی اهل کجا بود؟ و در چه سالی اختراع خود را فروحبت؟
- ۶ حُفاسها نخه‌های خود را چگونه عدا می‌دهند؟
- ۷ حرا گاوهای حگی حشمگس سده بودند؟
- ۸ گاوبار چگونه گارهای حسمگس را دوباره به داخل انارهای کشی راند؟
- ۹ حرا درباحه «سِرکوسو» عصب بریں درباحه جهان است؟
- ۱ در چه فصلی کشاورران از کف اس درباحه برای رراعت استفاده می‌کند؟

حقیقت‌گونی^۱

مردی در حناان سر کوچکی را دید که کیف بررگی در پشت داتتم و میرف از
دندن او احساس ندری به وی دست داد جلو رفت و گفت
— پسر جان تو مدرسه میروی؟
سرک بلافاصله جواب داد
— من مدرسه نمروم، مرا میفرسندا

مسئله سرعت^۱

ابوبس حطّ حارح از سهر بر ار مسافر بود و سرعت سوری شهر حرکت منکرد
در ایموغ پسر بچه‌ای از میان مسافران خود را به رانده رساند و گفت
— میوانید ده کیلومتر را با سرعت ۵۵ کیلومتر در ساعت و ۱۲ کیلومتر را با
سرعت ۶۵ کیلومتر در ساعت طی کنید؟
رانده جواب داد
— بله البته
پسر بچه گفت
— وقتی اینکار را کردید من بگویم که جمعاً اس مسافت را در چند دقیقه طی
کرده‌اند تا من توانم جواب این مسئله را که معلم ما داده بوسم

داستان اسکاتلندی^۱

فهرمان بیم فونال اسکاتلند عمرده و مسجرون وارد کسافه‌ای شد و دستور یک
مجان قهوه داد مشریان کافه که همشهری فهرمان خود را شاحنه بودند از حالت عم و
عصّه او ناراحت شدند تا آنکه یکی از آنها بحرف آمد و ار او علت اندوهش را پرسید

کوچک و خواندنی*

دلائی مستأجراً!

مردی به یک مؤسسه پرورش حشرات و حیوانات کوچک رفت و گفت
— لطفاً به من بیست سی موش، چهل پنجاه عنکبوت و نسیبت هفتاد سوسک بدهند
مدیر مؤسسه نگاهی ناو کرد و گفت
— میخواهید روی اس حیوانات آزمایش پزشکی نکنند؟
مرد حواب داد
— حیر من چند سال قبل حانه حرايه ای احاره کردم و پس از تمير کردن آن در
آنجا اقامت کردم حالا صاحبخانه میخواهد مرا سرون کند مسموم میخوانم خانه را
همانطور که تحویل گرفته بودم ناو تحویل بدهم!

گرايی!

دو رانده نا هم صحبت می کردند یکی از آنها گفت
— ایسورها شناع شده که سرن گران خواهد شد.
دومی گفت
— مهم بیست حون گران شدن سرن برای من هیج تأثیری ندارد!
اولی حیرت رده پرسید
— چطور چس حیری ممکنست؟
دومی گفت
— من مدتهاست که همیشه صدنومان سرن در اتومسلم میریم نا برای هر قدر که
سرن گران شود بحال من فرقی نخواهد کرد!

* برگزیده از مجله «داسسها» سال نهم (دوره جدید — شماره ۱۸)

من ار شما یک عروسک میخواهم که فقط عروسک باشد!

دندان دردا

این پسر بچه دندان درد داشت ساحار پدرش او را پیش یک دندانپزشک آشنا
فرستاد سر نَمَطَب دَکتر رفب ولی مشی گفت
- متاسفم کوچولو، ولی امروز دَکتر بیست!
پسرک گفت
- چبری بیست من میروم نار برمیگردم
مشی دَکتر پرسید
- دوباره کی مراجعه می‌کنی؟
پسر کوچولو جواب داد
- هر روزی که دوباره دَکتر در مطب باشند!

الف - واژه‌ها

پسر بچه اسم مرگت = پسر (اسم) + بچه (صفت) = پسر کوچک واژه «سجّه» در
ترکیبهای «پسر بچه» و «دَکتر بچه» به معنی «کوحک» است. در این ترکیبها نشانه اَصافه
حذف شده موصوف و صفت بر رویهم یک اسم مرگت را تشکیل می‌دهد

حواندنی صفت = حواندن (اسم) + -ی (پسوند سست) = چیزی که شایسته حواندن
است «داسان زندگی مردان بزرگ حواندنی و آموزنده است»
دندان درد اسم مرگت (اصافه مقلوب) = درد دندان «حرانی دندان موجب دندان درد
می‌سود»

پهرمان حوات داد

— امروز تیم فوتبال ما محل سدا

همه از نسیدن این حر مائز سدیده، و یکی از آنها علّک را برسید پهرمان حوات

داد

— بوب فوتبال ما را دردندید و ما سواستیم بمقدار خرید توپ بول جمع کنیم!

اکریت!

باررسی در یک شهر کوچک نه بیمارسان رفت، و از هر یک از دیوانگان وضع و
حالس را پرسید تا به دیوانه‌ای رسد که از هر جهت سالم بسطر مسیرسد از او علّک
افامش را در بیمارسان پرسید دیوانه گفت

— موضوع کمی بعریح است من اعتقاد دارم که همه مردم شهر ما دیوانه هستند
آنها معتقد بودند که من دیوانه هستم چون عده آنها ریادر بود مرا گرفتند و در بیمارستان
انداحسد!

عروسک

دحری وارد یک معاره عروسک فروشی شد و تفصای یک عروسک کسرد
فروشده عروسکی را باو نشان داد و گفت

— بفرمائید این یک عروسک است که هم راه می‌رود هم حیده مسکند هم گریه
می‌کند و هم هر وقت بخواهد چشمهایش را هم مسگدارد، و بسم وقتی سالدش کردید
چشمهایش را بار میکند

دحسک بگاهی به عروسک کرد و گفت،

— به این ندرد بمیحورد من یک حواهر کوچولو دارم که همه این کارها را میکند

مُتَعَدِّی این فعلها با فعل «آوردن» ساخته می‌شود «اس حیر او را به وحد آورد» صورت ادبی آن «در آمدن» و «در آوردن» است
 دست دادن (به) = به وجود آمدن، واقع شدن، اتفاق افتادن «از دیدن آن سر احساس پدری به وی دست داد» = احساس پدر بودن در او به وجود آمد؛ «چمدی پیش ملاقاتی با او دست داد» = اتفاق افتاد؛ «آیا هرگز احساسی گناه به شما دست داده است؟»

* تمرین ۲۶

فعلهای لازم را در جمله‌های زیر به صورت مُتَعَدِّی بسازید

سال او از خواندن این نامه به حشمت آمد - خواندن این نامه او را به حشمت آورد

۱ اسنان از دیدن ربای به وحد می‌آید

۲ با اصرار شما، او سرانجام به حرف خواهد آمد

۳ با دیدن حالت عم و عصبه پهرمان، یکی از دوستانش به سخن در آمد

۴ شاعر هرمنده ما از نماسای گل‌های ربا به دُون آمده بود

۵ با صدای گُلوله کنویران به پرواز در آمدند

۶ آنا شما از این تَحْرِیه بلیغ بر سَرِّ عقل سامنده‌اند؟

۷ حُصَّار از حرفهای او به هتجان آمدند

۸ مردم از رفتار حسن پلنس به حشمت آمدند

۹ رنگ مدرسه فقط با فرمان آقای مدرسه به صدا در می‌آید

۱۰ سرانجام پس از دو ساعت باحر، هواپنما با کوشش خَلنان به حرکت در آمد

صاحبخانه اسم مرکب صاحب (اسم) + خانه (اسم) = کسی که خانه مُعَلَقی به اوست «صاحبخانه ما آدم خوبی است»، «بعضی از صاحبخانه‌ها مساحِر را اذیت می‌کنند»

عَمْرَدَه صفت مفعولی عَم (اسم) + رده (اسم مفعول) = عمگین، کسی که دچار عم شده است «پهرمان سم فونال اسکاتلند عمرده و محروم وارد کافه‌ای شد»
 هَمشَهْرِي صفت مفعول (پیشوند اشتراک) + شَهْر (اسم) + ی (پسوند سست) = دو نفر که در یک شهر متولد شده باشند، هر کدام سست به دیگری «همشهری» هستند «مستریان کافه همشهری قهرمان خود را شناختند»

واژه‌های مرکبی که بخش اول آنها «هم» است مانند همکار، همس، و حرآن، پسوند سست نمی‌گیرند بحر سه چهار واژه که عبارتند از همشاگردی، همشهری، همکلاسی، همشهره این واژه‌ها محاوره‌ای هستند

ب - عبارتها و فعلهای اصطلاحی

به حال = برای، درباره «سرس، هر قدر گران شود به حال من قرقی نخواهد کرد» = درباره من بعضی وضع مرا تعبر نمی‌دهد حال به معنی «وضع»، «وصفت» و «موقعیت» است «دلم به حالش سوخت»، «امروز حالم خوب نیست»
 تا آنکه = تا، تا سرانجام، به طوریکه «مشتریان کافه از حالت عم و عصه او ناراحت شدند تا آنکه یکی از آنها به حرف درآمد»

به حرف در آمدن = آغاز سخن کردن، شروع به حرف زدن کردن «یکی از مشتریان به حرف آمد» = شروع کرد به حرف زدن فعل «آمدن» در بعضی از فعلهای مرکب به معنی «شروع کردن» است مثلاً، «او از شنیدن این خبر به وحده آمد» = حوشحال شد، شروع به حوشحال شدن کرد؛ «او از حوشحالی به رقص آمد» = شروع به رقصیدن کردن صورت

دیور، اهرور، فردا*

اسب، اس حیوان بحسب و رنما، هزاران سال اسب که به عنوان دوست و همدم سر در جنگ و صلح، شهر و روستا برای سواری و حمل بار باو خدمت کرده است بر طبق اسناد و مدارک بدست آمده، از در هزار سال قبل از میلاد مسیح، در سنّ التّهریر اسب را اهلی کرده حُفب سه گاری ستند، و هم در آسرامان مصری‌ها برای بحرک در آوردن ازان‌ها‌های جنگی از اسب استفاده مکررید

ایرانها و یونانی‌های باستان بر اسب را اهلی کرده از آن سواری مگرفتند ولی در همهٔ اّتام، مهارت ایرانها در بکارگیری اسب در جنگ از یونانیا بیشتر بوده اّما در یونان با رمان اسکندر کبیر از اسب استفادهٔ کامل بعمل سعی آمد در اس رمان در اروپا اّشنائی رنادی با اسب داشتند با آنکه در فرون وسطی مسلمانها به عرم رواج دس اسلام بسوی اروپا بحرکت در آمدند آنها که سوارکاران ماهری بودند با استفاده از اسب به بیوریه‌های ریادی دست یافتند در اینجا بود که فرمانروان اروپائی متوحّه اهمّت اسب شده، اّقدام به پرورش اسب کردند بخصوص رره‌های سگینی که شوالیه‌های اروپائی بر س مکررید، سبب شد که توحّه آنها بیشتر به پرورش اسب‌های قوی و سرومند جلب شود

در اس رمان حفت‌گیری اسب‌های عربی با اسب‌های اروپائی، بخصوص انگلیسی، باعث پدید آمدن اسب‌های اصلی شد که اکثر اسب‌های اصل امروری از نژاد آن اسب‌ها هستند.

* برگزیده از محله «داسسها» سال نهم (دوره جدید - شماره ۱۸)

به سئوالهای زیر به صورت جمله کامل جواب دهید

۱. انا مساجر خانه خوب و بمری را احاره کرده بود؟
۲. و صعب خانه هنگامی که مساجر ان را می خواست به صاحبش تحویل دهد چگونه بود؟
۳. انا رانده از سدن حمر گران شدن بوس ناراحت شد؟ چرا؟
۴. انا پسرک دلش می خواست به مدرسه برود؟
۵. چرا پسرچه درباره سُرْعَبِ اتوبوس از رانده سوال کرد؟
۶. چرا بهرمان اسکائندی عمگین و ناراحت بود؟
۷. چرا سم فونال سُحل سده بود؟
۸. از کجا فهمنده بودند که ان مرد دیوانه است؟
۹. انا دکر، درد دندان سر بچه را معالجه کرد؟
۱۰. چرا پسرچه نمی خواست دندانرسک او را بسد؟

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

بدست آمده صفت مفعولی به (حرف اضافه) + دست (اسم) + آمده (اسم مفعول از مصدر «آمدن») = گس سده، پدا سده، کشف شده «بر طبق اسناد بدست آمده مردم سن‌النه‌ریس از چهار هزار سال پیش اسب را اهلی می‌کردند»؛ «پول به دست آمده باید به مصرف تهیه لباس برای ساگردان بی‌صناعت برسد»

نکارگیری اسم مصدر مرکب به (حرف اضافه) + کار (اسم) + گنر (اسم فاعل کوتاه از مصدر «گرفتن») + ی (پسوند مصدری) = اسفاده، نه کار نردن «مهارب اسرا نه‌بادر نکارگیری اسب از یونانیها بنشر بوده است»^۱

بی‌توجهی اسم مصدر به بی (پسوند بی) + بوجه (اسم) + ی (پسوند مصدری) = بی‌بوجه بودن «همه بزادهای اسب مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند»؛ «بی‌بوجهی به حرف بجه‌ها سبخصت آنها را ضعف می‌کند»

حمل و نقل اسم مرکب به حمل (اسم) + و (حرف عطف) + نقل (اسم) = چبری را از حای به جای دیگر نردن «اسب در جنگ و صلح به عنوان وسله حمل و نقل نقس مهمی اسفا کرده اسب»

خدمتگذار اسم فاعل مرکب به خدمت (اسم) + گزار (اسم فاعل کوتاه از مصدر «گزاردن»)؛

۱ گزاردن (ادبی) به معنی «انعام دادن»، «بنا کردن» اسب فقط در برکسات به کار می‌رود مانند نمازگزار، خوانگزار = کسی که معنی حرات را بنا می‌کند اسم مصدر ان «گزارس» اسب

در امریکا، نارمایکه پای اسپانیائیا و اروپائیا سآن قازّه سار شده سو، اس و خود نداشت بطوریکه سرچوستان نومی وفتی سوارکاران اسپانیائی را می دیدند، بصورّ آنکه اسب و سوارکار یک موحود عحیب یکپارچه است، پا به فرار میگذاشتند ولی بعد از مدتی سرچوستان امریکائی خود سوارکاران ماهری شدند

با وقتیکه مانس بوخود بیامده بود، اسب در شهر و روسا برای سواری و حمل بار در جنگ و صلح به عنوان وسلّۀ شمارۀ یک حمل و نقل نقش مهمی ایفا میکرد ولی پس از آن دیگر اسب اهمیت و موقعیت خود را از دست داد در شهرها اتومیل و راه آهن و در روساها تراکتور و دیگر ماشینهایی کشاورری حای اسب را گرسند در سیحه دیگر توحّهی هم به رورش و تکثیر اسب شد.

از نژادهای مهم و معروف اسب نایدار اسب عربی، اسب ایرانی (که در اروپا به اسب پارسی معروف است)، اسب اصیل انگلیسی (که از آمرش اسب های عربی و انگلیسی بوخود آمده) نام برد اسب های انگلیسی بیر به حد ریرگو به تقسیم میشوند اسب شایرهورست، که اسم خود را از یک ساحیه در انگلسان به همین نام گرفته است، در گذشته برای سوار نظام و حمل اسلحه سنگین ترست می شد و بعداً در کشاورری بیر مورد اسفاده قرار گرفت شایرهورست ها تا اواخر جنگ جهانی دوم به خدمت ادامه دادند لیکن پس از آنکه در همه حاشین حای آنها را گرفت، همانند سایر نژادهای اسب مورد بی توحّهی قرار گرسند که اس وضع سسل آنها را تهدید سافراض میکند بطوریکه اخیراً در انگلستان انحص های متعددی برای حماست از اسب ها تشکیل گردید، تا حلو انقراض نژاد اسب را بگیرد حین اقدامی در سایر کشورها بر کم و بیش شروع شده است ربراً اگر در این رمیه اقدامی صورت بگیرد، اسب، این حیوان نحیب و ناوفا که از چهار هزار سال قبل به عنوان یک خدمتگزار صمیمی در کنار شر و سا او زندگی می کرد، پس از مدتی نکلی از صحّۀ رورگار محو و نابود خواهد شد

ب - عبارتها و فعلهای اصطلاحی

بخصوص = مخصوصاً، بویژه «بخصوص رزه‌های سنگینی که شواله‌ها بر من می‌کردند»
بر طبق / طبقاً = سائر، نه موجب «برطبق آسناد بدست آمده»
به تصوّر آنکه = نا این تصوّر که «سرحوسسان به تصور آنکه اسب و سوارکار یک موجود یکپارچه هستند»

به عزم = با قصد، به منظور «مسلمانها به عزم روح دین اسلام سوی اروپا به حرکت درآمدند»
شماره یک = مهمربس، بحسب از لحاظ ارزش و اهمّت «اسب به عنوان وسیله شماره یک حمل و نقل نقش مهمی ایفا کرده است» = مهمربس وسیله این عبارت به صورت صفت به کار می‌رود «او دوسب شماره یک من است»؛ «مرد شماره یک ایران»
گم و بیش = نا حدودی، حدوداً، تقریباً، گاهی کمتر و گاهی بیشتر «حس اقلدای در سائر کشورها سر کم و سس شروع شده است» این عبارت به صورت قید مقدار به کار می‌رود «من او را کم و سس می‌بسم»

ترتیب کردن = پوسیدن «شواله‌ها رزه‌های سنگینی بر من می‌کردند»
با به فرار گذاشتن = فرار کردن «سرحوسسان از دین اسب نا به فرار می‌گذاشتند»
پای گسی به حائی نار شدن = به حائی راه یافس، شروع به آمد و رفت کردن «در آمریکا نا رمایی که نای اروناسان به آن فاره نار سیده بود اسب وجود نداست» «اگر پای این مرد حقه نار به حانه شما نار سود دحار ناراحتی و دردسر فراوان خواهد سد»

پ - ساختهای نحوی

۱ اسبهای انگلیسی به حد گونه تقسیم می‌شوند - اسبهای انگلیسی را به حد گونه تقسیم می‌کند

فعلهای مرکبی که بخش فعلی آنها «شدن» است، مانند شروع شدن، معمولاً لازم هستند یعنی مفعول صریح نمی‌گیرند بسیاری از این فعلها را می‌توان نا گذاشتن فعل «کردن» به جای

= کسی که خدمت می‌کند «اسب ار چهار هزار سال قبل به عنوان یک خدمتگزار صمیمی در کنار سر رندگی کرده اسب»؛ «ناسور خدمتگزار سرب بود»

ریرگونه اسم مرکب سهربر (قد) + گونه (اسم) = گونه کوچکی نوعی که در سر شروع بزرگتری فرار می‌گردد «اسهای انگلیسی به حد ریرگونه تقسیم می‌شوند»

سرخپوست صفت مرکب (صفت مفلوب) = کسی که رنگ پوستش قرمز است «بعد از مدتی سرخپوسان امریکائی سوارکاران ماهری شدند»

سوارکار، صفت مرکب سوار (صفت) + کار (اسم) = کسی که کارس سواری است «سرخپوسان بومی تصور می‌کردند اسب و سوارکار یک موجود عجب است»

واژه «کار» با بعضی از اسمها، اسم مرکبی می‌سازد که به معنی حرفه و شغل است مثلاً، تعمیرکار = کسی که شغلش تعمیر کردن است، جوسکار = کسی که کارش جوس دادن است، پیمانکار = کسی که پیمان با قرارداد امضا کرده است، و حر آن

سوار نظام اسم / صفت مرکب (صفت مفلوب) = سوارانی که سوار بر اسب می‌جنگند «اسب در گذشته برای سوار نظام و حمل اسلحه سنگین ترب می‌شد»

فرمانروا صفت مرکب فرمان (اسم) + روا (صفت فاعلی از مصدر «رفس») = حاکم، فرمانده «فرمانروایان اروپایی موجه اهمیت است شده اقدام به بررسی آن کردند»

همدم اسم / صفت مرکب هم (شئوید اسراک) + دم (اسم) = همس، همصاحب، ناز «اسب هزاران سال است که به عنوان دوست و همدم سر برای سواری و حمل ناز و خدمت کرده است»

یکپارچه صفت مرکب یک (عدد) + پارچه (اسم) = یک تکه، متصل به هم «سرخپوسان تصور می‌کردند اسب و سوارکار یک موجود عجب یکپارچه هستند»

در گذشته به صورتِ عادت و به طور مرتب انجام شده است باید گذشته اسمراری به کار بُرد مثلاً «وقتی که جوان بودم ورزش می‌کردم» حرف اضافه «ار» در جمله بالا به این معنی است که کنار «سپی است نه گاری» در آن تاریخ شروع شده و مدتها ادامه داشته است سایر این فعل جمله ساند «می‌بسمند» ناسند

۴. مهارت ابراهیم در نیکارگیری است در جنگ از یونانیها بیشتر بوده

«بوده» هم می‌بواند وجه وصفی از مصدر «بودن» باشد و هم صورت مجاوره‌ای فعل «بوده است» وجه وصفی نمی‌بواند در پایان یک جمله مستقل واقع شود از سوی دیگر، صورت مجاوره‌ای فعل برای یک متن علمی مناسب نیست سایر این فعل جمله بالا باید «بوده است» باشد

۳. اخیراً در انگلستان انجمن‌های متعددی برای حماسه‌ها از اسب‌ها سبک‌گسردید ساختن انقراض نژاد اسب را بگیرد

الفبا - در جمله بالا بهتر است «اسب‌ها» به صورت مفرد ناسند، یعنی «اسب»، که به معنی سوع اسب است به اسبهای مستخصی

ب - بعد از «فد» «احیراً» فعل معمولاً به صورت نقلی می‌آید، یعنی «گردیده است»

پ - «نگردد» باید به صورت جمع باشد، یعنی «نگیرند»، زیرا فاعل آن «انجمن‌ها» جمع است

۴. این جوان که از چهار هزار سال قبل در کنار شتر و با او زندگی می‌کرد پس از مدتی کلی از صحنه روزگار محو و نابود خواهد شد

فعل «خواهد شد» به معنی آست که اسب هنوز نابود نشده است، سایر این اسب از چهار هزار سال قبل تاکنون در کنار سیر بوده است وقتی که فعل از گذشته با حال ادامه داشته باشد باید آن را به صورت نقلی بوست، یعنی «زندگی کرده است» فعل «می‌کرد» در جمله بالا به معنی آست که اکنون زندگی نمی‌کند و مدتها پس نابود شده است در حالی که فعل «نابود خواهد شد» در آینده است و انگهی، حرف اضافه «ار» معمولاً به معنی از تاریخی در گذشته تا حال اسب مثلاً «ار» دیروز او را دیده‌ام» سایر این فعل جمله بالا باید به صورت «زندگی کرده است» ناسند

«شدن» معنای کرده، که در اس صورت فاعل جمله نا گرفتگی «را» به صورت مفعول صریح درمی آید «حسن اهدامی در سایر کشورها سر کم و بسس شروع شده است — حسن اهدامی را سایر کشورها سر کم و بسس شروع کرده اند» «کف من که گم شده بود پیدا شد — من کفم را که گم کرده بودم پیدا کردم» «اس در گذشته برای سوار نظام برت می شد — اس را در گذشته برای سوار نظام برت می کردند»

همچس فعلهای مرکبی را که دارای فعل «آمدن» هسند، مانند به حرکت در آمدن، می سوان با گذاش فعل «اوردن» به های «آمدن» معنای کرد «برای حما اب ار سل اسب اهدامی به عمل آمده اس — برای حما اب ار سل اسب اهدامی را به عمل آورده اند»

۲ حرف اصافه «به»

«به» فعالترین حرف اصافه در زبان فارسی اسب، به طوری که می سوان آن را در ساحب مفعول عر صریح، انواع فدها، بعضی ار فعلهای مرکب، و حران دند مثلاً به او، به حس، به ان، به کجا؟، به سرعت، به طوریکه، به کار بردن

در حظ فارسی روسی ثانی برای بوشن آن وجود ندارد، بخصوص در مطبوعات گاهی آن را حُدا از کلمه بعد و گاهی سوسه به ان می بوسند مثلاً نه من، نه من، نه کار، نکار، به طوریکه، بطوریکه اس وضع در مورد سناری حرهای دیگر ار قبل «می» (شانه اسمراری)، «که» (موصولی)، «را» (شانه مفعول صریح)، «اس / آن» سردنده می سود مثلاً می رفم، میرفم، وپی که، وفسکه، کاب را، کنار، آن طور، بطور، این زمان، اسرمان

در کتابهای ارفا، اس احراء به صورت جدا بوشه شده اند با حواندن آن آسانر ناشد

ت — اشتباهات دستوری متی

۱ ار دو هزار سال قبل ار ملاد مسیح در سن الهرس اسب را به گاری بستند فعل «بستند» گذشته ساده است و به معنی کاری اسب که فقط یک بار در زمان گذشته انجام شده است مثلاً «درو را را دندم» «دو هزار سال قبل اسب را به گاری بستند» ولی هنگامی که کاری

صمصم سده اماده پذیرش بیماریهای گوناگون گردید

نابد داسته است که وررس، تن را سالم و سرومد کرده بود و نه جان طراوب و شادانی بحشیده است هنگام وررش، خون سربردر بدن نه گردس در آمد و نه اعصاء و ماهچهها سسر رسیده بود ار سوی دنگر، بدن سسر عرق کرد و سنها را ار بدن سسرید و باعث ساط و شادانی گردیده بود سبراس لازم بود که نا تمرنهای مداوم ورررسی جسم خود را سرو دادیم نا تو استه ایم در برابر سسهای زندگی پانداری خواهیم کرد

* تعریس ۳۰ *

نه برسشهای ربر نه صورت حمله کامل ناسح دهد

۱ چرا سسل اسب در خطری انقراض فرار گرفته است؟

۲ برای جلوگیری ار انقراض سسل اسب چه اقدامهایی صورت گرفته است؟

۳ حدوداً چند سال است که اسب نه اسبان خدمت می کند؟

۴ اسسهای اصیل امروز چگونه نه وجود آمدند؟

۵ مصریها ار چه تاریخی ار اسب استفاده می کردند؟

۶ در چه رمایی فرماندهان اروپایی نه اهمیت اسب پی نردند؟

۷ ار کحا می دانم که اسب را برای اولس نار در سس المهرس اهلی کردند؟

۸ چرا در مروون وسطی مسلمانان نه طرف اروپا نه حرکت در آمدند؟

۹ اسب ار چه رمایی نه آمریکا راه یافت؟

۱۰ چرا سرحوسبان آمریکایی ار اسب می برسیدند؟

۱۱ مهارت کدام ملت در استفاده ار اسب سسر بوده است؟

۱۲ ار چه رمایی اسب اهیب خود را ار دست داد؟

۱۳ نوبانان ار چه رمایی اسب را نه طور کامل نه کار گرفتند؟

* تمرین ۲۸

- فعلهای لازم را در جمله‌های زیر به صورت متعدی پاروسی کنید
- ۱ مواد اولیه عداها توسط خود مردم بهمه می‌سود
 - ۲ بوخه همه مردم نسوی او جلب سده بود
 - ۳ این خانه‌ها در زلزله سال گذشته ویران شدند
 - ۴ دهها نفر از مردم روساها بر اثر سبل بی‌خانه سده‌اند
 - ۵ مطمئن باشید که درد برودی توسط پلیس دستگیر خواهد شد
 - ۶ هر سال تعداد زیادی از کودکان افریقائی بر اثر کمبود غذا هلاک می‌سوند
 - ۷ سحشید فرمان‌امی برای جاسوسی تربت شده‌ام، فرد دیگری برای این کار ناند اسجاب سود
 - ۸ برای جلوگیری از فرار معرهای اهدامهای فوری ناند نه عمل آند
 - ۹ سمارسان سهر ری در حدود هزار سال شش توسط زاری تربک ایرانی ناسس سد
 - ۱ معام دارایی این مرد بیکوکار برای ایجاد دانشگاه حرح شده است

* تمرین ۲۹

در مس زبر، زمان فعلها نه علظ آمده است علظها را بصحیح کنید

در فدیم، بشر کارها نا بروی دست و بدن انجام خواهد سد سسری حریفه‌ها سانبند

آهنگری، بخاری نا نلاس و کوشش س همراه نانبند، مردم هر روز دهها کیلومتر راه رفته‌اند، هنگام مسافرت از است و اُلاع اسفاده کرده بودند از این رو اکثر مردم نه هنگام کار، نه طُور طبیعی زورس نکسد ولی امروز، همه کارهای سنگس نا ماسین انجام گرفته بود نا بودن قطار، ایومبیل، و هواپسنا دیگر کسی ساده نا نا است سفر نکرده است در روزگار ما کمتر کسی است که کارش نا حرکات بدن و زورس طبیعی همراه خواهد بود این وضع باعث شد که بدن سندریح

۱ معارا نه می دانسدان و افراد محصلکرده

روزنامه کیهان

مؤسسه کیهان یکی از قدیم‌ترین مؤسسات مطبوعاتی ایران است که بیش از ۴۵ سال سابقه روزنامه‌نگاری دارد. این مؤسسه نشریات گوناگونی منتشر می‌کند که از آن جمله «کیهان بچه‌ها»، «کیهان ورزشی»، «کیهان فرهنگی» و «زن روز» را می‌توان نام برد. «روزنامه کیهان» مهمترین نشریه این مؤسسه است که به طور روزانه در ۱۶ صفحه برگ انتشار می‌یابد. این روزنامه حواسدگان فراوانی در میان همه طبقات اجتماعی دارد. مطالب آن شامل اخبار، تفسیرهای سیاسی، مقالات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، گزارشهای مربوط به مسائل و مشکلات مردم، سلیسها و آگهی‌ها و جز آن می‌باشد.

۱۴ اسب ایرانی را در اروپا با چه نامی می‌سازند؟

۱۵ برادهای معروف اسب کدامند؟

* تمرین ۳۱

برای هر یک از جوابهای زیر، یک سوال بوسسد

۱ مهرور هوا سردتر از درور است

۲ احرس ملافات من با دوسم سه‌شسته گدسته بود

۳ با دوسم در ناره همر نقاشی در ایران ناسان صحبت کردیم

۴ بله، او یک نقاش هرمند است

۵ حیر، من پررگتر از او هستم

۶ حیر، حوسحجانه در سالهای اخیر رلرله در بهران روی نداده است

۷ بله، حوسحجانه اقداماتی برای جلوگیری از انفراصی براد است صورت گرفته است

۸ حیر، قبل از ورود اسب‌سازانها به امریکا سرچپوسان است را نمی‌شناختند

۹ اس چیر را برای پسریم خریده‌ام

۱ رمسان بهران از ماه دی شروع می‌شود و با حدود ۱۵ اسمد ادامه دارد

(اشاء)

* تمرین ۳۲

موضوع اشاء در ناره اسب هر چه می‌داند بوسسد

حوانان و بوحوانان را در نارساری مورد تأکید فرار می‌دهد «اس رورها که سحت نارساری کشور مطرح شده است، تلاً نیر این مطلب را در حاهای مختلف سادآوری کرده‌ام که نارساری را ساید در مسایل مادی مسحصر کنیم آحر روی آحر حواهد شست و شهرهای صدمه دیده هیافه آناد سنده خود را نار حواهد یافت ولی چرادر نارساری بوجه عمیق به مسایل بریتی و فکری نداشته ناسیم، که مهمرین مسئله همین است در مورد نارساری معنوی، علمی و ترسی طعناً نا حددی در طول جنگ رکود و کسندکاری صورت گرفته است و یا به ضرورت بعسر مسیر داده بودیم و اکون جای آسب که به نارساری معنوی نش از پیش بوجه کنیم اس ممکن بیسب حرار راه سوخه عمیق و بیسر به آمورس و پرورش کسور که کودکان و بوحوانان و حوانان را در سر می‌گیرد اگر از لحاظ تربیت فکری و عاطفی فریدانمان موفی شوسم، بدون سک از عمران و آنادانی مادی هم در درازمدت کامیاب حواهم سد و حتی ما ساید خود بوحوانان و حوانان از سسین ۱۵ به بالا را در اس رهگذر نکار نگریم که این کار ناید نا برنامه‌ریزی دقیق صورت نگیرد، که بدون برنامه‌ریزی به هدف مطلوب بخواهیم رسد»

معاونت پرورشی و رارت آمورش و پرورش در ناره سوخه به حوانان در امر نارساری سح می‌گوید «اکون که جنگ در آستانه حلّ و فصل سهایی است، ساید به مسائل حوانان دور از هرگونه شعار رسدگی شده و ناید برنامه‌ریزی میان مدّت و درازمدت نه آن بوجه کامل مندول شود برحی بصور می‌کسد مگر حوانان سسب به سایر گروههای سنی از چه ویژگی مهمتی بر حوردارید که برای آنان حساب حداگانه نار کنیم؟ پاسخ ایست که در حوانان شور و سحرک و بوآوری و میل به اصلاح و استقاد و انگره فداکاری و مشارکت داوطلبانه در حلّ معصلات زندگی در حد اعلاء وجود دارد در کنار اس خصوصیات حوانان از حالت خاصّ برنامه‌پدیبری و سار به حضور در صحه بر حوردارید و چنانچه به این خصوصیات توجه اساسی نشود، و کار آنها سدست

حوانان! گامی به پیتن برای شرکت در بازسازی*

● جامعه‌شناسان و جمعیت‌شناسان شرایط حاضر را از بهترین و مناسب‌ترین شرایطی می‌دانند که

می‌توان برای بحوانان و حوانان برنامه‌ریزی کرد

● دست‌اندرکاران و کارشناسان حاضر نشان می‌دهند «ناید در بازسازی کشور نه حوانان سوجه

اساسی دانست، چرا که بازسازی می‌تواند بحس مهمی از مساله استعمال این سسر را حل کند»

حوانان در هر کشور در واقع از برشورترین، کارسارترین، و مسئله‌دارترین اقشار

جامعه می‌باشند که مسائل و مشکلات خاص خودشان را دارند. نا توجه به اسنکه سر

اساس سرشماری سال ۶۵، بش از ۳ میلیون سسر از جمعیت کشور را افراد زیر ۲۵

سال تشکیل می‌دهند، و این جمعیت رور به رور سوی حوانان شدن پیش می‌رود،

برنامه‌ریزی برای این قشر از حوانان یکی از ضرورت‌ترین و اساسی‌ترین کارهاست، که

ناید سست بدان توجه اساسی را مدول داشت. جامعه‌شناسان و جمعیت‌شناسان شرایط

حاضر را یکی از بهترین و مناسب‌ترین زمانی می‌دانند که می‌توان برای بحوانان و

حوانان برنامه‌ریزی کرد. به بحسیر آبان بیش از ۶۴٪ از جمعیت کشور که زیر ۲۵ سال

هسند، و طرف امروز و فردا در شمار حوانانی خواهد بود که ناید برای استعمال،

آمورش، اوقات فراغت و آبان چاره اساسی اندشید بحس جهت دست‌اندرکاران

و کارشناسان حاضر نشان می‌دهند که ناید در بازسازی کشور نه حوانان و سوحوانان

توجه اساسی داشت، چرا که بازسازی می‌تواند مسئله استعمال این قشر را حل کند

قائم‌مقام وزیر آموزش و پرورش صص اشاره به بازسازی فکری و تربیتی، لروم شرکت

* برگزیده از روزنامه «کهن»، شماره ۱۳۴۶۳، سسه ۱۷ آبان ۱۳۶۷

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

آباد شده صفت مفعولی - آ باد (صفت) + شده (اسم مفعول) = دُرست شده، قابل‌رندگی این صفت در مورد شهر و روسا و رمس رراعس، و مانند آن به کار می‌رود «شهرهای صدمه دنده قنافة آباد سده خود را نار حواهند ناهت» مصاد آن «ویران سده، حراب سده»
صدمه دیده صفت مفعولی - صدمه (اسم) + دنده (اسم مفعول از مصدر «دندن») = حراب شده، صدمه خورده، ناقص شده «شهرهای صدمه دنده»؛ «رمین لره به پاره‌ای از روساها صدمه رده است روستاهای صدمه دنده باید نارساری شوند»؛ «انومسل من در بصادف صدمه ریادی دیده است»

کارسار اسم فاعل مرکب - کار (اسم) + سار (اسم فاعل کوناه از مصدر «ساحس») = کسی که کارهای دیگران را انجام می‌دهد، کمک کننده «حوانان از کارسار برین قشرهای حامعه هسند»؛ «سأشفاهه کمکِ دکر، کارسار بود ربرا بیمار در گذشت»
گامیات اسم فاعل مرکب - گام (اسم) + یاب (اسم فاعل کوناه از مصدر «سافتس») = موفق، پرور، بهره‌مند، برخوردار «اگر از لحاظ تربیت فرزندانمان موفق شویم بدون سبک از عمران و آبادانی مادی هم گامیات حواهم شد» = برخوردار حواهم شد؛ «او در کار تدریس کامات سود ولی در تجارت سسرفت ریادی داشت» مصاد آن «ناکام»

مسئله دار اسم فاعل مرکب - مسئله (اسم) + دار (اسم فاعل کوناه از مصدر «داستن») = کسی که مسئله دارد، کسی که مشکل دارد «حوانان مسئله دار برین قشر حامعه هسند»

فراموشی سپرده شود، این قشر فعال دچار سرگردانی و دل‌سردی و احیاناً سرخی از کج رویها خواهد شد و چنانچه برای آنان برنامه‌ریزی اصولی صورت نگیرد، جوانان در دوران نارساری کارنامه درحشامی را از خود نشان خواهد داد و جلوی پاره‌ای از ناسامانه‌ها و تلاطم‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی سد خواهد شد بر این اساس ناند در امر نارساری روی مقوله جوانان اندیشید»

سرگردانی اسم مصدر ← سر (اسم) + گردان (صفت فاعلی) + ی = سامندی، بدون هدف بودن، بی برنامه بودن «حماحه به حیوانان بوجه شود دچار سرگردانی خواهد شد»
 کجروی اسم مصدر ← کج (صفت) + رو (اسم فاعل کوناہ از فعل «رفتن») + ی = اِسْحْرَاف، رفتار بادرست داسس، به راه غلط رفتن «بوجه نکردن به حیوانان باعث کجروی آنها می شود»
 کُندکاری اسم مصدر ← کُند (صفت) + کار (اسم) + ی = آهسته کار کردن، فقّال بودن «در طول جنگ رکود و کُندکاری صورت گرفته است»

ناسامانی اسم مصدر ← ناسامان (صفت) + ی = آشفتگی، هرج و مرج
 ناسامان ← نا (پشونید نفی) + سامان (صفت) = آشفته، بدون نظم
 سامان ← به (حرف اصافه) + سامان (اسم) = منظم، درست
 «حلولی بازه ای از ناسامانیهای اجتماعی سد خواهد شد»

بواوری اسم مصدر ← بواور (اسم فاعل کوناہ) + ی = اِبداع، ابتکار، چیز تازه و نو به وجود آوردن بواور ← بو (صفت) + آور (اسم فاعل کوناہ از فعل «آوردن») «در حیوانات شور و تحرک و بواوری و میل به اصلاح وجود دارد»
 انگیره اسم مرکب ← انگیر (سناک حال از مصدر «انگجس») + ی = (سب) = چبری که باعث به وجود آمدن چبری با کاری شود مثلاً، «گرسنگی انگیره خوردن عذاب است» «در حیوانات شور و تحرک و انگیره فداکاری وجود دارد»

حَلّ و فصل اسم مرکب ← حل (اسم) + و (حرف عطف) + فصل (اسم) = حل کردن مشکل، به بانان رسانیدن نک مسئله تُمریح «حنگ در آسانه حَلّ و فصل است» «حَلّ و فصل مشکل حیوانان کار آسانی نیست»

رَهگذر اسم مرکب (مرکب اصافی با حذف سنانة اصافه)^۱ ← رَه (اسم) + گذر (اسم) = راه

۱ این فعل فقط با نسوند «بر» به صورت «برانگجس» در شعر و منهای ادبی به کار می رود

۲ یک به ص ۶

۳ صورت کوناہ ساده «راه» که فقط در شعر و در مرکبات به کار می رود مانند رهسا، رهبر، و حران

حَمَعِيَّتِ شِئَانِ اسم فاعل مرکب — جمعیت (اسم) + شناس (اسم فاعل کوناه از مصدر «سناحس») = کسی که علم جمعیت‌سناسی را می‌داند، کسی که به رُشد جمعیت و عمران بولد و مرگ انسانست «جمعیت‌سناسان شرایط حاضر را به‌ترین رمان برای برنامه‌ریزی می‌دانند»

کارشناس اسم فاعل مرکب — کار (اسم) + شناس (اسم فاعل کوناه) = کسی که به کاری آسانی کامل دارد، مُتَخَصِّصٌ، وَرَرِنْدَه «کارشناسان خاطر نشان می‌سازند که باید در بازسازی کشور به جوانان بوجه آسانی داشت»؛ «او کارشناسی برنامه‌ریزی است»

دست اندر کار صفت مرکب — دست (اسم) + اندر^۱ (حرف اضافه) + کار (اسم) = کسی که در انجام کار شرکت دارد، کُنْدَه کار «دست اندرکاران برنامه‌ریزی باید در فکر جوانان ناسند»

پُرشور صفت مرکب — تُر (صفت) + شور (اسم) = دارای علاقه و اشتیاق فراوان «جوانان فشر تُرشور جامعه هستند»؛ «او در سخنرانی تُرشور خود به دسمانش حمله کرد»

بازسازی اسم مصدر — باز (فد) + ساز (اسم فاعل کوناه) + ی (پسوند مصدری) = دوباره ساختن «بازسازی مناطقی است دیده برودی آغار خواهد شد»

واژه «باز» که به معنی «دوباره» است به صورت پشوند نا برخی از فعلها می‌آید، مثلاً، ساز آمدن، بازگفتن، بازگفتن، بازداشتن، و سر در ساختمان سازی از صفهای فاعلی دیده می‌شود مانند بازرس، بازجو، بازرس، سارده^۲ همچنین در ساختمان سازی از اسمهای مصدری به چشم می‌خورد مانند بازخواست، بازگشت، بازداشت، بازسازی، بازپرسی، بازجویی، بازرسی

برنامه‌پذیری اسم مصدر — برنامه (اسم) + پذیر (اسم فاعل کوناه از مصدر «پذیرش») + ی (پسوند مصدری) = پذیرش برنامه و دستور کار منظور، تعلیم‌پذیری است یعنی حوان آماده است که هر چه به او می‌گویند قبول کند «جوانان از حالت خاص برنامه‌پذیری برخوردارند»

دِلْسَرْدِی اسم مصدر — دل (اسم) + سرد (صفت) + ی (پسوند مصدری) = بی‌علاقگی، بی‌میلی «چنانچه کار جوانان به دست فراموشی سپرده شود این تشریف‌آل دچار دل‌سردی خواهد شد»

۱ «اندر» به معنی «در» فقط در تعداد کمی از مرکبات به کار می‌رود

به همس جهت = درست به این دلیل، به همس خاطر «بهدید حیوانان سهدند همه اضماع است به همس جهت کارشناسان نادآوری می‌کنند که»

به ضرورت = به ناچار، ثروماً «در نارساری، حیوانان را ماند به ضرورت در بتر گرفت»

پیش از پیش = سسر از قبل «به حیوانان باید نشن ار پس بوجه کشم»

تأخذی / تأخذوی = به بطور کامل، با انداره‌ای، به کاملاً «بیمار ساحتی خوب سده است» =

هور کاملاً خوب سسب، ولی ار رورهای سس بهر است «در طول حسگ ساحتی رکود و کُندکاری

صورت گرفته است»

حَدّْ أَعْلَا = نالارین حدّ، بیسترین آنداره «در حیوانان شورو و تحرّک و بواوری در حدّْ أَعْلَا و خود

دارد»

دَر طُولِ = ار آعار نا پانان حسری، هنگام «او در طولِ رور اصلاً عدا نمی‌خورد»، «او در طولِ راه

حَتّی بک کلمه حرف برد»، «در طول حسگ هر سبّه رنگی به طور مرتّب نالا رهه است»

در واقع = در حقیقت «حیوانان در واقع پرشورترین قشر حمامه سسند»، «بچه‌های امروز در

واقع سازندگان فردای حمامه سسند»

بار یافتی = دوباره به دست آوردن «بیمار سلامت خود را سارنافت»، «شهرهای صدمه دیده

صورت آناد خود را بار خواهد یافت»

به دست فراموشی سپردن = فراموش کردن، ار ناد سسردن «اگسر مسئله حیوانان به دست

فراموشی سسرده شود اس قشر فعال دچار سرگرداسی و دلسردی خواهد سد»

حساب بار کردن = بار کردن حساب در نانک محاراً به معنی توجه ویژه به چیزی کردن، اهمیت

رباد به حسری دادن «حیوانان ار حه خصوصیت مهمی بر حوردارند که ساند سسرای اسان حساب

حداگانه بار کرد؟» = چرا ماند به ابها بوجه فراوان کرد؟

خاطر نشان ساحتی / کردن = نادآوری کردن، سوخته را به چیزی حلت کردن «کسار ساسان

خاطر نشان می‌سارند که باید در نارساری کشور حیوانان را به کار گرفت»

عُور، راه رسیدن به حیری، راه، وسله محاراً به معنی «رمسه»، «موضوع» سر هسب «اگر ار لحاظ بر سب فکری و عاطفی فرردانمان موفق سویم ار عُمران و اسادانی مآذی هم سپره مسد حواهم سد و حی ما ناند خود بوحوانان و حوانان رادر اس رهگذر نه کار نگیریم» = در اس راه، در اس رمسه، در اس موضوع، «کار او خرید و فروش رمس بود و ار اس رهگذر سود فراوانی به دست آورد» = ار اس راه، به اس وسله

کار نامه اسم مرکب، (اصافه مقلوب) = نامه‌ای یا دفترچه‌ای که در سامان سال تحصیلی به دانش‌آموران می‌دهند، که در آن بصره امحانات، سب شده است محاراً به معنی «گزارش کار»، «سجحه» است «حوانان در دوران نارساری کارنامه درخشان‌ی را از خود نشان حواهد داد»
 در ار مدّت (صفت مقلوب) = حیری که مدتش طولانی است، دارای مدب طولانی «در برنامه‌ریزی دراز مدت باید به مسائل حوانان بوخه شود» اس ترکب به صورت «بلندمدت» سر به کار می‌رود مصاد آن «کوناه مدت» = دارای مدت کم و کوناه

صیان مدّت (صفت مقلوب) = دارای مدّت مُوسط، حیری که مدتش سه دراز است و سه کوناه «در برنامه‌ریزیهای میان مدب و بلند مدّت به کشاورزی بوخه کامل مبدول سده است»

ب - عبارتها و فعلهای اصطلاحی

با دید = با نظری، همراه با اندسه «معلم ناند با دید محتت به داسن آموران نگاه کند» = با اندسه دوسی و محتت؛ «حواهم می‌کمب به نامه او ناند مُساعِد حواب بدهید» = با اندیشه کمک حواب دهد با حواب به نفع او ناسد؛ «ناند به مسائل حوانان با دید برنامه‌ریزی بوخه شود» = بوخه ناند به صورت برنامه‌ریزی برای آنها ناشد

بر این اساس = سابران، با بوخه به اس موضوع، ار اس رو «سراسر اساس ناند در امر نارساری، حوانان را به حساب آورد»

به این جهت = به اس دلیل، ار اس رو «همکارم درور مرص بود، به اس جهت به اداره ناسد»

«باسح است که در حیوان شور و حرکت در حدّ اعلا وجود دارد»؛ «اکون حای آسب که سه بار صاری معوی بس ار شن توحه کم»؛ «اکون که حنگ در اسانه حل و فصلی بهائی است ناند»

«که» ربط اگر دارای معانی فوق باشد، می‌توان آن را حذف کرد^۱

ت - اشتباهات متن

۱. جامعه ساسان سرابط حاضر را یکی از بهترین و مناسب‌ترین زمانی می‌داند که می‌توان برای حیوان برنامه‌ریزی کرد

اسم بعد از «یکی از» همیشه ناند جمع باشد زیرا «یکی از» اشاره به یک فرد از یک گروه می‌کند مثلاً، «سعدی یکی از شاعران بزرگ ایران است»؛ «سهران یکی از سردگرس شهرهای جهان است» بنابراین در جمله بالا ناند عبارت «یکی از» را حذف کرد، و یا «زمان» را سه صورت جمع آورد صورت اول بهتر است

۲. اس قشر فعال دچار سرگردانی و دل‌سردی و احیاناً برخی از کجروها خواهد شد «خواهد شد» ناند نه صورت مفرد باشد، یعنی «خواهد شد» زیرا فاعل آن، یعنی «فسر»، مفرد است

۳. ما ناند خود حیوان را در این رهگذر به کار بگیریم که اس کار ناید با برنامه‌ریزی صورت نگرد بهتر است نه حای اس «که»، «و» گذاست

۴. برخی تصور می‌کنند مگر حیوان از چه ویژگی مهمی برخوردارند که فعل «تصور کردن» برای این جمله مناسب نیست بهتر است نه حای آن «فکر می‌کند»، «ار خود می‌پرسد»، «سؤال می‌کند» گذاشت زیرا ناند جمله بعد، یعنی «باسح است که» هماهنگی بخشی دارد

پ - ساختهای نحوی

۱. حیوانات در هر کشور از برسورترین افسار جامعه می‌باشند

حال احصاری از فعل «بودن» به دو صورت ظاهر می‌شود

الف - از مصدر فرضی «هسین» هسینم، هستی، هسب، هسسیم، هسید، هسند،

ب - از مصدر فرضی «ناسیدن» می‌ناسیم، می‌ناسی، می‌ناسد، می‌ناسیم، می‌نانشند، می‌نانشند

صورت دوم گاهی در بوسه‌های رسمی و اداری به کار می‌رود، ولی در محاوره و سبک نوسازی با ادبی کاربرد ندارد

۲. این کار باید با برنامه‌ریزی دقیق صورت بگیرد که بدون برنامه‌ریزی به هدف نخواهیم رسید

«که» ربط گاهی به معنی «برای» است و این هنگامی است که جمله پس از آن برای تأکید باشد جمله فعل آمده باشد «چرا در بازسازی بوخه به مسائل برینتی بداسته باشم که مهمترین مسئله همین است»، یعنی چون «برست» مهمترین مسئله است پس چرا نباید به آن بوخه داشت می‌توان به جای این «که»، «برای / بریرا که» و «چرا که» به کار برد «باید در بازسازی کشور به حیوانات بوخه داشت، چرا که بازسازی می‌بواند مسئله اشغال این شهر را حل کند»

«که» ربط گاهی برای تبار اعراف و ناصاتی^۱ نیز به کار می‌رود، و این وقتی است که موضوع جمله پس از آن خبری نامطلوب و مورد اعراف باشد «من مریض بسیم که دوا بحورم، در این جمله «دوا بحورم» کاری نامطلوب و مورد اعراف است یعنی من دوا نمی‌خورم تا چرا باید دوا بحورم؟» «مگر سما دشمن من هسید که ما من این گونه رفتار کند»، «مگر حیوانات از چه سرگی «رفتار بد» مورد اعراف است یعنی نباید ما من این گونه رفتار کند»، «مگر حساب خداگانه مهمی برخوردارند که برای آنان حساب خداگانه ناکسیم»، یعنی نباید برای آنها حساب خداگانه ناکسیم، چون ویژگی مهمی ندارند

«که» ربط همچنین برای معرفی ناک موضوع با ناک موقعیت یا ناک حالت به کار می‌رود

۱. ناک به ارفا ۳، ص ۷۲

پُشتکار دسال ان را (گرفس) ^۵ ار شکست دلسرد (سدن) ^۶ بلکه ار ان پید (گرفس) ^۷ و بقاصی کار خود را (برطرف کردن) ^۸ سرانجام، س از سالها ریح و رحمت، نه ار روی خود (دست بافس) ^۱ و ابری حاودان ار خود (ناهی گذاردن) ^۱

بل، محرع تلفس، آمورگار کودکان کر و لال (بودن) ^{۱۱} و ار کر بودن شاگردان خود (رحس بُردن) ^{۱۲} عاقبت نه اس فکر (امدادن) ^{۱۳} که یک گوسس (ساحس) ^{۱۴} نا نه ساری آن، کرها صداها را (سندن) ^{۱۵} در این راه رحمت سنار (کشندن) ^{۱۶} و ارماسها (کردن) ^{۱۷}

روری بل هنگام آرمایس ناگهان (موجه شدن) ^{۱۸} که نه وسله برق می توان صدا را از حائی به جای دنگر (فرسادن) ^{۱۹} وی (در بافس) ^۲ که نه رار بررگی (پی بُردن) ^{۲۱} آنگاه نه فکر ساحس دستگاهی (امدادن) ^{۲۲} که مردم (بواستن) ^{۲۳} نا آن ار راه دور نا نکدنگر (گفتگو کردن) ^{۲۴}

برای رسدن نه این مقصود نه تحصیل در رسه ترو (برداحس) ^{۲۵} ار آن پس اتاق کوچک او همسه پُر از سم و وسایل برقی (بودن) ^{۲۶} بازها در لحظه ای که (گسمان کردن) ^{۲۷} (موقی شدن)، ^{۲۸} نا سکست (روبرو شدن) ^{۲۹} ربر نا سیمی ند سسه سده بود نا حساب کار در حائی علط (بودن) ^۳

س از سالها روری بل نا همکار خود «واسس» رد و اتاق خداگانه پست دستگاههای گرنده و فرسنده مشعول ارماسش (بودن) ^{۳۱} ناگهان بل صدائسی را که دستگاه فرسنده (اجاد کردن) ^{۳۲} نا دستگاه گرنده خود (سندن) ^{۳۳} ار اس کسف سنار شاد (سدن) ^{۳۴} و نه نکمیل دستگاه خود (برداحس) ^{۳۵} روری که بحسب تلفس (ساحس) ^{۳۶}، بل دستگاه گرنده را در بررمن برد همکار خود (گداسس) ^{۳۷} و خود در طبقه نالا در پُست تلفس حیس (گفس) ^{۳۸} آفای واسس، لطفاً (سریف آوردن) ^{۳۹} نالا

لحظه ای بعد واسس سا شعف سنار وارد اتاق (شدن) ^۴ و (فرنادردن) ^{۴۱} دستگاه (کار کردن) ^{۴۲} صدای سما را (شندن) ^{۴۳} عاقبت (موقی شدن) ^{۴۴}

نه اس برست (بودن) ^{۴۵} که نار محرعی نا خُرُت و کوشش و شسکار فر او ان وسیله ای دنگر

* تمرین ۳۳

حمله‌های زبر را با استفاده از «صفت فاعلی» بازنویسی کند
مثال او کسی است که برای بچه‌ها قصه می‌گوید - او قصه گوی بچه‌هاست

- ۱ او از طرف هیئت دولت سخن می‌گوید
- ۲ استاد ما هم جامعه را می‌شناسد و هم زبانها را
- ۳ سما ادبی هستند که همه چهر را بد می‌بینید
- ۴ او به خاطر مرگ دحرج حواس همشبه لباس سیاه می‌پوشید
- ۵ بچه به زندگی پدر و مادر روشنی می‌بخشد
- ۶ مگر سما کار برنامه ریزی را خوب می‌شناسید؟
- ۷ سحشد آقای دکتر، چشم من نزدیک را می‌بیند به دور را
- ۸ برادر سما شیمی را خوب می‌دانست، اما نمی‌توانست با او بسازد
- ۹ او فقط پول دارد و دیگر هیچ
- ۱ اسوس که زندگی خیلی رود می‌گذرد

* تمرین ۳۴

«که» موصولی و «که» ربط را در متن «آن پسر را دستگیر کنید» با دداشت کند

* تمرین ۳۵

در متن زیر، فعلها به صورت مصدر بی دو ابرو () آمده‌اند، زمان آنها را درست کند
زندگی ما آدمیان روزه روز آسار و دل‌پذیر (شدن)^۱ ما هر روز به سعی از سسحه
کوشش داشمندان و محرغان بررگ (سرخوردار شدن)^۲ معمولاً داستان هر احیراعی به اس
ترسب (آغار شدن)^۳ که نکه‌ای ساده کسحکاوای داشمندی را (سراگنحس)^۴ وی با شهامت و

عَزَل

عزل شعری است که معمولاً از ۷ تا ۱۴ بیت دارد همهٔ سبها از لحاظ وزن و قافیه

یکسان هستند

وزن، یعنی هماهنگی و تَرَآری مصراعها با نکتدنگر از لحاظ طولِ هجای آنها اساسی
وزن در شعر فارسی بلندی و کوتاهی یا، نه سخن دیگر، طول هجاهاست مثلاً، هجای
«کارد» بلندتر از هجای «گَرَد» است زیرا «آ» یک واکهٔ کسیده است در حالی که «س»
یک واکهٔ کوتاه است^۱ همچنین هجای «گَرَد» بلندتر از هجای «گَر» است، زیرا هجای
اول چهار صدا دارد (ک، س، ر، د) ولی هجای دوّم سه صدا

آخرین جزء از واژهٔ آخر هر ست قافیه نام دارد، که باید در پایان دو مصراع اول
عزل و سر در پایان همهٔ سبها یکسان باشد ممکن است شعر علاوه بر قافیه دارای ردیف
هم باشد

ردیف، تک یا چند کلمهٔ مستقل است، که بعد از قافیه عیباً تکرار می‌شود باید
بوخهٔ داشت که ردیف در شعر الرامی بیست

عزل به دو گونهٔ مهمّ تقسیم می‌شود عرفانی و عشقی موضوع عرفانهای عرفانی
اعلیٰ حدّ، حقیقت، حدّاشناسی، و مطالب اخلاقی است موضوع عرفانهای عشقی
معمولاً احساسات و عواطف شخصی، احساسات عاشقانه، گفتگو با معشوق، و آراس
فصل است

سماری از عرفانهای مولوی، سعدی، و حافظ نمونهٔ عالی عزل عرفانی و عاشقانه

در فارسی نه شمار می‌روید

۱ تک به از ما ۲ ص ۲۷

برای آسایش مردم (تمهه کردن)^{۴۶}

اکنون که در حدود صدسال از آن تاریخ (گلدسی)^{۴۷}، همه شهرهای سراسر جهان و همه خانه‌ها در شهرهای بزرگ با سیمهای نلن به هم مربوط (شدن)^{۴۸} و به اساسی (سواستی)^{۴۹} از خانه‌ای با خانه‌ای دیگر و از شهری با شهر دیگر (گفتگو کردن)^۵

* تمرین ۳۶

به پرسشهای زیر به صورت جمله کامل پاسخ دهید

- ۱ آیا به عمده فایم مقام وربر آموزش و پرورس، شرکت حیوانان در نارساری کسور ضرورسب؟
- ۲ به عقیده وی، نارساری در چه زمینه‌هایی ناند انجام سود؟
- ۳ به نظر وی، در نارساری به چه مسائلی ناند توجه داشت؟
- ۴ به نظر فایم مقام آموزش و پرورس، چگونه می‌یوان حیوانان را در نارساری به کار گرفت؟
- ۵ به عمده وی، آیا در طول جنگ کار نارساری علمی حیوانان نحوی انجام شده است؟
- ۶ در چه سالی سرسماری در ایران صورت گرفته است؟
- ۷ براساس اس سرسماری، چند درصد از مردم ایران حیوان هستند؟
- ۸ به عمده نویسنده مقاله، چه چیزی جامعه ایران را تهدید می‌کند؟
- ۹ اگر حیوانان مورد فراموسی قرار گیرند چه اتفاقی روی خواهد داد؟
- ۱۰ به عمده کارشناسان، مشکل اشتعال حیوانان را چگونه می‌یوان حل کرد؟

تحلیل شعر

بوع شعر عرب

قافیه، حره «ار» در واژه‌های بهار، سقار، بهار، بی‌شمار، داعدار، انطار، حوسار، و بهار
ردیف دو کلمه «صحت کرد» که بعد از قافیه تکرار شده است

واژه‌ها

بی‌شمار صفت بی (حرف اضافه) + سُمَار (اسم) = بدون شماره، بعد از سسار رباد «ادمهای
بی‌شماری در میدان بر برگ سهر جمع شده بودند» «عم بی‌شمار» = عم فراوان، عصبه‌های سسار
رباد موصوف اغلب به صورت جمع است اما گاهی به صورت مفرد هم دیده می‌شود «او سول
بی‌شمار دارد»

بی‌قرار صفت = ناآرام، بدون آرامش، برار هَنَاح و اضطراب «دل سقار» = قلب ناآرام، قلب
پُر آر شوش و هَنَاح، مانند قلب آدم عاشق این صفت نشیر برای دل عاشق به کار می‌رود
کسی که عاشق است قلبش بی‌قرار می‌شود حالت عادی دانه ناسد، بر او با فکر معشوق، ناسسدن نام
معشوق، در انطار دندن معسوق، در گمگم با معشوق و حر آن صربان فلش رباد می‌شود و حالت
عادی خود را از دست می‌دهد از این رو «دل بی‌قرار» دارد این واژه در شعر کاربرد فراوان دارد
حویسار اسم مرکب سه حوی (اسم) + نار (اسم) = بهر بررگ، رود کوچک، حوی بررگ و سر
ار اب

آب، حوی اب، حویسار، رود، صدای اب، از دینار در شعر فارسی مورد توجه بوده و شاعران
مضمون‌بهای ربایی برای آن آفریده‌اند در این شعر، کور سسه است و از روی اب دارد و حوی اب

مثل یک جویبار *

می شود با بهار صحبت کرد
با دلی بیقرار صحبت کرد
می توان ریشه داشت در خورشید
با زبان بهار صحبت کرد
در سکوت عمیق یک لبخند
از غم بی شمار صحبت کرد
چون حضور صمیمی یک برگ
با گل دانه‌دار صحبت کرد
می توان با صداقت گل سرخ
با تو چشم انتظار! صحبت کرد
در عطش‌ناکی حریم کویر
مثل یک جویبار صحبت کرد
کفتران دسته دسته در رابند
می شود با بهار صحبت کرد

موضوع شعر بیان احساسات شخصی شاعر با زبان احساس در بارهٔ عمهاس ناشونده‌ای حالی حرف می‌زند این سبب می‌باشد که ساعر در بارهٔ ناک، لاجد، گل داغدار، معشوق، و ناهر حیر دنگر ناسد با ناک داسب که ساعر معمولاً در دهن خود سه هر حسی حان می‌نسد و با آن به گفتگو می‌برد مثلاً ناک ماه، حورشسد، کوه، دریا، در حب و غیره می‌باشد در ددل کند در این شعر، تقریباً هر سب یک مضمون مستقل دارد ولی در عین حال همهٔ مضمونها به هم مربوطند و از این رو ساعر از لحاظ معنی و موضوع از کنار حگی برخوردار است

نکتهٔ مهم در شعر، صورتهای خیالی^۱ است یعنی صحنه‌فائسی که ساعر در دهن و حمال حدود می‌افرسد همان طور که نقاش بصوری را خلق می‌کند و ابرو بر روی سارحه، کاسعد و حیران می‌کشد، ساعر هم در حمال خود بصوری را خلق می‌کند و ابرو به وسیلهٔ آژه‌ها و حمله‌ها بر روی صفحهٔ کاسعد برسیم می‌کند. مسلماً نوع صورب حمال و رسانائی و طرافب آن سسگی به دوق و هیر ساعر دارد و بر رسانائی و طرافب و قدرت بیان ساعر در سرسب صورتهای حمال بر روی کاسعد سسه به یوانائی و مهارت شاعر در اسفاده از بیان است

هر شعر معمولاً یک موضوع کلی دارد که در واقع انگیزهٔ وجود آمدن شعر است و سب حدب موضوع فرعی که در سبهای آن دیده می‌شود بس موضوعهای فرعی و موضوع اصلی ناکلی ساند رابطهٔ وجود داشته باشد، در عین این صورت، ساعر از نظر معنی کنار چه سوده، درک آن اسان سواهد بود

موضوع کلی شعر مورد بحث، حانکه در ناکا گسبم، بیان احساسات شخصی ساعر است او آنچه که در دل دارد ناکگو می‌کند «از عم بی سمار صحت کرد» عم چه چیری؟ عم سیمان؟ عم گرسگان؟ عم بی عدالی؟ عم عشق؟ عمی داسم اما می‌وان فهمد که شاعر احساسی عم آلود دارد موضوعهای فرعی صحت کردن با بهار، سحن گسب ناکلی بی قرار، گفتگو با حورشسد از طریق بیان بهار، گفتگو کردن به وسیلهٔ ناک لاجد و به به وسیلهٔ آژه‌ها، گفتگوئی هساند گفتگوی

۱ صورت حمال = image

همچون دوسی مهربان و صمیمی با او صحبت می‌کند

چشم انتظار صفت مرکب (اصافه معلوب) = کسی که در انتظار شخصی ناچیزی است «می‌بوان

با بوا، چشم انتظارا صحبت کرد» = با بوا که در انتظار صحبت کردن هستی

داعدار صفت فاعلی = داع (اسم) + دار (اسم فاعل کوناہ از فعل «داسس») = کسی که داع بر

دل دارد داع به معنی سورس، حای سوختگی، و محاراً به معنی عصه، اندوه، مُصیبت است،

خصوص بر اثر مرگ عربان «او داعدار است، برنا همسر حواش را از دست داده است»؛ «او

داعدار همسرش است» = نه حاظر مرگ همسرش عصه‌دار و اندوهگین است؛ «امندوارم هیچ پدر

و مادری داعدار نبود» = دچار مُصیبت مرگ فرزند شود «کُلّ داعدار» مطور کُل شقایق و نا کُل

لاله است که وسط آن سناه است؛ ماسد حای سوختگی در نظر شاعر، این کُل «داع عس» بر دل

دارد در دلش سورس عشق است، حون عاسوب است

دسته دسته قد برسد^۱ = گروه گروه «کوتران دسه دسه در راهند»

عَطشساکِی اسم مصدر = عَطشساک (صفت) + ی (سوید مصدری) = شگی

عَطشساک = عَطش (اسم) + ناک (پسوید صفت‌سار)^۲ = نشه

این واژه فقط در شعر به کار می‌رود «در عطشساکِی کوب، حویبار صحبت می‌کند» = همان طور که

کوبر نشه اب است و حویبار با او گفتگو می‌کند، من هم تشنه گفتگو کردن با «سو» هستم و صدای

بوا برای من، مثل صدای حویبار برای کوب، لذت بخش است

هی شود = ممکن است، می‌بوان «می‌شود، می‌سند» سه معنی «امکان دارد، امکان داشت» در

محاوړه کاربرد فراوان دارد مثلاً، «از این راه نمی‌شود عبور کرد»، «سابقاً با است می‌شد مسافرت

کرد ولی حالا نمی‌شود»، [سخنشد فریان] می‌شه با آقای رئس صحبت کنیم؟]

* تمرین ۳۷

به پرشمنهای ربر نه صورت حملهٔ کامل پاسخ گویند

۱ شعر «مثل یک حویبار» چه نوع عربی است؟ چرا؟

۲ ردیف چه فرقی با قافیه دارد؟

۳ وزن شعر فارسی به چه چیزی بستگی دارد؟

۴ در عربی که ۸ بیت دارد قافیه چند بار تکرار می‌شود؟ چرا؟

۵ هر یک از قندهای «دسه دسته»، «آرام آرام»، «کم کم» را در یک حملهٔ نه کار برید

۶ همد «در واقع» را در سه حملهٔ نه کار برید

۷ به نظر شما، هجای «جسم» بلندتر است یا هجای «گُل»؟ چرا؟

۸ واژه‌های کوباه و واژه‌های کنشدهٔ فارسی^۱ را بنویسند

۹ عرب عرفایی چه فرقی با عرب عاشقانه دارد؟

۱ معنی ست بحجم را بنویسند

* تمرین ۳۸

شعر «گل، اسه، قرآن» (ص ۱۱) را با این شعر مقایسه کنید، و تفاوت‌های آنها را از لحاظ نوع

شعر و زبان شعر بنویسند

انشاء

* تمرین ۳۹

موضوع اساء یک کلاس درس را توصیف کند

۱ یک نه ارفا ۳ ص ۲۷

برگ نا گُل عمرده، گفتگوی صادقانه با معسوق چشم انتظار، گفتگوی همانند گفتگوی حوسار با کوبر نشه چنانکه می‌بیند، همه این مصموونها رابطه مسقیم با موضوع کلی شعر که «صحبت کردن» است دارند

صورت‌های خیال بهار را با همهٔ رسائی و طراوش در نظر نگیرند که مثل تک آدم روبروی سما شسه و با او صحبت می‌کند، عاسفی را در نظر آورند که مانند بهار بی‌قرار و ناآرام است، و هج منطقی حر منطوق عسوق را نمی‌سازد، و شما نا او گفتگو می‌کنید، درختی را مُسَمِّم کنید که رسه‌هاش در حورسید است، و به زبان بهار سخن می‌گوید حورشند دایع و سوران است، ولی گرماس ردگی بخش سابر اس «می‌بوان» حرارت و سوردگی حورسید را داست، اما سارسانی حنات بخش مانند «زبان بهار» «صحبت کرد»، لحد عم‌الودی را در نظر نگیرند که در عی سکوب صدها سخن در آن بهینه است، مطرۀ سخن گفتن صمیمانهٔ یک برگ سا گل اندوهگین حفسد ریاست، معشومی را محسوم کنید که جسمش به دَر است، «جسم انتظار» عاشق است عاشق وارد می‌شود در کنارش می‌سند و نا او سارسانی ناک و صادقانه، به پاکی و «صداف» گُل سرح صحبت می‌کند، بهینهٔ کوبر حسک را در نظر نگیرند که نشۀ اب است و حوسار پُرآبی که نا آن در حال گفتگوست اس مُخاوره برای کوبر حه رسا و حساب بخش است، سمرانجام کوبران را نه ناد اورند که رمسان سرد و طولانی را گذرانده، اکنون که بهار است سادی و امید در آسمان سه بروار درآمده‌اند

برداشت گلی از شعر فضای عمومی شعر شاد و امیدبخش است انگار که شاعر به نقطه‌ای روس جسم دوحه اُفق را روس می‌سند اس موضوع را می‌بوان از اسحا فهمد که شاعر دید مُست دارد به صمی ملاً همه فعلها مُتب هسند، شعر نا «بهار» آغاز می‌شود و سا «بهار» پسان می‌یابد، بروار کوبران را که بنام‌آور بهار هسند می‌سند، اگر ار «کوبر عطشناک» نام می‌برد بلافاصله «حوسار» را مطرح می‌کند

شاید این نکته فراموش شود که یک کودک نابینا کتبه حصائص یک طفل معمولی را دارد. سها یک فرق با آنها دارد. آنهام بدیدن اسب احساس او ار رندگی با آنچه که پدر و مادر در باره اس احساس می کند کاملاً متفاوت است. کودکی که ناسا به دنیا می آید با اندکی بس از آن نابینا می شود، در ابتدا اصلاً نمی داند که از چه چیز محروم است و ناچه چیز را از دست داده است. در نتیجه از تفاوت خود با دیگران و از معلولیت خود بی خبر است. ناسا و حرسند ماسد همه کودکان در بی خبری سر می برد. رفته رفته که کودک بررگر می شود به تفاوت خود با دیگران پی می برد. ولی چون به آسحه دارد عادت کرده است، در صورتی که تحت سر برسی والدین آگاه منطقی و حوسین بریب شود، از اس تفاوت ناراحت نمی شود. نا بریب صحیح و رفتار واقع سانه می سواند ماسد همسالان خود احساس حوسحتی نماید، و به رندگی عاذی خود به روال معارف ادامه دهد، و مراحل رشد و تکامل را همگام با کودکان هم ستن طی نماید.

کانون گرم جانوادگی بهرین محیط برای رشد و نمو کودک سانیاست. بیشترین احساس امنیت و آرامش برای کودک در محیط خانه و در منان جانواده فراهم می شود. آنچه را که کودک در کانون جانواده می آموزد، امکان آموزش آن در مدرسه و احتماع بعد به نظر می رسد. کودک نابینا باید مطمئن شود که چون دیگر فرزندان جانواده عزیز و محترم است. در هر حال آعوش گرم جانواده ناند به روی او گشاده باشد که به انکاء آن و نا کمک بحاری که به دست می آورد. نا دورمای آمده ای روشن به نلاس و فعالت سردارد. شاید به نظر والدین، بخصوص مادران، بهر باشد که امور شخصی کودک را شخصاً انجام دهند. آنها فکر می کنند که ساین شکل مشکلات را کمر و کار را آسانر می کند. در صورتی که به تنها مشکلات کمتر نمی شود بلکه، در اثر این کمکهای بی روتبه که در اثر احساس ترحم بیش از حد حاصل می شود، رور به رور بیشر می شود. کودکی که در احمام امور رورمرته رندگی از کمک بی دربع و احیاناً پر ار برحم والدین برخوردار

خانواده و کودک نابینا*

- کودکی که در انجام امور روزمره زندگی از کمکهای بی‌دریغ و احساناً نر از برحم والدین برخوردار است با ناناں عمر انتظار کمک از دیگران را دارد
- والدین باید فرزندان ناسنای خود را طوری تربیت کنند که کودکان همس و سالندان راغب ناسند با انها ناری کت
- کودک ناسنای که از دوران طفولت با برنامه منظم سنده ، ناری سرفیج و اسورس رسته کتت نحریات لارم برای او فراهم سنده است در اسنده سرفنا کمودی سحراهد داس

رمانی که کودکی نابینا در خانواده‌ای مسولّد میسود ساگهان همه چیر دگرگون، و یکی از هولناکترین صربه‌ها نه والدین حوایی که در انتظار نک کودک سالم بوده اسد فرود می‌اند اصطراب و بی‌نایی، ناامندی و نگرانی از آینده‌ای سن تسمه و نار سراسر وجود آنها را فرامی‌گیرد هر چه خانواده از نظر تحصیلی پایین سر ناسند عظمت درد گسرسده سر و ماساره با آن مشکلتربه نظر می‌رسد عم اسرور و اسدیشه فردا راه چاره‌حویبی‌ها را می‌سدد، و سیحتاً اوفاتی که ناند در پرورس و تربت کودک ناره مسولّد شده صرف گردد نه عم و محمت سپری می‌شود سرور ناسنایی در سالهای اوله سیر وصعی مشانه در خانواده نه وجود می‌آورد سدیهی اسب اصطراب و نگرانی کاری از پیش نمی‌برد، ولی یک عکس العمل طبیعی است رمان لارم اسب که مادر و پدر سا واقع‌بسی و بوکتل نه حداوند و صسر و شکسایی ناسنایی فرزند را بدبیرند، و نه آن حو نگرند نا رفته رفته تسکن یاسد و سر اصطرانهای خود مسلط شوند

* برگرفته از مجله «زن روز» شماره ۱۱۱ ۷ آبان ۱۳۶۷

می‌سود، کودک را همراه سرد در صحن حرکت با او از چیرهای که مشاهده می‌کند صحبت کند، و دیدنیها را برای کودک توصیف نماید حتی الامکان با واحسانه دهد انسانی که از آنها صحبت می‌شود لمس نماید، با بدیوسیه از آنها شاحتی در دهس نامی نماید و بر تحارش بیفراید

کودک نابیا از نظر ناره‌های طبیعی زندگی فرقی با کودک سالم ندارد یکی از عوامل سسار مهم در پرورش جسمی و دهنی او معاشر و ناری با کودکان هم سن و سال و مصاحبت با آنهاست والدین ناند فررندان نابیای خود را طوری ترست کند که کودکان هم سن و سالشان راعب نانشد با آنها ناری کند کودک با سایی که از دوران طهولت با برنامه‌مطم تعدنه، ناری، تفریح و آموزش رسمه کسب نحرناات لارم برای او فراهم شده است، در آینده تقریباً کمودی نخواهد داشت صحت کردن صحیح و اذاب معاشر را نه کودک نابیا نامورند که او نواند نواسته‌ها و نطراتس را با سایی رسا ابرار نماید والدین، نحصوص مادران که نیشترس نقتن را در پرورش روح و جسم کودک دارا می‌نانشند، ناید اذاب صحت کردن و معاشر را ناو نیامورند برای ناسا، صحت کردن و ارتناط برقرار کردن از طریق مکالمه سسار مهم است اگر این کسار صحت انحام گرد نا حدود نادی مشکل تلفق آنها در جامعه حل نواهد سد بهتر است گاهی اوقات مادر ندرگرات را نه کودکان دیگر نوانوه ندهد، نا بدیوسیه کودک با ساسا هم نکات لارم را در ناید کودک با ساسا از حسنا سب نادی نر نوردار است اگر ندرکرات مادر و نا پدر محنت آمر نانشد با گرمی آنها را می‌ناید ناند نه کودک با ساسا ندرگرات داده شود که در موقع صحت کردن سر را نه پاس جسم نکند و مستقم نه صورت نحاظ نگرند و نا اطمنان سخن نگوید مسلماً اگر کودک در سب پرورش ناسا ندردی غیر واسه، منکی نفس و مؤذب و انجماعی ناری می‌آید و در آنده در مان انجماع زندگی کردن و همگام با آنها نه نلو رفتن برانش مشکل لاسجلی نخواهد بود مادر و پدر عرب،

است تا پایان عمر انتظار کمک از دیگران را دارد

دراثرمتکی بودن هرگز اعتماد و اتکاء به نفس در او ایحاد نمی‌شود و در سحبه ناآحر عمر فردی وابسته و متکی خواهد بود که زندگی او حریابی عم‌انگیر و پانابی مهم دارد بهتر است بحای دلسوریها و کمکهای بی‌مورد حش مسئولیت را در او تقویت کنید ار او بحواهد حتی الامکان کارهای شحصش را احام دهد امور محلف را ناو بی‌آمورید و بر کار او بطارت داشته باشید یکی ار مشکلات کودک نایبا تحرک و حاحایی است برای اسکه ار اروا و گوشه‌گیری احصاب نماید، ناری و حسست و حمر کند، فعالیت داسه ناشد، استقلال لارم را در زندگی بدست آورد، باید او را بر اساس یک برنامه صحیح شویق کنید او را یاری کنید که در راه رفتن در محیط‌های آشنا قوی ناشد و ار مواع بهراسد بحاطر داسه ناشد که «راه رفتن» اولین مرحله تعلیم کودک نایباست کودک نایبا به محیط مشکوک است او را نا محیط آشنا کنید تا سواند نا آن سارگار شود در اسدا آزادی در حرکت سیار دشوار است ولی بهیچوجه غیر ممکن نیست معمولاً نایبا بعلت بدیدن در برار کودکان بی‌ساره می‌اهد وقتی هم که تازه شروع به راه رفتن می‌کند ار مواع می‌ترسد او را بشویق براه رفتن کنید

اگر در ضمن حرکت افتاد، فکر نکنید که اس حادثه بعلت نایبایی است سجه‌های بوپا معمولاً رفتن می‌حورند تا براه رفتن مسلط شوید ربطی به نایبایی ندارد، وطمه مادر ایست که دست کودک نایباش را بگیرد و نا قدمهای مطمئن و قوی راه برد، و ار همان ابتدا شیوه نا حرئت راه رفتن را ناو بی‌آمورد مسطور ار آموزش ایحاد اعتماد نفس و استقلال فردی در کودک است هدف ایست که کودک نا اسفاده ار حواس لامسه، سامعه، دائقه، شامه نا توانی نایی ار نایبایی را به حد اقل برساند نقش مادر در این کار سبار نا اهمست است پس ار اسکه سالهای اولیه کودکی سپری شد و راه رفتن را بطرر صحیح ناد گرفت، بهر است، وقتیکه مادر برای دیدن آشنایان و نا خرید از حانه حارح

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

اعتماد به نفس اسم مرکب - اعتماد (اسم) + به (حرف اضافه) + نفس (اسم) = اطمینان نسبت به خود، از خود مطمئن بودن «او هنگام صحبت اعتماد به نفسش را از دست می‌دهد» «منعی کسند اعتماد به نفس خود را حفظ کنند» «کودکی که در انحام امور روزمره به والدین متکی است هرگز اعتماد به نفس نخواهد داشت» «مطور از آموزش، ایجاد اعتماد بنفس و استقلال فردی در کودک است» «حرف اضافه «به» به صورت مان‌رید یا دو اسم محلیف با همایند، اسم با صفت یا ضد مرکب می‌سازد آنکاء به نفس، دست به ذهن، سربه راه، رو به رو، روز به روز، و حر آن بی‌مورد صفت منفی^۱ = سجا، باحا «بحای دلسوربها و کمکهای بی‌مورد، حسن مسئولیت را در کودک تقویت کند»

تازه متولد شده صفت معمولی (صفت مقلوب) = بوراد، موحودی که تازه به دنیا آمده است «اربابی که ناند در پرورش کودک تازه متولد شده صرف گردد به عم و محبت سپری می‌سود»
واژه «تازه» با اسم یا صفت، صفت مقلوب می‌سازد، مثلاً، کار تازه - تازه کار = کسی که کاری را تازه شروع کرده و در آن بی‌تجربه است، عروس تازه - تازه عروس، به دوران رسیده تازه - تازه به دوران رسیده = آدم فقیر یا بی‌قدری که تازه به بروت یا قدرت رسیده باشد
چاره جوئی اسم مصدر مرکب - چاره (اسم) + جو (اسم فاعل کوناه از مصدر «جُستن») + ی (پسوند مصدری) = جستجو برای حل مشکل، فکر کردن به مسطور پیدا کردن راه حل

۱ نک به اربما ۲، ص ۱۷۴

هر در به تودک نایبای خود بیس از حد محبت نمید محبت بیس از حد ناسی از سرجم
بیجا است، که نپیجه آن چیری حر تاهمی کودک بست السه نه او بی توحه و سی مهر هم
باشید، که احساس اروا و سهایی بماند و در آینده بتواند به استقلال فردی و اقتصادی
دست نابد در تربیت او منطقی و محمل نانشید و بدانید که فردا از امروز آغار می شود
فراموش نکنید که کودک ناسای شما کودکی است با همه خصوصیات یک
کودک طبعی که فقط نمی بند اگر چه او از نعمت سبایی محروم است ولی ماسد
کودکان دیگر از استعدادهای ریادی برخوردار است، که با تربیت صحیح می تواند
زندگی رضایحشی داشته باشد

مُدیر، اداره کننده «او سر برست تک حیوادهٔ ۸ بهره است»

سربررسی اسم مصدر = مدبریت «اگر کودک با سنا بهت سربررسی پدر و مادری آگاه و مسطقی

برست سود از تفاوت خود با دیگر کودکان ناراحت می‌شود»

عم‌انگیر اسم فاعل مرکب = عم (اسم) + انگیر (اسم فاعل کوتاه از فعل «انگحن») = ایجاد

کنندهٔ عم و اندوه «کودک نایابی که به دیگران واسسه باشد رسیدگی عم‌انگیر دارد» «داسمان

عم‌انگیر بردگی در آفریقا موجب سرمساری شربت است»

مضاد آن شادی بحس

گَمود اسم مرکب = کم (صفت) + بود (سبک گذشته از فعل «بودن») = گمی، نقصان، کمر

از حد ضروری «کودک با سنا که رستهٔ کسب بحریات لازم برای او فراهم شده است، در آمده

بهرأ کمودی خواهد داشت» «رسند بی‌روته حمصت، دنیا را با خطر کمود عدا روسرو خواهد

کرد»

گاهی اوقات قد مرکب = گاهی (فید) + اوقات (اسم) = گهگاه، گاهی، بعضی وقتها «سهر

است گاهی اوقات، مادر تدرکرات را به کودکان دیگر حیواده بدهد»

گُشاده اسم مفعول از مصدر «گشادن» = بار «آعوش گرم حیواده باید به روی کودک با سنا

گشاده باشد» این فعل بیشتر به صورت «گشودن» و اسم مفعول آن به صورت «گشوده» به کار

می‌رود

گوشه‌گیر اسم فاعل مرکب = گوشه (اسم) + گیر (اسم فاعل کوتاه از مصدر «گیرس») =

کسی که در گوشه‌ای می‌سند و با دیگران معاشرت نمی‌کند «او مرد گوشه‌گیری است»

گوشه‌گیری اسم مصدر = معاشرت نکردن «برای آنکه کودک نایبا از گوشه‌گیری احساب نماید

باند او را بر اساس یک برنامهٔ صحیح بشوین کند»

مَحْتِ آمیر اسم فاعل مرکب = محت (اسم) + آمر (اسم فاعل کوتاه از مصدر «آمحن») =

امحنه به محت و مهربانی «اگر تدکُراب پدر و مادر محت آمیر باشد کودک آنها را با گرمی

«چاره‌حوئی برای مشکل کودکان نابینا امری ضروری است» «عم‌امروور و اسدسمة فردا را، چاره‌حوئی‌ها را می‌بندد»

حوشیمی اسم فاعل مرکب حوش (صفت) + س (اسم فاعل کویاه از فعل «دیدن») = کسی که دید خوب سست به هر حشر دارد «کودک نابینا اگر تحت سرپرستی والدین مسطقی و حوشس برست سود از ناسانی خود با راحت بخواهد شد» حوشیمی اسم مصدر «حوشیمی سس از انداره گاهی به صرر آدم تمام می‌شود»

مصاد آن ندیی «حرا شما با اس انداره ندیی هستند»

حست و حیر اسم مرکب حست (ساک گذشته از مصدر «حستن») + حر (ساک حال از مصدر «حاسن») = نرس و حرکابی که به عت شادی و ساط انجام می‌سود «کودکان مشعول بازی و حست و حیر هستند»

دلسور اسم فاعل مرکب دل (اسم) + سور (اسم فعل کویاه از فعل «سرحس») = مهربان، کسی که دلس برای دیگران می‌سورد «شما همسری دلسور و فداکار دارید» «معلم دلسور» دلسوری اسم مصدر «درست است که مادر باید دلسور فرزند ساسد، ولی دلسوری سس از حد اعتماد به نفس را در کودک از س می‌برد» «بهر است به حای دلسورها و کمکهای بی‌مورد حس مسئولیت را در او تعویت کند»

دور نما اسم مرکب نما دور = مسطره دور، سکل هر حشر از دور «دور نمای اس حانه فسگ است» «دورنمای زندگی در کسورهای عمق مانده، سره و بار به سطر می‌آند» «کودکان نابینا باید با دورنمای آینده‌ای روس با نلاس و فعالیت بپردازند»

رصات نحتی اسم فاعل مرکب رصابت (اسم) + نحتی (اسم فاعل کویاه از فعل «نحتس») = راصی کسده، حُسود کسده «کودک نابینا می‌تواند ساسد کودکان دیگر رسدگی رصابت نحتی داسته ساسد»

سرپرستی اسم فاعل مرکب سر (اسم) + برست (اسم فاعل کویاه از فعل «سرستدن») =

سبب» = مُشکلی است که راه حل دارد، می توان آن را حل کرد
 باشی ار = در سبحة، نه علب «محتب بش ار حد ناشی ار برحم سحاسا»
 بار آمدن = پرورس یافتن، تربیت شدن «اگر کودک درست پرورش یابد هر دی مکتی نه نفس و
 اجماعی نار می آید» صورت معدی آن، بار آوردن = پرورس دادن، تربیت کردن «اگر کودکان
 را خوب نار ناوریم افرادی ممد و حوشحت خواهند شد»
 نه نار آمدن = نه وجود آمدن، ایجاد شدن «در ماحرای وارگت، رُسوائی نه نار آمد» «ساحرای
 وارگت، رسوائی برگی را برای دولت امریکا نه نار آورد»
 نه سر بردن = گذاردن وقت «چند روری را در اصفهان نه سر بردم و سپس نه آدر بایجان رسم»
 «کودک باسا ابتدا ار معلولت خود بی حمر است و مانند همه کودکان شاد و حرسند در سی حیری
 نه سر می برد»

حاصل شدن = نه دست آمدن «ماسفانه از این همه نلاس حیری حاصل شد» «ایس کسکهای
 بی رویه بر ار احساس برحم حاصل می شود»
 جو گرفتن (نه) = عادت کردن «اسان نه هر چیری، چه خوب و چه بد، حومی گرد» «ماسفانه
 سساری ار مردم جهان ستم نه فقر و سوائی جو گرفته اند» «رمان لارم است تا سدر و مسادر نه
 ناسانی هرید خود جو بگیرند»

این فعل مخصوص زبان بوسناری است و در محاوره کمر نه کار می رود
 دارا بودن = داشتن «بدر و مادر سشترس نقش را در پرورس روح و جسم کودک دارا می باشند»
 = سشترس نقش را دارند این فعل در محاوره کمر نه کار می رود بخش اول آن اغلب نه صورت
 مصاف می آید «کودکانی که دارای هوس فوق العاده هسند نه مُراهبت و بره بیار دارند»
 ربط داشتن (نه) = مربوط بودن بخش اول این فعل اغلب با «ی» بکره می آید، سعی نه
 صورت «ربطی» «رسم خوردن بجه ربطی نه ناسائی ندارد» «اس موضوع نه بی ربطی ندارد»
 سپری شدن = گذشتن وقت، نه پایان رسیدن وقت «رورها یکی پس ار دیگری سپری شدند»

می‌پذیرد»؛ «ار سخنان محبت امر شما مستکرم»

گاهی اسم فاعل یا صفت فاعلی معنی مفعولی دارد، مانند پانوس = پانوشنه، سوسار = سوساحه، دست‌گیر = دست‌گرفته، گره‌زار = گرهه، و حر آن

بوپا، صفت مرکب (صفت مفعول) = تاره نه راه افشاده «کودک بوپا» = کودکی که تاره راه رفس را نادگرفته، تاره نه راه افشاده، «بچه‌های بوپا معمولاً رفس می‌خورند تا نه راه رفس مُسَلَط شوند»
واقع بین اسم فاعل مرکب = حصف س، کسی که واقعیت را می‌سند «حوشحال که دوست واقع سی حوس شما دارم»

واقع سی اسم مصدر (بدر و مادر باید با واقع سی و شکسائی نایبائی فرزند خود را بپذیرد)
واقع سانه صفت / قند «کودک ناسا می‌بواند تا نرسد صحیح و رفسار واقع سینه بدر و مادر احساس حوسحی نماید»

ب - عبارتها و فعلهای اصطلاحی

حَتَّى الامکان^۱ = تا حد امکان، تا آنجا که ممکن است «مادر باید سه کودک سایبایش حسی الامکان احاره دهد اشائی را که از آنها صحبت می‌سود لمس نماید» مرادف آن حَتَّى الْمَقْدُور
اس گونه ترکیبات عربی در بوشه‌های حوب کمر نه کار می‌روند

در صص = در طول، در هنگام، در حران «اگر در صص حرکت، افساد فکر نکند که نه عکب ناسایی است» پس از آن همیشه اسم می‌آند

رَفْتَه رَفْتَه^۲ = بدریج، اندک اندک «کودک رفه رفته برگ می‌شود»؛ «تا گرم شدن هوا، برهها رفه رفه آب می‌سوند»؛ «آدم رفه رفه پیر می‌شود»

رمانی که = وقتی که، هنگامی که «رمانی که کودکی سایبیا متولد می‌شود، ساگهان همه چیر در حیواده دگرگون می‌شود»

لَا يَحْتَل = بدون راه حل، حل نشدنی «رفی و شرفت سرای کودکان ناسا مُشْكَل لَا يَحْتَل

قید «حوشحانه» مربوط به تمام جمله است به نحسی از آن ار اس رومی سوان آن را در هر نقطه‌ای از جمله گذاشت، مثلاً من دیروز حوشحانه هوشنگ را دادم
 قید جمله معمولاً در آغاز جمله، و قید دیگر بخشهای جمله معمولاً قبل از آن بخش می‌آید
 قید می‌تواند به صورت ترکیب اضافی، یعنی مضاف، به کار رود مثلاً، «بیشتر مردم اسرا را با سوادند» گاهی یک عبارت و یا حتی یک جمله نقش قیدی دارد مثلاً، «کودک با سواد سطر نیازهای طبیعی زندگی مرتقی با کودک سالم ندارد» «مردی که گمار پسمهره نشسته است فارسی خوب می‌داند»

قید را از لحاظ معنی به گروهانی تقسیم می‌کنند که مهمربین آنها عبارتند از

الف - قید زمان دربر، چند سال پیش، فوراً، قبلاً، بعداً، رود، در، هر چه رود، احیاناً، وقتی که، گاهی،

ب - قید مکان اینجا، نزدیک، دور، در شهر، در جا، و حر آن

پا - قید مقدار، خیلی، بسیار، کم، اندک، تقریباً، کاملاً، با حدودی، هر چه، همه، هیچ چیز، بشمار، کم و بس،

ت - قید چگونگی و حالت حدان، نحوشی، حوشحانه، مأسفاً، با سرافرازی، در حالی که، و غیره

ث - قید تأکید حتماً، مسلماً، مطمئناً، بدون شک، البته، مخصوصاً، بخصوص، و غیره

ج - قید شباهت، چون، همچون، چنانکه، مثل، مانند، مثلاً، به عنوان مثال، انگار، مثل اسک، گویی،

چ - قید علت، زیرا، برای اینکه، چون، به علت، به دلیل، به واسطه، از این جهت، از این رو

ح - قید نهی هرگز، به هیچ وجه، اصلاً، هیچ، مطلقاً، تحت هیچ شرایطی،

خ - قید استثنا؛ هر، بحر، هر اسک، مگر، مگر اسک، الا، فقط، تنها، در عر این صورت،

د - قید شرط اگر، چنانچه، در صورتی که، به شرط اینکه، مشروط بر اسک، به شرطی که، و هر آن

«ششتر اوقات من به مطالعه سپری می‌شود»، «اوقاتی که مانند در سرورش و سرست کودک ناسا صرف گردد به عم و محبت سپری می‌گردد». این فعل مخصوص زبان نوبشاری است صرف گشتن/شدن = به مصرف رسیدن، به کار رفتن «شستر اوقات پسر و مسادر ناسا در پرورش کودک صرف گردد». بحس اول فعل اغلب به صورت مضاف می‌آید «انس سول ناسا صرفاً تأسیس دانشگاه شود». صورت معدی آن، صرف کردن «انس پدر سی مسولیت خمی یک ساعت از رقتش را صرف هاواده اش نمی‌کند»

عادت کردن (به) = خو کردن، خو گرفتن «کودک ناسا بدریح به نایسانی خود عادت می‌کند»، «او به خوردن قرصهای خواب آور عادت کرده است»، «بر اثر مداوم در وررش بدن شما به آن عادت می‌کند»

ب = ساختهای نحوی

۱. کودک ناسا کودکی است با همه خصوصیات یک کودک طبیعی که فقط نمی‌سد قید، کلمه یا عبارتی است که معنی بخشی از جمله یا تمام جمله را به یک صفت یا حالت محدود می‌کند مثلاً وقتی که می‌گوئیم «دیروز او را دیدم»، قید «دیروز» معنی فعل «دیدن» را محدود به یک روز خاص کرده است یعنی دیروز و نه پرروز

نقش «فقط» را در جمله‌های زیر مقاسه کنید

۱ - فقط من، دیروز هوشنگ را دیدم (= کس دیگری او را ندید)

۲ - من، فقط دیروز هوشنگ را دیدم (= نه پرروز و نه روزهای دیگر)

۳ - من دیروز، فقط هوشنگ را دیدم (= کس دیگری را ندیدم)

۴ - من دیروز هوشنگ را، فقط دیدم (= اما با او صحبت نکردم)

چنانکه می‌بینیم «فقط» در هر یک از جمله‌های بالا معنی بخشی از جمله را محدود کرده

است اکنون به نقش کلمه «هوشنگانه» در جمله زیر توجه کنید

۵ - هوشنگانه من دیروز هوشنگ را دیدم

دیرسان هستی، در حالی که بچه‌های همسن و سال بونه دانشگاه رسیده‌اند» در اسحاق نمی‌توان
س «در صورتی» و «که» حیرت آورد

۳ آنها فکر می‌کنند که به این ترتیب مشکلات را کمتر و کار را آسانتر می‌کنند

اگر فعلهای دو جمله یکسان باشند و با آن لحاظ معنی یکسان نباشد، مانند «کردن» و «سودن»،
برای جلوگیری از تکرار می‌توان فعل اول را حذف نموده دو جمله را به وسیله «و»، «ولی/اما» به
یکدیگر ربط داد «تکنولوژی مشکلات را کمتر می‌کند تکنولوژی زندگی را آسانتر می‌کند»
تکنولوژی مشکلات را کمتر و زندگی را آسانتر می‌کند، «او سومی از سال را در اروپا سه سر
می‌برد او هم دیگر از سال را در ایران می‌گذراند» او سومی از سال را در اروپا و هم دیگر را
در ایران می‌گذراند «تکنولوژی زندگی را آسانتر ولی اخلاق را ضعیفتر می‌کند»

ت - اشتباهات متنی

۱ رمایی که کودکی با سواد در خانواده‌ای متولد می‌شود، ناگهان همه چیز دگرگون و یکی از
هولناکترین صحنه‌ها به والدین فرود می‌آید

فعل جمله اول با فعل جمله دوم یکسان نیست، زیرا اگر فعل «فرود می‌آید» را در جمله اول
نگذاریم، معنی «ناگهان همه چیز دگرگون فرود می‌آید»، نه کلی بی معنی خواهد بود فعل جمله اول
«می‌سود» یا «می‌گردد» است، و از این رو بی‌توان آن را حذف کرد، بنابراین جمله باید به این
صورت باشد «ناگهان همه چیز دگرگون می‌سود و یکی از ...»

۲ اگر در ضمن حرکت افق فکر نکنند که این حادثه بعثت ناسانی است ربطی به سایبانی
ندارد

جمله دوم فاعل ندارد، و سر کلمه ناخبری که معنی آن را به جمله اول مربوط کند در آن دیده
نمی‌شود از این رو خواننده ممکن است پرسد چه چیز ربطی به ناسانی ندارد؟ ولی اگر
واژه‌هایی نظیر «افسان»، «زمین خوردن»، «این حادثه»، «این موضوع» را در آغوش آن نگذاریم
جمله کامل خواهد شد «افسان ربطی به ناسانی ندارد»

۴ کودک نابینا در صورتی که خوب برست شود از ناسانی خود ناراحت نمی‌شود

عبارت «در صورتی که» بند شرط است، بر او وقوع تک فعل را مسروط به وقوع فعلی دیگر می‌کند یعنی، «ناراحت شدن» مشروط به «خوب برست شدن» است به این جمله سر بوجه کند «در صورتی که شما بروید من هم می‌روم» = رفتن من بستگی به رفتن شما دارد در اسحای می‌توان به جای آن، بندهای شرطی دیگر را به کار برد مثلاً اگر، چنانچه، به شرط آنکه، و حران فعل اول را فعل شرط و فعل دوم را حوات شرط می‌نامیم در اینجا نادآوری می‌کنیم که اگر وقوع فعل شرط در آینده باشد باید به صورت التزامی بناید، ولی اگر موضوع آن گذشته باشد معمولاً به صورت گذشته دور می‌آید حوات شرط سر در مورد اول، به صورت حال احصاری یا ساده، و در مورد دوم به صورت گذشته استمراری خواهد بود «این کودک در صورتی که خوب برست شده بود از ناسانی خود ناراحت نمی‌شد»

اگر بخواهیم بر جمله حوات شرط تأکید بشیر کنیم، یعنی بوجه نموده را بشیر به حوات شرط جلب کنیم یا به فعل شرط، آن را فعل از جمله شرط بن «در صورتی که» و «که» می‌آوریم «کودک ناسا در صورتی که ناسانی خود ناراحت نمی‌شود که خوب برست شود» «من در صورتی می‌روم که شما بروید»

این ساخت را می‌توان در مورد بندهای که دارای «که» هستند به کار بُرد «والدین باید فرزند ناسای خود را طوری برست کنند که بتواند به طور مستقل زندگی کند» «مسافران به وقتی موضوع را بهمقدم که حلی در شده بود» «بعضی بزادی آن قدر غیر مبطنی و طالمانه است که هیچ اسان آراده‌ای نمی‌تواند آن را قبول کند» «حرارت جورشید به حدی زیاد است که همه چهر را دُوب می‌کند»

«در صورتی که ادر حالی که» ممکن است بند نمی‌باشد یعنی برای انکار یا تکذیب موضوعی به کار رود «مادران فکر می‌کنند که به این شکل مشکلات را کمتر می‌کنند، در صورتی که به آنها مشکلات کمتر نمی‌شود بلکه روز به روز بیشتر می‌شود» «پسر جان، سو هور در کلاس دوم

* تعریف ۴۱

- هر یک از دو جملهٔ زیر را با استفاده از ساخت «قد + که» به صورت یک جمله ناربوسی کنید
- مثال شما باید تا او نامهربانی صحبت کند او حرفهای شما را می‌پذیرد (طور)
- شما باید تا او نامهربانی صحبت کنید به طوری که حرفهای شما را بپذیرد
- ۱ محمد از سخنان معلمش بسیار ناراحت شد محمد دیگر دلش نمی‌خواهد به مدرسه برود (حد)
 - ۲ رفتار معلم باید محبت‌آمیز باشد شاگردان حاضرند روزه‌های تعطیل هم به مدرسه بروند (گونه)
 - ۳ بگرایی از آینده ممکن است حیوانان را ناامید کند آنها دیگر نمی‌توانند هیچ‌کاری انجام دهند (ایچان)
 - ۴ پدر و مادر باید فرزندان خود را خوب تربیت کنند فرزندان نباید اسطوار کمک از دیگران را داشته باشند (طور)
 - ۵ کودک ناسا ناهمسالان خود بازی می‌کرد او نمی‌داند چه چیزی را از دست داده است (حال)
 - ۶ من در جلسه فردا شرکت خواهم کرد شما هم در آن حضور خواهید داشت (شرط)
 - ۷ پرمردهربان را برای قاضی نارگو می‌کرد پرمرد از شدت خشم به هجان آمده بود (حال)
 - ۸ به فرزندان خود محبت کنید آنها نباید صعب و خودخواه بار بیایند (انداره)
 - ۹ سخن بگویند چیزی برای گفتن دارند (هنگام)
 - ۱ او خیلی لاعر شده بود من نمی‌توانم او را شناسم (حد)

* تعریف ۴۲

جمله‌های زیر ۴۱ را طوری ناربوسی کنید که بس «قد» و «که» فاصله ناسد

مثال شما باید تا او به طوری صحبت کند که حرفهای شما را بپذیرد

۳ به او احاره دهد اشنیائی که از آنها صحبت می‌شود لمس نماید
واژه «اشنائی» مفعول صریح فعل «لمس نماید»، است و بنابراین سانه مفعول صریح معنی «را»
پس از آن ضروری است جمله ناند به این صورت ناسند «به او احاره دهد اشناسی را که از آنها
صحبت می‌شود لمس نماید»

* تحریرین ۴۰ *

حمله‌های ربر را طوری نابریسی کند که ساحت «یکی از ترین» در آنها به کار رفته ناسند
مثال کورس شاگرد سیار ناهوشی است

کورس یکی از ناهوشترین ساگردهاست

۱ امروز یک روز سنار هیجان انگیز برای من بود

۲ کوه دماوند از حمله کوههای سنار بلند ایران به شمار می‌رود

۳ در میان کشورهای جهان، چین از همه بر حقیقت‌تر است

۴ فردوسی از شاعران بزرگ زمان خود بود

۵ این سنا در عصر خود داشتمند سنار بر کار و معروفی بود

۶ گابون گرم حاوادگی محیط سنار خوبی برای رشد و نمو کودک است

۷ برای یک کودک ناسارا راه رفتن کار سنار دشوار و در عین حال خطرناکی به حساب می‌آید.

۸ سسر حوان از همه قشرهای جامعه بر شوریر و فقالت است

۹ مسئله حوانان در جهان امروز مسئله‌ای سنار حساس و مهم و پیچیده به نظر می‌رسد

۱۰ رشد بی‌روته جمعیت مشکل سنار بگران کننده جهان سوم است، و حل آن کاری بس

ضروری است

چشمه و سنگ

جدا شد یکی چشمه از کوهسار
 به زمی چنین گفت بانگ سخت
 گران سنگ تیره دل سخت سر
 نخبیدم از سیل زور آزمای
 نشد چشمه از پانج سنگ بر
 بسی کند و کاوید و کوشش نمود
 ز کوشش به هر چیز خواهی رسید
 بزور کارگر باش و امید وار
 گرت پایدار است در کارها
 بر ره گشت ناکه به سنگی و چا
 گرم کرده راهی ده می نیکبخت
 روش سیلی و گفت: «دور ایمی»
 که نی تو که پیش تو جنبم ز جامی؟
 به بکندن در استاد و ابرام کرد
 گران سنگ خار آری برگشود
 به هر چیز خواهی نگاهای رسید
 که از یاس جز مرگ ناید یا
 شود سهل پیش تو دشوارها

شراز: ملک الشعراء

۱. محمدی بهار - معروف به ملک الشعراء - شاعر، بر سنده، و محقق سررگ اسرانی در سال ۱۲۶۶ هجری شمسی در
 خراسان به دنیا آمد و به سال ۱۳۳۳ هـ ش در گذشت وی شاعری بر انا بود در دانشگاه تهران به تدریس ادبیات فارسی
 پرداخت از او اشعار، مقالات، و چند کتاب علمی و بعضی نامی مانده است که مورد استفاده دانشمندان قرار دارند. روایس

* تمرین ۴۳

انواع قندها را از لحاظ معنی در متن «حانواده و کودک ناسا» نادرست کند

* تمرین ۴۴

در متن «کودک ناسا»، جمله‌های شرطی را نادرست کند

* تمرین ۴۵

به پرسشهای زیر به صورت جمله کامل پاسخ دهد

۱. انا کودکان ناسا از همان روره‌های نخست از ناسائی خود ناخر هستند؟
۲. در چه صورتی کودکان ناسا از تفاوت خود با دیگران ناراحت نمی‌شوند؟
۳. چه محظی برای رُسد و نموّ کودک ناسا مناسب است؟
۴. آنا کمکهای سس از حدّ مادران به فرردان ناسای خود، مفید است؟
۵. برای اسکه کودک ناسا به ناری و فعالیت بردارد، چه باید کرد؟
۶. اولس چیزی که باید به کودک ناسا یاد داد چیست؟
۷. چرا کودک ناسا دیرتر از کودکان سنا راه می‌افند؟
۸. هنگامی که کودک ناسا راه رفس را یاد گرفت، وظیفه مادر چیست؟
۹. بی‌بوخهی به کودک ناسا چه سنجهای خواهد داس؟
۱۰. در موقع حرف ردن، چه حرهائی را باید به کودک ناسا تدرّ داد؟
۱۱. هدف از آموزش به کودک ناسا چیست؟
۱۲. آنا سارهای طسعی یک کودک ناسا با کودکان دیگر فرق دارد؟
۱۳. مهمرس تُوَصّه بوسده مس به پدر و مادرها چیست؟
۱۴. چرا کودکان بوپا هنگام راه رفس به رفس می‌خورند؟

به او بدهد ولی سنگ بررگ که قدرمند است و معرور با او محالفت می‌کند و به او راه نمی‌دهد چشمهٔ مانوس نمی‌سود و به تلاش خود ادامه می‌دهد تا سرانجام راهی برای عبود ساز می‌کند، و بدین ترتیب بر سنگ پیروز می‌شود نتیجهٔ این داستان آن است که هر مشکلی را می‌سوان سا پاداری و کوشش حل کرد

زبان شهر تقریباً همهٔ واژه‌ها و ترکیبات، مخصوص زبان ادبی هستند سحر سرکت عربی «کماهی»، بقتهٔ واژه‌ها فصیح و ریاض هستند زبان شعر نیز ساده و روان است همانکه می‌نماید، هر مصراع یک جملهٔ مستقل است بحر نبت آخر که دو مصراع آن یک جملهٔ شرطی است

الف - ترکیبات

تیره دل، صفت مقلوب = کسی که دارای دل سبزه و سره است محاراً به معنی سی عاطفه، بی‌احساس، بی‌مهر و محبت سنگ حارا هم سحت است و هم سبزه رنگ سبزه، تیره دل است این ترکیب فقط در شعر به کار می‌رود در گنجهٔ معمولاً «سبزه دل»، «سنگدل»، «سددل» فراوان شنیده می‌شود

رورآرهای؛ اسم فاعل مرکب سه‌رور (اسم) + آرهای (اسم فاعل کوتاه از مصدر «ارمودن») = بُرور، سرورمند، کسی که آمادهٔ جنگ و سیر است «سیل رورآرهای» = سیل بُرور و سرانگر این ترکیب مخصوص زبان شعر است.

سختی سر؛ صفت مقلوب = لجوج، مقاوم، کسی که به آسانی تسلیم نمی‌شود در گنجهٔ به صورت «سرسخت» می‌آید «او آدمی سرسخت است» مرادف آن «یک دنده» «من آدم یک دنده‌ای بیسم» گران سنگ صفت مقلوب = سنگ بررگ و سنگین صفت «گران» یا بعضی از اسمها صفت مقلوب می‌سازد، مانند «گرانها، گران قیمت، گرانقدر، گرانمانه» «اس سنا دانسمد گرانقدر ایرانی» «ار هدیه گرانهای که به او دادم سنا خوشحال شد» «اس ساعت سنا گران قیمت است» «مردوسی شاعر گرانمایه ایرانی در قرن پنجم هجری می‌زیست»

نیگ بخت؛ صفت مقلوب = خوشبخت، سعادتمند این ترکیب مخصوص زبان ادبی است

تحلیل شعر

نوع شعر: مثنوی مثنوی شعری است که در آن دو مصراع هر سبت دارای قافیه یکسان و مسلسل از دیگر بیتهاست مثلاً در شعر سالای، قافیه در دو مصراع اول «ار» است، چنانکه در واژه‌های «کوهسار» و «دچار»، ولی قافیه سبت دوم آن حراء «سحت» در واژه‌های «سحب» و «سحت» است مثنوی معمولاً برای موضوعهای رسمی و حماسی، داساسی، عرفانی، و اخلاقی مورد استفاده قرار می‌گیرد از معروفترین مثنویهای فارسی شاهنامه فردوسی، مثنوی حلال‌الدین مولوی، و حمسه نظامی را می‌توان نام برد.

موضوع شعر اخلاقی «اخلاق» به معنی همه عاداتها و رفتارهای خوب اساسی است که برای یک زندگی صحیح و سالم در جامعه لازم است به عنوان مثال، راستگوئی، کمک به دیگران، دوست داشتن مردم، اراده قوی، پایداری در برابر دشواریها، حرثی از اخلاق به شمار می‌رود.

در شعرهای اخلاقی معمولاً یک، یا چند نکته اخلاقی به صورت یک داسان کوتاه مطرح می‌شود
برای تأثیر پند و نصیحت اگر به طور غیرمستقیم باشد بسیار بیشتر است

کتاب «بوسان»، اثر معروف سعدی شاعر و بوسنده ایرانی، نمونه عالی شعرهای اخلاقی است موضوع شعر بالا، اهمیت تلاش و کوشش در زندگی و بر پایداری و مقاومت در برابر مشکلات است به سخن دیگر، شرط موفقیت در زندگی و برور شدن بر دشواریها کوشش و پایداری است این نکته از طریق یک داسان کوتاه، یعنی سرچورد یک چشمه آب صعیف با یک سنگ سررگ قوی بیان می‌شود چشمه ابتدا با رانی نرم و محنت آمر از سنگ می‌خواهد که راهی برای عبور

حشم گفتمه می‌سود «دور ای سر» = ای سرک، ای مسوحد صمص ار حلو چشم دور سوا ار اسحا بروا واژه «پسر» و «دحتر» برای صدا کردن یک جوان به کار می‌رود، امّا بحقرا ممر است «آهای پسر! یا اسحا»^۱ «آهای دحتر! تو ایحا چکار داری؟»

ت - فعلها

إبرام کردن = إصرار کردن، ناساری کردن مخصوص ریان ادبی است
برگشودن = بار کردن، گشودن «رهی برگشود» = راهی بار کرد مخصوص ریان ادبی است
حسیدن = حرکت کردن، تکان خوردن «او از حانش نمی‌خُسد» در محاوره به معنی «سلاس کردن» سر به کار می‌رود [اگه می‌حوای در امحان مول نشی ناند به حورده نحس] = کمی کوشش کمی

دَر ایستادن = ناساری کردن، ادامه دادن گاهی در شعر به کار می‌رود «به کندن در اسناد» = اصرار در کندن رمس کرد، به کندن رمس ادامه داد «در اسناد» ضرورت شعری است
راه دادن = احاره عُور دادن «راهی ده ای نک بحت» = احاره بده عُور کم
سیلی زدن (به) = به صورت کسی زدن «ردش سیلی و گفت دور ای پسر» = به صورت او زد، «افای معلّم عصانی سد و سیلی محکمی به یکی از شاگردان زد»
گاویدن = کندن، حُسحو کردن مخصوص ریان ادبی است «رمس را سی کاوند» = در رمس حُسحو کرد

گَرَم کردن = از روی بُررگواری چبری را به کسی دادن مخصوص ریان ادبی است

ث - ساختهای نحوی

۱ یکی چشمه

گاهی در ریان شعر، نشانهٔ نکره^۱ به صورت «یکی» و قبل از اسم می‌اند مانند «یکی مُرد» =

نک مرد/ مردی

۱ نک به از ما ۱، ص ۴۸

ب - واژه‌ها

ناگه = ناگهان

واکه کُنشده «آ» در سساری ار واژه‌ها به واکه کوتاه «آ» تبدیل می‌شود اگر پس ار آن همحواں «ه» ناسد مانبد راه - ره، سیاه - سَه، ماه - مه، یگاه - یگَه، سیاه - سینه، و حر آن یابد = ناسد

در شعر گاهی بعضی ار واژه‌ها به صورت کوتاه شده می‌آسند تا طول آنها ناقالب شعر برابر شود به عواں مثال، در بیت اول واژه «راه» به صورت «رَه» آمده، برآ «راه» یک هجای بلند اسب، و در قالب شعر در این موضع بخصوص نمی‌گنجد این صورت دگرگون شده را «صروت شعری» می‌نامد نمونه‌های دیگر: ناگه - ناگَه، ار - ارَه، بیاند - بایند، که ار - کهر، اگر - اگرَه

ده = بده فعل امر سسوند آن به صروت شعری حذف شده است

به حرف اضافه در شعر گاهی به معنی «در» اسب «به رَه» = در راه

که = کی؟ چه کسی؟ در شعر و رباں بوشناس نه کار می‌رود «که‌ئی بو؟» = بو کی هسی؟ پیشی = برده، در خصوص، در مقابل «که‌ئی بو که سس تو حُسم ر حای» = مگر تو چه کسی هسی که من ناسد در مقابل بو ار حای خود حرکت کم؟

سسی = سسار، حیلی رباں مخصوص رباں ادبی است «سسی کوشس نبود» = کوشش سسیار کرد

ب - واژه‌ها و عبارتهای اصطلاحی

سرد = دلسرد، ناسد «حسمه ار پاسح سگ سرد شد» = ناسمید نشد

کارگر = فعال، پربلاش محاراً به معنی مؤثر، دارای اثر «برو کارگر ناس» = فعال ناس، بلاش و

کوشش کن، «حرفهای من در او کارگر شد» = مؤثر بود، اثر بداشت

گماهی = چنان که هست، عساً این ترکیب عربی است و در فارسی امروز نه کار نمی‌رود

دور = دور شو، ار ایحاً برو مخصوص شعر است در محاوره به صورت «گم شو»، فقط هنگام

می‌اند - باند

ب - بحس دوم فعل مرکب فعل از بحس اول آن آمده است نه بار ناند - باند نه بار
جانه‌های بحسهای فعل مرکب در شعر فراوان دیده می‌شود

شعر 'چشمه و سنگ' به صورت بشر ساده

یک چشمه آب از کوه بیرون آمد و نه راه افتاد در راه ناگاه نه سنگی برخورد کرد نه آرامی
و بارانی برم نه سنگ سحت گفت ای موجود خوشحسا! لطف کن و نه من راهی بده تا توام به
راه خود ادامه بدهم سنگ برگ بی رحم و لحوح نه او سلی رد و گفت از اسخا دور شو، ای
موجود صعبا، من در برابر سیل حروسا و پررور بکاں بخوردم تو کی هسی که در مقابل بو ار
حای خود حرکت کم؟ چشمه از پاسخ سنگ دلسرده و ناامند شد و شروع کرد نه کندی رمس و در
این کار اصرار و پافشاری کرد مدتها نه کندی رمس و خستجو برای سافتس یک راه ادامه داد و
کوشش بسیار نمود تا سرانجام از آن سنگ خاراراهی برای خود بار کرد تا تلاش و کوشش نه
همه چر می‌رسی نه هر چیر، آنطور که هست و آنطور که بو آرووی داری، می‌رسی سا براین باید
امیدوار ناسم و بلاس و کوشش کمم برار اریس و ناامندی حیری حر مرگ حاصل می‌شود
اگر در برابر مشکلات پایداری و مقاومت کسی دسواریها در مقابل بو آسان می‌سوند

* تمرین ۴۶

در شعر «چشمه و سنگ»

الف - قافیه‌ها را از اول تا نه آخر یادداشت کنید،

ب - فعلهای مرکب را می‌کنید،

پ - معنی سهای چهارم، پنجم و ششم را بنویسند

۲ گزرت پایدار است در کارها

الف — در شعر گاهی ضمیر معمولی پیوسته به «اگر» اضافه می‌شود، و در این حالت «اگر» معمولاً به صورت کوتاه شده، یعنی «گر»، درمی‌آید «گرت» = «اگر تو را» «گرمِ سراسی ار اس در» درآیم از در دیگر» = «اگر مرا ار اس در سرون کسی — از در دیگر وارد خواهم شد اس ساحب مخصوص شعر است ولی اضافه کردن ضمیر معمولی به فعل «ردش سبلی^۱ و^۲» (او را سبلی رد) و به حرف اضافه^۲ و سر به «چه آ^۲» در محاوره هم کاربرد فراوان دارد

ب — فعل «بودن» به معنی «داشتن» در زبان ادبی به کار می‌رود، و در این حالت فاعل آن به صورت معمول صریح، یعنی با نشانه «را»، می‌آید «او را دحریست رسا» = او دحمر رسائی دارد» «مرا پولی سست که به تو دهم» = من پولی ندارم که به تو بدهم؛ «گرت پایدار است در کارها» = «اگر تو را پایدار است» = اگر تو در کارها مقاومت و پشنگار داری

۳. نه هر حمر خواهی گماهی رسد

دو بخش فعل آمده را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد مگر در شعر، که ساند آن را ضرورت شعری به حساب آورد مثلاً نمی‌توان گفت «من خواهم بُد رسب» عمارت «گماهی» سندا سب و س دو بخش فعل آینده آمده است، شعر بالا به صورت نثر چسب است «نه هر چیر کماهی خواهی رسد» = نه هر چمر عناً و همانطور که هست خواهی رسد

۴ جدا شد یگهی چشمه از کوهسار

«یکی چشمه» فاعل، و فعل آن «جدا شد» است آمدن فعل قبل از فاعل در شعر بسیار عادی است «شود سهل بشن تو دسوارها» = دشوارها در برابر تو آسان می‌شوند

۵. که از ناس حر مرگ ناپید به نار

الف — «می»، سانه حال اخباری^۲، از افعال به ضرورت شعری حذف شده است

۱ نک به ارفا ۲، ص ۵۷

۲ نک به ارفا ۲، ص ۹

۳ نک به ارفا ۱، ص ۱۲

- ۴ چشمه به چه وسیله راه عبور خود را باز کرد؟
- ۵ سنگ به تقاضای جسمه چگونه ناسخ داد؟
- ۶ جسمه خواهش خود را چگونه مطرح کرد؟
- ۷ اگر جسمه ناامید شده بود، چه اتفاقی روی می‌داد؟
- ۸ چگونه می‌توانیم به هر چه که می‌خواهیم دست یابیم؟
- ۹ نتیجه ناامیدی و دست کشیدن از تلاش و کوشش چیست؟
- ۱ برای حل مشکلات چه باید کرد؟

* تمرین ۴۷

هر یک از دو جملهٔ زیر را به صورت شرطی معنی طوری تاروسی کنید که مفهوم دو جملهٔ مثبت عوض شود

مثال، او داشت بند می‌دوید او به رمس خورد

اگر او بند نمی‌دوید، نه رمس نمی‌خورد

- ۱ چشمه از کوهسار جدا شد در راه به سنگ دچار گشت
- ۲ چشمه با سنگ به برمی سخن گفت سنگ به چشمه سبلی رد
- ۳ چشمه از پاسح سنگ نا آمد شد او به کندن رمس ایستاد و در این کار پافشاری کرد
- ۴ او به کندن رمس مسعول شد و کوشش بسیار نمود سرانجام راهی برای خود بار کرد
- ۵ کوشش کن نه هر چیر که نخواهی می‌رسی
- ۶ ناند اسدوار نائیم و بلاش کنم در اس صورت به همه چیر خواهیم رسید
- ۷ ما در مقابل مسکلات پانداری می‌کیم همهٔ مشکلات را می‌وانسم حل کنم
- ۸ دیورر با او گنگو کردم امروز با نفاصای شما موافقت کرد
- ۹ سبت نه بختها مهربان باشند آنها به حرفهای شما گویش می‌دهند
- ۱۰ سنگ با چشمه به خشوب رفار کرد ولی چشمه مقاومت نمود و در سبجه تراست راه خود را پیدا کند

* تمرین ۴۸

به پرسنهای زیر به صورت جملهٔ کامل پاسخ دهید

- ۱ چشمه از سنگ چه می‌خواست؟
- ۲ هدف چشمه از کندن رمس چه بود؟
- ۳ چشمه چه چیزی را می‌خواست ثابت کند؟

بحران انرژی*

مقدمه

انرژی همواره یار اساسی بشر برای زندگی بوده است. از آغاز حلقه‌بند بشر با سه اسرور، هر روز بست به روز شن اسان برای زندگی انرژی بشر و بشری را مورد مصرف قرار داده، به نحوی که میزان انرژی مصرفی روزانه اسان فعلی چندین ده برابر انرژی مصرفی روزانه اسان بدوی است. مصرف انرژی بشر طبعاً بولد بشر آن و نا به عارت صحیح تر دسای به صور بهای مصرفی سر آن را اجاب می‌کند مقاله حاضر در این مورد، حاوی مطالبی حوادنی است سوچه شمارا سه آن حلب می‌نماید

حمیت کره زمین دائماً در حال ارایش است هر لحظه دهاسهای حدیدی برای خوردن عدا بار می‌شوند. هر سال تعداد زیادی کارخانه به آنچه فعلاً وجود دارد، اصافه می‌شود اوسمیل‌ها، تر بها، کشتی‌ها، هواپیماها و صدها وسیله دیگر هر یک با سرعت عجیبی ربا د می‌شوند و هر کدام محتاج مقادیر زیادی انرژی اند

طبق برآورد دانشمندان، حمیت کره ما تا سال ۲۰۳۰ به ۸ میلیارد سر ارایش می‌یابد و می‌باست منابع انرژی ما، نکلوزی، کشاورری و سیر صنعت ما حوانگوی چنین رشد حمیتی باشند و برای این منظور ما ناگیر ار تأمین انرژی هستیم چرا که اسان انرژی را برای هر نوع فعالیت قابل تصور صرف می‌کند

واژه انرژی برای اولین بار در سال ۱۸۰۷ میلادی بوسط سامس یانگ انگلیسی

* برگرفته از روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۲۷۷۶، ۳ ادر ۱۳۶۷، سال دهم

روزنامه جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی»، روزنامه صبح تهران، روزنامه ایست سیاسی و اجتماعی که در ۱۲
صفحه برگ به طور روزانه انتشار می یابد مطالب آن شامل اخبار، مقالات سیاسی،
اجتماعی، و فرهنگی، گزارشهای مربوط به ایران و جهان، تبلیغات و آگهی هاست این
نمبره بهمین سال فعالیت مطبوعاتی خود را پشت سر گذاشته است.

۴۰ گرم نفت حاصل می‌گردد طبق این معیار ساختن یک ابومیل و سیر استفاده از آن مدت یکسال هریک حداکانه محتاج انرژی برابر $\frac{1}{3}$ تن معادل نفتی هستند بشر در حال حاضر قسمت اعظم بیارهای بی‌پایان خود را اردحایر نفت و دیگر سوخهای فسیلی تأمین می‌نماید، و از انرژی شیمیائی مهفته در این ترکیبات استفاده می‌کند

اما علیرغم وجود منابع عمی خصوصاً در کشور ما، بدون شک مانند امسوار بود که دعال‌سنگ، نفت و گاز امروری نتواند حوانگوی بیارهای نامحدود فردا باشد چرا که این منابع لایزال نیستند، و دیر یا رود یکی پس از دیگری به اتمام حواهد رسد در حالیکه میران واستنگی مردم به نفت سال به سال افزایش می‌یابد، نفت و دیگر سوخهای فسیلی رفته رفته رو به کاهش می‌رود قیمت آنها رو به افزایش است و خطر کمبود آن جهان را تهدید می‌کند

طبق نظریه ایراک آسیموف طی ۳۰ تا ۵ سال آتی ممکن است نفت نکلی روی رمس پایاب شود

اما ترسند حتماً معشت حواهد شد اگر بشوید که حورشند روراسه ده هزار برابر انرژی مورد نیاز بشر را به رمس می‌نابند و انرژی که در هر ثابیه از حورشید منتشر می‌شود، بیشتر از یک میلیون برابر انرژی است که در تمام موجودی دعال‌سنگ و نفت رمس یافت می‌شود

بشر در رابطه با انرژی ابتدائی هیچگونه کمودی ندارد مشکلی که بشر همواره با آن روبرو بوده، تبدیل این انرژی به دیگر صورتهای قابل استفاده آن است احراع چرحهای آبی، آسب‌های نادی و سلولهای حورشیدی همه سلاشی سوده است برای احاطه هرچه سستر بر انواع انرژیهای طسعی و بیر تبدیل آنها به صورتهای مکابیکی، گرمائی و نا این وجود می‌نایست در پی منابع دیگری بود که هم به آسانی در دسرس

انداع شد انرژی و کار دو مفهوم لایمک‌آند و نا هم سبب مستقیم دارند هر چه حجم کار مطلوب بیشتر باشد، انرژی بیشتری برای اسحام آن لازم است و بالعکس، هر چه انرژی بیشتر در اختیار داشته باشیم، کار بیشتری می‌توانیم اسحام دهیم پس انرژی توانائی است و تنها راه اسحام دادن کار در مفهوم هیریکی آن صرف نمودن انرژی است انرژی در همهٔ اعصار و قرون یکی از ضروریات سمدن شری بوده است یک میلیون سال پیش از این، بشر ندوی بیار رورانه خود را از طریق عدا ای حویس، که مسع مناسبی جهت این مقدار انرژی محسوب می‌شد، تأمین میکرد.

صدهار سال قبل، اعداد شکارچی ما بهره‌گیری از آتش بعنوان پدیده‌ای برای گرم کردن و پخت و پز را آموهند، و بدین طریق رورانه ۴ برابر شری سدوی انرژی مصرف می‌نمودند

در قرون وسطی که شری استفاده از آسیای نادی، چرحهای آبی و سربهره‌گیری از دعال‌سنگ را آموخت نیار رورانهٔ او به انرژی بیش از ۲ برابر شری نخستین بود شری امروزی، بعنوان مثال، در کشوری ماسد آمریکا ۱۵۰ برابر شری سدوی انرژی را صرف بیارهای رورانه خود می‌نماید هر پله از سیر تکامل حمامهٔ شری همواره با سهجد شرایط زندگی همراه بوده است انرژی بدو طریق مختلف در زندگی مورد استفاده قرار می‌گیرد

۱ - انرژی که رورانه مصرف می‌شود (سامل تأمین روشنائی و گرما)

۲ - انرژی که صرف ساحتی اشیاء و تهیه مواد مورد نیار ما می‌گردد (شامل ساحتی مسکن، تهیه لباس و)

اگر بعنوان معیاری برای سنجش و مقایسه از نصف استفاده کنیم، برای سهته و تصفه یک کیلو شکر بیار به ۴۰ گرم معادل نمی‌داریم یعنی انرژی که برای تهیه اس یک کیلو شکر مصرف می‌شود، معادل همان مقدار انرژی گرمائی است که از سوحس

تحلیل هتس

الف - واژه‌ها

افزایش، اسم مصدر ← آفرای (ساک حال از مصدر «افروندن») + ش (پسوند مصدری) =
رماد شدن «افراش انرژی موجب افراش تولید است»؛ «جمعیت کره زمین رو به افراش است»؛
«واستگی مردم به نعت سال به سال افراش می‌یابد»

انرژی رسانی اسم مصدر مرکب ← انرژی (اسم) + رسان (اسم فاعل کوتاه از مصدر
«رساندن») + ی (پسوند مصدری) = رساندن انرژی «انرژی رسانی به نقاط دور افتاده با مشکل
مواجه خواهد شد»

پُخت و پَز اسم مرکب ← نُخت (ساک گذشته از مصدر «پختن») + پر (ساک حال از مصدر
«پختن») = آشپزی «اجداد ما استفاده از آتش برای گرم کردن و پخت و پز را آموختند»

اگر اسم مرکب از دو ستاک مربوط به یک فعلی واحد ساخته شود، ساک اول باید گذشته و
دومی حال باشد، مانند «گفت و گو، حُست و خو، شُست و شو»، و نمی‌توان هر دو را گذشته و یا حال
آورد مثلاً نمی‌توان گفت «پُخت و پُخت» و یا «پَز و پَز» اما اگر دو ساک مربوط به دو فعل مختلف
باشند، می‌توان هر دو را گذشته، مانند «رد و خورد، رفت و سرگشت» و یا هر دو را حال، مانند
«بُرس و خو» و یا یکی را گذشته و دیگری را حال آورد، مانند «حست و حمر، ریخت و پاش»

جَو اِپْگُو، اسم فاعل مرکب ← حواب (اسم) + گو (اسم فاعل کوتاه از مصدر «گوسن») =
پاسخ‌دهنده، حمری که نتواند با چهر دیگر مقابله و برابری کند «درآمد او جوانگوی هرینه‌های او
نست» = هرینه‌ها بشتر از درآمد است؛ «عرضه باید پاسخگوی تقاضا باشد تا از تورم جلوگیری

باشند و هم قابلیت تحدید پذیری داشته باشند
طرف ۵ تا ۶ سال آینده، برنامه‌های ارزی رسانی شامل سمت، گار و سرق در
نقاط دور افتاده کشور و روستاها با مشکل مواجه خواهد شد لذا می‌بایست علیرغم
وجود دقایق برگزینی در کشورمان، از دیگر مایع طبیعی که قادرند ارزی نامحدودی
را به ما عرضه دارند بی‌ر عاقل نماییم

گاهش اسم مصدر سه کاه (ساک حال از مصدر «گاستن») + یث (پسوند مصدری) = کم شدن «بفت و دیگر سوختهای فُسلی رفته رفته رو به کاهش می‌روند» = کم می‌شوید؛ «کاهشِ برح بورم باعث افزایشِ سران خرید و بیحماً رُوبق اقتصادی است» مصاد آن «افزایش»

موجودی اسم مصدر سه موحود (صفت) + ی (سوند مصدری) آنچه که موحود است «موجودی شما در بانک چقدر است؟» = در حساب شما چقدر پول موحود است؟ چقدر پول دارید؟ «موجودی صندوق فقط ده هزار ریال است» «ارزوی حورشید در هر ثانیه یک میلیون برابرِ ارزوی تمام موحودی دعالسنگ و نفت و گاز کره زمین است»

بایاب صفت معنی سه نا (پیشوند نمی) + یاب (ساک حال از مصدر «نافت») = یابست شدنی، آنچه که بسار کصاف است، چیزی که پیدا نمی‌شود «طی ۳ تا ۵ سال آینده ممکن است نفت به کلی نایاب شود»

سسوند «نا» نا بساری از ستاکهای حال بر صفت معنی می‌سارد این صفتها بعضی معنی معلولی دارند، مانند بارس = نارسیده، ناساس = ناشناخته، نایاب = نایاب، نایاب = نایاب، نایاب = نایاب، و بعضی معنی فاعلی مانند نادان = کسی که نمی‌داند، نابوان = کسی که نمی‌تواند، ناپر = چیزی که نمی‌برد، نادار = کسی که ندارد

ب - واژه‌ها و عبارتهای اصطلاحی

پس = بنابراین «هر چه ارزوی بیشتر باشند کار بیسری می‌توانم انجام دهیم پس ارزوی توانایی است» قند «بس» معمولاً در آغار حمله‌ای می‌آید که یک سخته را سان می‌کند «اگر کوشش کسی موفق می‌شود پس موفقیت سخته کوشش است» «سما همه حشر را برای خودتان می‌خواهید پس آدمی خودخواه همسد»

حَهْت = برای «عدا منبع مُناسی حَهْت تامن ارزوی به حساب می‌آید» «اگر به عنوان معماران، حَهْت سسختن و مقایسه از نفت استفاده کنیم» «هر چه محم کار بسسر باشند ارزوی سسختری

شود» = عرصه باید ناقصا برابر و مساوی باشد، «باید امدوار بود که هفت و گار امروری تواند
حوانگوی سارهای نامحدود فردا باشد»

دور افتاده صفت معنوی مرکب سه دور (صفت) + افتاده (اسم مفعول از مصدر «اسادن») =
حائنی که از شهر یا محل حمعیب دور باشند «او در یک روستای دور افتاده رسیدگی می کرد»،
«ارژی رسانی به نقاط دور افتاده با مشکل روبرو خواهد شد»

سَمَحَشِ اسم مصدر سه سَمَح (ستاک حال از مصدر «سحیدن») + ش (سوسد مصدری) =
اندازه چیری را معین کردن، مقایسه کردن «سحشِ ممران آلودگی هوا کار اساسی است»، «بغت
می تواند معاری برای سحش مقدار ارژی باشد»

شیمیایی: صفت سسی سه شیمی (اسم) + آبی (پسوسد سست) = مربوط سه سسی «میواد
شیمیائی»، «شتر در حال حاضر از ارژی شیمیائی بهمه در سوحهای فُسیلی اسفاده می کند»
صفت سسی از اسمهایی که با «ی» پایان می پذیرند به وسیله پسوسد «آئی» ساخته می شود، مانند
حمرافی سه حمرافی، لیبی سه لیبائی، رومانی سه رومانیائی

قابلیت اسم مصدر سه قابل (صفت) + تب (پسوسد مصدری) = شاسگی، استعداد، امکان
«مناح بعضی قابلیت تجدیدپذیری ندارند، ریرا هنگامی که به پانان می رسند دیگر نمی توان آنها را
دوباره به وجود آورد»، «باید در پی منابعی بود که قابلیت تجدیدپذیری داشته باشند»، «اس سجه
قابلیت هرمند شدن را دارد» = استعداد هری دارد، می تواند هرمند شود

قابلی استفاده صفت مرکب سه ترکب اضافی^۱ = حبری که می توان از آن استفاده کرد
«مشکلی که شتر همواره با آن روبرو بوده، تبدیل ارژی به دیگر صورتهای قابل استفاده از
است»، «این کتاب سمار قابل استفاده است»، «اس لباس هبور قابل استفاده است»، واژه «قابل»
با اسمهایی که دارای مفهوم فعل یا کار هستند صفت مرکب می سازد قابل خوردن، قابل
حلوگری، قابل توجه، قابل مصرف، قابل فهم، قابل شان دادن، و حران

می‌دهد «ارامس عَصَی موحب سلامتی است، و نالغکس» «سلامتِ روان در نفعهٔ سلامت جسم است، و نالغکس»

عَلیر غم^۱ = نا وجود «علیر عم دحایر بررگ نعتی می‌بایست از دیگر منابع طبیعی سیر عافیل بحاسم» «او علیر عم مشکلات گوناگون موفق سد مطالعات خود را در رمسهٔ کودکان کسرولال به پانان رساند» بعد از «علیر غم» اسم یا مصدر و نا اسم مصدر می‌آید این واژه بیشتر در نوشتار به کار می‌رود

لایرال = بی‌پانان، پانان‌ناپذیر «منابع نعتی لایرال بستند و در نا رود به اسام حواهد رسد» این واژه بیشتر در نوشته‌های مذهبی دیده می‌شود «حدای لایرال» = حدایی که همیشه وجود حواهد داشت

لاینفکت = حدایی‌ناپذیر، چیری که نمی‌توان آنرا از چیر دیگری جدا کرد «ماس حره لاسمکت رندگی امروز است» «ارزی و کار دو مفهوم لاینفکت هستند»

لدا = نا بران، از این رو «نعت و گار در آینده به پانان حواهد رسد، لذا می‌بایست از هم‌اکنون به فکر منابع ارزی دیگر باشیم» این واژه در نوشته‌های خوب کمتر به کار می‌رود

پ — فعلها

به اتمام رسیدن = به پایان رسیدن، تمام شدن «طرف ۵ سال آتی منابع نعت به اتمام می‌رسد» در پی چیری بودن = در جستجوی چیری بودن، دنبال چیری گشتن «ماند در پی منابع دیگری از ارزی باشیم» «پاسور همواره در پی کشفِ عکت سماریها بود» به حای «بودن» می‌توان «گشتن» گذاشت در محاوره، «در» حذف می‌شود «شما در این ریررمین ناریک پی چی می‌گردید / هسیدآ» عرصه داشتن / کردن (به) = دادن، ارا به دادن «طنعت اسرزی سامحدودی را به ما عرصه می‌دارد» «این کتاب را به دوستداران آن عرصه می‌کم» این فعل بیشتر در زبان بوشاری به کار می‌رود

۱ تلفظ آن «علازغم» است

جهت اسحاق آن لازم است»

فَلْطَرَفٍ = در مدت، کلی، در طول «طرف ۵ تا ۱۰ سال آینده»؛ «کسانی که زیر ۲۰ سال هستند، طرف امروز و فردا در شمار جوانانی خواهند بود که باید برای اشمعال آنها چاره‌ای اساسی اندیشند»؛ «طرف دو سه روز آینده این کار را اسحاق خواهد داد»

چرا که = برآ، برآ، برای اینکه «ما ناگزیر از تأمین انرژی هستیم، چرا که اسان انرژی را برای هر نوع فعالیت به کار می‌برد» جمله‌ای که بعد از «چرا که» می‌آید در واقع جواب تک سؤال فرضی است «بخت و گار امروزی نمی‌تواند جوانگوی سارهای نامحدود فردا باشند» (سؤال فرضی چرا نمی‌تواند؟) چرا که این صانع دیر یا رود تمام می‌شوند»

دیر یا زود = در آینده‌ای بسا نزدیک، در آینده‌ای نه چندان دور، سر اسحاق «صانع بختی دیر یا رود به اسحاق خواهد رسید»؛ «س دو کشور در حال جنگ دیر یا رود صلح برقرار می‌شود»

در رابطه با = در رسمه، درباره، از لحاظ «شردر رابطه با انرژی ابتدایی هیچگونه کمبودی ندارد» این عبارت در گفته‌ها و بوسه‌های احمر سنار شنیده می‌شود که درست نیست، رسرا ترجمه‌واژه نه واژه نادرسی از عبارت «in connection with» در انگلیسی است صورت صحیح بر آن «در ارتباط با» است ولی، به هر حال، بهر است از مرادفهای آن که در بالا آورده‌ام استفاده شود «شردر زمینه / از لحاظ انرژی ابتدایی هیچگونه کمبودی ندارد»

بِالْعَكْسِ^۱ = برعکس، از آن طرف «هر چه حجم کار بیشتر باشد، انرژی بیشتری برای اسحاق آن لازم است و بالعکس، هر چه انرژی بیشتر باشد کار بیشتری می‌توانم اسحاق دهیم» هر گاه در موضوع رابطه مستقیم یا یکدیگر داشته باشند، یعنی یکی نتیجه دیگری باشد، و بحواهم بریب اس دو موضوع را عوض کنیم، یعنی دومی را قبل از اولی بیاوریم، از قید «بالعکس» استفاده می‌کنیم مثلاً «ثروت و قدرت رابطه مستقیم با یکدیگر دارند ثروت قدرت به وجود می‌آورد، و بالعکس، قدرت موجب ثروت می‌شود» اغلب جمله دوم حذف می‌شود و «بالعکس» به سهایی معنی آن را

۱ بلفظ ان «بالعکس» و معادل «vice versa» در انگلیسی است

احاطهٔ هرچه بیشتر بر ارزشهای طبیعی

ساحتِ (هرچه بر) یک عبارت وصفی است یعنی نقش صفت را دارد اس گونه عبارتهای وصفی همیشه بعد از موصوف می‌آند و، به سخن دیگر، صفت مفلوب نمی‌سازد «سهودِ هرچه بشر شرایط زندگی سسگی به گردش چرخهای اقتصادی دارد»^۱ «اسفاده هرچه زیادتر از نعم به معنی کاهشِ هرچه سریعتر دحایر یعنی است»

۳. جمعیت کرهٔ رمن دائماً در حالِ افزایش است

عبارت «در حالِ» که قبل از مصدر و یا اسم مصدر می‌آند، معنی «اتمام بودن» را به فعل اضافه می‌کند «فعل باتمام» یعنی فعل یا کاری که انجام آن هنوز نه پایان برسیده مثلاً، «او در حال نوشتن است» یعنی کار «نوشتن» هنوز تمام نشده است اگر فاعل جاندار باشد، می‌توان واژهٔ «مشغول» را به کار برد «او مشغولِ نوشتن است» بوجه کند که در جملهٔ بالا نمی‌توان گفت «مشغولِ افزایش»، زیرا «جمعیت» جاندار نیست ولی می‌توان گفت «مردم مشغولِ کار هستند» صورت دیگری از فعل باتمام به کمک فعل «داشتن» ساخته می‌شود^۲، که مخصوص زبان محاوره است «او دارد می‌بوسد» = «او در حالِ بوسش است» در محاوره هر دو صورت به کار می‌روند، ولی در نوشتار معمولاً صورت دوم دیده می‌شود

۴ دیگر منابع طبیعی

در سبک بوسناری گاهی صفتِ «دیگر» را قبل از موصوف می‌آورند، بخصوص وقتی که موصوف یک یا دو صفت دیگر هم داشته باشد «منابع طبیعی دیگر به دیگر منابع طبیعی»^۳ «سر در حال حاضر قسمت اعظم سارهای خود را از دحایر نفت و دیگر سوحتهای فسیلی تأمین می‌نماید»^۴ «مشکلی که سر همواره با آن روبرو بوده تبدیل این انرژی به دیگر صورتهای قابل استفادهٔ آن است»

۱ تک به ارفا ۲، ص ۷۶ و ۸۲

عافل مابدن (ار) = بی‌حس ماندن، بی‌اطلاع بودن «لذا ناند از دیگر مابع طبیعی عافل نماسم» =
باید بی‌اطلاع نماسم

قادر بودن = بواسس «من قادر نسیم اس سنگ بزرگ را بلند کنم» «بغت قادر به نأسم همه
بیارهای ما بیست» = نمی‌تواند همه بارهای ما را ناسم کند

ناگیر بودن (ار) = محور بودن، چاره ندانستن «شمر ناگیر است از تکنولوژی جدید اسفاده
کند» «ما ناگیر از نامس انرژی هسسیم» = محور هسسم و چاره‌ای حر اس نداریم که انرژی را
نامس کنم بعد از «ناگیر از» مصدر و یا اسم مصدر و نا اسمی که مفهوم فعل نا کار داشته ناسد
می‌آید «ما ناگیر از عذا خوردن هسسم»

ت — ساختهای نحوی

۱ می‌بایست در بی مابع دیگر بود

«ناسست»، «می‌بایست»، و «ناند» تفریباً مرادف نکدیگرید و می‌توان آنها را به حای هم به
کار برد ولی در عس حال معاویهای کوچکی سا هم دارند هر سه سر ضرورت و الرام دلالت
می‌کنند، یعنی قبل از فعلی می‌آید که انحام آن ضرورت دارد اما دو صورت اول رسمی هسند و
ششر در نوشته‌های اداری و ادبی به کار می‌روند، در حالی که «ناند» در نوشمار و گفمار کاربرد
فراوان دارد علاوه بر اس، اگر فعل اصلی حال الترامی ناسد، «می‌بایست» به معنی الترامی در
گذشته است که انحام شده، در صورتی که «ناند» به معنی الترام در آینده اسب به اس دو حمله
بوچه کنید

«او می‌بایست برود» (ولی چرا بر فبه است؟) «او ناند برود» (السه حواهد رفت) در حمله
«لذا می‌بایست از دیگر مابع طبیعی عافل نماسیم» مسطور نویسنده الترام در آینده است، سابر اس

حمله به صورت «ناند از دیگر مابع طبیعی عافل نماسیم» صحیح‌تر است

۲. احمراع چرجهای آبی و آسانهای نادی و سلولهای حورثیدی همه تلاشی بوده است برای

۸ دحیرهٔ عدایی آنها دارد تمام می‌شود و آنها همچنان به کار ادامه می‌دهند
۹ کودکان داشتند باری و حسرت و حیر می‌گردید که یکی‌شان به رمیس حوردد و دستش

شکست

۱. مرحوم دکتر مُص - مُؤَلَّف «فرهنگِ معین» - هنگامی که تدریس می‌کرد، سَنَکته کرد

روانش ساد

* تخریب ۵۱ *

- هر یک از دو حمله ریر را با استفاده از «علیرعج» به صورت یک حمله نابوسی کید
مثال: او اگر چه پسر و ضعیف است او همچنان به کار تدریس مشغول است
او علیرعج پیری و ضعف همچنان به کار تدریس مشغول است
۱ ناد شنیدی می‌ورید ولی هواپنمای ما سر ساعت از رمیس برخواست
۲ من دیروز شدیداً حسته بودم با این حال در سمنار «مسائل جوانان» شرکت کردم
۳ عدا کم است هر لحظه دهانهای حدیدی برای خوردن باز می‌شوند
۴ مانع نمی‌در حال کاهش هستند بشر به مصرف بی‌رونة نفت ادامه می‌دهد
۵ در برخی از کشورهای جهان سوم مردم گرسنه هستند اما هر سال مقدار زیادی مواد غذایی
نابود می‌شود
۶ او کارش زیاد بود اما درآمد کمی داشت
۷ جمعیت کرةٔ رمس رو به افزایش است زندگی بشر بر اثر سرعت علم و تکنولوژی روز به روز
بهر می‌سود
۸ او سست به من دشمنی دارد ولی من او را دوست دارم
۹ کودکان ناسا هیچگونه کمودی از نظر وسائل زندگی ندارند آنها احساس حوشحتی نمی‌کنند
۱ بعضی از افراد بول زیادی دارند آنها سعادتمند بیسند

* تمرین ۴۹

- حمله‌های ربر را با استفاده از «باگ‌ریر ار» نابوسی کند
- ۱ دولت محور است برای اشتغال هرچه بیستر حیوان برنامه‌ریزی کند
 - ۲ شما باید تمرینها را هرچه دقیقتر حل کنید
 - ۳ بشر اولیه چاره‌ای نداشت هر آنکه انرژی مورد نیاز خود را از طریق عدا تأمین کند
 - ۴ زندگی امروز، مردم را محور کرده تا ششانه‌رور کار کند
 - ۵ مشکل حیوان مسئولان کشور را وادار به اقدام هر چه سریعتر خواهد کرد
 - ۶ او به علت فقر و گرسنگی محور سده بود که به کارهای غیرقانونی دست برد
 - ۷ پدر باید هزینه تحصیل فرزندان خود را تأمین نماید
 - ۸ سر برای نامس بارهای بی‌سماز خود ناچار است به منابع دیگری از انرژی دست باند.
 - ۹ هر سهروند ساحار باید از قانون اطاعت کند
 - ۱۰ بعضی از حیوانات محورند سراسر ررستان را نحواند

* تمرین ۵۰

- حمله‌های ریر را با استفاده از «در حال/مشغول» نابوسی کند
- ۱ بیمار را هنگامی که بیهوش بود، به اتاق عمل بردند
 - ۲ من داشتمم عدا می‌خوردم که بلمن رنگ رد
 - ۳ هر وقت که او را می‌دیدم داشت چیری می‌نوشت
 - ۴ حوشخانه از میران بیکاری رور به رور گاسته می‌شود
 - ۵ متاسفانه در بعضی از کشورها بر میران مرگ و میر دائماً افزوده می‌شود
 - ۶ هواپیما هنگامی که بر روی شهر پرواز می‌کرد مسخر شد
 - ۷ کوه ریرش می‌گردد و در همان لحظات ابوبوسی از حاده پابین کوه عبور می‌گردد

لیبختد

حورشید بهتر است یا ماه؟

ار شخصی پرسیدند حورشید بهتر است یا ماه؟

گفت ماه بهتر است

گفتند چرا ماه بهتر است؟

گفت چون ماه در سه‌ها که همه‌ها تاریک است بیرون می‌آید در صورتی که حورشید رورها

بیرون می‌آید که همه‌ها روشن است

درس حساب

مادری که می‌خواست به بچه‌اش حساب‌ها یاد بدهد گفت اگر سوده تومان سکه‌ها سحری،

سبب تومان شیرینی و چهل تومان هم پسته، روی هم حق‌در می‌سود؟

بچه بلافاصله گفت روی هم می‌شود صد و هفتاد تومان دیگر

مادر ما تعجب پرسید چرا؟

بچه جواب داد چون همه‌ها را می‌حورم و برهن می‌شوم و سما باید صد تومان دیگر هم پول

و برت دکتر بدهد!

باسم پرسشهای زیر را به صورت حمله کامل بسوسید

- ۱ آیا مایع انرژی فعلی می‌تواند بارهای سر فردا را تأمین کند؟
- ۲ آیا انرژی همی همسه در اختار بشر خواهد بود؟
- ۳ بشر اولیه انرژی مورد نیاز خود را چگونه نامس می‌کرد؟
- ۴ چرا نیاز مردم قرون وسطی به انرژی اهراش ناهت؟
- ۵ آیا شرایط زندگی بشر رور به رور بهتر شده است یا بدتر؟
- ۶ چرخ آبی چگونه چرخ می‌است؟
- ۷ آسای نادی در چه دوره‌ای اختراع شد؟
- ۸ انرژی که برای تصفیه ۲ کیلو شکر لارم است معادل انرژی چند کیلوگرم نفت است؟
- ۹ بشر امروز انرژی مورد نیاز خود را از چه راههایی بهی می‌کند؟
- ۱۰ کدامیک از مایع انرژی نامحدود است؟
- ۱۱ انرژی خورشید بیشتر است یا انرژی فسیلی؟ نه چه دلیل؟
- ۱۲ بشر چه مسکلی در ارتباط با انرژی دارد؟
- ۱۳ بشر انرژی را برای چه لارم دارد؟
- ۱۴ هدف از اختراع آسای نادی و چرخ آبی چه بوده است؟
- ۱۵ آیا می‌توان انرژی و کار را دو مفهوم جدا از یکدیگر دانست؟

درس ۱۲

در محل مرکز آمار،

سمینار آموزشی طرح آمارگیری از معادن کشور آغاز به کار کرد*

سرویس اقتصادی - سمینار آموزشی طرح آمارگیری از معادن کشور صبح امروز

در محل مرکز آمار ایران آغار به کار کرد

به گزارش روابط عمومی مرکز آمار ایران، در این سمینار که با شرکت بیش از ۳۰ نفر از کارشناسان و متخصصین مرکز آمار ایران و مسئولین اجرایی طرح از سازمان برنامه و بودجه^۱ اسان‌های کشور سرگزار می‌شود، دستورالعمل‌ها، نحوه تکمیل پرسشنامه‌ها، نگهداری، باریسی و آموزش مراحل مختلف طرح مورد بررسی قرار می‌گیرد

در طرح آمارگیری از معادن کشور در سال جاری، معادن ۲۶ نوع از ۳۶ نوع مواد معدنی موجود در کشور سرشماری شده و نقیه معادن بصورت نمونه‌ای مورد آمارگیری قرار خواهند گرفت

در این سرشماری اطلاعاتی پرامون تولیدات، فروش، سرمایه‌گذاری، هزینه‌ها، امکانات و ماشین‌آلات معادن، مشخصات مصرف کنندگان مواد معدنی، مشخصات کارکنان معادن، وام و ارز مصرف شده و مشخصات دیگر جمع‌آوری حسراهد شد اطلاعات حاصله پس از تکمیل و باریسی فنی به کمک کامپیوتر استخراج خواهد شد لازم به توضیح است که این سمینار به مدت ۳ روز ادامه خواهد داشت

* برگرفته از روزنامه «اطلاعات» شماره ۱۸۶۲۲، ۲۹ ارد ۱۳۶۷ 1 Planning and Budgeting Organization

روزنامه اطلاعات

روزنامه اطلاعات تا پیش از ۶۰ سال سابقه انتشار قدیمترین روزنامه‌ای است که در حال حاضر منتشر می‌شود. نخستین شماره آن در سال ۱۳۰۴ شمسی به شماره‌های راه یافت، و از آن تاریخ تاکنون به طور مرتب انتشار یافته است. این روزنامه به وسیله مؤسسه مطبوعاتی «اطلاعات» منتشر می‌گردد. روزنامه‌ایست سیاسی و اجتماعی مطالب آن شامل اخبار، تفسیرهای سیاسی، مقالات سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی، گزارش‌های مربوط به مسائل جامعه، تبلیغات و آگهی‌های تجارتهی و غیره است. این روزنامه خوانندگان فراوانی در میان همه طبقات اجتماعی دارد. مؤسسه «اطلاعات»، علاوه بر این، سه محله هفتگی به نامهای اطلاعات جوانان، اطلاعات هسگی، و دبای و ورزش، و نیز دو محله ماهانه به نامهای اطلاعات علمی، و اطلاعات اقتصادی و سیاسی منتشر می‌کند.

دَسْتُورِ الْعَمَلِ^۱ اسم مرکب سه دسور (اسم) + عَمَل (اسم) = دسورِ کار، راهمایی در ساره چگونگی انجام کار این واژه معمولاً در بوسه‌های اداری به کار می‌رود «دسور العمل مربوط به سرشماری در روزنامه مسسر حواهد شد»؛ «در سمنار طرح امارگیری از معادن، دستور العمل‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرند»

رَوَاطِبُ عَمُومِی اسم مرکب سه صفت و موصوف = بخشی از یک اداره که کارش ایجاد رابطه بس آن اداره و مردم است «روابط عمومی مرکز آمار ایران»؛ «روابط عمومی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی»

سَرشُماری اسم مصدر مرکب سه سر (اسم) + شُمار (اسم فاعل کوناہ از مصدر «شمردن») + ی (پسوند مصدری) = شُمردن افراد یک شهر، جامعه، کشور، و حر آن اسن واژه در مورد ائشاء سر به کار می‌رود «در طرح آمارگیری، معادن کشور سرشماری می‌شود» = تعداد معادن مُعَسَّس می‌شود

سَرمایه‌گذاری اسم مصدر مرکب سه سرمایه (اسم) + گذار (اسم فاعل کوتاہ از مصدر «گذاردن») + ی (پسوند مصدری) = پول نا چر قسمی که برای کاری، معمولاً تجارت، صرف می‌شود «مردم ناند پول خود را در کارهای بولندی سرمایه‌گذاری کنند»؛ «سرمایه‌گذاری دولت در کساوری در سال آندہ بش از سالهای گذشته است»؛ «دولت به رودی نحوه سرمایه‌گذاری در صعب را مشخص حواهد کرد»

کارگُی اسم فاعل مرکب سه کار (اسم) + کن (اسم فاعل کوناہ از مصدر «کردن») = فردی که در حانی و نا اداره‌ای کار می‌کند این واژه معمولاً به صورت جمع به کار می‌رود «کارکنان اسن اداره همگی به کار خود علاقه دارند»؛ «کارکنان معادن» = کسانی که در معدن کار می‌کنند، مَصْرَف‌کننده اسم فاعل از مصدر مرکب «مصرف کردن» = کسی که مصرف می‌کند «دسگاههای دولتی، مؤسسات مطوعاتی، و داسن‌آموران مصرف‌کنندگان اصلی کاغد هستند»

۱ ترکیب فارسی - عربی، تلفظ آن دسورُل عمل

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

آمارگیری، اسم مصدر ← آمار (اسم) + گیر (اسم فاعل کوتاه از مصدر «گرفتن») + ی (پسوند مصدری) = تعداد یا شماره چیری را معین کردن، معمولاً چیری که شماره آن رِیاد باشد، مانند حمصت، مدارس، شهرها، روستاها، و حر آن «آمارگیری از معادن کشور شروع شد» «در سال ۱۳۳۵ آمارگیری از شهرها و روستاها به عمل آمد» = تعداد شهرها و روستاها مشخص شد

پُرسشنامه اسم مرکب ← پرسس (اسم مصدر از مصدر «پرسیدن») + نامه (اسم) = ورقه‌ای که در آن سؤالات مربوط به چیری آمده است «پرسشنامه مربوط به سرشماری» = ورقه‌ای که در آن پرسشهایی مربوط به حسن، سن، میزان تحصیل، وضعیت ازدواج، تعداد فرزندان، و حر آن آمده است واژه «نامه» به صورت پسوند با بسیاری از اسمها اسم مرکب می‌سازد، مانند رورنامه، فولنامه، عهدنامه، کارنامه، اجاره‌نامه، عقدنامه، و حر آن «نامه» در این گونه ترکیبات به معنی «ورقه» است «تکمیل پرسشنامه» = نوشتن جواب در مقابل هر سؤال

جمع‌آوری اسم مصدر ← جمع (اسم) + آور (اسم فاعل کوناہ از مصدر «آوردن») + ی (پسوند مصدری) = جمع کردن و فراهم آوردن اشیاء سراسر «جمع‌آوری کتابهای قدیمی کارسب مشکل ولی دارای ارزش فرهنگی» «اطلاعات جمع‌آوری شده نشان می‌دهد که بیش از ۶۴٪ جمعیت کشور زیر ۲۵ سال هستند» «در سرشماری معمولاً اطلاعات مربوط به زندگی افراد بر جمع‌آوری می‌شود»

این صورت دوم دیده می‌شود

۴ در این سرشماری هر سه‌ها، امکانات و ماشینی آلات معادن جمع‌آوری خواهد شد «آلات» جمع «آلت» به معنی «وسایل، ابزارها، قطعه‌ها» است گاهی از آنس واره برای جمع سسی اشیائی که گونه‌های مختلفی دارند استفاده می‌شود. مثلاً «ماسس آلات» = انواع ماسس‌ها، مانند کامیون، تراکتور، و نا هر نوع وسیلهٔ ماسیسی، «حسی آلات» = انواع ظرفیائی که از حسی ساخته شده باشند، مانند کاسه، بشقاب، قوری، و حران این نوع جمع، که فقط در مورد دو سه کلمه به کار می‌رود، در واقع یک صفت و موصوف مفلوب است. **الاب ماسس ماسس آلات، آلات حسی م حسی آلات**

لارم به نادآوری است که این جمع فقط در محاوره، و بر گاهی در روزنامه‌ها دیده می‌شود و نباید آن را یکی از انواع جمع به حساب آورد

۳ به گراسی روابط عمومی مرکز آمار ایران

حرف اصافه «نه» به معنی «بر طبق»، «سار»، بر هسب «نه گراسی روابط عمومی» = بر طری گراس / سار گراسی روابط عمومی وارهٔ س از آن همسه مصاف است، یعنی به وارهٔ دیگر اصافه می‌شود. به مثالهای بر بوجه کند «نه دسور بحست وری، فردا همهٔ ادارات درلی تعطیل هسند» به گفتهٔ مقالات مسئول، اقدامات لارم جهت اشغال جوانان به عمل خواهد آمد» به سوسهٔ روزنامه‌ها، سریں ارران می‌شود، «به قول سعیدی «بی ادبی سریف است به حای آدمست — به همین لباس رساست سبانِ آدمست» = بنا به گفتهٔ سعیدی «نه» همچنین به اعار واره‌هائی ماسد دلیل، علت، واسطه بر اصافه می‌شود «به دلیل سرمای شدید، مصرف نفت افراس یافه است» «راه سهران — حالوس، به علت بارش برف سنگس، سسه شد» «او به واسطه بیماری سواسست سبر کار خود حاصر شود» این ساحت یک عبارت قندی به حساب می‌آید

۴ لارم به توضیح است که این سمیبار به مدت ۳ رور ادامه خواهد داشت

واژهٔ «لارم» به معنی «ضروری، واجب، مورد نیاز» است که می‌تواند به صورت صفت به کار رود،

نمونه‌ای؛ صفت نسبی — نمونه (اسم) + ی (پسوند بست) = حبری که حبه مثال و نمونه دارد «معدن به صورت نمونه‌ای آمارگیری می‌شوند» یعنی از هر ماده معدنی فقط یک نمونه گرفته می‌شود مثلاً ممکن است ۵ معدن آهن وجود داشته باشد که فقط یک معدن به عنوان نمونه و مثال به حساب می‌آید

ب — واژه‌ها و عبارتهای اصطلاحی

جاری = چیزی که هنوز تمام نشده، چیزی که در جریان است این صفت تیسر در مورد سال، ماه، و هفته به کار می‌رود، و معمولاً در نوشتار دیده می‌شود «طرح آمارگیری از معدن کشور در سال جاری انجام خواهد شد» «طی ماه جاری چندیس سار رزله روی داده است» «سمیبار آمورسی طرح آمارگیری در هفته جاری برگزار خواهد شد»

حاصله = به دست آمده «اطلاعات حاصله» «نتایج حاصله از سرشماری» = اطلاعات و ساحت‌هایی که به دست آمده است این واژه معمولاً در نوشته‌های اداری دیده می‌شود
لارم به توضیح است که = توضیح، ضروری و لارم است» «لارم به توضیح است که اساس یادگیری زبان شنیدن و تکرار است»

پ — ساختهای نحوی

۱. مُتَّحَصِّصِینِ مَرکَرِ اَمارِ ایرانِ و مَسئولِینِ اِحرایِ طَرحِ

برخی از واژه‌های عربی با پسوند «-ین» (in) جمع بسته می‌شوند؛ مُتَّحَصِّصِینِ + س — محصِّصِینِ، مَسئولِینِ + ی — مسئولین این پسوند جمع مخصوص زبان عربی است، و از آن رو هیچ واژه فارسی را نمی‌توان با آن جمع بست. مثالهای دیگری از این جمع مَعْلَمِینِ، حاصِرِینِ، عَاسِینِ، مُحترِعیینِ، مُحالِقیینِ، مؤمِینِ، مؤلَمِینِ، و حر آن لارم به یادآوری است که تعداد این جمعها در فارسی زیاد نیست، و از سوی دیگر، همه این واژه‌ها را می‌توان با نشانه «ان» فارسی جمع بست مَعْلَمانِ، حاصِرانِ، مُحالِقیانِ، مُحترِعیانِ، مؤلَمانِ، مؤمِانِ، مؤلَمانِ در نوشته‌های حوَب اعلیٰ

در من بر، جای بعضی از واژه‌ها حالی مانده است. واژه مناسب را از جدول پایان من جدا کنید و به حاش نگذارید

من دسمن دوستانِ خویشم!*

من موحودی^۱ و لاعر هسسم که همه^۲ دنده اند و نه حوی مرا^۳ حمأ^۴ هرچه^۵ نام را بداند اما^۶ اسب اندامُ حصری^۷ من^۸ و از کارهای من^۹ سوئد، بسس دارم^۱ بفهمد^{۱۱} که هسسم؟

اگر از من^{۱۲} جای بو^{۱۳} است؟ خواهم^{۱۴} معمولاً در هر حائنی که^{۱۵} از مردم در کنارِ هم هستند من^{۱۶} هسسم در^{۱۷} ار حانه‌ها،^{۱۸} اداره‌ها، در^{۱۹} و حانان، در ابوس و ساکسی و^{۲۰} و در حیلی جاهای^{۲۱}، من در^{۲۲} مردم هسسم در حانه‌ها از من در^{۲۳} پدبرائی و^{۲۴} مر، در حصه‌های قسنگ^{۲۵} می‌کسند سساری از^{۲۶} مرا^{۲۷} دوست^{۲۸}، آنها از^{۲۹} با شب^{۳۰} می‌کند و مُرد می‌گیرند، آبوت^{۳۱} را که با رحمت نه^{۳۲} آورده‌اند برای حربدن من^{۳۳} می‌کند

دوسان من، نه من علاقه^{۳۴} دارند و حی^{۳۵} رور هم نمی‌نواسد^{۳۶} مرا تحمل کند اما من نا^{۳۷} آنها^{۳۸} هسسم و نه آنها^{۳۹} و ریان می‌رسام آنها نه انداره‌ای نام من مهربان^{۴۰} که وقتی نه من^{۴۱} مُربأ بر من بوسه می‌رند اما من^{۴۲} آنها را مسموم می‌کنم لب و دندان و دهان و ربه آنها را^{۴۳} و رود و بدبو و^{۴۴} می‌سارم هر^{۴۵} نه من ششتر علاقه داشسه^{۴۶} دشمنی من نا او سسر خواهد^{۴۷}

من هر سال^{۴۸} بر از دوسان خود را در دسا نه قتل می‌رسام برشکان خوب^{۴۹} که من قابل مردم آنها نارها نام مرا به عنوان یکی از^{۵۰} سلامت اسانها اعلام کرده‌اند اما^{۵۱} می‌کنم که چرا^{۵۲} سساری از مردم^{۵۳} از من بر نمی‌دارند و مرا ترک نمی‌کند

مثلاً، کاعد و فلم ار حملهٔ وسابلی لارم برای نوشتن هستند تا فعل «داشتن» به معنی بیار و احصاح
 اسب «س فعلاً کاعد و فلم لارم ندارم، خون نمی‌برام موسم» = بیار ندارم تا فعل «بودن» به
 معنی ضرورت و الزام بیر هست، یعنی چیزی که ضروری است و با کاری که باید انجام شود «در
 رمنسان لباس گرم لارم اسب»، «رفس شما لارم اسب» = لارم است که بروید، «لارم بستت سروید»
 = بروید، «این کار لارم بستت» = باید انجام شود
 معمولاً به منظور جلب توجّه خواننده به یک موضوع مهم، از ساحت «لارم به است که» استفاده
 می‌کنیم «لارم به توضیح اسب که» = توضیح این موضوع ضروری است، «لارم به ندگر اسب
 که برای رسیدن به هدف کوسس لارم است»، «لارم به داداوری اسب که سمنار ساعت ۸ صبح
 فردا شروع به کار خواهد کرد»

* تمرین ۵۳

- به برشهای زیر به صورت حملهٔ کامل پاسخ دهید
- ۱ موضوع سمنار چیست؟
 - ۲ این سمنار در کجا تشکیل می‌شود؟
 - ۳ چه کسانی در این سمنار شرکت دارند؟
 - ۴ آمارگیری از معادن کی انجام می‌شود؟
 - ۵ چه موضوعاتی در سمنار بررسی می‌شود؟
 - ۶ نوع این سمنار چیست؟ ساسی، علمی، مذهبی ؟
 - ۷ مدت سمنار چقدر است؟
 - ۸ در سرشماری از معادن چه نوع اطلاعاتی گردآوری خواهد شد؟
 - ۹ به چه وسیله‌ای اطلاعات به دست آمده را استخراج می‌کند؟
 - ۱۰ چه مربوط به سمنار از چه طریقی به روزنامه رسیده است؟

روابط مصر و لیبی بهبود می‌یابد^{*۲}

تهران — واحد مرکزی خبر^۳

تک رورنامه اردبی دیورور گزارش داد^۴ انتظار می‌رود^۵ مقام‌های مصر و لیبی به رودی در قاهره ملاقات کنند، نا دربارۀ نحوهٔ بهبود روابط خود که حدود یارده سال است به سبب بی‌اعتمادی^۶ و تلیعات حصنامه تیره شده بود، به گفتگو پردازند به گزارش خبرگزاری^۷ امارات عربی متحده،^۸ رورنامه «الترای» نوشت رهبر لیبی سر ابرار تمایل کرده که نا شرکت مصر در کفراس آیده سران^۹ عرب موافقت نماید امکان بهبود روابط هنگامی مطرح شد که رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین^۱، به میابخی گری^{۱۱} بین این دو کشور پرداخت این رورنامه نوشت وی در ملاقات رور نکشسۀ خود نا رئیس جمهوری^{۱۲} مصر گفت رهبر لیبی برای مارک و مردم مصر احترام قائل^{۱۳} است منابع سیاسی خاطر نشان ساختند، رهبر لیبی همچنین قول داده که مسارۀ سلطعانی علیۀ^{۱۴} مصر را از سر بگیرد. این تلیعات از چند ماه قبل قطع شده است^{۱۵} رئیس «ساف»^{۱۶} در سال جاری چندین بار از این دو کشور دیدن کرده،^{۱۷} تا روابط بین این دو همسایه را بهبود بخشد این رورنامه نوشت مصر از لیبی تقاصا خواهد کرد^{۱۸} احاره دهد از حریم هوائی آن برای مسافرت از قاهره به تونس، الحریره و معرب استفاده کند در حال حاضر، هواپیماهای مصری برای پرواز به این مقصدها، از مدیترانه عبور می‌کنند مقامات قاهره اخیراً به هواپیماهای لیبی احاره داده‌اند برای سوخت‌گیری^{۱۹} در مصر توقّف نمایند^۲

* رورنامه اطلاعات، شماره ۱۸۶۴۲، ۲۹ اذر ۱۳۴۷

با آنکه خود لباس سفید و ^{۵۲} بر تن دارم، ^{۵۵} را آلوده می‌کنم هر جا که می‌^{۵۶}، هوای
آن ^{۵۷} کثیف می‌شود که ^{۵۸} به سرفه می‌افسند من به ^{۵۹} به دوستان خود ریان می‌رسانم ^{۶۰}
کسانی را هم که با دوستان و ^{۶۱} من همکار و همشیر هستند ^{۶۲} می‌کنم حتماً تا حالا مرا ^{۶۳}،
بله ^{۶۴} حدس زده‌اید من «سیگار» هستم

کوچک، می‌شناسند، رودر، مرا، سیوند، باعصر، من، برسند، درساره، می‌توانند،
می‌خواهند، بهر، سناری، قطار، روی، کجا، هم، میان، گفت، معاره‌ها، مردم، عده‌ای، دیگر،
کوچه، دارند، صبح، نک، سنار، حرج، نگهداری، پولی، اسای، کنار، صرر، سدن، سناه،
دست، حلی، کس، دشمنان، هستند، دست، می‌رسند، دشمن، باشند، حرات، همه، دوری،
چمان، دُرس، بلکه، بحد، نارهم، ناراحت، هزاران، سها، همه، علاقمندان، شاحنه‌اند،
بمیری، ناشم، همه‌جا، می‌دانند، بود

۷ **حَرِّ گِرَارِی** = اداره نادرنگاهی که کارس جمع‌آوری حمر برای رورسامه، رادسو، و حمر ان است
«حمرگزارِی یوناندریس گراس داد که رلرله‌ای نه فدرت ۷/۲ رسر^۱ در ارمستان روی داده است» «نه
گراس حمرگزارِی ناس، ان رلرله ساعت چهاروست و دو دهنه نامه اد افاق اماده»

۸ **إِمَارَاتِ عَرَبِيَّةٍ مُتَّحِدَةٍ** (United Arab Emirates)

۹ **سَر** = هسب نالای بدن محاراً نه معنی رسی، نالانرس مقام ساسی در معنی اول هسسه نا «ها» جمع
سهه می‌سود، ولی در معنی دوم هسسه نه صورت جمع نا «ان» نه گزار می‌رود و نه صورت مفرد «سرا ان»
کسور عربی در کُفراس سرکت دارنده» «حمرگزارِی رور گراس می‌دهد که کفراس سرا ان سر و عرب
در ابده تردک سکل می‌سود» در سساری ار برکنات دنده می‌سود، ماسد سراسر، سرکرده = رُسی،
فرمانده، سراسان = رسی ناسانها، سردهه = رسی گروه، سرکارگر، و حر ان

۱۰ **سَارِمَانِ آرَادِي بَحْثِي فِلَسْطِينِ** (Palestine Liberation organization)

۱۱ **مِیَانِحِي گِرِي** اسم مصدر ممانحی (صفت) + گری (سوید مصدری) = نه وجود آوردن صلح و
دوسی س کسان که جنگ و دعوا دارند، اشنی دادن دو نفر که در حالت مهر هسند، رساطب کردن «سا
مانحی گری می، دعوا ی او نا برادر س نه ناان رسند» «ساف، سن مصر و لی ممانحی گری کرده است»
سوید «گری» نا بعدادی ار صفهان ی که احرا بها «ی» است اسم مصدر می‌سارد، مماند وحسی گری، لاسالی
گری، صومی گری

مانحی = کسی که س دو نفر صلح و اسی نه وجود می‌آورد «سارمان مللی متحد معمولاً نفس ممانحی را س
کسورها افا می‌کند»

۱۲ **رُئِيسِ جُمْهُورِي** اسم مرکب (مرکت اصالی) = بالانرس مقام ساسی و اداری در یک حکومت
جمهوری «رُئِيسِ جُمْهُورِي ناکسان در یک حادثه هوایی نه قبل رسند» «رُئِيسِ جُمْهُورِي فراسه از سوروی
دندن می‌کند» ان مرکت معمولاً نه صورت «رئیس جمهور» نه کار می‌رود «رُئِيسِ جُمْهُورِ امريکا نه لی
هُسدار داد» «رئیس جمهور رومانی برای یک دندار سه روره نه چن رف»

۱۳ **قَائِلِ بُوْدُن** = اعماذ داسس، قول داسس «من نه وجود خدا قابل هسب» = معنف هسب «ار احرام
رنادی برای اسادس فائل است» «مردم برای داسمدان اررس فراوان فائلند»

۱۴ **عَلِيَّه** = برصد، نه ضرر، نه ریان «نه می قول ندهند که کاری علنه من احام سواهد داد» = کساری
سواهد کرد که نه ریان می‌ناسد «در ماههای احرا اقدامات وسیعی از طرف دولت علنه ساحتفجان صورت /

۱ راجد اداره گری رلرله بلفظ ان «Rishra»

توضیحات

۱ چاپ = بوسن و بصور کردن نوشته‌ها بر روی کاغذ به وسیله آلات و ابزار ماسنی «حباب اسن کسان حدود ۶ ماه طول کشید» «به نوشته نک رورنامه چاپ اُردُن» = رورنامه‌ای که در کسور اردن چاپ می‌شود، «عکس شما را در صفحه اول رورنامه چاپ کرده‌اند»

۲ بهبود یافتن = خوب شدن، بهتر شدن، عادی شدن «روابط مصر و لسی بهبود می‌یابند» = رابطه در کسور دوستانه می‌شود، «بهبود وضع اقتصادی موط به بالا رفتن میزان تولید است» در محاوره اغلب به صورت «بهبودی» (اسم مصدر) و به معنی «سلامت» به کار می‌رود شمار هبور بهبودی کامل ساخته است، «بهبودی شما را از حد اویند بزرگ خواهام» = از حد می‌خواهم که به شما سلامتی^۱ بدهد

۳ واحد مرکزی خبر = Central News Agency (= Central Unit for News)

۴ گزارش دادن = اطلاع دادن خبر دادن، شرح دادن «رورنامه‌های عصر گراس دادند که به رودی نک موافقت نامه اقتصادی بین دو کسور ایران و ناکسان به امضا خواهد رسید» واژه «گراس» به بهایی و به صورت نک اسم سر به کار می‌رود^۱ «رورنامه‌ها گزارشهای مفصلی در اس تازه منتشر کردند» «به گراس رورنامه‌های صبح، بحسب‌وربر از مناطق شمالی کسور با ردد می‌کند»

۵ انتظار رفتن = مورد انتظار بودن، احسان داسن «اسطار می‌رود که طرف دو سه رور آینده هوا چهار درجه گرم‌تر شود» به صورت گذشته اسم‌رای میر به کار می‌رود که معمولاً به معنی چیزی است که مورد انتظار بوده ولی انجام شده است «همه گذشته اسطار می‌رفت که هوا گرم‌تر شود» (= ولی گرم‌تر شد) فعل پس از آن همیشه به صورت حال التزامی است در محاوره عادی به کار نمی‌رود

۶ بی‌اعتمادی اسم مصدر به بی‌اعتماد (صفت معنی) + ی (پسوند مصدری) = بداسن اعتماد، مطمئن بودن «روابط دوستانه دو کسور به علت بی‌اعتمادی سسب به بکدنگر، بره شده است» «بی‌اعتمادی رسیدگی را مشکل می‌سازد»؛ «شما نباید سست به هر کس و هر چهر بی‌اعتماد ناشند»

۲ نک به نابرس ص ۱۲۱

۱ «سلامتی» صورت محاوره‌ای «سلامت» است

- ۳ چرا روابط مصر و لیبی سده شده است؟
- ۴ چرا مقامهای مصری و لیبی می‌خواهند با یکدیگر ملاقات کنند؟
- ۵ آیا ملاقات مقامهای دو کشور حتمی است؟ به چه دلیل؟
- ۶ خبر بهبود روابط در کشور چگونه منتشر شده است؟
- ۷ از کجا می‌فهمیم که صانه رهبر لیبی با رهبر مصر بهبود یافته است؟
- ۸ رهبر لیبی چه قولی به مصر داده است؟
- ۹ نقی «ساف» در بهبود روابط دو کشور چیست؟
- ۱۰ رئیس «ساف» در ملاقات خود با رئیس جمهور مصر چه موضوعی را به وی گفته است؟
- ۱۱ آیا در حال حاضر تعلقات خصمانه علیه مصر همچنان ادامه دارد؟
- ۱۲ هواپیمای مصر در حال حاضر چگونه خود را به کشور معرفی می‌رساند؟
- ۱۳ خبر روزنامه «الرأی» چیست؟
- ۱۴ خبر این روزنامه را چه معنی گزارش کرده است؟
- ۱۵ روزنامه «اطلاعات»، خبر مربوط به ملاقات سران مصر و لیبی را از کجا به دست آورده است؟

گرفته است» مصاد آن «نه بفع، نه سود»

۱۵. قَطْع کردن = تُریدن، ادامه ندادن «در حبه‌های حسک را قطع می‌کنند» = می‌نُرد، «دکتر نای حیو او را قطع کرد»، «من دوسی خود را با او قطع کردم» = سُوَف کردم، دیگر با او دوست نسیم، «دو کشور مدنی است که سلطام علیه یکدیگر را قطع کرده‌اند» = نه سلطام علیه یکدیگر ادامه نمی‌دهند

۱۶. «ساف» = سازمان آزادی بخش فلسطینی

۱۷. دیدن کردن (از)، ناردید کردن، نه دیدن کسی یا نه نمازای جائی رفس «نه گراس واحد مرکزی حبر، امروز رئیس جمهور از کارخانه هواپیماسازی دیدن کرد» «ماه آینده ورسر امور حارحه اسران از هدرسان دیدن خواهد کرد» این بها فعلی است که از دو مصدر ساخته شده و معمولاً در ورسا به‌ها و بوسه‌های رسمی دیده می‌شود

۱۸. تَقاصاً کردن = حواس، خواهش کردن، درخواست کردن «او از من تقاصاً کردمعداری پول نه او بدهم» = خواهش کرد، حواس، «سر من از دحرا امای ابدی بقاصاً کرده است با او اردواج کند» = خواهش کرده است، درخواست کرده است یا فعل «داسس» سر نه کار می‌رود «بقاصاً دارم سا مرخصی من موافق فرماید» نه صورت مصاف سر نه کار می‌رود «او از من بقاصای معداری سول کرد»، «سر من از دحرا او بقاصای اردواج کرده است»، «من بقاصای مرخصی دارم»، «بقاصای سما چیست؟»

۱۹. سوحت گیری، اسم مصدر = رخص سرس در محرن هواسما، ماشنس، کسی، فطار، و حیران «هواپسماهای جنگی می‌بوانند در هوا سوحت گیری کنند»، «هواسمای ما برای سوحت گیری حدود سبم ساعت در فرودگاه بهران بوقف کرد»، «کسی برای سوحت گیری نه بندر آمد»

۲۰. تَوَقَّف کردن / نَمُودن = ماندن، اسبادن «وربر معادن در سفر خود نه راپن، نکا روز در هند بوقف خواهد کرد با امامات آن کشور نه مذاکره سردارده» «بوقف» نه صورت یک اسم و نه طور مستقل سر نه کار می‌رود «توقف می در آن سهر حد ماه نه طول انجامد»، «بوقف مبروع»

تحرین ۵۵

باسح پرسشهای زیر را بنویسد

۱ آیا هواپسماهای لیبی می‌توانند به قاهره بروند؟

۲ مصر از لیبی چه تقاصاتی دارد؟

بر اساس گزارش هراس پرس، ویرای نعت شش کشور حلیح فارس بیر قرار بود
دیور در منامه تشکیل جلسه دهد

توصیحات

۱ گشایش اسم مصدر گشای (ساک حال از مصدر «گشودن») + س (سوند مصدری) = افصاح، شروع «ویرای نعت کشورهای عسواونک فل از گشاس کفراس اونک وارد بهران سندن» = فل از افصاح، فل از شروع اولی جلسه محاراً به معنی «راه حل» «گشاس این مسکل کار حدان انسانی بسب» = حل کردن، نار کردن مسکل؛ «امدوارم در دو سه روز انده گشاسی در این کار به وجود انده» = مسکل حل سود، راه حلی برای این کار سدا سود

گشایش یافتن = افصاح سدن کفراس، سمناره سورا، جلسه، و حران «دبرور اولی جلسه سارمان ملل گشایش یافت» این فعل مخصوص سرهای اداری و روزنامه‌ای است در محاوره «افصاح سدن» به کار می‌رود
۲ آمیختگی صفت سسی = مربوط به است «نداسر امسی» = اقداماتی که برای حفظ است انجام می‌سود، «فل از ورود رئیس جمهور نداسر امسی سندی به عمل آمده بود» «مقامهای امسی» = کسانی که مسئول حفظ است هستند، مثلاً، پلس «مقامهای امسی گمشد به منظور حفظ جان مهمانان خارجی نداسر امسی حدیدی ندارک دنده سده است»

۳ تدارک دیدن = فراهم کردن، آماده کردن، بهمه کردن «دبرور به نندار یکی از دوساسم رسم ناهار مفصلی ندارک دنده بود تا هم ناهار خوردیم»

۴ رفت و آمد اسم مرکب = رفتن و آمدن «رفت و آمد هوایی» = رفتن و آمدن هواپیماها؛ «سالها س من و او رفت و آمدی سود» = به من به نندن او می‌رسم و به او به نندن من می‌آمد این واژه می‌بواند به صورت «آمد و رفت» به کار رود «در چند ماه احمر، آمد و رفتی (رفت و آمدهایی) سن سران دو کشور صورت گرفته است»

۵ مَموع صفت = مع سده، کار نا حبری که ساند انجام داد «ورود مَموع» = ساند وارد سوند؛ «سنگار گسندن مَموع» = ساند سنگار نکسند؛ «نارکسنگ اکنداً مَموع» = به هیچ وجه ساند ماسس را نارک نکند؛ «در کشورهای اسلامی، مسررب الکلی از حرهای مَموع به سمنار می‌رود» مَموع کردن مع کردن «سلس

نهمین اجلاس سران کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در بحرین گشایش یافت^۱

● تهران - واحد مرکزی خبر نهمین اجلاس سران کشورهای عضو شورای همکاری

خلیج فارس، دشب کار خود را در منامه بانهبحرین آغاز کرد

به گزارش فرانس پرس از منامه، مقامات بحرین تدابیر امنیتی^۲ شدیدی بدارک
دیده‌اند^۳ و رفت و آمد^۴ هوایی کشور را به منظور تسهیل ورود امرای خلیج فارس ممنوع
کرده‌اند^۵ قرار است علاوه بر پادشاه عربستان، امیر کویت، امیر قطر، امیر امارات و
سلطان عمان در اس اجلاس شرکت کنند دیر کل^۶ شورای همکاری خلیج فارس روز
گذشته اعلام کرد، این اجلاس که پس از برقراری^۷ آتش‌سوزی^۸ همگ ایران و عراق برای
بحسبیتین بار تشکیل می‌شود، در چهار جلسه برگزار خواهد شد و روز پنجم به پایان
می‌رسد سران کشورهای شورای همکاری خلیج فارس دیروز قبل از گشایش اجلاس
برای تعیین موضوع مورد بحث با یکدیگر دندار کردند

امیر امارات در مصاحبه با خبرگزاری «الخلیج» با اشاره به اهمیت نقش شورای
همکاری خلیج فارس در نزدیک کردن مواضع اسران و عراق، شکس سست^۹
مذاکرات صلح ایران و عراق را مورد ناکند فرار داد

بر اساس اطلاعات رسیده از دفتر شورای همکاری خلیج فارس، رهبران شیخ
شین‌های^۱ خلیج فارس علاوه بر اس، وضعیت منطقه، گامهای صلح «ساف» پس از
اعلام تشکیل کشور فلسطین و سر سحران لسان و همکاری^{۱۱} های چند حاسه^{۱۲} را
بررسی خواهد کرد

* روزنامه «اطلاعات»، شمار، ۱۸۶۴۲، ۲۹ اذر ۱۳۶۷

- باسح سوالات زیر را به صورت جمله کامل بنویسید
- ۱ اعضاء شورای همکاری خلیج فارس به چه منظور قبل از امضای اجلاس با یکدیگر ملاقات کردند؟
 - ۲ بهمس اجلاس این شورا با شرکت چه کشورهایی تشکیل می‌شود؟
 - ۳ چرا رفت و آمدهای هوایی در بحری ممنوع شده است؟
 - ۴ دسر کلّ این شورا چه چیزی را اعلام کرد؟
 - ۵ آیا این شورا پس از برقراری آس‌س‌س بین ایران و عراق اجلاس دیگری هم داشته است؟
 - ۶ موضوعهای مورد بحث این اجلاس چه هستند؟
 - ۷ آیا وررای نفت کشورهای خلیج فارس هم تشکیل جلسه داده‌اند؟
 - ۸ چه مقامی با خبرگزاری «الحلیج» مصاحبه کرده است، و چه گفته است؟
 - ۹ این شورا در کدام کشور تشکیل شده است؟
 - ۱۰ آیا این شورا درباره «سازمان آزادی‌بخش فلسطین» هم کاری انجام خواهد داد؟
 - ۱۱ این شورا همکاریهای چند جانبه بین چه کشورهایی را بررسی خواهد کرد؟
 - ۱۲ آیا دو کشور ایران و عراق هنوز در جنگ هستند؟
 - ۱۳ خبر مربوط به بهمس اجلاس این شورا را در روزنامه اطلاعات از چه دستگاهی گرفته است؟
 - ۱۴ نفس این شورا در ارتباط با چه مسئله‌ای اهمیت دارد؟
 - ۱۵ چه مقامی در این اجلاس شرکت دارند؟

(انشاء)

موضوع انشاء درباره نفت و اهمیت آن در زندگی امروز بشر هر چه می‌دانید بنویسید

رف و آمد او مصلها را در این حیابان ممنوع کرده است» «حال شمار نُحرایی امت و دگر ملافات با او را ممنوع کرده» = ساند کسی با او ملاقات کند

۶ **دَییر کُلْ** اسم مرکب صفت و موصوف = نالانریں مقام احرا بی نک سارمان، سورا، اسحص، اتحادیه، و حران «دسر کل سارمان ملل امروزه نه بارس رف» «دسر کُلْ شورای همکاری جلیح فارس» و ازه «کُلْ» نه معنی «همه، تمام» یا بعضی از اسمها یا صفتها عنوان سعل یا مقام دولتی را می سارد مثلاً، مُدیر کل، ریس کل، دادستان کل، «مدیر کل سیاسی وزارت امور خارجه»، «رئیس کل شهر یابی»، «دادستان کل کشور».

۷ **برقراری** اسم مصدر = برقرار شدن، برآسندن، اتحاد شدن، بدنه آمدن «برقراری آتش س» = نه وجود آمدن اس س» «از زمان برقراری صلح، رفت و آمد س دو کشور برقرار سده است»

۸ **آتش س**، اسم مرکب سه اس س (اسب) = یوسف جنگ «پس از حد شمال جنگ، سراسحام دو کشور اس س را پذیرهند»، «پذیرس آس س نه معنی نایان جنگ است»، «سال گذشته س دو کشور اس س برقرار گردند»

۹ **پُن سست** صفت مرکب سه س (اسم) + سست (اسم مفعول کوتاه) = راهی که نایان سسه ساند «کوهه س سست» = کوهه ای که نایان سسه است محاراً نه معنی «مابع، گرهگی» «مداکرات نه س سست کمنده سده است» = نه مابع برحورد کرده، بدون سجه موقوف سده است «دسر کل سارمان ملل سعی می کند مذاکرات صلح را از س سست خارج کند» = س سست را رفع کند «اس س سست طولانی در گفگوهای صلح ناند سکنسه سود» = ناند برطرف سود و گفگوها دوباره از سر گرفته سود

۱۰ **شیخ فسیبی** اسم مرکب = حائی که «سح»، بی سست محاراً نه معنی کشور یا حکومتی است که رئیس آن یک سح عرب است، سلطان سس = کشوری که حاکم آن یک «سلطان» است، امیر سس = کشوری که رئیس آن یک «امیر» است

۱۱ **همکاری** اسم مصدر سه همکار + ی (سویب مصدری) = کمک، یا نكدنگر کار کردن، شرکت کردن در کاری «از همکاری سنا مستکر» «همکاری او برای من سنا با ارس بود» **همکاری کردن** = نه نكدنگر کمک کردن، شرکت در کار نكدنگر کردن «مردم ناند در امور کشور با دولت همکاری کنند»

۱۲ **چند حایه** صفت سسی = دارای چند جانب با طرف «س سوری و امریکا همکاریهای علمی در حایه و نود دارد» «س کشورهای اروپایی همکاری اقتصادی چند حایه دنده می سود» «گفگوهای چند حایه س کشورهای عرب در جریان است»

توضیحات

۱. **حواسنار** صفت فاعلی^۱ = خواهد، کسی که حصری را می‌خواهد «مردم حواسنار درسی و رفاهت با نکتدنگر هستند»؛ «سلامت و موفقت سما را از حدارند بررگ حواسنارم» = می‌خواهم این واژه تفسیر در زبان بوشناری به کار می‌رود یا فعل «شدن» بر به کار می‌رود

۲. **بدو** = آغاز، ابتدا «مفسر سگلاذیس در بدو ورودش به بهران با خبرنگاران مصاحبه کرد» این واژه بیشتر در زبان بوشناری به کار می‌رود

۳. **دیر پای** صفت مرکب به دیر (صفت) + پای (اسم فاعل کوتاه از مصدر «ساندن») = دارای سانسفه طولانی، فذنی مخصوص زبان ادبی است

۴. **صلیح حویانه**، صفت / قدم مرکب به صلح حوی (اسم فاعل کوتاه) + انه^۲ = حواسنار صلح، حواهان صلح «رهبران دو کشور برحورد صلح حویانه‌ای با نکتدنگر دانستند» «دعواها را می‌بوان به روسی صلح حویانه حل و فصل کرد» این واژه مخصوص زبان روزنامه است مرادف ان «سُالفت امر»

۵. **به نقل از** = بازگو شده از (معنی دیگر)، تکرار شده از این عبارت هنگامی به کار می‌رود که بخواهم منبع خبر یا موضوع گفته شده را نام کنم مثلاً، «روزنامه اطلاعات به نقل از روزنامه کیهان سوسست که سه رودی کفراس صلح سسکل می‌سود» یعنی، خبر سسکل کفراس صلح را روزنامه اطلاعات از روزنامه کیهان گرفته است به سخن دیگر، منبع خبر روزنامه کیهان است؛ «لغت نامه دهخدا معنی بعضی از واژه‌ها را به نقل از فرهنگ مُسن آورده است» این عبارت فقط در روزنامه‌ها و سون علمی دیده می‌سود

۶. **حاکمی** = بازگو کننده، دلالت کننده، سنان دهنده «ابر ساه حاکمی از نازان است» = سنان می‌دهد که به رودی نازان خواهد نارد؛ «حده‌های سما حاکمی از حوسحالی است» = بازگو کننده حوسحالی سمساست فعل و بعد از عبارت «حاکمی ان» همسه دو اسم می‌آید «گر به حاکمی از اسدوه است»؛ «گر به حاکمی از ان است که شما اندوهگن هستند» ولی به صورت فعل مرکب «حاکمی بودن» حرف اصافه «از» حذف می‌سود و بر سس از آن تک فعل یا تک جمله کامل می‌آید «گزارش خبرگزارها حاکمی است که دو بحسب وریر حدس سناست با نکتدنگر مذاکره کرده‌اند» = گزارس سنان می‌دهد که این سناست مخصوص زبان روزنامه است

۷. **آزار دهنده** = اسم فاعل = حصری که موجب آزار و ناراحتی است، ناراحت کننده «حرفهای او برای من

۲ یک به از ما ۳ ص ۴۵

۱ یک به ص ۸۴

* در جریان دیدار از پکن

«گان‌دی» حواستار^۱ «آعازی بو» در روابط چین و هند شد

بهران - حرگراری جمهوری اسلامی

بحسب‌وریر هند، اولس رهبر این کشور که در طول ۳۴ سال گذشته از چین دیدار می‌کند، دی‌رور در بدو^۲ ورود به پکن حواسار «آعاری بو» در روابط دو کشور شد و قول داد که ماریعات دیرپای^۳ دو کشور به طرفی صلح حویانه^۴ حلّ و فصل شود

گزارش یونان‌دپرس به نقل^۵ از «شین هوا»، حرگراری رسمی چین حاکست^۶ گان‌دی به مدت حدیدین ساعت با بحسب‌وریر چین در مورد مسائل مختلف مورد علاقه دو کشور مذاکره کرد و روی این نکته که اختلافات دو طرف سر سر مررهای مشترک دو کشور همچنان آرار دهنده^۷ ترس مسئله در روابط چین و هند است، توافق کردید^۸

بحسب‌وریران چین و هند معهد شدید^۹ که سرای حلّ و فصل صلح حویانه این ماریعه کوشش کند

سانراین گزارش، بحسب‌وریر چین گفت در عین حال که مشکل مررهای دو کشور ماریعی در راه بهمود روابط چین و هند است، دو کشور دیگر نباید به هیچ سرحورد مسلیحانه^۱ دیگری متوسل شوند^{۱۱}

شایان^{۱۲} ذکر است، از سال ۱۹۸۱ تاکنون هشت دور گفتگوهای مرری سن چین و هند بی‌سیحه مانده است و هر دو کشور در طول مرر ۴۵۰۰ کیلومتری خود سرروهای نظامی مسرکر کرده‌اند^{۱۳}

* رورمانه اطلاعات، شماره: ۱۸۶۲۲، ۲۹ ادر ۱۳۶۷

* تعریض ۵۸

هر یک اردو جمله ریر را با استفاده از «حاکی ار» و «حاکست که / حاکی ار آست که» به

صورت یک جمله باریوسی کید

مثال او چاق است او پُرحور است

چاقی او حاکی ار پُرحوری اوست

چاقی او حاکبست که عدا ریاد می‌حورد / چاقی او حاکی ار آست که عدا ریاد می‌حورد

۱ من حسه هسم من ریاد کار کرده‌ام

۲ رمبها بر هسند مثل اینکه دشت ناران نارنده است

۳ رفتار اس بچه خوب است این بچه ترستِ خوب دارد

۴ شما موفق هسند شما تلاش و کوشش سسار کرده‌اید

۵ او ایشها ندارد بی‌اشبهائی نشانه شمارست

۶ رنگ سما پرنده بود پرندگی رنگ دلیل برترس است

۷ حرگزاربها گزارش دادند بین دو کشور روابط مسالمت‌آمیز وجود دارد

۸ رورنامه‌ها نوشتند که بحست‌وربر هند نه پکن وارد شد

۹ بحست‌وربر هند نه چس رفت روابط دو کشور بهبود یافته است

۱ بروهای دو کشور در ست مرزهای مشرک مسمر کر سده‌اند سن دو کشور حطر جنگ

احساس می‌شود

* تعریض ۵۹

باسخ پرسشهای ریر را به صورت جمله کامل بسوسند

۱ بحست‌وربر هند در حران دیدار خود ار چس چه چبری را حواسته است؟

۲ آیا روابط هند و چس با کون دوسانه بوده است؟

ارار دهنده بود» = مرا ناراحت می‌کرد؛ «نکاری تک مسئله آزار دهنده برای جوانان است» = جوانان را آذین می‌کند؛ «مرر مشترک گاهی به صورت تک مشکل آزار دهنده در می‌آید» = ساعت ساراچی و آزار دو کشور می‌شود؛ «سرماحوردگی تک نزاری کنسده سسب ولی ارار دهنده است»

۸ تَوَافُقُ كَرْدَن = نا یکدیگر موافقت کردن، حرف یکدیگر را قبول کردن «دو کشور روی مسئله مررهای مشترک هنوز توافق نکرده‌اند» به صورت اسم سر به کار می‌رود «توافق سا او سرای مس سساز مشکل است، ربرا او آدمی خودخواه و لحوح است»؛ «اس نکهه که احتیلاف مرری به روابط حس و همد صدمه می‌رند، مورد موافقی دو طرف است»

۹ مُتَّفَهِّدُ شَدَن = انجام کاری را قبول کردن، قول دادن جهت انجام کاری «مس مسعهد سنده‌ام که هر ماه ملعی نه او کمک کم» = قبول کرده‌ام که همراه مقداری پول به او بدهم؛ «بو ساند مسعهد سسوی کسه دنگر سا ادمهای نادرست معاشرت نکنی» = قول بدهی؛ «بحسب و ربران دو کشور مسعهد سسند که احتیلاف مرری را به طور مسالمت امر حل و فصل کنند»

۱۰ مُسَلِّحَانِه صَف سَلِّح (صفت) + انه (سوند) = همراه نا اسلحه، تَوَافُقُ سا حُوسَب و حنگ «در کشور ناکون حدس ناز برحورد مسلحانه داشته‌اند» = نا یکدیگر حنگ کرده‌اند «ناید سعی کرد سا اسحا که ممکن است حلو برحوردهای مسلحانه گرفته شود»

۱۱ مُتَوَسِّلُ شَدَن (به) = دست زدن به، رو آوردن به «او برای رسیدن به هدف به هر کناری موصول می‌شود» = دست به هر کناری می‌زند، هر کاری را حه خوب و حه بد انجام می‌دهد؛ «مردم در احتیلاف خود ناید به قانون موصول سوند به نه روز»؛ «کشورها در دعواهای خود ناید نه برحورد مسلحانه موصول شوند»

۱۲ شَمَائِلُ صَف = ساسسه، قابل «شامان دکر است که = لازم است گمه سوند که ، اس مطلب حالت بوچه است که ، اس موضوع قابل گمس است که اس واژه که مخصوص رسان سوسناری است، همشه نه صورت مصاف به کار می‌رود «اس موضوع شامانی بوچه است که سش ار ۶۴ / از مردم ایران رسر ۲۵ سال هسند»؛ «شامان دکر است که دو کشور هد و حس ۴۵ کلومر مرر مشترک دارند»؛ «شامانی دفت است که برحوردهای مسلحانه ناکون هج سجه‌ای به ناز سآورده است»

۱۳ مُشْتَرِكُ كَرْدَن = جمع کردن در یک جا «دو کشور سروهایی خود را در طول مرر ممر کر کرده‌اند» = سربازان خود را در سب مرر جمع کرده‌اند

ار تخم بیرون آمدند پدر و مادر مدّت سه هفته از آنها مواظبت می‌کنند پس از آن حوجه‌ها به دسسال پدر و مادر پروار می‌کنند، و روش شکار کردن را از آنها می‌آموزند

مهر مادری برسوها در میان حایوران دیگر نظیر ندارد برسوهائی دیده شده‌اند که وقتی لانه‌شان در آس می‌سوحته، بی‌پروا خود را به درون آتش انداخته‌اند تا حوجه‌های خود را سحاب بدهند

* تمرین ۶۰ *

برای هر یک از حوابهای زیر، یک سؤال بنویسید

- ۱ برسوها در بهار از سفر برمی‌گردند
- ۲ اولیّن کاری که برستوها انجام می‌دهند، ته‌میر لانه‌های سال گذشته است
۳. حیر، برسوهای حوان لانه ساحس را از پدر و مادر خود یاد نمی‌گیرند.
- ۴ برستوهای حوان سال گذشته را در لانه پدر و مادر خود گذرانده‌اند؟
- ۵ برستوی ماده معمولاً ۴ تا ۶ تخم می‌گذارد
- ۶ حوجه‌ها پس از دوازده روز از تخم بیرون می‌آیند
- ۷ قبل از پروار، پدر و مادر به حوجه‌ها عدا می‌دهند
- ۸ حوجه‌ها نحوه شکار کردن را از پدر و مادر یاد می‌گیرند
- ۹ حوجه برسوها پس از بیست و یک روز به پروار در می‌آیند
- ۱ برسو کوچکتر از کوتر است کوبربرگتر از برسوست
- ۱۱ اگر لانه برسوها حرات سود، آن را دوباره می‌سارند.
- ۱۲ وقتی که کار ساحس لانه به پایان رسیده باشد، برسوهای ماده تخم می‌گذارند

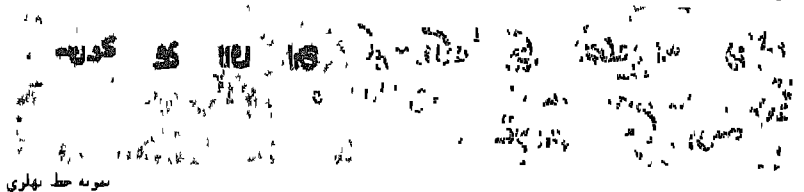
- ۳ آیا پس از این دیدار، خطر جنگ بین دو کشور وجود دارد؟ چرا؟
- ۴ احیای دو کشور بر سر چیست؟
- ۵ «مبارعات دریایی» یعنی چه؟
- ۶ نخست وزیران دو کشور چه چری را معهد شده‌اند؟
- ۷ آیا قبل از این، دو کشور دربارهٔ مرزهای مشترک با یکدیگر مذاکره کرده‌اند؟
- ۸ بحر مربوط به مذاکرهٔ چندین ساعتهٔ دو بحس‌وربر را چه معنی منتشر کرده است؟
- ۹ چرا با کون روابط بین دو کشور بهبود یافته است؟
- ۱۰ روزنامهٔ اطلاعات بحر دیدار نخست‌وزیرر هند از پکن را چگونه به دست آورده است؟

پرستوها

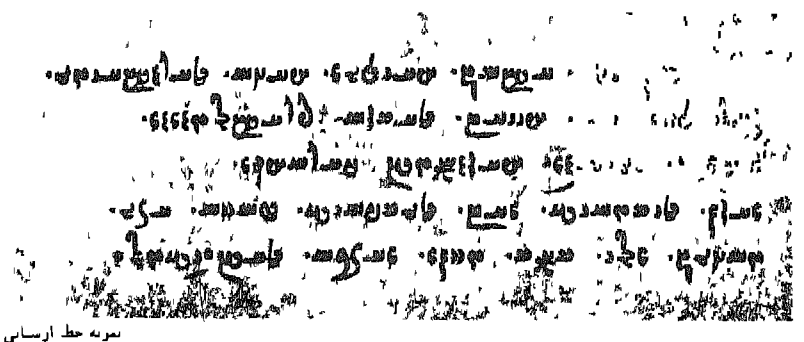
در اوایل بهار که هوا لطافت خود را باز می‌یابد، درختان و بوته‌ها حمامهٔ سر می‌سوسند و درختان سبزه شکوفه بر سر می‌آورند برسوها، اس پرندگان مهربان و دوست داسنی، از سفر دور و دراز خود باز می‌گردند

نخستین کار این مسافران تازه وارد این است که لانه‌های سال گذشتهٔ خود را پیدا کنند، و آن را اگر آسیب دیده ناسد تعمیر کنند، و اگر حرات شده ناسد از نو سارند برسوهای حوران هم که سال گذشته را در لانهٔ پدر و مادر خود به سر برده‌اند، اکنون ناید بکوسد با لانه‌ای برای خود سازند آنها بی‌آنکه از مادر و پدر خود چری آموخته ناسند برای خود لانه می‌سارند وقتی که کار ساحس لانه به پایان رسد برسوهای ماده نحم می‌گذارند هر برسوی ماده چهار ناشش نحم سفید رنگ می‌گذارد و مذت دوازده روز روی آنها می‌خواند وقتی که حورحه‌ها

پس از دورهٔ هخامنشی در زمان اشکانیان* و ساسانیان*، بیاکان ما حطّی داشتند که به حطّ پهلوی معروف است؛ کتابهایی که از دورهٔ ساسانی باقی مانده اغلب به این حطّ است. حطّ پهلوی مانند حطّ فارسی امروز از راست به چپ نوشته می‌شد و شماره حرف بیشتر نداشت و از این جهت خواندن آن بی‌اشکال بود.



علاوه بر حطّ پهلوی و محیی، حطّ دیگری از بیاکان ما باقی مانده است که از کاملترین خطوط عالم به شمار می‌رود؛ این حطّ، حطّ اوستایی است که اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان* را بدان می‌نوشته‌اند.



پس از آن که ایرانیان به دین اسلام گرویدند، با حطّ عربی که آن را حطّ کوفی می‌نامند آشنا شدند و اندک اندک برای نوشتن، از الفبای عربی استفاده کردند و زبان فارسی را با این حطّ نوشتند؛ سپس به مرور تغییراتی در آن داده شکل‌های آن را ریسار و کاملتر ساختند. ایرانیان در این دوره علاوه بر آن که از حطّ برای تفهیم و تفاهم استفاده می‌کردند، با ریسار کردن شکل‌های آن و ابداع خطوط گوناگون رسته را برای ظهور هنر خوشنویسی بزرگ آماده می‌ساختند.

خط و خط نویسان نامدار^۱

خط نه علامتهایی گفته می‌شود که بر کلمات زبان مُعینی دلالت کند. خط یکی از اختراعات بزرگ اسان است؛ اما این اختراع یکدفعه و به وسلهٔ یک تن و در یک زمان انجام نگرفته است، بلکه ناگدست روزگاران دراز راه تکامل پیموده و در میان ملل عالم شکلهای گوناگون یافته است.

یکی از خطوط متداول دنیای قدیم، خط مسیحی است؛ پدران ما در دورهٔ هخامنشیان* گو بهای از آن راه، که سست به انواع مُشابه خود کاملر بوده است، به کار می‌برده‌اند. این خط ناچهل و دو حرف و از چپ به راست نوشته می‌شده است. خط میخی پس از سلسلهٔ هخامنشی متروک گردید و نزدیک به دو هزار سال خواندن و نوشتن آن به فراموشی پیوست، تا حایی که خطوط مسیحی سنگ بوشه‌هایی که در سینهٔ کوهها و صخره‌ها جای دارد آشکال و صور سحر و حادو انگاشته شد و به اقوام بیمه‌وحشی روزگاران بسیار قدیم مسوب گردید.

سراجم در طی صدوپنجاه سال گذشته به همت گروهی از دانشمندان این خط خوانده شد و پرده از اسرار آن برکنار رفت.



نمونه خط میخی

۱ برگرفته از کتاب «فارسی و دستور»، سال سوم دوره راهنمایی تحصیلی، ۱۳۴۵

و هم با دست چپ توانست مانند سابق خوش بنویسد
 هرمند نامدار سرانجام به سال ۳۲۸ در ریدان به فرمان حلیفه کشته شد در این
 موقع ۵۶ سال داشت
 پس از این مقله، اس بواب و یاقوت مُسَعِصِمِی از معروفترین خوشنویسان رمان
 خود بوده‌اند



نسخه خط یاقوت مسعصمی

یاقوت معاصر سعدی بود و به واسطه انتساب به مُسَعِصِمِی آخرین حلیفه عتّاسی
 یاقوتِ مُسَعِصِمِی نامیده شده است

در مدّت چهار صد سالی که بین اس مقله و یاقوت گذشت، خط بویسان سررگی در
 نقاط مختلف کشورهای اسلامی به ظهور پیوسته و خطوط حدیدی انداع کرده بودند، در
 رمان یاقوت اس خطوط شکل گرفت و به «أقلام سینه» محدود گردید که عبارسد از،
 مُحَقَّق، ریحان، ثلث، سح، بوقیع و رِقَاع، که همه از خطّ کوفی اقتباس گردیده است
 پس از یاقوت، در آغار قرن هشتم، ناب تاره‌ای در خوشنویسی ساز شد، یاقوت
 شاگردان سساری تربست کرد که همه ایرانی بودند و از اس پس مدّت دو قرن مسراکر

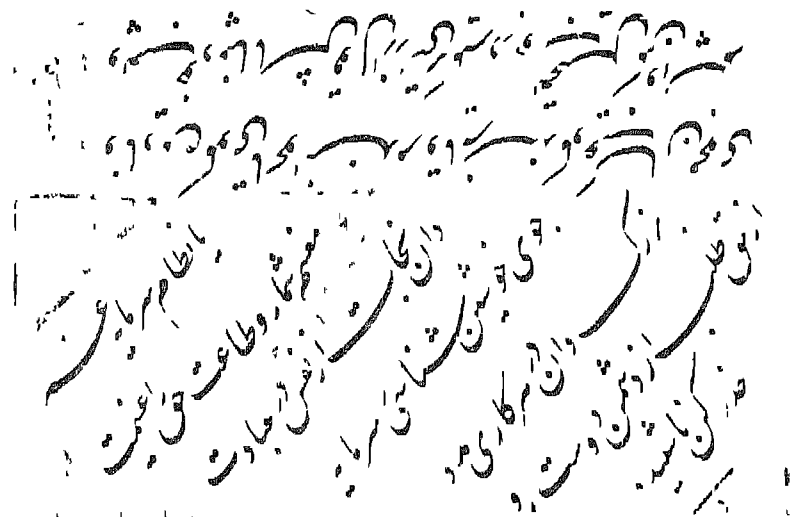
نحسین ابرایی که به خوشنویسی شهرت یافت عالم و هرمند نامدار، اس مقله
 بود وی از جمله کسانی است که از روی خط کوفی، خط جدیدی ساختند چون خط
 جدید به سهولت خوانده و نوشته می‌شد، به رودی روح گرفت و خط کوفی را مسح
 ساخت و به همین جهت خط مسح نام گرفت، مسح یعنی از بین بردن و متروک ساختن



سوره‌ای از قرآن به خط کوفی، قرن چهارم هجری

اسی مقله که نام کوچکش محمد و نام پدرش علی و اصلاً از مردم سیصای فارس
 بود، در بغدادزاده شد و در همان شهر تحصیل کرد و در دستگاه خلفا به خدمت پرداخت
 نخست به فرمانروایی فارس رسید و سپس در سه بخت وزارت یافت و از آنجا که در
 هنر و دانش و تدبیر بگانه روزگار بود، محسود پادشاهان قرار گرفت در سرد حلیفه از
 وی بدگویی کردند و به حیانت متهمش ساختند تا گرفتار شد و به زندان افتاد و سرای آن
 که از بوشتنی نار نماد به فرمان حلیفه دست راست وی را از نارو قطع کردند
 مرد دانای روزگار که همتی بلند و استوار داشت هم بر آبرو ساورد عزم کرد قلم
 به باروی راست ببد و تمرین خط کند و چنین کرد؛ دیری نگذشت که هم با ناروی برده

ار حوشوسان ارحمله مرعلی هروی درکامل آن کوشدند تا در روزگار نادرشاهی شاه
عناص صموی* بزرگترین خط نویس همه اعصار یعنی میرعماد قزوینی ظهور کرد



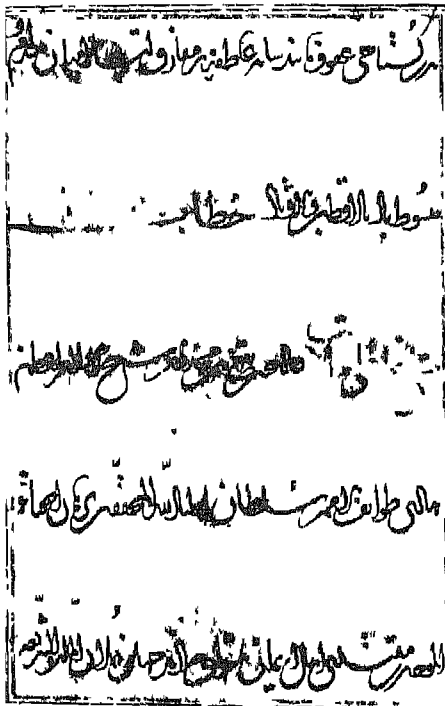
سوره حد سملی مرعماد قزوینی

مرعماد به سال ۹۶۱ هجری قمری در فروین دیده به جهان گشود و سه سال
۱۰۲۴ در اصفهان به وسیله امراد ناشاحه‌ای به قتل رسید دوران طفولت خود را در
قزوین گذراند و آنگاه برای تعلیم خط به تبریز رفت و سردیکی از اساتید آن عصر هر
حوشوسانی را به کمال فراگرفت آنگاه سالهای دراز در شهرهای مختلف در داخل و
خارج کشور نه سر برد تا سرانجام به اصفهان که پایتخت بود رفت و ساسرده سال آخر
عمر خود را در آن شهر گذراند

مرعماد بزرگترین استاد خط سعلیق است که هر خطاطی تا گون به خود دیده
است او در زمان خود نامردار شد و نوشته‌هایش کلمه به کلمه و سطر به سطر چون
کاعد زر حواهان یافت پادشاهان ایران و هندوسان و عثمانی به داشتن قطعه‌ای از خط
وی مباحث می‌کردند

* تک به بحس برصحات در صفحه ۲۳۵

حوشنوسی اسلامی در ایران و به خصوص در خراسان و فارس و اذربایجان بود
 از اواسط قرن هشتم هجری به بعد نه ساؤب سه خط دیگر در میان خطوط اسلامی
 جلوه گر شد که باید آنها را خطوط خاص ابرایی دانست، رسرا اگسر چه الفای اسر
 خطوط همان الفای مأخوذ از خط کوفی اسب ولی شکل و ترکیب آنها با دیگر خطوط
 اسلامی متفاوت است و حتی می توان شناخته‌هایی بین آنها و خطوط ناستایی پیدا کرد
 ابراییان با سلیقه مخصوص خود در اندک زمانی شونای این سه خط را که با
 نامهای بعلیق، سستعلیق و شکسته سسعلیق نامیده می‌شوند به درجه کمال رسانیدند و به
 اینکه خطاطان دیگر کشورهای اسلامی از اس خطوط تقلید کردند هیچگاه در این کار با
 پای ابراییان برسیدند



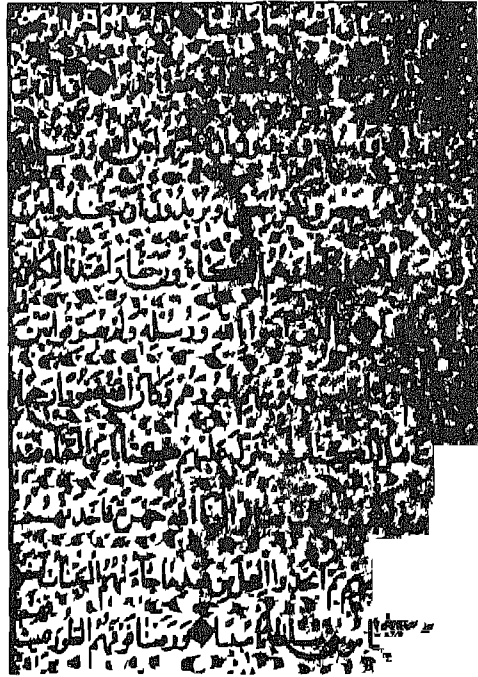
خط تعلیق که در آثار خط
 تحریر و برای نوشتن فرامها و نامه‌ها
 به کار می‌رفت به واسطه زیبایی خاصی
 که در شکل حروف و کلمات و سطور
 آن مشهود بود، موضوع حوشنوسی
 و هنرمانی گردید و استادان بردسی
 در این شوه به ظهور رسیدند که
 نامردار برین آنان حواحه احصار الدن
 مشی گمانادی است
 سستعلیق، که آن را به حق عروس
 خطوط اسلامی لقب داده‌اند، نخستین
 بار به وسله میرعلی تبریزی به طرز
 زیبایی نوشته شد و از آن پس گروهی

نمونه خط بعلیق حواحه احصار الدن گمانا

آنان سرور آمد که مشهور بر ایشان
مرزا رصای کلهر است وی
یکی از استادان مسلم خط
ستعلیق و از مشاهیر آن فن
شمار می‌رود

کلهر جمال هر را تا کمال
احلاق در خود جمع کرده بود
مردی بسار پاکدامن، خوش سرب
و سکوحوی بود و به هر خود
عشق بسیار می‌ورزید

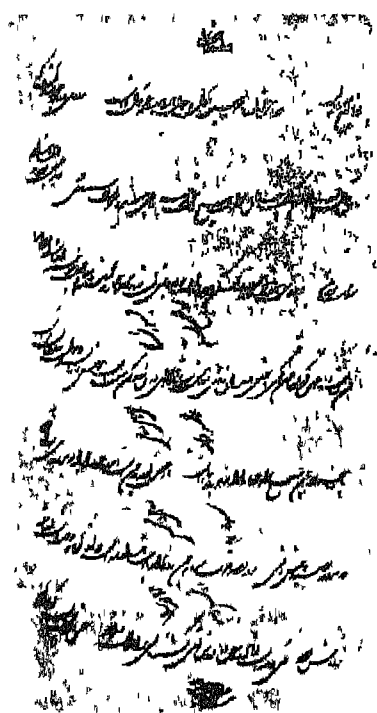
در روزگار کلهر صنعت چاب
در ایران دایر شده بود، کتابهایی که



سیاه سن مرزا رضا کلهر

در اواخر عهد صفویان* سومین خطّ خاصّ ایرانی یعنی شکسته سعلیق احراع گردید که امروزه آن را به اسم خطّ شکسته می‌شناسم خطّ شکسته در آثار با خطّ سعلیق فرق چندایی نداشت، همان سعلیق بود که برخی از حروف آن در سیخه بد نویسی شکسته می‌شد ولی به تدریج شکلی خاصّ به خود گرفت و از خطّ سعلیق متمایز گردید

معروفترین نویسندگان خطّ شکسته درویش عبدالحمید شاعر طالقانی است همچنانکه میرعماد خطّ سعلیق را به اوج کمال برد، ابن هرمند سجدان سر خطّ شکسته را تکامل بخشید و شیوایی و اسواری آن را به حدّ اعلی رسانید دروس عبدالحمید به سنّ سی و پنج در سال ۱۱۸۵ هجری قمری در گذشت



نمونه خط شکسته عبدالحمید درویش طالقانی

حوشنویسی در قرن دوازدهم حر در شکسته نویسی و نسخ نویسی به انحطاط گرایید و راه سقوط و برول پیمود از نسخ نوسان این قرن از همه مشهورتر میرزا احمد سربری است، وی در ایران آخرین هرمندی است که خطّ نسخ را در کمال ریسایی تحریر نموده است

ناشروع قرن سزدهم حوشنویسی اقلام ششگانه پیشتر رواج گرفت در این قرن گروهی حوشنویس به ظهور پیوستند و آثار نمایی از بر دست

* یک به نفس برصناعات در صفحه ۲۲۵

تحلیل متن

واژه‌ها و عبارتها

اقلام جمع قلم، محاراً نه معنی بوع حط «اقلام سینه» = ۶ بوع حط قلم شکسته = حط شکسته،

قلم تسعین = حط تسعین

انگاشته اسم معمول از مصدر «انگاشس» به معنی تصور کردن، پنداشس، فرضی کردن، گمان کردن

انگاشته شد = تصور شد «حطوط محیی، اشکال و صور سحر و جادو انگاشته شد» = مردم گمان می‌کردند یا تصور می‌کردند که علامتهای محیی شکلهای سحر و جادوست این واژه فقط در زبان ادبی به کار می‌رود

اواسط جمع وسط = قسمتهای وسط، بخشهای مسانی «حنگ دوم جهانی در اواسط قرن بیستم میلادی به پایان رسید» = در فاصلهٔ س ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ «ار اواسط قرن هشتم هجری به بعد» = از ۷۲ تا ۷۲۵ به بعد، اواسط رستمان = ماه سهمن، اواسط رور = از ساعت ۱ صبح تا دوازده، اواسط ماه = از رور دوازدهم تا نازدهم، اواسط کار = بخش مسانی کنار، اواسط راه = قسمتهایی از راه که در میان یا وسط راه است.

اوائلی (جمع اول) و اواخر (جمع آخر) بزرگ برتس به معنی بخشهای آغاز و بخشهای پایان چیزی هستند مثلاً، اوائلی رور = از ساعت ۶ صبح تا حدود ساعت ۹ صبح، اواخر ماه = از رور سست و پنجم به بعد، اوائلی قرن بیستم = از ۱۹۰ تا ۱۹۱، اواخر قرن هشتم = از ۷۹ تا ۸ در زبان محاوره این سه کلمه با «ها» جمع سیمه می‌شوند مثلاً، اولهای صبح، آخرهای پاسر، وسطهای تاسمان، وسطهای راه

وی تحریر کرده است اغلب به طبع رسیده و شیوه حطه سویسی او سرمشق خوشنویسان عصر حسود و دوره‌های بعد قرار گرفته است. عماد الکتاب قرویسی خوشنویس بزرگ نیم قرن اخیر با آنکه برد کلهر شاگردی نکرده بود به وسیله همین کتابهای چاپی، شیوه او را به بیکورین و حبهی فراگرفت، همچنانکه اکنون نیز خوشنویسان روزگار ما از شیوه کلهر تقلید می‌کنند.

کارهایش اخلاقی است «مریم مقدّس ربی پاکدامن بود»

ار آنجا که به دلیل این که، به این علّت که، بدین سبب که، به خاطر این که «ار آنجا که همتی بلند داشت حم به ابرو نیاورد» = علّت حم به ابرو نیاوردن او این بود که همتی بلند داشت» «ار آنجا که در هر بی نظیر بود مورد حسّند بد اندیشان فرار گرفت»

تا حائنی که به حدی که، با اندازه ای که، آنقدر که، با ندان حدّ که «ار گذشته هاس را فراموش کرده تا حائنی که حتّی اسم پدرش را هم نمی داند»

تفهیم و تفاهم: اسم مرکب = فهمیدن و فهمیدن، محاراً به معنی ارساط رسایی و فکری «رسا» و سبیله تفهیم و تفاهم افراد یک جامعه است» «مردم از خطّ سر سرای سهیم و سهفام اسفاده می کنند» مخصوص زبان بوشاری است

تند نویسی، اسم مصدر = تند نویسی، شریعت در نویسی «تند نویسی یک فنّ است و ناند آبراموحت»

جلوه گر صفت - جلوه (اسم) + گر (سویند) = نماشگر، نمايان، آسکار

جلوه گر شدن = پدید آمدن، نمايان شدن «ار اواسط قرن هشتم هجری به بعد، سه خطّ دیگر در میان خطوط اسلامی جلوه گر شد» = پدیدار گشت

حدّ اعلیٰ (= اَعْلَا) صفت و موصوف = بالاترین درجه، اوج، کمال مترادف آن «حدّ اَکْثَر»

خطاطی اسم مصدر = هر حوس نویسی مترادف آن خطّ نویسی / حوش نویسی

خطّ نویسی نا خطّاط = کسی که خطّهای گوناگون را خوب می نویسد «میر عماد برگرین خطّ

نویس نا خطّاطی است که هر خطّاطی ناکمون به خود دیده است» مترادف آن «حوش نویسی»

خوش سیرت، صفت مقلوب = کسی که سیرت خوب دارد، فردی که اخلاق، رفتار و خصائص

خوب دارد «معلم پاکدامن و حوس سیرت می تواند سرمشق خوبی برای کودکان باشد» متضاد

آن بدسرت

خوشنویس اسم فاعل مرکب = کسی که خطّ خوب و رسا دارد کسی که رسا می نویسد

اوستایی صفت سسی = مسوب نامربوط به اوستا - حطّ اوستائی = حط مسوب به اوستا
 ایرانی صفت سسی نکره - هیرانی (صفت سسی) + ی (سوند نکره) = یک هرد ایرانی
 ندآندیش اسم فاعل - هرد (صفت) + اندیش (اسم فاعل کویاه از مصدر «اندشیدن») = کسی
 که بدمی اندسند، هردی که اندیشه ند دارد مخصوص ربان ادبی است در محاوره، مرادفهای آن
 «ندفکر، ندسب» به کار می‌روند

بدگوئی اسم مصدر = سخن بد و نادرست که شب سر کسی گهه شود، سَعَايَب «سدگوئی
 درباره افراد کار رشتی است» نا «کردن» فعل مرکب می‌سازد «نرد حلیفه او را بدگوئی کردند» =
 دشمنان سخنان بد و نادرست درباره او به حلیفه گفند» «هرگر ندیده‌ام که برادر شما پشت سر
 کسی بدگوئی کند»

به تَنَآوُب قند = به بونت، نا فاصله رمانی، بونت به بونت «او دوسمش به ناوب کار می‌کند»
 در محاوره به حای آن «به بونت» به کار می‌رود

به حَقّ. قند = به درسی، نه راسی، واقعاً «فردوسی را به حَقّ ساند سررگری شاعر اسران
 داسب» = حَقّ اوسب، واقعاً چس اسب

به سُهولت هند = به آسانی، به راحتی

به کَمَال هند = کاملاً، در حَدِ کَمَال، به طور کامل «او حوسوسی را به کمال فرا گرفت» «افعال
 لاهوری فارسی را به کمال می‌داست» مخصوص ربان ادبی است

به هُرور هند = به تدریح، اندک اندک، رفته رفته «به هُرور تعبیرانی در آن دادند» ساواژه
 «رمان» به صورت مصاف سر می‌آید «به مرور رمان» = به تدریح، همراه نا گذشت رمان «اس کار
 را باند به مرور رمان انجام داد» «ربان را نمی‌نمود در یک سمب یاد گرفت بلکه باید آن را به هُرور
 رمان فرا گرفت»

پاکدامن صفت مقلوب = کسی که حامه پاک دارد، محاراً به معنی عَفِيف، دُرُسکار، کسی که همه

سَمْرَمَشَق اسم مرکب^۱ = نمونه، الگو، هر چیزی که مورد تقلید باشد «شیوه - خط سوسی گلهُر سمرمشقِ حوسوسانِ عصر او بود» = در خط سوسی او از او تقلید می کردند «سعر حافظ سمرمشق سیماری از شعرای بعد از او فرار گرفته است»

سنگ نوشته اسم مرکب = سنگی که بر روی آن نوشته شده باشد «سنگ نرسه‌های مصر و ایران از اسناد تاریخی بسیار مهم به شمار می روند» «سنگ نوسه دار بوش در کوه سسوس فرار دارد» «خطوط محی سنگ نوسه‌ها نشانه‌های سحر و جادو انگاشته می شد» مرادف آن کسبه «کسبه‌های هخامنشی در حدود ۲۵ سال پس نوشته شده اند»

سِشِگانه صفت عددی سسی شش (عدد) + گانه (سوند سبب) = مربوط به عدد سس، ۶ بانی «اقلام ششگانه» = قلمهایی که تعداد آنها ۶ تا است این پسوند فقط با عدد می‌اند و از آن صفتی می‌سازد که تعداد موصوف را بیان می‌کند «نمار پنحگانه» = نمار که ۵ بار در ششانه رور خوانده می‌شود، «او شخصیت دوگانه‌ای دارد» = دارای دو شخصیت است، «گردش دوگانه کره زمین شب و رور و فصلهای سال را به وجود می‌آورد» = گردش که دو نوع دارد، یکی به دور خود و دیگری به دور خورشید

عدد «نک» یا «گانه» به صورت یگانه در می‌آید، یعنی «ک» آن حذف می‌شود نک + گانه = گانه، و به معنی «بی‌ماند، بی‌تغیر» است «حدای گانه» = حدائی که فقط یکی است و مساند ندارد، «این مُقله در هر و دانش یگانه رورگار بود» = در زمان خود نظر نداسد

شیوائی اسم مصدر سه شوا (صفت) + ی (سوند مصدری) = فصاحت، رسائی «انسان در اندک زمانی شیوائی این سه خط را به درجه کمال رساند» = رسائی صفت «شوا» = فقط در مورد شعر، نثر، انشاء و زبان به کار می‌رود «او نثری شیوا دارد»، «اس شعر سَمَوَا مُتَعَلَق به کدام شاعر است؟» «یکی از ساگردان انشاء بسیار شیوائی نوشته بود» «او به زبان شیوائی سخن می‌گفت»

«مرعماد از خوشنویسان معروف است»

دیری نگذشت که = اندک زمانی بعد، پس از مدت کمی «او قلم را به ساروی خود می‌سپرد
تمرین حطّ بویسی می‌کرد دیری نگذشت که تو است مانند گذشته حوس بویسد» «اوده ساله بود
که پدرش فوت کرد دیری نگذشت که مادر خود را بیر از دست داد»

روزگار اسم مسوب ← رور (اسم) + گار (پسوند سست) = رمان، دوره، جهان «در روزگار
گذشته مردی در اسحار زندگی می‌کرد که هر خطاطی را به کمال رسانید» = در زمان گذشته معمولاً
روزگار به معنی زمان طولانی است «حطّ ناگذشت روزگاران در راه نکامل پسمود» اس جمع
مخصوص زبان ادبی است «در روزگارهای گذشته حطّ منحی بر روی سنگها نوشته می‌شد» «ار
دانای روزگار بود و همتی بلند داشت» = او داناترین مرد زمان خود بود، «در روزگار ساسانیان
اعلی کتابها به حطّ بهلوی بوسه می‌شد» = در زمان / دوره ساسانیان این پسوند فقط در یکی در
کلمه دیده می‌شود حدادیدگار = حداء، آریگار (مجاوره ای) = طولانی «سه سال آریگار از دوری از
ریح بردم» اس پسوند از لحاظ صورت با پسوند «گار» (فاعلی) یکسان است ولی از لحاظ معنی
با آن فرق دارد اس دو پسوند را با هم مقایسه کنید

راده اسم معول از مصدر «رادن / راندن» به معنی به دنیا آوردن «اسی مُقله که اصلاً از مردم
بضای فارس بود، در بغداد راده شد» = به دنیا آمد ایسی واژه سه صورت ترکیب در سبهای
حانوادگی دیده می‌شود، مانند «احمد راده، تقی راده، تاج راده، شهید راده» و حر آن

پَر دَست صفت مقلوب = بوانا، ماهر، ماهارت «میرعلی هرّوی از حوش بویسان بردس
بود» «سعدی بویسده ای بردست بود» «این محتمه به وسیله یک محتمه سار بردست ساد
شده است»

سُخندان اسم فاعل مرکب = ادیب، شاعر، بویسده «این هرمند سخندان سیر حطّ شکسه
نکامل بخشند»

هریمائی اسم مصدر = نشان دادن هر «حوسوسان یا هریمائی خود موجب پسند آمدن خطوط سسار ریمائی شدند» «هریمائی سهزوی^۱ موجب گردید تا آثار حاویدانی در موسیقی عربی پدید آید» فعل آن به صورت «هریمائی کردن» به کار می‌رود «حواصده هریمند یا صدای ریمای خود هریمائی کرد» = هر خود را نشان داد

افعال

ار بین نردن = نابود کردن، محو کردن «حط سح حط کوهی را از بین برد» = مسسوح مساحت، محو کرد صورت لارم آن «ار بین رس» «باطهور حط سح، حط کوهی بندریح ار س رس» (باب تازه) باز شدن = به وجود آمدن روش یا رسم جدید، پیدا شدن راه جدید «در آعار قرن هشتم باب ناره‌ای در حوشوسسی باز شد» = روش جدیدی به وجود آمد مسصاد آن (باب) سسه سدن

به انحطاط گراییدن = سقوط کردن، رو به ضعف نهادن این فعل فقط در زبان ادسی به کار می‌رود

به پای کنسی / چیززی رسیدن = مساوی یا او بودن، برابر یا آن بودن، قدرت رقابت داشتن «حطاطان دیگر کشورهای اسلامی در حوشوسسی هیچگاه به پای ابرانان نمی‌رسند» = سا ابرانان مساوی و برابر بودند، نمی‌توانستند با آنها رقابت کنند «شعر هیچ ساعری در سبرانی و فصاحت به پای سمر حافظ نمی‌رسد» «رسانی حط کوهی به پای حط سح نمی‌رسند» به خود دیدن = شاهد بودن، ماساگر چیزی مربوط به خود بودن «سیر عماد سبرگرین حوشوسسی است که هر حطاطی ناکون به خود دیده است» = کار حوشوسسی مربوط به هر حطاطی است، و هر حطاطی شاهد حط بوسی بررگتر از سمر عماد بوده است به سحس دیگر، سمر عماد برحسبه‌ترین هریمند در ریمیه هر حوشوسسی است «س موقسمی بررگتر از اس نه خود ندیده‌ام» = اس بررگترین موقسمت من است در محاوره معمولاً «خودم، خودت، خودی» می‌آید

فرمانروائی اسم مصدر = حکومت، ریاست، پادشاهی «اس مقله به فرمانروائی فارس رسید» =
 حاکم فارس شد فرمانروا = حاکم، رهبر «اس مقله مدتی فرمانروای ایالت فارس بود»
 کاعید رر ترکیب اصافی = کاعدی که در آن بزل و طلا می گذاشتند، محاراً به معنی سب گرانها
 «نوشه هایش چون کاعد رر حواهان ناف»

نامدار صفت فاعلی - نام (اسم) + دار (اسم فاعل کسونا از مصدر «دانش») = مسهور،
 معروف «هرمند نامدار سرانجام در زندان به فرمان حلفه کشته شد» مترادف آن «سام آور»،
 «نامردار»

بیاکان جمع - نام (اسم) + ک + ان (پسوند جمع) = آحاده، پدران «بیاکان مادر دو هزار
 سال پیش به خط پهلوی می نوشتند» مخصوص زبان ادبی است

بیکو حوی صفت مقلوب = دارای حوی خوب، کسی که اخلاق و رفتار خوب دارد «کلهر
 هرمدی سکوحوی بود» مخصوص زبان ادبی است مصاد آن «رست حوی، ندحوی»
 نیمه وحشی صفت مقلوب = به وحشی کامل و به مُتَمَدِّن، با حدودی وحشی «در جنگلهای
 آمارون، اسبهای سمه وحشی هموروش رنگی بیاکان خود را حفظ کرده اند» «اقوام سمه
 وحشی روزگاران قدیم به های نوشتن از بقائنی استفاده می کردند»

واژه «سمه» که به معنی «صفت» است در ترکیبات به کار می رود سمه شب = ساعت ۱۲ شب سمه
 نام = نامام، نیمه کاره (مجاوزه ای) = نامام، و حر آن به صورت «سم» سیر در ترکیبات دیده
 می شود سم بر = چبری که خوب بپخته است، مثلاً، گوست بیم پر، سم بند (مجاوزه ای) = به سبب
 و به شُل، مثلاً، بحم مرع بیم بند، سرور (ادبی) = طهر، و حر آن

همچنانکه، قند = همان طوری که، به همان ترتیب که «عمادُ الکُتاب شیوه خط نویسی کلهر را
 تقلید می کرد، همچنانکه حوشوسان روزگار ما از شیوه او تقلید می کنند» = به همان نحو که، به
 همان ترتیب که

شکات «دست راست این مُفله را قطع کردند ولی او حم بر ابرو ساورد» = اس ریح و مصست را بدوین باله و شکات بحمل کرد در محاوره به صورت «حم به ابرو ساوردن» به کار می‌رود «با آنکه مایسیس را در بصادف راستگی از دست داد ولی ساد و حدان بود و حم به ابرو ساورد»
 رَوَاحِ گِرِهْتِس / یافْتِس = موردِ اسفاده همگان فرار گِرِهْس، کاربرد همگانی پیدا کردن «چون حطّ حدید به سهولت خوانده و نوشته می‌شد به رودی رواج یافت» = همه مردم آن را به کار بردند
 شکل گِرِهْتِس = صورت پیدا کردن، به صورت واقعی در آمدن «حطوط سسگانه سدریح شکل گِرِهْتِس و به صورت امروری در آمدند» «حس در ماه چهارم بارداری شکل می‌گیرد» = صورت و شکل اسان پیدا می‌کند در محاوره به صورت «شکل» تلفظ می‌شود

مَتْرُوکِ گِرِهْدِیْدِن / گِشْتِن = مورد فراموشی واقع شدن، از کار بُرد نار ماندن «حط مسیحی پس از سلسلهٔ همامسی مروک گردید» = فراموش شده، از کار بُرد نار ماند، دیگر به کار نرفت
 فعل «گردیدن» یا «گشتن» در زبان بوشناری به معنی «سندن» به کار می‌رود از این‌رو در فعلهای مرکب می‌توان این دو را به جای یکدیگر گذاشت مثلاً، مروک سدن / گردیدن، محدود گردیدن / سدن، اِعتِساس شدن / گردیدن، ناصده سدن / گس، مِما بر گردیدن / شدن، مسوب گردیدن / سدن، مسوح شدن / گردیدن، و حر آن شایان ذکر است که فعل «گردیدن / گشتن» در محاوره و سر در بوشتار به صورتِ تک فعلِ سِسط و به معنی حَرَحیدن، چَرَح ردن به کار می‌رود «رمس سه دور حورسند می‌گردد» «مرد دیوانه سه بار دور خودس گشت و سس به راه خود ادامه داد»

مُتَهَمِ سِماحِص (په) = سست دادن حمری بد و ناحوسایند به کسی «اس مُفله را برد حلقه به حسابت مُتهم ساحمد» = به حلیفه گفتم که او حساب کرده است، سستِ حسابت به او دادند در زبان بوشتاری، فعل «ساحس» را می‌توان در فعلهای مرکب به جای «کردن» یا «سمودن» سه کاربرد مسروط بر آنکه بخش اول فعلی مرکب صفت باشد نه اسم مثلاً، مُتهم کردن / ساحس، آماده کردن / ساحس، مروک ساحس / کردن، مسوح ساحس / کردن بخش اول همهٔ این فعلها یعنی مُتهم، آماده، متروک، مسوح، صفت است ولی نمی‌توان گفت مُسَاهات ساحس، عرم ساحس،

«او ثروت به این ریادی به خودش بدیده» = چسب ثروبی بداسته است، ولی حالا دارد به ظهور پیوستن / رسیدن = ظاهر شدن، بدید آمدن، بدیدار شدن، ظهور کردن «در فسران سردهم گروهی خوشویس به ظهور نویسد» = ظهور کردند، بدید آمدند مخصوص رسا ادسی است

به فراموشی پیوستن = فراموش شدن، از یاد رفتن «حط محی سردیک به دوهرار سال به فراموشی پوست» = از یاد رفت، فراموش شد

پرده بر کنار رفتن = آشکار شدن، برنلا شدن، کشف شدن. «سردیک به دوهرار سال حطوط محی را صوربهایی از سحر و حادو تصور می کردید با سرانجام پرده از رار آن بر کنار رفت» = رار آن کشف شد «این موضوع برای همیشه بهار خواهد ماند، بالاخره روری پرده ها به کنار خواهد رفت» = همه از آن نا خبر می شوند

پیمودن (راه) = طی، ن د ن «احراج حط نک دفعه و دریک رسا صورت بگرهسه، بلکه به تدریج و نا گذشت رسا راه تکامل پیموده است» = مسیر نکامل را اندک اندک طی کرده است این فعل مخصوص رسا ادبی است، ولی برکنات آن در محاوره هم به کار می رسد راه پیمایی، کوه پیمایی، هواپیمای، هواپیمایی

تحریر نمودن = نوشتن «میرزا احمد بربری حط سح را در کمال رسایی سحر بر می نمود» = می نوشت فعل «نمودن» اغلب در نوشته ها به معنی انجام دادن به کار می رود و از انس جهت مرادف «کردن» است به خصوص در فعلهای مرکب، بحر «کار کردن» که بصی توان گفت «کار نمودن» سایرین در فعلهای مرکبی که بخش فعلی آنها «کردن» است می توان «نمودن» را به کار برد، مثلاً، مُباهات نمودن، عَرم نمودن، شاگردی نمودن، تقلید نمودن، برست نمودن، دلالت نمودن، و حر آن لازم به توضیح است که «نمودن» مخصوص رسا نوشتاری است در محاوره همیشه «کردن» به کار می رود

حَم بر آبرو نیابردن = محتمل کردن رسح و ساراحتی و مُصیبت سدوی کوچکتربن سکوه و

توصیحات*

آشکائیان جمع اسکائی، سلسله نادساهی که از سال ۲۵۰ قبل از میلاد تا ۲۲۴ بعد از میلاد سر سررمن ایران حکومت کردند. نجس نادساه این سلسله «اسک» نام داشت که دولت سررمدی بسکل داد دیگر نادسهاان این سلسله به احرام مؤسس ان خود را اسک می نامدند و از این روانان را اسکسان گفته اند. حط بهلوی در زمان این سلسله احرام سد

اوسا کات معدس رردشمان که شامل سج بخش اسب گانها، سسها، و سرره، و سدبداد، خُرده اوسا بخشهای اوسا در زمانهای محلف و به وسله افراد معدد نوسه سده، و فقط نجسی از سردهای گانها معلق به خود رردشتم بنعم ابرانی اسب مطالب اوسا عمارسب از سانس اهورامردا (= خدا)، نکالف اسان در جهان، بهسب و دورح، و داسانهای ملی
رَرُشْتِیَان / رَرُشْتِیَان جمع رردسی، مسوب به رردسب

رردشس با رردشس نام سامر ایران ناسان اسب که در فرن هفتم میل از میلاد ظهور کرد وی به وجود آورسده دسی اسب که رردسی نامیده می شود و با ورود دس اسلام به ایران، دس رسمی ایران به حساب می اما در اس دس، اهورا مردا خدای بررگ اسب هفتم اساسسب (= هفتم فرسسه ارحمد) و گروه سساری از اسردان (فرشگان عادی) محری اراده اهورامردا هسند اهریمن (= سطان) روان حبس و ناناک اسب که به وجود آورسده بدنها و رسسهاست سه رکن مهم دس رردشس عمارسب از اعلشه نیک، کردار نیک، و گهار نیک اعماد به جهان دنگر، صراط، مبران و -اوری، بهشت و دورح در این اسن وجود دارد سروری از راسی و حوی اسب و اسان ناند برای این سروری نکوسد

نارسان هند، و رردسسان امروز ایران که جمعیت آنها در حدود ۵۰۰ نفر اسب سر دس رردسی هسند
ساسانائیان جمع ساسانی، سلسله نادساهی که از سال ۲۲۴ تا ۶۵۲ میلادی سر سررمن اسران سلطسب

* مطالب این بخش عمدتاً از فرهنگ فارسی نالف دکر محمد معس، جلد ۵ و ۶ اسانس گرسده، و نالف سانه دهخدا ر دابه المعارف برسانکا مقابله سده، اسب

تحریر ساحس، اساس ساحس ربرا بخش اول این فعلها یعنی مباحثات، عزم، تحریر، اقتباس، اسم
است نه صفت

لازم به یادآوری است که فعل «ساحس» در محاوره و سر در بوسار به صورت تک فعل سسط و به
معنی «درست کردن» فراوان به کار می رود «این میر را یک بحار ماهر ساحه است» «اسن رن و
شوه رندگی خوبی برای خود ساحه اند» «بچه های امروز آینده این مملکت را خواهند ساخت»

الف -

- هر یک از جمله‌های مرکب زیر را به دو جمله کامل و مستقل تجزیه کنید
- مثال این مُثله که دست راستی را بر سر او حلقه قطع شده بود فلم را به با روی راست خود می‌سب و تمرین خط می‌کرد
- دست راست این مُثله به فرمان حلقه قطع شده بود او قلم را به با روی راست خود می‌سب و تمرین خط می‌کرد
- ۱ در مدّت چهارصد سالی که بین این مُثله و ناقوت گذشت خط بوسان بر رگی در نقاط مختلف کشورهای اسلامی ظهور کردند
- ۲ از اواسط قرن هشتم به بعد سه خط دیگر در میان خطوط اسلامی بدید آمد که ساند آنها را خطوط خاصّ ایرانی دانست
- ۳ علاوه بر خطوط مسجی و پهلوی خطّ دیگری سر از ایرانیان قدیم باقی مانده است
- ۴ هخامنشیان گونه‌ای از خطّ میخی را که سبب به انواع مشابیه خود کاملتر بوده است به کار می‌بردند
- ۵ کتابهایی که از دوره ساسانی باقی مانده اغلب به خطّ پهلوی نوشته شده‌اند
- ۶ ناقوت شاگردان بسیاری تربیت کرد که همه ایرانی بودند
- ۷ سسملق که آن را به حقّ عروس خطوط اسلامی لقب داده‌اند بحسب نار به وسیله مرعلی هروی به طرز رسائی نوشته شد
- ۸ ارباسان علاوه بر آنکه از خطّ برای بهیم و بفاهم استفاده می‌کردند با رسا کردن شکل‌های آن رمیه را برای پندایش هر خوشنویسی بفر آماده ساختند
- ۹ عمادالکتاب با آنکه شاگرد کلهر بود ولی شیوه او را از طریق کتابهای حاسی فرا گرفت
- ۱۰ این مُثله که نام کوچکش محمد و از مردم فارس بود در بغداد به دنیا آمد

کردند. ساسان نام حد نادرشاهان این سلسله بود و از این روانان به نام ساسانی معروف شدند. دوره ساسانی به سبب تمدن درحسان و انار عظیم هری و پیروهای بزرگ در جنگ با رومسان، و وجود نادرشاهان سررگی مانند اردشیر، ساپور، ابوسروان، و گنجهای آهسانه‌ای خسرو پرویز موضوع آسان سار در ادسنان مشرق عموماً و در ادسنان ایران خصوصاً گردیده. دولت ساسانی یکی از دو اثر قدرت دنیای قبل از اسلام بود و بر سرزمینی به‌طور شامل ایران کنونی، سن‌النهرین، ارمستان، ماوراءالنهر، و بر در مسرق با رود سند حکومت می‌کرد. دولت ساسانی در سال ۶۵۲ میلادی به وسیله اعراب مسلطان به نایان رسید.

صفویان جمع صفوی، سلسله نادرشاهانی که از سال ۲ ۱۵ تا ۱۷۳۶ میلادی بر ایران حکومت کردند. حد نادرشاهان این سلسله مردی به نام سح صفی الدین اردبیلی بود و از این جهت آنان را صفوی می‌نامند. ظهور این سلسله در ایران از حد لحاظ دارای اهمیت است که مهمربن اسها مسئله وحدت ملی اسرامان، رسمی شدن مذهب سعه در ایران، استقلال ساسانی و مدهی اسران از دولت عثمانی، و ترقی هر و صحت است ساه اسماعیل اول و شاه عباس اول از معروفترین شاهان این سلسله به شمار می‌روند. حکومت صفویه به وسیله محمود افغان به نایان رسید.

عتماسی نام سلسله‌ای از خلفای اسلامی که از سال ۷۵ تا ۱۲۵۸ میلادی بر بخشی از کشورهای اسلامی و اسنای عربی حکومت کردند. حد این سلسله از خلفا عباس بن عبدالملک بود و از این روانان را عتماسی می‌نامند. مؤسس این سلسله عبدالله سفاخ به ناری اسرامان خلافت بی‌آمنه را مقروض کرد و قدرت را به دست آورد. مُنْتَصِم آخرین حلقه عتماسی به دست هلاکوخان مغول کشته شد و بدین ترتیب خلافت عتماسیان به نایان رسید.

هخامنشیان جمع هخامنسی، سلسله نادرشاهانی که از سال ۵۵۹ قبل از میلاد تا ۳۳ قبل از میلاد بر اسران حکومت کردند. هخامنش نام حد این سلسله است و از این جهت آنان را هخامنسی می‌نامند. سحسین شاه هخامنسی کوروس کبر بود وی یکی از مردان بزرگ تاریخ است و همه تاریخ‌سوسان از او به احترام و سناش یاد کرده‌اند. سست به عقاید دینی ملل مغلوب احترام می‌گذاست. اسران یهودی را که در سابل (عراق امروزی) گریهار بودند اراد ساحت دومس شاه نامدار این سلسله داریوش بزرگ است که بر سرزمین وسیعی، از چین تا اروپا و آفریقا، حکومت می‌کرد. کشته معروف داریوش به فرمان او بر کوه سسون، واقع در عرب ایران، نوشته شد. حکومت این سلسله به دست اسکندر مقدونی به پایان رسید.

- ۷ چه کسانی حطّ میخی را پس از فریبا فراموشی خواندند؟
- ۸ اوستائی چه حطّی است؟
- ۹ چرا دست اس مقله را بُردند؟
- ۱۰ بعد از اسلام، ایرانیان فارسی را با چه حطّی نوشتند؟
- ۱۱ چرا ناقوت را یاقوت مستعصمی نامیدند؟
- ۱۲ ناقوت در رمان کدام شاعر و نویسندهٔ بزرگ ایرانی می‌رسد؟
- ۱۳ خطوط سشگانه را نام برید و بگویید که از کدام حطّ به وجود آمدند؟
- ۱۴ خوشنویسان معاصر ایرانی از شیوه حطّ چه کسی تقلید می‌کنند؟
- ۱۵ آیا حطّ بکاره به وجود آمد؟
- ۱۶ محسن ایرانی که به خوشنویسی شهرت یافت چه کسی بود؟
- ۱۷ دربارهٔ حطّ میخی هر چه می‌دانید بنویسید
- ۱۸ دربارهٔ حطّ پهلوی هر چه می‌دانید بنویسید
- ۱۹ هنر خوشنویسی چگونه به وجود آمد
- ۲۰ دربارهٔ حطّ سح هر چه می‌دانید بنویسید

(انشاء)

* تمرین ۶۴

موضوع انشاء شهر یا روسای زادگاه خود را توصیف کند

مرد کلمه‌های زیر را بنویسد

مَلَل، حُطوط، انواع، آشکال، صُور، أهوام، أسرار، حُلُفا، أقلام، مَرَاكر، أَواسِط، حُرُوف،
سُطور، أعصار، آساتند، أواحر، آثار، مَشاهِر

* تمرین ۶۲

ده سؤال بنویسید که پاسخ آنها در بوستۀ زیر باشند

اس مُفله که نام کوچکس محمد و نام پدرش علی و اصلاً از مردم بیضای فارس بود، در
بعداد راده شد و در همان شهر تحصیل کرد و در دستگاه حلقه به خدمت پرداخت بحسب به
فرمانروائی فارس رسید و سپس در سه نوبت وزارت بافت و از آنجا که در هر و دانش و تدبیر
یگانه روزگار بود، محسود بدانندشان قرار گرفت در برد حلقه از وی بدگویی کردند و به حساب
میهمش ساحبند نا گرفتار شد و به زندان افتاد و برای آنکه از نوشتن باز بماند به فرمان حلقه
دست راست وی را از بازو قطع کردند

* تمرین ۶۳

پاسخ پرسشهای زیر را به صورت جمله کامل بنویسید

- ۱ «کلهر جمالِ هر را تا کمال اخلاق در خود جمع کرده بود» معنی این جمله را بنویسید
- ۲ بحسب کسی که حظ سسلیق را به طرز رسائی بوست که بود؟
- ۳ معروفترین نویسنده حظّ شکسه کست؟
- ۴ مشهورترین خوشنویس حظّ تعلیق کست؟
- ۵ ایرانیان دوره هخامنشی چه حظّی داشتند؟
- ۶ در دوره ساسانیان چه حظّی مُداول بود؟

برای هر تک از حوایهای رن، تک سنوال سوسد

- ۱ تعداد اضمار بچه‌های آرمایشگاهی به ۶۰۰۰ نفر رسیده است
- ۲ بله، بولد این بچه‌ها روز به روز زیادتر می‌شود
- ۳ در هراسه با کور ۱۰۰۰ بچه آرمایشگاهی به دنیا آمده است
- ۴ در این کشور صد مرکز برای تولد بچه آرمایشگاهی تأسیس شده است
- ۵ مشتری این گونه مراکز رن و شوهرهائی هسسد که نمی‌تواند صاحب فرزند شوند
- ۶ بطفه مرد را با اسمعاده از تحمدان رن، نارور می‌کسند و حسن را در شکم ازحیم رن سرورش می‌دهند
- ۷ در صورتی که /اگر رحم رن عب داشته باشد بطفه را در رچیم رن دیگری پرورش می‌دهند
- ۸ این بچه معلق به پدر و مادری است که بطفه را از آنها گرفته‌اند
- ۹ بعد از نارور کردی بطفه، حسن را در سکم مادر می‌گذارند
- ۱ هزینه تولد یک بچه آرمایشگاهی ۴۵ دلار است

۶۰۰۰ بچه آزمایشگاهی*

شمار بچه‌های آزمایشگاهی دنیا به ۶۰۰ رسیده و تولد (در حقیقت تولید) این بچه‌ها روز بروز در حال افزایش است در فراسه تا کسوں ۱۰ بچه آزمایشگاهی متولد شده است و یکصد مکرر در آن کشور باین امر اشتغال دارند مشرری این مراکز و شوهرهائی هستند که به علل مختلف نمی‌توانند صاحب فرزند شوند در این مراکز با استفاده از بطفه مردها و تحمدان رسها (هریک که در هر کدام سالم نائند) و بارور کردن آنها حیسی را در شکم همین روز و در صورت عیب روز در رحم دیگری پرورش میدهند و پس از مدتی بچه که در حقیقت متعلق بحود آنهاست دننا می‌آید قیمت یک بچه آزمایشگاهی در فراسه معادل ۴۵۰ دلار است

* مجله داسنسا، سال نهم (دوره چندین - شماره ۱۸)

۱ بارور صفت فاعلی - بار (اسم) + ور (سوند صفت‌ساز) = دارای صفت، صفت، صفت «درحان بارور» = درحانی که صفت می‌دهد، مایند درحان صفت، گلانی، و حران، «بطفه بارور» = بطفه‌ای که می‌تواند تبدیل به بچه شود سوند «ور» یا بعضی از اسمها صفتی می‌سازد که به معنی دارندگی است «مرد داسور» = مردی که داسمند است، «هرور» = کسی که هر دارد یا هرمند است این گونه صفتها مخصوص زبان بوسناری هستند

معدن‌شناسی و هنأت و دنگر علوم مطری، و چه در رمیه‌های هری مثل سقاشی حدید و عکاسی و محسّمه‌ساری

السه در این داد و سسد، معرف رمین بیر نا ادب و فلسفه و شعر و عرفان و سا افکار حکیمانه و اندیشه‌های حرده‌مدانه و احیاناً عارفانه قوم اسرایی آشنا شده و ار حرمن حارودانه فرهنگ اسرایی سوده‌ها حُسته و بهره‌ها سرده اسب چنان که شاعری مانند لاهوتن* مصامین حکمت‌آمیر حکایبهای کوتاه خود را ار منابع شرقی و بیشتر اسرایی گرفته است

نا این حال باید اعراف کرد که در همین رسمه‌ها بیر غرب به ما سسار آموحت ما در رمیه‌های ادب و فرهنگ و تاریخ اسران ار عرب چهره‌هایی آموحتیم که قسلاً هرگر نمی‌داستیم ناید قبول کرد که داشمدان و شاعران معرف رمین بودند که ما را به اهمیت آثار ادبی منظوم و منثور فارسی مانند شاهنامه و گلستان و بوستان و دیوان حافظ و امثال آن متوخته ساحتند نمایندگان فرهنگ معرف رمین بودند که خط میحی را حوادند و صرف و نحو آن را نوشتند یا اوسا را به صورت دقیق مسشر کردند و برای ربان پهلوی فرهنگ لغات و صرف و نحو تهیه کردند و آثار بوعلی سبیا را ار شفا* گرفته تا قابون* به لاتین ترجمه نمودند حتی راه و روش تحقیق علمی را آموحتند و به ما یاد دادند که در بصحیح انتقادی متون چه صوابطی و چه روشی به کار بریم

اسران‌شناسی

آبچه موحت توخته جامعه دانشمدان و هرمدان و مسفکربین فرنگی به ادب و علم و فرهنگ و هر اسرایی شد، ظهور علم شرق‌شناسی و رشته مهم آن اسران‌شناسی است و این معنی ار قرن هفدهم آعار شد و در قرن نوزدهم به اوح خود رسید و اسن رمان مصادف است نا استقرار ملل اروپایی در مشرق رمن خاصه در هندوستان

ظهور دولت مقتدر مسلمان تُرک در شه حریره آناتولی* و نصرف قسطنطیه* به

ایران‌شناسی و شرق‌شناسی

تأثیر اندیشه‌های ایرانی در غرب*

وقتی ملت‌ها با یکدیگر ارباط بر دیک حاصل می‌کنند از یکدیگر چهره‌هایی می‌گیرند و به یکدیگر چهره‌هایی می‌دهند در یکدیگر تأثیر می‌کند و از همدیگر متأثر می‌شوند. یک نوع داد و ستد معنوی صورت می‌گیرد همه بر حوردهای ملل مختلف از زور بحسب تا امروز چنین بوده است در این سر حوردها همیشه ملّی از ملّت دیگر مسائلی فرا می‌گیرد و مقابلاً مطالبی یاد می‌دهد منتها ملّتی که از لحاظ مبانی تمدّی و فکری قویتر است بیشتر تأثیر می‌بخشد و کمتر تأثیر می‌پذیرد و آن که در سطح سحبی پایتتر است بیشتر متأثر می‌شود و کمتر تأثیر می‌گذارد آنچه می‌آورد به تناسب بیشتر از آن مقداری است که به دیگری تعلیم می‌دهد کما این که ایران در سر حورد با قوم عرب دیانت اسلام را پذیرفت، ولی بسیاری از مسائل اداری و فرهنگی مثل تقویم و دیوان و مالیات و سیاست و وزارت و بوروز* و مهرگان* و شطرنج و چوگان* و صدها مطلب دیگر را به اعراب آموخت در بر حورد با تمدن عرب بیر ما بسیار چیزها یاد گرفتیم، چه کوشمیه و سایل مادی مثل تصگ و توب و عیبک و سمعک و تلگراف و تلفن و ترن و تراموای و ماشین و موتور و الکتریسیته، چه در رسمه مسائل معنوی و فرهنگی مثل آزادی سیاسی و حقوق فردی و فلسفه علمی و اقتصاد ملی و برابری و برادری شر، چه در زمینه مسائل علمی مثل پزشکی جدید و جراحی و شیمی و داروسازی و ریاضیات و

* برگرفته از محله «سر و ساهب»، سال اول، شماره ۱ با تلفظ

حوان دانش ارسطو* و دیگر فلاسفه یونان بهره گرفته بود درین روزها، زبان مورد نظر عربی بود نخستین کسانی که عربی را به زبانهای اروپایی ترجمه کردند مسعودیان و مسلمانانی بودند که به آنس مسح گرویدند ترجمه‌های آنها در اوایل قرن دوازدهم تهیه شد طولی نکشید که بسیاری از اروپائیان خود به کار ترجمه دست زدند

دست سلطان محمد فاتح موجب شد که راه ارباط اروپا با مشرق رزمین قطع و سبب تجارت سسه شود اما سوداگران اروپائی در صدد پیدا کردن راه دیگری برای رسیدن به هند برآمدند و بالاخره پرتغالیها پیش از همه ندس کار بوفیق یافتمند زیرا اوّل سار سلمی دبار* در سال ۹۸۴هـ/ ۱۴۸۷ اردماغه امید بیک* در جنوب افریقا گذشت و وارد آبهای اوقیانوس هند شد دوآرده سال بعد، در یاسالار پرتغالی واسکودگاما مسیر وی را دنبال کرد و خود را به هند رسانید و ایس آعار استقرار پرتغالیها بود در هندوستان و دست اندازی آنان به نقاط محاور برای حفظ مافع خود در شمه قاره هند

وقتی که اروپائیان ندس نحو در هندوستان مستقر شدند از آن حسا که در آن روزگاران در سراسر هندوستان ادب و دانش و هنر و فرهنگ ایران رایج و سائر بود و خاصه آن که زبان فارسی زبان ادبی و درباری و دولتی سلاطین هند بود اروپائیان ناگربر از آموحتن زبان فارسی شدند و ندین گونه با فرهنگ و ادب و فلسفه و دانشهای ایرانی و مصابین عارفانه و حکیمانه و عاشقانه و احیاناً حماسی شعر و نثر فارسی آشنا شدند و برای مهم بهتر و درک بیشتر مطالب به تدریج به مطالعه و تحقیق در ادب و زبان و فرهنگ فارسی پرداختند و درین کار - هر چند نمی توان گفت که از هر گونه مقاصد سیاسی و استعماری مُتره بودند - دانشمندان و ارباب استعداد، اغلب به صرف شفتگی با زبان و ادب فارسی صرف عمر نمودند و این حمله موجب شد که ادهان مردم اروپا متوجه معارف و افکار شرق گردد و دانش ایران شناسی پدید آید و برای ایس گونه مطالعات مراکر محهر ایحاد گردد

با این حال ساید تصور کرد که تا این روزگار توجه به شرق وجود نداشته است زیرا از دیربار در کشورهای انگلستان و فرانسه مراکزی برای آموحتن زبانهای شرقی و ترجمه کتابهای علمی ایحاد شده بود، اما وظیفه ای که این مراکر برای خود قائل بودند ترجمه آثار علمی و فلسفی مشرق رزمین بود، حتی در آن قسمتهایی که مشرق رزمین از

دلان می‌خواهد انجام دهید» = فقط نه خاطر، تنها نه دلیل، «بعضی از آدمهای نادان سه صرفِ دانش پول نه دیگران رور می‌گویند»، «دانشمندان اغلب نه صرفِ شیفتگی نه علم و دانش نه دنبال آن می‌روند» = تنها دلیل آنها دوست داشتن علم است و نه پول همشبه بعد از این عمارت، مصدرنا اسم می‌آید این نقد بیشتر در رمان بوشتاری نه کار می‌رود

حِکْمَتِ آمِیر، اسم فاعل مرکب^۱ = آمیخته نه حکمت و فلسفه، «داساسهای لافوس دارای مصومهای حکمت آمر هستند» = موضوع آنها فلسفی است

داد و ستد اسم مرکب = دادن و گرفتن، مُعَامِلَه «سین دانشمندان داد و ستد علمی صورت می‌گیرد» = چبری می‌دهند و چبری می‌گیرند، «ملنها در طول تاریخ سایکدیگر دادوسند فرهنگي داشته‌اند» = تحت تاثیر یکدیگر قرار گرفته‌اند، «س بعضی از کشورها هیچ بوج دادوسندی وجود ندارد، نه مادی و نه معنوی» این مرکب معمولاً در محاوره نه کار نمی‌رود

دَرَباری صفت سسی = مسوب نه دربار، مطلق نه دربار پادشاهان «رسان فارسی امرور روزگاری ریان درباری بوده است» = در دربار پادشاهان بدان سخن می‌گفتند، «ریان فارسی رسان درباری سلاطین هند بود»

دست آنداری اسم مصدر مرکب = تحاور، نه رور چبری را گرفتن «دست‌انداری نه مالی نسماں کاری سسار رشت و پر ار گناه است»، «ار حدود ۱۵۰ میلادی دست‌انداری اروپائیان به شبه قارهٔ هند شروع شد» = بحاور اروپائیان نه هند

در ریان محاوره فعل متعدی دست انداختن به معنی «مسخره کردن»، «سر نه سر گذاش»^۲ نه کار می‌رود «آیا راست می‌گویند که کتاب من تَرَبْدَهٔ حابره شده است سامی خواهد مرادست بنادارند؟» «دست انداختن مردم کار درسی نیست» = مسخره کردن، «بعدها فهمیدم که مرادست انداخته است، چون هرچه نه من گفته بود دروغ بود» = سر نه سرم گذاشته است

دست‌آندار = ناهمواری راه، حاذقه، حیایان، و حر آن «اسن خیاسان پر از دست‌آندار است» =

تحلیل متن

واژه‌ها و عبارتها

آریاب استعداد، مضاف و مضاف‌الیه = کسانی که استعداد دارند، دارندگان استعداد
«داسمندان و آریاب استعداد شمه‌ریان و ادب فارسی بودند و در این راه صرف عمر نمودند» =
کسانی که ذوق و استعداد داشتند وقت خود را در مطالعهٔ زبان و ادبیات فارسی صرف نمودند
آریاب، جمع (مکسر) رت = حداوند، محاراً به معنی صاحب و دارنده است اس واژه در زبان
ادبی با واژه‌هایی نظیر ذوق، دانش، هنر، قلم، حکمت می‌آید آریاب ذوق = شاعران، هنرمندان،
آریاب دانش = دانشمندان، آریاب هنر = هنرمندان، آریاب قلم = نویسندگان، آریاب حکمت =
فیلسوفان این واژه سابقاً به معنی صاحب و مالک زمینهای کشاورزی و وسیع بوده است، ولی
امروزه فقط در معنی فوق گاهی به کار می‌رود

به تناسب هند = نه سست، سست چبری نه چیر دیگر «آنچه می‌آمورد به تناسب بیشتر از آن
مقداری است که نه دیگری تعلیم می‌دهد» = مقداری که یاد می‌گیرد سست به مقداری که یاد می‌دهد
بسیتر است این عبارت می‌بواند به صورت اضافه بر به کار رود «آنچه می‌آمورد به تناسب / به
سست آنچه که تعلیم می‌دهد بیشتر است» «عقل اس بجهٔ نه تناسب سسش زیاد است» = عقل او
زیاد است و سسش کم، عقلش زیادتر از سس او سس در محاوره اغلب «نه سس»، «نه سس»،
«سست نه» به کار می‌رود «سس او به سست / سست به عقلش زیاد است» «سس او به سست زیاد
است» = به سست رشد او، نه سست عقل او، نه سست بجه‌های دیگر، و حر آن
به صرف، قید = نه خاطر، فقط به دلیل «شما به صرف داشتن زور و قدرت نمی‌توانید هر کار که

یکدیگر دادوستد اقتصادی دارند، کما این که ایران فرش و سساری چهرهای دیگر سه بعضی از کشورها صادر می‌کند و در عوض سساری حررها از آن کشورها وارد می‌کند» عبارت «کما این که» در آعار جمله‌ای می‌آید که به عنوان مثال ذکر می‌شود و برای اثبات و باسد جمله قسل از حدود است «هر سال در اس سهر رلرله می‌شود، کما اس که اسسال هم شد»؛ «در اس سرحوردها همسه ملسی از ملت دیگر مسائلی فرا می‌گیرد و متقابلاً مطالبی ناد می‌دهد کما این که ایران در برحورد با موم عرب دبات اسلام را پذیرفت، ولی سساری از مسائل اداری و رهنگی را به اعراب آموحت»

مُتَقَابِلًا قید = در مقابل «سال نوراً مقابلاً به او سربک گم» = او اسدا به من تبریک گف و من هم در مقابل به او سربک گم» «او یک کتاب از من گرفت و مقابلاً به من یک کتاب داد» «شما به من هراسه یاد بدهید و من هم مقابلاً به شما فارسی ناد می‌دهم»

مُتَقَابِلِ صفت = دوطرفه «دوسهی متقابل»؛ «ایران و پاکستان دوسهی مسانل دارند» = ایران دوست پاکستان است و پاکستان هم دوست ایران است

«مُتَقَابِلًا»، سسر در زبان بوشاری به کار می‌رود

مَشْرِقِ رَمِیْنِ اصنافه مقلوب = کشورهای سرفی، سرفسهای شرق «مراکر علمی عرب سه ترجمه آثار علمی و فلسفی مشرق رمین برداحتند»؛ مغرب رَمِیْنِ = کشورهای عربی «مغرب رمین سر با رهنگ ایرانی آسا شد» واژه «رمین» هسط ناد و واژه «مشرق و مغرب» سربک می‌سود و به نا «شمال و جنوب»، مثلاً، نمی‌توان گفت «شمال رمین»

مُتَقَابِلًا قید = اما، ولی، حیری که هست «همه کارگران به سر کار حدود رسیدند، مسها ساراصی بودند»؛ «او سسار آدم خوبی اس، مسها حیلی رود عصباسی می‌شود» = چبری که هست رود عصباسی می‌شود» «همه ملها نا یکدیگر دادوستد رهنگی دارند مسها بعضی سبشتر می‌گیرند و کمر می‌دهند»

مورِدِ نَظَرٍ. مورِدِ تَوْحَةٍ، آنچه که در اسسه اس؛ «کتابِ موردِ نظر شما کدام است؟» = کدام کتاب در اندیشه شماست؟ «در این رورها زبان موردِ نظر، عربی بود» = عربی موردِ تَوْحَةٍ بود، عربی در

صاف و هموار نیست، «حاده بهران — بربر دست‌اندار ندارد» = صاف و هموار است
 دیرپار قدرمان = مدتها پیش، زمان قدیم «سوخه سه شرق از دیرپار وجود داشته است» = از
 مدتها پیش، «ایران و اعراب از دیرپار با یکدیگر ارساط داشته‌اند» این قد مخصوص زبان ادبی
 است

شبه جزیره اسم مرکب (ترکیب اصافی) = مانند جزیره «سه حریره عرسان» «سه حریره
 آباطولی» (برکه امروری) واژه «سه» به صورت مصاف به اسم بعد از خود اسم مرکبی می‌سازد
 که به معنی مثل و مانند اسم بعد از آن است، مثلاً، شبه قاره = ریمی که مانند قاره است از لحاظ
 بزرگی، شبه فلر = چتری که مثل فلر است، شبه آدم = موجودی که مانند آدم است، «دست‌انداری
 اروپائیان به شبه قاره هند تا سفر در سالار تُرعیالی به هند شروع شد»

شیفتگی اسم مصدر = دوست‌دانش‌نش از حدّ، علاقه‌نش از اندازه «شیفتگی او به ادب
 فارسی به حدّی بود که تمام عمر خود را صرف مطالعه آثار شعرا و نویسندگان فارسی کرد» =
 عشق و علاقه او، شیفته = عاشق، سبار علاقمند «بعضیها شیفته پول‌هستد و بعضی دیگر
 شیفته مقام و قدر» «من شیفته محبت هستم» = دوست دارم مورد محبت باشم «اروپائیان شیفته
 آفات درحشان کشورهای شرقی هستند»

صَرف و نَحْو، اسم مرکب = دسورریان «دانشمندان عربی برای اوّلین بار حطّ مسیحی را
 خواندند و صرف و نحو آن را نوشتند» قواعد واژه‌سازی و قواعد جمله‌سازی آن را نوشتند
 این اصطلاح سابقاً به جای «دسورریان» به کار می‌رفت صرف = ساحت واژه، نحو = ساحت
 جمله

فَرَنگی صفت سسی = مسوب به فرنگ، اروپائی «دانشمندان و هنرمندان فرنگی شیفته ادب و
 علم و فرهنگ و هنر ایرانی شدند» این واژه امروزه کاربرد چنداسی ندارد و به جای آن واژه
 «اروپائی» به کار می‌رود

گَمّا این که: هند (ترکیب عربی و فارسی) = همان‌طور که، چنانکه «امروزه همه کشورهای سا

سناار متأقر کرد»

تَهْلِيمِ دَادِنِ (به) = باد دادن (به)، اموحس (به)، آموزش دادن (به) «مرحوم پدرم خواندن و سوسس را به من بعلم داد» = باد داد؛ «او آنچه می‌آمورد به ساسب بشیر از آن مقداری است که به دیگری بعلم می‌دهد»؛ «ناقوت هر خوشسوسی را به شاگردان سیاری بعلم داد»

حاصیل کردن = به دست آوردن، باهن، پیدا کردن «وقتی ملها نایکدیگر ارباط بردنک حاصل می‌کسار یکدیگر حبرهائی می‌گیرند و به نکدنگر چبرهائی می‌دهند» = ارباط سدا می‌کند؛ «او از طریق خرید و فروش رمس ثروت ربادی حاصل کرد» = به دست آورد؛ «حدیس سار با او تماس حاصل کردم ولی هر بار بی نتیجه بود» اس فعل فقط در زبان بوسساری به کار می‌رود

در صَدَدِ کاری برآمدن = بضمم به انجام کاری گرفتن، به فکر انجام چبری افتادن «او در صَدَدِ نالیف کسای در رمیة آموزش زبان برآمده است» = بضمم گرفته است کسای بوسسد (ولی هور شروع بکرده)؛ «سوداگران اروپائی در صدد پیدا کردن راهی برای رسیدن به هند برآمدند» = به این فکر افتادند که راهی سدا کنند تا فعل «بودن» و به معنی بضمم دانش بر می‌آند «او مَدَنهاست که در صدد نالیف کسای برای شاگرداس بوده است» = بضمیم داسه است کسای نالیف کند «اس در صدد کمک به سما هسس» = تصمیم دارم که به شما کمک کنم

«برآمدن» مخصوص زبان ادبی است «در صدد بودن» در محاوره بر به کار می‌رود

ابدیشة همه بود «قهرمانان ورزشی معمولاً موردِ نظرِ حیوانان هستند» = همهٔ حیوانات به آنها فکر

می‌کند

افعال

(از خواب...) بهره گرفتن = استفاده کردن، بهره بُردن، بهره‌مند شدن

«حوان»، واژهٔ ادبی، به معنی سُفره است که هنگام غذا خوردن آن را روی رَمس پهن می‌کند و غذاها را روی آن می‌گذارد. این واژه در زبان ادبی با واژه‌هایی نظیر «داس، علم، نعمت» به صورت مصاف می‌آید و معنی فراوانی و گوناگونی مصافِ اله خود را می‌رساند. مثلاً، حوان دانش = دانشهای فراوان و گوناگون «دانشمندان مشرقِ رَمس از حوانِ دانشِ ارسطو و دیگر فلاسفهٔ یونان بهره بُرده‌اند» = از علوم و دانش فراوان و گوناگون آنها استفاده کرده‌اند؛ «دانشگاههای محرابِ رمین از حوانِ علم و دانش ابوعلی سینا و محمد بن رَکریای راری بهره‌ها گرفته‌اند»؛ حوانِ نعمت = نعمهای فراوان و گوناگون «همهٔ موجودات از حوانِ نعمت خداوند بهره می‌گیرند / بهره‌مند می‌شوند»

تأثیر بخشیدن (بر) = اثر کردن (در)، اثر گذاستن (بر)، مؤثر بودن (در)، «محترعان بر زندگی بشر تأثیر می‌بخشید»؛ «افکار گاندی بر مردم شبه قارهٔ هند تأثیر بخشید» واژهٔ «تأثیر» به صورت یک اسم مصاف نیز به کار می‌رود. «تأثیرِ محترعان بر زندگی بشر زیاد است»؛ «با سِرِ افکار گاندی بر مردم شبه قارهٔ هند مشهود است» مترادفهای آن، «تأثیر کردن (در)، تأثیر گذاردن / گذاشتن (بر)، تأثیر داشتن، متأثر کردن» با فعل «بخشیدن» فقط در زبان نوشتاری به کار می‌رود. تأثیر پذیرفتن (از) = متأثر شدن، دگرگون شدن «ملتتی که از لحاظِ مَسائلی فکری قویتر است بیشتر تأثیر می‌بخشد و کمتر تأثیر می‌پذیرد»؛ «ملتتها در یکدیگر تأثیر می‌کند و از همدیگر متأثر می‌شوند»؛ «آنکه در سطح تمدنی پائین‌تر است بیشتر متأثر می‌شود و کمتر تأثیر می‌گذارد» «پذیرفتن» مخصوصِ زبانِ نوشتاری است. «متأثر» در زبان محاوره به معنی «ساراحت»، «غمگس» به کار می‌رود «از مرگ برادر عزیزمان بسیار متأثر شدم»، «درگذشت برادر ارجمندمان مرا

گلستان، نام کتاب معروف سعدی شاعر و بوسندهٔ ایرانی، که آن را در سال ۶۵۶ هجری به نثر نوشته است
گلستان کتابی است اخلاقی و بررسی

لافونتنی (La Fontaine) شاعر و بوسندهٔ فرانسوی که در ۱۶۲۱ میلادی به دنیا آمد و در ۱۶۹۵ درگذشت
برگ‌گین ابروی «مجموعهٔ فانلها» یا حکایت‌های کوتاه است که دو بهیةٔ آن از اسباب‌های سرخی به‌ویژه ایرانی
الهام گرفته است

مهرگان دهمین جشن بزرگ ایران باستان که در روز سیزدهم ماه مهر از فصل پاستر برگ‌گرازی می‌سنده که در
واقع حسن اعار رمنان بوده است این جشن امروز مسوخ شده است
پوروز (صفت مطلوب) = روز بوی، اولین روز از فصل بهار

حشینی نوروز، برگ‌گین عدلمتی ایرانیان، که در سحس روز از سحس ماه (فروردین) سال شمسی
برگ‌گرازی می‌شود سابقهٔ این جشن به نسی از سه هزار سال می‌رسد در آن روز اسرانیان سانشادی و نشاط
خاصی مهمانی برنامی کنند، به دندی بکدنگر می‌روند و سال بورا سه همدنگر سربیک می‌گویند بکدنگر را
می‌بوسد و می‌گویند «سال بو مازکا! صد سال به این سالها»

* تهرین ۶۶ *

هر یک از دو جملهٔ زیر را با استفاده از «به سبب / سبب به» و «به سبب / به سبب» به صورت

یک جملهٔ نابویسی کنید مثال ورن من کم بیست قد من بلند بیست

الف = ورن من به سبب قدّم زیاد است / ورن من سبب به قدم زیاد است

ب = ورن من به سبب زیاد است / ورن من به سبب زیاد است

۱ حطّ سح رنار از حطّ کوهی بود حطّ کوهی چندان رینا بود

۲ حطّ شکسه از حطّ سسلیق شیوار است، ولی خواندن آن مشکلی از حطّ سسلیق است

۳ امروز هوا اندکی سرد است روزهای گذشته هوا گرم بود

۴ او خیلی پسر به نظر می‌آید سن او فقط ۴۵ سال است

۵ رُشد این بچه کم سبب سن او خیلی کم است

۶ قیمت این خانه زیاد بیست خانه‌های دیگری که تاکنون دیده‌ام همه گرانتر از این خانه بودند

توضیحات^۱

آناتولی (Anatolia) شبه جزیره‌ای در غرب آسیا این ناحیه امروزه شامل ارمنستان و کشور ترکیه است
آرسطو (Aristotie) حکیم نامدار یونانی که از حدود ۳۸۴ تا ۳۲۲ قبل از میلاد می‌زیست وی ساگرد
افلاطون (Plato) و مُریی و معلم اسکندر مقدونی بود امار ارسطو سسار گوناگون و شامل همهٔ معارف و علوم
یونان قدیم (به حر ریاضی) می‌باشد

یوستان؛ نام کتاب معروف سعدی شاعر بزرگ ایرانی که آن را به سال ۶۵۵ هجری به صورت شعر نوشته
است موضوع آن کتاب مسائل اخلاقی و تربیتی است

چوگان یکی از ورزشهای قدیم ایران است این بازی بعد از اسلام از ایران به اروپا رفته و در آنجا با اندکی
تغییر به صورت گُلَف و کریکت درآمده است^۲

دیوان حافظ عزلهای حافظ شاعر بزرگ ایرانی، که از آثار جاویدان ادب فارسی است گرچه (Goethe)
شاعر و نویسنده آلمانی سیمتة افکار و اشعار حافظ بود

شاهنامه نام بزرگترین اثر حماسی زبان فارسی است که از آثار جاویدان ادبیات جهان به شمار می‌رود
مؤلف آن حکیم ابوالقاسم فردوسی است که در سال ۳۸۲ هجری آن را به نامان رسانید این کسب نامش
شصت هزار بیت شعر و موضوع آن تاریخ و داستانهای قهرمانی ایران باستان از آغاز تمدن قوم ایرانی تا نامان
حکومت ساسانیان است

شفا، نام کتاب معروف ابن‌سینا در فلسفه این کتاب از مهم‌ترین کتابهای فلسفی اسلام است
قیون، نام کتاب معروف ابن‌سینا در طب این کتاب سالها در دانشگاههای اروپا تدریس می‌شده است
قُسطنطنیه (Constantinople) نام قدیم شهر «استانبول» واقع در ترکیه

۱. مطالب این بخش عمدتاً از فرهنگ فارسی، تألف دکتر محمد مص، جلد ۵ و ۶ اقتباس گردیده و ما دایره المعارف بریاسکا
مقابله شده است

۲. آمورس و برورس در ایران باستان، دکتر علیرضا حکیم، تهران، ۱۳۵

* تمرین ۶۸ *

باسح پرسشهای زیر را به صورت جمله کامل بنویسید

۱. تَصْرِفِ مَسْطَطَهْ به وسیلهٔ سلطان محمد فاتح چه سخدهای داشت؟
۲. چه کسی برای اولین بار از دماغهٔ امید بیک عبور کرد؟
۳. ظهور علم شرق‌شناسی چه سببهای نه بار آورد؟
۴. ایرانیان چه چیزهایی را به اعراب آموختند؟
۵. دادوستد بین ملتها چگونه آغاز می‌شود؟
۶. چه مآلهائی بیشتر تأثیر می‌گذارد و کمتر تأثیر می‌ندیرند؟
۷. چرا اروپائیان هنگامی که در هند مُسْتَقَرِّ گردیدند محور به فراگرفتن زبان فارسی شدند؟
۸. چه کسانی برای نخستین بار کتابهای عربی را به زبانهای اروپائی ترجمه کردند؟
۹. به چه دلیل دانشمندان اروپائی عُمر خود را صرف مطالعهٔ زبان و ادبای فارسی نمودند؟
۱۰. چه کسانی برای نخستین بار به مطالعهٔ خطِّ محیی دست زدند؟

* تمرین ۶۹ *

برای هر یک از جوابهای زیر، یک سؤال بنویسید

مال فردا شما را می‌بسم

کی مرا می‌بسد/ خواهد دند؟

۱. ایرانیان بسیاری چیزها مثل سیاست، وراثت، تقویم، سطریح را به اعراب آموختند؟
۲. ماسدگان فرهنگ غرب صورت دقیق اوستا را منتشر کردند
۳. بلخی دیار در سال ۱۴۸۷ از دماغهٔ امید بیک عبور کرد
۴. دماغهٔ امیدبیک در جنوب آفریقا قرار دارد
۵. بعد از تلمی دمار، دریاسالار پرتغالی از دماغهٔ امیدبیک گذشت

۷ زندگی امروز سر راحت‌تر و خوشایند بر سده است رسیدگی سر در گذشته چندان راحت و مطبوع بود

۸ پیشنهاد شما برای حل مسئله جوانان بد بیست ولی دیگران پیشنهادهای بهتری ارائه داده‌اند

۹ هفت، ارزان به دست نمی‌آید رجال سنگ ارزان ار هفت است

۱ هرگز زندگی در بهران زیاد است قسمها در شهرهای دیگر ایران سسماً نائین است

* تعریف ۶۷ *

در مس رر الف - جاهای حالی را با کلمات مناسب از جدول نایان مس پُر کنید - ب - زمان هملها
عط است آن را درس کند *

در هر کشوری مردم به ربانی سخن گفته بودند در بعضی از ^۲ ریان چند ریان رواح
خواهد داشت بشیر اهراد تحصیل کرده به حر ^۳ مادری خود یک سا چند ریان ^۴ هم یسار
نگیرد هر ربانی از ^۵ سسار سسکل می‌شد و می ما فکری را سان کرده ایم، وازه‌ها را به ^۶
پیوند داده بودیم و ار به هم پیوستی کلمه‌ها ^۷ درس کردیم آنگاه ^۸ حمله آنچه را در ^۹
بداریم بر ^{۱۰} آورده بودیم هر ربانی ^{۱۱} خود قاعده‌هائی داشته باشد لارم ^{۱۲} کسی
قاعده‌های ^{۱۳} را ناد گرفته است با سواند به ^{۱۴} ریان سخن می‌گوید، رسرا ^{۱۵} مردمان به
ریان ^{۱۶} خود سخن گفته بودند بدون آنکه از ^{۱۷} آن آگاه هستند اما اگر ^{۱۸} سخواهد ریان
مادری ^{۱۹} یا ^{۲۰} ریان دیگری را به خوبی شناسخت، درس نوشته بود و ^{۲۱} می‌خواهد باچار
باید با قاعده‌های آن آشنا هست ^{۲۲} بر آن، ^{۲۳} قاعده‌های ریان ^{۲۴} را ناری کرده‌سا ^{۲۵} دیگر
را ^{۲۶} فرا گرفته باشیم

همهٔ ریانهای، بیست، ربانی، کشورها، علاوه، خود، درست، مادری، قاعده‌های، آن، دهن، دیگر،
کسی، برای، نکه، وازه‌های، ریان، یکدیگر، ما، به آسانی، ریان، به وسیلهٔ، هر، شناسخت، حمله

* اعداد مس مربوط به کلمات مس است

دقت که عشق نیست ... *

دقت که عشق نیست ز کوی در هیچ مین
من مستزاجی عروس به چشم دو گوی گم
رست و در کجای صعبی بر یک
گفته منو بیاید بهر کجای

دقت که عشق نیست سکون گیت در
بیر گیتی که بیگانه است
در تشریف آفرین و نور عشق است
دست کس در لامر و لطف است

دقت که عشق نیست سحر کجاست
بیت عریض در حجاب سحر است
در کله اسیم نمودن است
بیت حیت حمزه هار است

- ۶ نام درناسالار پرتعالی واسکودگاما بود
- ۷ واسکودگاما دوازده سال بعد از تلمی‌دیار وارد هند شد
- ۸ لافوسن موضوع حکایت‌های کوباه خود را بیشتر از منابع ایرانی گرفته است
- ۹ استقرار پرنالها در هند از زمان ورود واسکودگاما به هند آغار می‌شود؟
- ۱۰ بله، بوخه به شرق قبل از ظهور دانش شرق‌شناسی وجود داشته است؟

تصویر روی صخره

احیراً در استرالیا و آمریکا نقاشی‌هایی متعلق به اسبابها و حیوانات دوران باستان روی صخره‌ها کشف شده که در آنها حتی تصویر ارگانه‌های داخلی اندامشان سیر دیده می‌شود، درست بطیر آنچه که امروز در عکسهای رادیوگرافی می‌توان قسمت‌های داخلی بدن اسبان را دید

دانشمندان عقیده دارند این طریق انعکاس تصویر روی صخره فقط بوسیله اشعه X امکان دارد ولی چگونگی آن هنوز روشن نشده است

وقتی که عشق بیست

وفی که عشق بسب تو گویی که هیچ سب

دل میل تک عروب عیب است و گوشه‌گر

بر ساحه‌های کاج صبر بردگان

گم می‌سود من بشیر کلاج بر

وفی که عشق بسب هاهوی کودکان

تک عیب است بر سر احسانهای حواریان

از برکه‌ها بسب معموری نمی‌ورد

بسب است جسم سحرها دور از امان

وفی که عشق بسب سبک سانه گسر است

بای کسی نه گرد سواران نمی‌رسند

در مهر رسه‌ها سر و سور عطش باسب

دست کسی نه دامن ناران نمی‌رسند

وفی که عشق می‌رسد از سبب عصبها

با کوله‌بازی از نفس گرم زندگی

دیگر سری نه حب «تعقل» نمی‌رود،

در حسگسال عاطفه از سرم زندگی

وفی که عشق می‌رسد از حاده اوی

همطبخ با طبع نارانی بهار

من می‌سوم کوبر عطشاک زندگی

او می‌سود بوارس دستان حواریان

وفی که عشق می‌رسد از هر کجا که هست،

گلرغص گرم عاطفه اعان می‌سود

از جسم بسبب حسمه جورسند می‌دمد

بای سماره‌ها نه رمن نار می‌سود

در این بهار سرح که گل کرده سور و سوی

در بزمه‌های عاطفه نار بردگان

با عشق همسفر سده‌ام و روانه‌ام

با و سبب کرانه سربسز کهکسان

برگرفته از مجله «کجهان فرهنگی» شماره ۷ بهرماه ۱۳۴۷

دقتر عشق مرسد از پشت عصا
با کوله نام از کس کرم در که
دیگر سر زین "تعلقین" است
در کمال عطف از شرم در که

دقتر عشق مرسد از خانه است
مطمع با طبیعت با لاله است
مع مرقوم کویر عشک در که
در مشق لاله شکر است حیا

دقتر عشق مرسد از کجا است
گل قصر کرم شمع که در مشق
از چشم سینه چشمه حورشید است
باز سنا را در مع ما در مشق

در ایام بهار سحر در کجا که شور و ترق
در سحر عطف از یرو که
ما عشق سحر شده ایم در دله ایم
تا دوست کلامه در سحر کجا که

شور در میان مسخیان می‌سود» «سحرانی او شر و شوری در سوسدگان اسجاد کرد» = ساعت
هیجان شد

عاطفه نار اسم فاعل مرکب سه عاطفه (اسم) + نار (اسم فاعل کوناہ از مصدر «ناریدن») = پر
از عاطفه و محبت «بعمة عاطفه نار» = صدا یا آواری که از آن عاطفه می‌سازد اسس ترکیب
مخصوص سحر است «نار» نا بعضی از اسمها صفت می‌سازد
آندوهیار، فاحمة اندوهیار = عمگن کسیده، اندوهناک، اسککار، حشم اشکبار = گریان،
گر نه کسیده

عمین صفت سسی = عمگن، افسرده «دل مثل یک عروب عمس اسب و گوشه‌گر» اسس واژه
مخصوص زبان سحر است در نوشتار و نادر محاوره صورت دیگر آن عمگین به کار می‌رود
کوله‌بار اسم مرکب سه کول (اسم) + (سوسد سست) + نار (اسم) = ناری که روی کول یا
پشت می‌برند «کوه‌بوردان هر کدام کوله‌ناری بر پیششان بود که در آن عدا و وسلهٔ حواب خود را
گداسه بودند» «عشق نا کوله‌ناری از نفس گرم زندگی از راه می‌رسد» = عشق کوله‌ناری دارد که
در آن زندگی اسس، ریرا عشق زندگی بخش است معمولاً به صورت «کوله‌ناری ار» می‌آید و
اسم پس از آن به معنی چبری اسس که در کوله‌نار وجود دارد «او سرانجام به جانہ سرگشت سا
کوله‌ناری از درد و رنج» = همراه با درد و رنج سسار «ناپاوتل نا کوله‌ناری از اسباب‌ناری به
دندن بچه‌ها می‌رود» این ترکیب مخصوص زبان ادبی است

گلر قص اسم مرکب (اه ۱ - منلوب) = رفصی سادی «گلر قصی گرم عاطفه آعار می‌شود» =
احساسات و عواطف به هیجان می‌آید، رنده می‌شوند، در مردم محبت و دوستی به وجود می‌آید
اسس ترکیب را فقط در سحر می‌بوان دند

گوئی فعل حال احساری (نا حذف «می») از مصدر «گفص»، دوّم شخص مفرد اس فعل در زبان
ادبی به معنی انگار، مثل این است به کار می‌رود و از اسس روئند به حساب می‌آید به فعل گاهی

تحلیل شعر

بوع شعر. چهاربازه^۱

واژه‌ها

خُشکسال اسم مرکب (صفت مقلوب) = سالِ خشک، سال بدون باران اس واژه مخصوص

ریان شعر است

روانه صفت سنی سه‌روان (صفت فاعلی) + (پسوند سست) = در حال رفتن، راهی، روان
«نا عشق همسفر شده‌ام و روانه‌ام» = در حال رفتن همسفر با فعل «کردن و شدن» سر می‌آید «او
را نه کرمان روانه کردم» = او را وادار کردم که به کرمان برود، «او به کرمان روانه شد» = رفت
اعلم به صورت مصاف نه کار می‌رود «او را روانه کرمان کردم»، «او روانه کرمان شد» پیشتر در
ریان پوششاری نه کار می‌رود صورت محاوره‌ای آن راهی است که اعلم به صورت مصاف نه
کار می‌رود «او راهی کرمان شد»، «همکار من سالی چند بار راهی اروپا می‌شود»

سایه گستر اسم فاعل مرکب = سایه‌دار، چیری که سانه بر روی زمین می‌اندازد، و معمولاً سانه
وسیع دارد «درحالی سایه گستر» محاراً نه معنی مُسَلِّط است «وقتی که عشق بیست سکون
سایه گسر است» = سکون مُسَلِّط است، همه چیز مثل مُرده ساکن و بدون حرکت است

شَر و شور: اسم مرکب = سر و صدا، همهمه و عوفا «در سهر ریشه‌ها شَر و شورِ عطس به
پایم» = تشنگی موجب هیاهو و سر و صدا شده است، همه در خُست‌خوی آب برای رفع تشنگی
هسند، «هرا رسیدن بورور سر و شوری در مردم به وجود می‌آورد» «عید کرسمنس موجب شر و

۱ نک به ص ۱۳

می‌رسید»؛ «دو چرخه از لحاظ سرعت به گرد ماسین نمی‌رسد» این فعل معمولاً به صورت منفی به کار می‌رود

دست به دامی گمسی بودن = ناصای کمک فوری از کسی دانش «افای دکرا دسبم به دامی سماست، هر چه بخواهد می‌دهم، پسر مرا معالجه کنید، من همس یک پسر را دارم» در محاوره معمولاً بدون فعل به کار می‌رود «دکتر جان، دسبم به دامی! یک کاری برای پسرم بکنید» اس عبارت هنگام گرفتاری شدید و حالت اضطراب و ناامیدی گفته می‌شود، و معنی الماس دارد تا فعل «سدن» به معنی مُتَوَسِّل شدن است «من دوست ندارم دسبم به دامی کسی بسوم»؛ «او گرفتار مشکل بررگی است دست به دامی ما شده است، باید به او کمک کنم» = به ما موصل شده است، از ما کمک می‌خواهد

با فعل «رسدن» به معنی دسترسی یافتن است «دست من به دامی کسی نمی‌رسد» = هیچکس را پیدا نمی‌کنم که کمک کند، به هیچکس دسترسی ندارم؛ «دست شما به دامی رئیس جمهوری آمریکا بخواهد رسد» = نمی‌تواند او را ملاقات کند، دسترسی به او پیدا نخواهد کرد؛ «دست کسی به دامی ناران نمی‌رود، کسی نمی‌تواند ناران را بسد

سر به چپپا بُردن = به فکر فرو رفتن «حسب» یک واژه ادبی مَهجور است و معمولاً به صورت مصاف می‌آید «یکی از ناران سر به حسبِ تفکر فرو برده بود» = مشغول فکر کردن بود در اس شعر با فعل «رفس» آمده است «دیگر سری به حسبِ تَعَقُّل نمی‌رود» = دیگر کسی متوسل به عقل و استدلال نمی‌شود در فارسی امروز معمولاً واژه «گرسا» که به همان معنی است به کار می‌رود و فعلهائی ارقیبیل «او سردر گریسان برده است» = به فکر فرو رفته است؛ «او سرس در گرسا خودش است» = به اطراف خودش توجه ندارد و هر آن، هم در محاوره و هم در زبان ادبی دیده می‌شود گُل کردن = گُل آوردن «این درخت امسال گل نکرد» محاراً به معنی درخشیدن، به اوج رسیدن «در این بهار سرخ که گل کرده شور و شوق» = شور و شوق به اوج رسیده است «مقاله او خیلی گل کرد» = درخشید، مورد توجه فراوان قرار گرفت

قل از آن صمصر «تو» سر می آید «وقتی که عشق بست تو گوئی که هیچ بست» = انگار که مثل
 این است که «مردم به هر طرف می‌دویدند گوئی که حظری آنها را نهدند می‌کرد» = مثل این بود
 که «شما با این بچه چنان رفتار می‌کنید که گوئی پسر شما بیست»
 هر کُخا = هر حا «هر کخا که ناشی پندایت می‌کم» «هر کخا او را دیدید دستگیرش کنید» واژه
 بررسی کخا؟ فقط با «هر» و «هیج» ترکیب می‌شود و در این صورت به معنی «حا» است «حانه»
 حالی در هیچ کخای این شهر گیر نمی‌آید» «گر نه ای به رسائی گر نه‌های ابرایی در هیچ کخای دسا
 وجود ندارد» «هر کخا و هیچ کخا» در محاوره بصر به کار می‌روند.

افعال اصطلاحی

برپا / به پا کردن = ایجاد کردن، ترتیب دادن «ابراسان به مناسب بورور حسن برپا می‌کنند» =
 ترتیب می‌دهند «سحان بحسب وریر شر و شوری به پا کرد» = به وجود آورد، ایجاد کرد یا فعل
 «بودن» به معنی «وجود دانستن» می‌آید «در شهر شر و شوری به پاس» = شر و شور وجود دارد،
 مردم سحان رده در رفت و آمد هستند «در سالی هتل مهمانی پررگی برپا شده بود»
 پای کسی به حائی باز شدن = به حائی آمد و رفت کردن «از وقتی که پای اروپائیان به هند باز
 شد، هندیان استقلال خود را از دست دادند» «بعد از کشف آمریکا به تدریج پای سمندپوسان به آن
 قاره باز شد» «پای ساره‌ها به رمین باز می‌شود» = ساره‌ها به رمین می‌آیند، رمین ریسا می‌شود
 «هنگامی که شهر قسطنطنیه به تصرف سلطان عثمانی درآمد، پای اسپانیائیان به هندوستان هور باز
 شده بود» = هور به آنها برده بودند.

پا به گرد کسی رسیدن = امکان برابری و رقابت با کسی را نداشتن، سار عقاب سر از کسی
 بودن «این دانش‌آموز یک نانه است پای هیچکس به گرد نمی‌رسد» = هیچکس نمی‌تواند با
 او رقابت کند؛ «پای کسی به گرد سواران نمی‌رسد» = هیچکس نمی‌تواند همگام و همراه با
 اسب‌سواران برود، زیرا «سکون سایه‌گستر است»، همه ساکن و بی‌حرکت مانده‌اند در سوشار و
 نیز در محاوره واژه «پا» معمولاً هدف می‌شود، «او چنان تند می‌دوید که کسی به‌گرددش

دل مثل یک عروپ، عمن است و گوسه‌گر همانطور که ملاً گمسم، عروب سرد و تاریک و بی‌روح است اصولاً آغار هر چهر شادی بحس و همراه نا امید است ولی بانان آن عماک و همراه نا ناامیدی است به عنوان مثال تولد و مرگ، حسوایی و پسری، طلوع و عروب، مسلافاً و جداحافظی، وصال و وداع، آغار عشق و بانان ان

پُتکِ عم (اصافه شمشهی) عم مانند پتک بر سر احساس حواب فرود می‌اند اهنگر پتک را بر سر منع می‌گوید عم و ناراحسی مثل پتک بر سر حواب کونده می‌شود و مسوحت بی‌حسوایی می‌گردد

هیاهوی کودگان پتکِ عم است (نشبه عمر مستقم) سر و صدای بچه‌ها مانند پتک عم بر سر احساس حواب است = عمگس کونده است و حواب را مُحل می‌کند

چشم پُتخره (اصافه شمشهی) پخره مانند جسم دیوار نا اسیاق است «سسه است جسم پخره‌ها دور از اقباب» = اباق تاریک است بر ارا پخره نور اقباب به درون نمی‌اند، درست مانند چشمی که سسه ناسد

سُکون سایه گمتر است (نشبه عمر مستقم) سکون مانند درحی است که سابه دارد و سابه آن همه حا را فراگره = همه مردم مانند مرده بی‌حرکت هستند

شهر ریشه‌ها (اصافه اسعاری) رسه‌های درحان مانند آدمها هستند که سهر و اسادی دارند «در شهر رسه‌ها سر و سور عطس به ناست» = رسه برای رنده بودن نیاز به آب دارد و آدم نیاز به عشق

دامی ناران (اصافه اسعاری) ناران مانند آدمی است که لباس سر بی دارد، و دامس حسرنی ار لباس اوست «دست کسی به دامس ناران نمی‌رسد» = رسه‌ها دسرسی به آب ندارند و در حال خشک شدن هستند آدمها نیز از ناران محبت و عشق محرومند و در حالت اسردگی و سکون به سر می‌برند

پُشتِ عصّه‌ها (اصافه اسعاری) عصّه‌ها و ناراحسی‌ها مانند گوه هستند که بالا و پائس، نشت و

ساختهای بحوی

سهاست س دو حیر را می توان به صورت یک سسه بیان کرد مثلاً «علی ماسد شمر است» در این شسه علی از لحاظ سُبُجاعت شسه به شمر است، «او ملی برق رفت» = رفتی او از لحاظ سُرُعت نه رفتی سرق شهاست داست، «دل ملی یک عروب» = عروب افساب، عم الود است ربرابا باان روسائنی و آعار با یکی است دل پراز عم از لحاظ نداشتنی شور و شوق نه عروب با یک و عم الود سسه است واژه های «ملی، ماسد، هماسد، چون، همچون» قید سسه نامده می سوند می توان قید سسیه را حذف کرد و شسه را سه صورت یک حمله اسادی ساس کرد، سعی چبری را نه چبر دیگر سست با اساد داد نه اس حمله ها توحه کسند «علی شمر است» «دل یک عروب است» «رفتی او رفتی بوی بود» «اس کار شما ساری سا آس است» اس سوع شسه را می توان تشبیه غیر مستقیم نامید

گاهی قید شسه حذف می شود و دو جزء تشبه به صورت مضاف و مضاف الیه در می آید که در این صورت با مضاف نه مضاف الیه و با مضاف الیه نه مضاف شهاست دارد این نوع اصافه، که اصافه تشبیهی نامده می شود، در شعر فراوان به کار می رود

گاهی در یک اصافه تشبیهی، مضاف حرثی با سحشی از چبری است که مضاف الیه بدان شسه شده مثلاً «و می که می گوئیم دست خدا»، خدا به آدمی سسیه سده که بدن دارد و دست حرثی از آن بدن است اس نوع اصافه تشبیهی را اصافه استعاری نامده اند، ربرابا مضاف در معنی محار با اسعاره و نه در معنی حقیقی خود نه کار رفته است واژه «دست» در این اصافه نه معنی محاری «درب» است، یعنی «درب خدا»

به طور کلی، تشبه هم در محاوره و هم در نوشتار مورد استفاده فرار می گرد سدهی است که طرافت و رسائنی آن سسگی به قدرت حیال و مهارت ربانی گوینده سا سوسسده دارد در مسان هراان ساعر و بوینسده فارسی ربان از ابتدا با نه امروز هسح شاعری از لحاظ رسائنی و طرافت تسسهاست نه پای حافظ نمی رسند اکون به تشبهاست شعر «و می که عشق سست» بوچه کسند

معنی شعر 'وقتی که عشق بیست' به زبان ساده

وقتی که عشق وجود ندارد مثل این است که هیچ چهره وجود ندارد
اسبابها گوشه‌گیر می‌شوند و دل‌های آنها، مانند غروب آفتاب، عمیق و سرد است
آوارسای برندگان از شاخه‌های درختان، مثل صدای رسب تک کلاغ بیر به گوش می‌رسد
اگر عشق نباشد سرصدای شادی بخش کودکان موجب ناراحتی می‌شود و احساس خواب
را از بین می‌برد

بسم بزمک بر طراوت نمی‌ورد، و آفتاب از پنجره‌ها به درون اتاق نمی‌تابد
وقتی که عشق بسبب حرکت وجود ندارد مثل آنست که همه مرده‌اند
در شهری که برار ریشه‌های درخت زندگی است، همه شسته آب هستند و هرگز باران نمی‌بارد
اما هنگامی که عشق با نیروی زندگی بخش از پشت کوهی از عصبه‌ها فرا می‌رسد،
دیگر هیچکس به خاطر ندانشن دوسنی و محبت از رنده بودن خود شرمسار نیست
هنگامی که عشق همچون مسافری شاد و بر نشاط همانند بهار از راه می‌رسد،
آرزو و منتای زندگی در من بیدار می‌شود و من مانند کوبری می‌شوم که تشنه آب است، و دست
عشق بوارشگر من می‌شود، همان گونه که دست چوینار کوبر نشه را بوارس می‌کند
وقتی که عشق فرا می‌رسد محبت‌ها و دوسنی‌ها رنده می‌شوند
دل‌های سرد مانند حورشیدگرم می‌سوند، وساره‌های خوشحسی و سعادت در زندگی پدیدار می‌شوند
اکنون که عشق از راه رسیده، و برندگان با شور و شوق سرود محبت می‌خوانند، من همراه و
همسر با عشق، با اوج آسمانها به بروار درخواهم آمد

✽ تفسیر ۷۰

در شعر «وقتی که عشق بسبب»

الف - قاصدها و ردیف‌ها را یادداشت کنید

ب - صفت و موصلها را مشخص کنید

سس دارد «عشق از پشتِ کوهِ عرصه‌ها می‌آید»
چیبِ تَعْقُل (اصافهٔ استعاری) اندیشه و تعقلِ ملِ لئاسی است که چیب یا گرسنا دارد و سر در
آن فرو می‌رود «دیگر سری نه حبِ بعقل نمی‌رود» = هم‌کس مسکلی بخواهد داشت و محسور به
چاره‌اندیشی بخواهد بود

حُشکسالِ عاطفه (اصافهٔ استعاری) واژهٔ «حشکسال» در معنی محاری «بودن»، «رفدان» به کار
رفته است = بودنِ عاطفه، فقدانِ محبت
حادهٔ اُفُق (اصافهٔ سبیهی) حطِّ افق مانند حاده‌ای است که عشق، هم‌حس مسافر، از آن حاده
فرا می‌رسد «عسو می‌رسد از حادهٔ افق»

کویِ رِندگی (اصافهٔ تشبیهی) رندگی بی عشق همانند کویِ خشکی است که شمهٔ آب است
دستایِ حویبار (اصافهٔ استعاری) حویبار مانند مادری است که نادرتهای بوارشگر خود کویِ
عطشناک را بوارش می‌کند «من کویِ عطشناک رندگی هستم» = تشمهٔ رندگی هستم و «عشق» به
من رندگی می‌بخشد

گُلرِ قصیِ عاطفه (اصافهٔ استعاری) عاطفه به آدمی تشبیه شده که از حوشحالی می‌رقصد و می
که عشق می‌آید عاطفه و احساس به رقص و شادی می‌پردازد

چشمِ سبیه (اصافهٔ استعاری) سبه به سدی تشبیه شده که چشم دارد و قلب که در سبه است
مانند چشم آن بدن است.

چشمهٔ حورشید (اصافهٔ تشبیهی) از چشمه، آب پاک و روس سرون می‌آید و از حورشید سر
روشنی و نور می‌یابد بنابراین حورشید مانند چشمه است «از چشم سبه چشمهٔ حورشید می‌دند»
= حورشید از قلب طلوع می‌کند به سخن دیگر، قلب مانند حورشید گرم و سوزانی می‌شود، (به
هماهنگی «چشم و چشمه» که حساس نامیده می‌شود بوجه کنید)

پای ستاره (اصافهٔ استعاری) ستاره به موجودی تشبیه شده که پا دارد «پای ستاره‌ها به رمس نار
می‌شود» = ستاره‌های حوسحنی و سعادت به رمس می‌آیند

ممايل نه قرمر صفت ـــ متمايل به (قد) + قرمر (صفت)
ممايل به ررشكى ـــ متمايل به (عید) + ررشكى (صفت سسى)
حالب تَوْحَهُ (صفت مركب) ـــ حالب (صفت) + ـــ (شمايه اصافه) + بوجه (اسم)

ب =

- ۱ درناى سرح را «أحمر» نمر می‌نامند
- ۲ كانال سوئر درناى سرح را نه درناى مدسرايه وصل می‌کند
- ۳ ما درناى سرح را نه این دلیل سرح رنگ می‌سسم که
- ۴ پمبس شدن این کف بر روی آب باعث می‌شود که ما آسهای سطحی درناى سرح را نه رنگ قرمز نیسیم
- ۵ نه همین دلیل، ما برههایی را که بر روی اس حُلکها هستند رنگ قرمر می‌سسم
- ۶ «آیر» این سنگ را در سال ۱۸۷۳ میلادی کشف کرده است مردم این سنگ را نه نام کاشف آن «آیر» می‌خوانند
- ۷ سطمه‌ای که سنگ را در آن کشف کرده بودند، اکنون نه یک پارک ملی تبدیل کرده‌اند و گیاهان و حیوانات این پارک را در برابر خطراتی که آنها را تهدید می‌کند، نه شدت محافظت می‌کنند
- ۸ چرا درناى سرح را نه این نام می‌خوانند؟

تمرین ۲

- ۱ مه سنگس باعث می‌شود که درناى سیاه، سره و ساه دیده شود
- ۲ سنگ رنگین کمان در سال ۱۸۷۳ میلادی کشف شد
- ۳ نام جدیدی برای سنگ «آیر» اسحاب شد
- ۴ نه هنگام غروب، سراسر سنگ رنگس کمان ما / نه وسیلهٔ رنگ ازغواى پوشانده می‌سود

پیوست ۱

کلید تحریها

تحرین ۱

الف -

۱ اسمهای مرکب

قَصَه‌گو اسم فاعل مرکب ← قَصَه (اسم) + گو (اسم فاعل کوتاه)

قلم‌مو اسم مرکب ← قلم (اسم) + مو (اسم)

برخورد اسم مصدر مرکب ← بر (حرف اضافه) + خورد (مصدر کوتاه/سناک گذشته)
سره‌رار همراه، سرزمین سراسر

رنگدانه اسم مرکب ← دانهٔ رنگ ← رنگ (اسم) + دانه (اسم)

بخته سنگ اسم مرکب ← سنگِ بخته ← بخته (اسم) + سنگ (اسم)

چهانگرد اسم فاعل مرکب ← جهان (اسم) + گرد (اسم فاعل کوتاه)

۲ صفت‌های مرکب

هرمند، صفت ← هر (اسم) + مند (پسوند)

سرسر صفت ← سر (اسم) + سر (صفت) نشانهٔ اضافه حذف شده است

سرخ رنگ صفت ← سرخ (صفت) + رنگ (اسم) جای صفت و موصوف عوض شده و سر
نشانهٔ اضافه حذف شده است

سره رنگ ← سره (صفت) + رنگ (اسم)

قرمر رنگ ← قرمر (صفت) + رنگ (اسم)

رنگین کمان ← رنگین (صفت بسی) + کمان (اسم)

دسناچه صفت ← دست (اسم) + پاچه (اسم) حرف عطف «و» حذف شده است
 شال گردن اسم ← سال (اسم) + گردن (اسم) نشانهٔ اضافه حذف شده است
 من و من کنار قدم من و من (اسم) + کن (سناک حال از فعل کردن) + ان (پسوند فاعلی)
 یح رده اسم مفعول ← یح (اسم) + رده (اسم مفعول)
 حال و حوصله اسم ← حال (اسم) + و (حرف عطف) + حوصله (اسم)
 ناسلیقه صفت ← نا (حرف اضافه) + سلیقه (اسم)
 بس‌ریان قدم ← بس (اسم) + رن (سناک حال از فعل ردن) + ان (پسوند فاعلی)
 چهارراه اسم ← چهار (عدد) + راه (اسم)

تمرین ۶

- ۱ بهر است از راهی بروم که او بسدم
- ۲ محد نا تمام قدرت به رمس کوبیدس / به رمسس کوبید
- ۳ شاگردان از حیاناں رد می‌سیدید، و آقای بلس محلّه نگاهشان می‌کرد
- ۴ دسکشها کجا بودید؟ ما حلی دنالساں گشتم
- ۵ سما می‌خواستد دسگرم کند
- ۶ ما هرگر نمی‌خواستیم ادساں کم
- ۷ دبرور توی راه دیدمت ولی صداب بردم
- ۸ به نظر خودش اگر مادر هم می‌دیدش، نمی‌شناخش
- ۹ بد موفعی گمشون کردم
- ۱ دلش نمی‌خواست مادرش بسیدش

- ۵ هر سال جهانگردان زیادی برای دیدن سنگ رنگین کمان به اسپرالنوا برده می‌شوند
 ۶ رنگ سر فراموش شده بود
 ۷ رنگدانه‌های زرد در آب آبی اقیانوس ریخته می‌شوند

تمرین ۳

توجه! حوابهای زیر فقط برای راهنمایی است آنها را به صورت جمله کامل بنویسید
 ۱ رنگ سر ۲ زرد و آبی ۳ رنگ ۴ رنگدانه زرد ۵ ارغوانی
 ۶ زرد رسیکی ۷ سودن حُلک ۸ حُلک ۹ مه سبک
 ۱ دریای سیاه، مَسَاحَت

تمرین ۴

توجه! حوابهای زیر فقط برای راهنمایی است آنها را به صورت جمله کامل بنویسید
 ۱ حبه ۲ گره ۳ حیر ۴ هیچ کاری ۵ ریا ۶ طاقچه ۷ آسی
 ۸ بله ۹ بالای سر ۱ گل، آند، قرآن، سببی.

تمرین ۵

پسر عمو اسم ← پسر (اسم) + عمو (اسم) نشانه اضافه حذف شده است
 شُعدِه نار اسم فاعل ← شُعدِه (اسم) + نار (اسم فاعل کوتاه)
 پس کوچک اسم ← پس (صفت) + کوچک (اسم) حای صفت و موصوف عوض شده و بر نشانه
 اضافه حذف شده است
 سرانجام، قد ← سر (اسم) + انجام (اسم) حروف عطف حذف شده است
 بی‌اعتنا صفت ← بی (حرف اضافه) + اعتنا (اسم)

«که» موصولی

- ۱ وسی که پای صحت قصه‌گو می‌نشیم
- ۲ در حالی که برای بعضی از قصه‌ها، مرز میان کشورها
- ۳ همان خطّ فاصله‌ای است که در سن کلمه‌ها بر روی صفحه کاعد وجود دارد
- ۴ هر زبان و خطی که داشته باشد
- ۵ دریای سرخ که «احمر» بر نامیده می‌شود
- ۶ دریای سرخ، به این دلیل که چشمان ما از آن نور قرمز دریافت می‌کند سرخ
- ۷ حلنکهای وجود دارند که کمی به رنگ قهوه‌ای متمایل به قرمز از خود تولید می‌کنند
- ۸ بلکه وارد دستانی می‌شویم که به رنگ سر و آبی است
۹. به سگی که در فصل زمستان بر فراز این دریا به وجود می‌آید
- ۱ نارش برف فرشی که بار و بودش سعد است بر روی
- ۱۱ به دلیل حلنکهای قرمز رنگی است که در این ناحیه
- ۱۲ برهانی که بر روی اس حلنکها هستند
- ۱۳ این سنگ که در سال ۱۸۷۳ میلادی کشف شده است ..
- ۱۴ به این سؤال که «سنگ آبر چه رنگی است؟» باید.
- ۱۵ مطمعه‌ای که سنگ در آن کشف شده بود.
- ۱۶ در برابر خطراتی که آنها را تهدید می‌کند
- ۱۷ و حواست آنچه را که می‌بند
- ۱۸ حورشیدی کشند که پروهایش رشنه‌هایی به رنگ طلا بود
- ۱۹ نقاش می‌خواست ساحل سره‌رادر دریا را هم نقاشی کند که مسوچه سد = نقاش که

می‌خواست

تمرین ۷

- ۱ مجید، بی‌آنکه به آقا مرصی نگاه کند، توپ را در رسیل گذاشت
- ۲ من، بدون آنکه توپ را بردارم، از معاره بیرون رفتم
- ۳ پدر و مادر بی‌آنکه چیزی گفته باشند به هم نگاه کردند و حدیدند
} آنها بی‌آنکه پدر و مادر چیزی گفته باشند به هم نگاه کردند و حدیدند
- ۴ تو چرا بدون آنکه کفتم را برداری ارحانه سرون دودی؟
- ۵ شما، بی‌آنکه سروصدا راه باندازید، سعی کنید آرام از حیاطان عبور کنید
- ۶ محمد بدون آنکه چیزی بگوید از پشت رححوایها سرک کشید
- ۷ پدر بدون آنکه دستکشهایش را پیدا کند به مسافرت رفت
- ۸ ما بی‌آنکه به پلیس بوخهی بکنیم، به راه خود ادامه دادیم
- ۹ پسر گناهکار، بی‌آنکه از کارش حوسحال باشد، چشمهایش را بر هم گذاشت
- ۱۰ من بدون آنکه بخواهم جواب آنها را بدهم، گفتم

تمرین ۸

- توجه! جوابهای زیر فقط برای راهنمایی است. آنها را به صورت جمله کامل بنویسید
- ۱ معاره آقا مرصی ۲ دور صورتش پیچید ۳ خبر ۴ در فکر آمای پلیس محله بود
 - ۵ صبر کند ۶ سیار کوچک ۷ درس داسس ۸ می‌پرسد از کجا آورده‌ای؟
 - ۹ ممکن است دهمنده باشد ۱۰ ناری نا توپ ۱۱ پرچم حلوی ماشنها
 - ۱۲ روی نج ۱۳ لباسهای کلفت ۱۴ دستکش ۱۵ پول آن را

۲ صدای مادر را از حناط شنید که با صدای بلند می‌گفت

۳ امر حمی نداشت رفت که سلام کند

۴ صدای مریم کوچولو به گوش می‌رسید که با عروسکس حرف می‌زد

۵ حلی وقت بود که قطار راه افتاده بود

۶ مسعود تحولات خودش بود که مریم به کنارش آمد

۷ الآن او مسطر است که ما را ببیند

۸ نانا به او گفته بود که حممه برای ملافاس می‌روم

۹ در این فکرها بود که کم کم بخوانش برد.

۱۰ در همس موقع دند که برادرش محسن در را باز کرد

۱۱ همین طور مشغول بودند که امر دید

۱۲ اما رود فهمید که امر جواب می‌دیده است

۱۳ در همس فکرها بود که خود را جلوی بیمارستان دید

۱۴ همه فکرش این شده بود که

۱۵ اما امر انگار که آب سرد روشن ربحه ناشند

پ —

راحتی، جداحافظی، خوشحالی، ساحمان، حوسردی، لره، شادابی

ت —

فلزی، ستری، فامیلی، حُسیبی

تحریر ۱۱

روشنمکر، بلندقد، سر رنگ، حوش احساق، حشره‌کش، حوسرو، سیاه چشم، حگمرو،

شادی‌بخش، ند لاس.

۲ دوسان نقاش که فهمیده بودند

۲۱ بها کاری که او کرده بود

۲۲ گیاهانی که رنگدانهٔ زرد دارند

«که» ربط

۱ بخش شدن این کف بر روی آب باعث می‌شود که آبهای سطحی دریای سرخ به رنگ قرمز

دنده شوید

۲ باعث می‌شود که آن را تیره و نار نیسم

۳ او فصلهٔ رنگها را شسته بود و می‌داست که از مخلوط کردن .

تصریح ۱۰

الف -

۱ امر که تا به حال بیرون را تماشا می‌کرد

۲ همین طور که حرف می‌زد، حواش برد

۳ آنها که لباسهای سفید رنگی پوشیده بودند

۴ اما امر فقط به محسن و حوای که دیشب دیده بود فکر می‌کرد

۵ پدرش به کمک دیگران بواسطهٔ طنقه و بخشش را که محسن

۶ پدر از پرساز بخش، اتاقی را که محسن ..

۷ پرساز سرش را بلند کرد و آرام، طوری که فقط پدر

۸ ما دو با محسن داریم که یکی‌شان دیشب شهید شده

۹ با هیجان داخل اتاقی شد که

ب -

۱ هر کس براحمی می‌فهمید که انتظار پجیری را می‌کشید

تمرین ۱۴

- ۱ دستهای محمد بی حس شده بودند، زیرا / حون هوا سرد بود
حون هوا سرد بود، دستهای محید بی حس شده بودید
- ۲ محمد نفس ریان تا حانه دويد، چون / ريرا مكر كرد ممكن است آفای پلس محلّه سزای پس
گرفسي بوپ نه دسال او بناد
محمد چون مكر كرد ممكن است آفای پلس محلّه برای پس گرفسي بوپ نه دسال او بناید، نفس
ریان با حانه دويد
- ۳ محمد چون نمی حواست مادر بوپ را بنید، آن را از رسل در آورده بوی حشش گذاست
محمد بوپ را از رسل در آورد و بوی حشش گذاشت، زیرا / چون نمی حواست مادر آن را بسد
۴ آقای پلیس محلّه چون هر چه منتظر اسناد محمد را ندید، نا خودش گفت «حماً مریص شده»
آقای پلیس محلّه نا خودش گفت «حماً مریص سده»، حون / ريرا هر چه مسطر اسناد محمد را
ندید
- ۵ محمد آن روز سپر محبوب مدرسه بود، زیرا / چون بوپ ماهویی داشت
محمد آن روز چون توپ ماهوتی داشت، سپر محبوب مدرسه بود
- ۶ محمد نه مادرش گفت «چون درس دارم نمی توانم برای خرید نه معاره آقا مرتضی بروم»
محمد گفت «نمی توانم برای خرید بروم، حون درس دارم»
- ۷ ناد چون از روی رسمهای بخرده می گذشت، نا خود سور و سرما نه همراه داشت
ناد نا خود سور و سرما نه همراه داشت، چون / ريرا از روی رسمهای بخرده می گذشت
- ۸ بچه‌ها چون رنگ بعطیل مدرسه رده سده بود، نا سر و صدا از مدرسه سرون ریچسد
بچه‌ها نا سر و صدا از مدرسه سرون ریچسد، زیرا / چون رنگ بعطیل مدرسه رده شده بود
- ۹ دوست محمد سال گردن خود را نه او داد، چون / ريرا از سال گردن حوشش نمی آمد
دوست محید چون از شال گردن حوشش نمی آمد، آن را نه محمد داد

تمرین ۱۲

- بوخهٔ هواهای ربر فقط برای راهمائی است آنها را به صورت جملهٔ کامل بنویسد
- ۱ مسافرت به بهران و دیدار برادر ۲ رنگِ مدرسه و رفتن به خانه ۳ سوال دربارهِ ساعت ۴ رنگِ طولانی ۵ دویدن ۶ حرف ردن ۷ چهار بعدازظهر
 - ۸ تماشای بیرون ۹ پدرش ۱۰ دوست داشتن ۱۱ کسی که در آمده
 - ۱۲ مردی برادرِ ۱۳ شهید شدی برادر ۱۴ رفتن با آنها، حداحاطی
 - ۱۵ سرحال آمدن ۱۶ می‌ترسد که، ۱۷ طبقهٔ هفتم ۱۸ مردی یکی از محسن‌ها
 - ۱۹ هراسان ۲ دویدن

تمرین ۱۳

- ۱ محمد پول را به آقا مرتضی داده مستطیر نقه‌اش اسناد
- ۲ پدر محمد هر روز دستِ پسرش را گرفته به آن طرفِ حانان می‌برد
- ۳ محمد نقیهٔ پول را از آقا مرتضی گرفته از معاره بیرون آمد
- ۴ مادر سیمی جای را جلوی مهمانها گذاشته کنار پسرش نشست
- ۵ از آن پس، محمد درس را بهانه کرده برای خرید می‌رفت
- ۶ بچه‌ها از چند کوچه گذشته به مدرسه رسیدند
- ۷ محسن به داخل اتاق آمده بهلوی برادرش نشست
- ۸ پرسنار اسمِ فامیل محسن را شنیده نگاهی به صورتِ پدر انداخت
- ۹ او گفتش را به گوشه‌ای انداخته پشتِ قفسهٔ کتاب پنهان شد
- ۱۰ جریرهٔ آرام مُبَدَل به آشفته‌سائی حروشان گشسه قطعاتِ سنگ را به هوا پرناب می‌کرد

تحریریں ۱۷

- ۱ حریرہ کراکاتوا چه موقع مسخر شد؟
- ۲ این امحار در چه ماہی روی داد؟
- ۳ اس حریرہ بردیک / در بردیکی کدام کشور فرار داشت؟
- ۴ این حریرہ در کدام اقبانوس واقع شدہ بود؟
- ۵ آیا تمام حریرہ بہ ربر آب فرو رفت؟
- ۶ صدای امحار در کدام کشورها شنیدہ شد؟
- ۷ آنا چینی امحاری ملأ روی دادہ بود؟
- ۸ آیا رلرلہ در ہمہ حای ریس بہ طور نکسان روی می‌دہد؟
- ۹ آنا ہیج آشمناسی در ریر درنا قرار دارد؟
- ۱۰ بہ نظر فیثاعورث، علّت رلرلہ چه بود؟

تحریریں ۱۸

صفتہای سسی

دینی، عصلانی، جسمی، اجتماعی، حکومتی، اقتصادی، مالی، فردی، عمومی، ضروری، سیاسی، نظامی، حاسوسی، مصنوعی، تکنیکی، علمی، ہستہ‌ای، صنعتی، پرسکی، کُلّی، عَمَلی، حنالی، دہی، وررشی، اخلاقی، جسمی، ہمیشگی، حادثانہ، طولانی، اساسی، قہرمانی، فسی، ماندنی، آرادہ، اساسی، الہی (الہی - ۱ + ی)، ہری

اسمہای مصدر.

آگاہی، سوانائی، موقوفّت، رہری، حساست، خصوصت، رواسناسی، اررش، دستناسی، محوونت، واقعت، حقیقت، سرحسگی، شناسگی، قہرمانی، ماندگاری، صلاحیت، ہرمدی، سکی، پاکی، برنامہ‌ریری.

۱ واژہ عربی بہ معنی خدا «اللہ» صورت دیگری بار ہمیں وارہ اس

۱۰. محمد چون احساس کرد که آقای پلبس فاصله کمی با او دارد، ناگهان روی پنجه‌ها سر خورد و

اصدا

محمد ناگهان روی پنجه‌ها سر خورد و افتاد، بر او / چون احساس کرد آقای پلبس فاصله کمی با او

دارد

تصریح ۱۵

۱. آدمها هر چه پیر می‌شوند تجربه آنها زیادتر می‌شود / خواهد شد
۲. قطار هر چه پیش‌تر می‌رود همچنان اسر زیادتر می‌شد
۳. شما هر چه زیادتر تلاش کنید موفق‌تر خواهید بود
۴. ما هر چه از کوه بالا تر می‌رفتیم هوا سردتر می‌شد
۵. عجب است! من هر چه کمر می‌خورم حاقتر می‌شوم
۶. شب هر چه بیسر می‌گذشت رفت و آمد مسافران در قطار کمتر می‌شد
۷. هوا هر چه گرم‌تر باشد حاوازه‌های فقر حوشحال‌ترند
۸. قیصها هر چه بالا تر باشند مردم کمر خرید می‌کنند
۹. ما هر چه از حطه لرله دورتر باشیم کمتر دچار لرله خواهیم شد / می‌شویم
۱۰. در زیر من هر چه فشار بیشتر وجود داشته باشد احتمال لرله زیادتر است / خواهد بود
۱۱. ما هر چه نندیر برویم رودر نه خانه می‌رسیم / خواهیم رسید
۱۲. علم هر چه پیش‌تر برود زندگی آسان‌تر خواهد شد / می‌شود
۱۳. خانه هر چه بزرگتر باشد تعمیر کردن آن مشکل‌تر است
۱۴. دانش شما هر چه زیادتر / بشیر بشود حویتر / بهر زندگی خواهد کرد
۱۵. من شعر حافظ را هر چه بشیر می‌خوانم از آن بشیر لذت می‌برم

۵. فلم سیمائی «سالهای دور از خانه» موردِ بوجُو رنایدِ مردم قرار گرفته است
۶. رهزایِ کشورها موردِ قضاوتِ تاریخ فرار خواهد گرفت
۷. امیدوارم این پسهادِ موردِ مخالفتِ ناسدگانِ مجلس قرار نگیرد
۸. آثارِ بزرگِ ادبی همچون اشعارِ حافظِ هرگز موردِ فراموشی واقع نخواهد شد
۹. حوشحالم که معدرتِ سده موردِ قبولِ حناعالی واقع شد
۱۰. من موردِ لطف و مَحَنَّتِ همهٔ همکارانم هستم
۱۱. سعی کنید بچه‌های بیم را موردِ حسم قرار ندهند
۱۲. آنا می‌بواند اشتباهاتِ دوستانان را به آسانی موردِ بحسس فرار ندهند

تمرین ۲۱

۱. همراه با نالا رفتی دسمردها شور و شوی کارگران برای بولند بشیر اصافه می‌کردد
۲. همراه با پیشتر شدن قدرتِ اقتصادیِ قدرتِ اجتماعیِ بسیر می‌شود
۳. همراه با رناید شدن ثروتِ ارزشهایِ انسانی معمولاً رو به ضعف می‌بهد
۴. همراه با رویتِ اقتصادیِ قدرتِ حرید مردمِ افزایش می‌ساید/ همراه سا بشیر بدنِ روسق
اقتصادی
۵. همراه با باریک شدنِ هوا من به بدریح دسحوشِ اضطراب و نگرانی می‌شدم
۶. همراه با پیشرفتِ علم و تکنولوژیِ ریدگیِ بشر بهیر و آسان بر می‌سود
۷. همراه با بصیف شدنِ ارزشهایِ اخلاقیِ ریدگیِ اسانها پوج و بی‌معنی می‌گردد
۸. در ۵ سال گذشته، همراه با پیشرفتِ سریعِ بهداشتِ مابگینِ عمر نالا ربه است
۹. همراه با آب شدنِ یحها سطحِ آبِ رودخانه‌ها نالا می‌آند
۱۰. همراه با فرا رسیدنِ رهمانِ بعضی از حیوانات به حوابِ رهمانیِ فرو می‌رود

تمرین ۱۹

- ۱ اداره‌ای که من در آن کار می‌کنم شاملی اداره شما بر می‌شود
- ۲ بر مرد اسطار آمدن پسرش را می‌کشد
- ۳ اطلاعات بیشتر در زمینه اقتصادی موجب سود بیشتری خواهد شد
- ۴ او ماهها مشغول این کتاب بود
- ۵ لرزه احمر باعث ویرانی روستاهای زیادی شد
- ۶ او مرتکب بهانه دیر به خانه آمدن سهرش را می‌گرفت
- ۷ شکلی بوسه رمن به شکل امروزی میلیونها سال طول کشید
- ۸ دانشوران از تشکیل کلاس حوشحال بودند
- ۹ شسته‌ام که پسر سما حنالی اردواج دارد
- ۱۰ عده زیادی از مردم آرزوی مشهور شدن را دارند
- ۱۱ شما قول کمک به من دادید امندوارم نادتان برود
- ۱۲ جوانان ورزیده‌ای در احسار برخی از سازمانها هستند
- ۱۳ ایجاد این کارخانه سه سال طول کشید
- ۱۴ چرا شما همیشه مشغول نمایش تلویزیون هستید مگر کار دیگری ندارید؟
- ۱۵ نوزم باعث برور بارصائی در میان مردم می‌شود/ نوزم باعث بارصائی در میان مردم می‌شود

تمرین ۲۰

- ۱ بی‌دانشم که آیا عقیده من مورد موافقت شما هست؟
- ۲ مطالعه مورد علاقه فراوان این سنا بود
- ۳ کتابهای ابوریحان بیرونی هنوز مورد استفاده دانشمندان قرار دارند/ هستند
- ۴ برای گردآوری اطلاعات، افراد حاسوس مورد استفاده سازمانهای حاسوسی قرار می‌گیرند

۸ باغمانان پس از چیدن میوه‌ها از درخت آنها را در حصه می‌گذارید و نه نارار می‌برد
باغمانان پس از آنکه میوه‌ها را از درخت چیدند آنها را در حصه می‌گذارید و نه نارار می‌برد
باغمانان پس از چیدن میوه‌ها از درخت آنها را در حصه می‌گذارید و نه نارار می‌برد
باغمانان میوه‌ها را از درخت چیده، آنها را در حصه می‌گذارید و نه نارار می‌برد

۹ پدرم پس از برداشتن چمدانش با همه‌مان خداحافظی کرد

پدرم پس از آنکه چمدانش را برداشت، با همه‌مان خداحافظی کرد

پدرم چمدانش را برداشته، با همه‌مان خداحافظی کرد

۱۰. سرماران پس از برگشتن از حصه کار و فعالیت عادی خود را دوباره از سر خواهند گرفت

سرماران پس از آنکه از حصه برگشند، کار و فعالیت عادی خود را دوباره از سر خواهند

گرفت

سرماران از حصه برگشته، کار و فعالیت عادی خود را دوباره از سر خواهند گرفت.

تصریح ۲۵

۱ بیش از یک دوّم مردم جهان بی‌سوادند.

۲ حدود نه دهم رُمسهای قطب شمال پوشیده از یخ است

۳ سه چهارم عدد صدوپنجاه و هفت مساری است با صدوهفده و همدادویح صدم

۴. یک سانتی‌متر یک صدم متر است

۵ چهار صدوسست و پنج میلی‌متر چهار صد و بیست و پنج هزارم متر و چهل و دو روم سانتی‌متر

است

۶ هفت دهم متر همداد سانتی‌متر می‌شود

۷ مساحت دقیق اتاقی کار من نه و هشتصدوسصت و دوهزارم متر مُربع است

۸ پول من چهار پنجم پول سماست

- ۱ ملوانان سس ار کشاندن گاوها نه داخلې اسار نفس را حسی کشندید
ملوانان پس ار آنکه گاوها را نه داخلې اسار کشاندند، نفس را حسی کشندید
ملوانان گاوها را نه داخلې اسار کشانده، نفس را حسی کشندید
- ۲ نقاشی سس از بیرون آوردن قلم موها ار داخلې حصه شروع نه کشیدن نقاشی کرد
نقاش پس ار آنکه قلم موها را ار داخل حصه سرون آورد، شروع نه کشیدن نقاشی کرد
نقاش قلم موها را ار داخل حصه بیرون آورده، شروع نه کشیدن نقاشی کرد
- ۳ شاعر شیرین سخن پس ار خواندن شعرش برای همه لحظه‌ای نه فکر فرو رفت
شاعر شیرین سخن پس ار آنکه شعرش را برای همه خواند، لحظه‌ای نه فکر فرو رفت
شاعر شیرین سخن شعرش را برای همه خوانده، لحظه‌ای نه فکر فرو رفت
- ۴ پیر مرد بیوا پس ار گرفتن پول از من نا حوشحالی نه راهش ادامه داد
پیر مرد بسوا پس ار آنکه پول را از من گرفت، نا حوشحالی نه راهش ادامه داد
پیر مرد بیوا پول را از من گرفته، نا حوشحالی نه راهش ادامه داد
- ۵ سهراب پس ار جمع کردن کف و کناش نه سرعت نه طرف خانه دود
سهراب سس ار آنکه کیف و کناس را جمع کرد، نه سرعت نه طرف خانه دودید
سهراب کیف و کناش را جمع کرده، نه سرعت نه طرف خانه دودید
- ۶ فشار داخل رمس پس ار برکندن دهانه کوه موادّ مذاب را نه هوا پرباب می‌کند
فشار داخل رمس پس ار آنکه دهانه کوه را برکاند، موادّ مذاب را نه هوا پرباب می‌کند
فشار داخل رمس دهانه کوه را برکانده، موادّ مذاب را نه هوا پرباب می‌کند
- ۷ گاو وحشی چشمگین پس ار کُنسی گاو نار نه تماشاچیان سر حمله کرد
گاو وحشی و حسمگس پس ار آنکه گاوبار را کشت، نه تماشاچیان سر حمله کرد.
گاو وحشی چشمگس گاو نار را کشته، نه تماشاچیان سر حمله کرد

۷ بهخشد قربان! مرا برای محاسوسی تربیت نکرده‌اند. فرد دیگری را نابد برای اس کار اسبحاح کرد

۸ برای جلوگیری از فرار مهرها اقدامهای فوری را نابد به عمل آورد

۹ در حدود هرات سال پیش زاری پرسک انرابی سمارسان شهر ری را ناسس کرد

۱۰ این مرد سکوکار تمام دارائی خود را برای اتحاد دانشگاه حرح کرده است

بحرین ۲۹

رقدیم انحام می‌شد بیشتر حربه‌ها همراه بود؛ مردم راه می‌رفتند؛ هنگام مسافرت، سفاده می‌کردند از این رو، ورزش می‌کردند ولی امروز انحام می‌گردد ساسودی قطار معرفی کند در روزگار ما همراه ناشند اس وضع ناعب می‌شود که گردد باید داست که، می‌کنند و به حال می‌بخشد هنگام در می‌آید و به اعصاب می‌رسد سوی دیگر عرق می‌کند می‌برد می‌گردد ساسرابان لازم است دهم تا سواسم بداری کنیم

بحرین ۳۱

دربور هوا سردتر بود یا امروز؟

احرب ملاقات شما با دوستان کی بود؟

با دوستان درباره چه موضوعی صحبت کردید؟ با دوستان درباره چه صحبت کردید؟

آنا دوستان نقاش است؟

آنا دوستان بررگر از شماست؟

آنا در سالهای احمر رلرله در بهران روی داده است؟

آنا برای جلوگیری از انقراض نژاد اسب هیچ اقدامی صورت گرفته است؟

- ۹ وری اس سه چهار وسی و سه هزارم کیلوگرم است
 ۱ دوازده ویم نصف عدد بست و پنج و پنج ششم عدد سی است

تمرین ۲۶

- ۱ دیدنِ رسائی اسان را نه وحد می آورد
- ۲ اصرار شما سرانجام او را نه حرف خواهد آورد
- ۳ حالت عم و عصّه قهرمان یکی از دوسانش را نه سخن در آورد
- ۴ نمایش گلهای ریبا شاعر هرمد ما را نه دوی آورده بود
- ۵ صدای گلوله کوتران را نه پرواز در آورد
- ۶ آیا اس بحره تلح شما را بر سر عقل نیاورده است؟
- ۷ حرفهای او حصار را نه هیجان آورد
- ۸ رفتار حشس بلمس مردم را نه حشم آورد
- ۹ فقط فرمانی آقای مدیر رنگ مدرسه را نه صدا در می آورد
- ۱۰ سرانجام کوشی حلمان هواپیما را پس از دو ساعت تأخیر نه حرکت در آورد

تمرین ۲۸

- ۱ مردم موادّ اولیّه عداها را خود تهته می کند
- ۲ او بوخته همه مردم را نه سوی خود جلب کرده بود
- ۳ لرله سال گذشته اس خانهها را ویران کرد
- ۴ سیل دهها نفر از مردم روساها را بی خانه کرده است
- ۵ مطمئن ناشید که پلس نه رودی درد را دستگیر خواهد کرد
- ۶ کمبود غذا هر سال بعد از رمادی از کودکان اهریقائی را هلاک می کند

۱۶ کمی که ۱۷ نه چهارراهی که ۱۸ ارراهی سرودم که ۱۹ در همان موقع که
 ۲۰ انقدر جمع که ۲۱ محدو بجههائی که ۲۲ نه هر رحمتی که ۲۳ قدرمی که
 ۲۴ کتاباش را که ۲۵ همان روری که ۲۶ در حالی که ۲۷ ساره آن موقع بود که
 ۲۸ انقدر حواسش که ۲۹ در حالی که ۳۰ پدر که ۳۱ سادی که ۳۲ دوساس
 که ۳۳ بجهها که ۳۴ همان طور که ۳۵ هم در پاش که

«که» ربط

۱ نه راستی که ۲ رمسابها هم که ۳ اعراف می کردند که ۴ معارف کرد که
 ۵ احساس کرد که ۶ نه حانه که ۷ سمارس کرده بود که ۸ گمه است که
 ۹ رنگ تعطیل که ۱۰ شما که ۱۱ نادرساند که ۱۲ نه ساد آورد که ۱۳ در همس
 فکرها بود که ۱۴. مطمئن بود که ۱۵ شنید که ۱۶ نه ساد آورد که ۱۷ دوساش بود
 که ۱۸ خارج شود که ۱۹ شنید که ۲۰ می شنید که ۲۱ برگشت که ۲۲ بودند
 که ۲۳ انگار که ۲۴ دوروریش که ۲۵ نه پسر عموم که ۲۶ فکر کرد که

تصریح ۳۵

۱ می شود ۲ بر حوردار می شویم ۳ آغار می شود ۴ سر می انگیرد ۵ می گیرد ۶ می شود
 ۷ می گیرد ۸ بر طرف می کند ۹ دست می نابد ۱۰ باقی می گذارد ۱۱ بود ۱۲ رسع می سرد
 ۱۳ اصناد ۱۴ سار د ۱۵ شنوند ۱۶ کشند ۱۷ کرد ۱۸ متوجه شد ۱۹ فرسناد ۲۰ در سافت
 ۲۱ پی برده است ۲۲ افتاد ۲۳ سواند ۲۴ گمگو کند ۲۵ پرداخت ۲۶ بود ۲۷ گمان می کرد
 ۲۸ موفق شده است ۲۹ رورومی شد ۳۰ بود ۳۱. بود ۳۲ ایحاد کرده بود/ می کرد ۳۳ شنید
 ۳۴ شد ۳۵ پرداخت ۳۶ ساحته شد ۳۷ گذاشت ۳۸ گفت ۳۹ تشریف ساورید ۴۰ شد
 ۴۱ فریاد رد ۴۲ کار می کند ۴۳ شندم ۴۴ موفق شد/ شد/ندم ۴۵ بود ۴۶ نهته کرد
 ۴۷ می گذرد ۴۸ سده اند ۴۹ می توان ۵۰ گمگو کرد

۸ آیا قتل از ورود اسپانیائتها به آمریکا، سرچوبستان است را می‌شناخند؟

۹ این چتر را برای کی / چه کسی خریدند؟

۱۰ رستوران بهران از چه ماهی شروع می‌شود و تا کی ادامه دارد؟

تمرین ۳۳

۱ او سحرگویی دولت است

۲ اسناد ما هم جامعه‌شناس است و هم زبان‌شناس

۳ شما آدم ندیبی هستید

۴ او به خاطر مرگ دختر حواش همیشه ساهپوس بود

۵ بچه روشنی بخشی زندگی پدر و مادر است

۶ مگر شما کارشناس برنامه‌ریزی هستید؟

۷ سحشد آقای دکتر، چشم من نزدیک‌س است نه دورین

۸ برادر شما سیمی‌دان حویس بود، اما داروساز بود

۹ او فقط پولدار است و دیگر هیچ

۱۰. افسوس که زندگی خیلی رودگذر است

تمرین ۳۴

«که» موصولی

۱ بقالی آنقدر کوچک بود که یاد قصه‌ای که ۲ قصه پسرری که ۳ آن رور که

۴ جسهائی را که ۵ سد کوچکی که ۶ آنقدر قشنگ بود که ۷ پسر عموی که

۸ پسر عموی آقامرتسی که ۹ معازه آنقدر شلوغ بود که ۱۰ آدمهائی که ۱۱. حری که

۱۲ آقای پلس محله که ۱۳ او همان طوره که ۱۴ سوتی را که ۱۵ پدر و مادر که .

مصراع دارد قافیه هر سد با سد دیگر فرق دارد مثلاً در سد اول، قافیه «آست» و در سد دوم «آهش» است. شعر «مثل یک حوسار» یک غزل است قافیه در تمام ستهای تکرار شده، ردیف هم دارد. رمان شعر اول، سمار ساده است و هیچ واژه ادبی یا شعری در آن دیده نمی‌شود ولی رمان شعر دوم پیچیده‌تر است. واژه‌های ادبی و شعری مانند عطشناک، حریم، حوسار، حضور صمیمی، در آن دیده می‌شود. از این رو، معنی شعر اول را به آسانی می‌توان فهمید ولی درک معنی شعر دوم با حدودی مشکل است.

تصویر ۴۰

۱. امروز یکی از مهمان‌انگیزترین روزها برای من بود
۲. کوه دماوند یکی از بلندترین کوه‌های ایران به شمار می‌رود
۳. در میان کشورهای جهان، چین یکی از پرجمعیت‌ترین کشورهاست چین یکی از پرجمعیت‌ترین کشورهای جهان است
۴. فردوسی یکی از بزرگترین شاعران رمان خود بود
۵. اس سیبا یکی از پرکارترین و معروفترین دانشمندان عصر خود بود
۶. کابون گرم جانوادگی یکی از بهترین محفظه‌ها برای رشد و نمو کودک است
۷. راه رفتن برای یک کودک ناسا یکی از دشوارترین و در عین حال خطرناکترین کارها به حساب می‌آید
۸. قشر حوان یکی از پرشورترین و فعالترین قشرهای جامعه است
۹. مسئله حوانان یکی از حساس‌ترین و مهم‌ترین پیچیده‌ترین مسائل جهان امروز به نظر می‌رسد
۱۰. رشد بی‌رویه جمعیت یکی از بزرگ‌ترین مسکلات جهان به‌شمار می‌آید. و حل آن یکی از ضروری‌ترین کارهاست

تصریح ۳۷

- ۱ این شعر یک عرل عشقی است رسرا موضوع آن بیان عواطف و احساسات شخصی شاعر است
- ۲ قافیه قبل از ردیف فرار می‌گردد همچس هافه در شعر ضروری است ولی ردیف ضروری نیست
- ۳ وزن شعر فارسی به طول هجا بستگی دارد طول هجا یعنی مقدار وقتی که برای گفتن آن صرف می‌شود
- ۴ در یک عرل ۸ بیسی قافیه ۹ بار تکرار می‌شود، زیرا قافیه در پایان مصراع اول و سر در پایان ۸ بیت می‌آید
- ۵ مثال «شاگردان دسه دسته به مدرسه می‌رفتند او آرام آرام حرف می‌زد سرها کم‌کم آب شدند»
- ۶ مثال «او در واقع بهترین دوست من است»
- ۷ به عمدۀ من، هجای «چشم» بلندتر از هجای «گل» است برابر در اولی ۴ صدا، یعنی چه‌شم، و خود دارد ولی در دومی ۳ صدا، یعنی گـ لـ لـ
- ۸ واژه‌های کوبه فارسی عبارتند از کـ بـ ، مثلاً در واژه‌های «چشم، دل، گل» واژه‌های کشیده آ، و، ی مثلاً در «نا، بو، می»
- ۹ عرل عرفانی از لحاظ موضوع با عرل عاشقانه فرق دارد موضوع در عرل عرفانی حداساسی و اخلاق است ولی در عرل عاشقانه احساسات و عواطف شخصی شاعر است
- ۱۰ من می‌توانم با تو که مطر من هستی با ربانی پاک و صادفانه گفتگو کنم

تصریح ۳۸

شعر «گل، آیه، قرآن» چهار پاره است از ۶ سدا با بعضی شکل شده که هر سدا آن ۲ بیت سا ۴

۴ پدر و مادر ناند فرزدان خود را طوری ترست کند که آنها اسطار ککک از دیگران را نداشته باشند

- ۵ کودک با سانا با همسالان خود در حالی ناری می کرد که نمی داسب چه چیری را اردست داده آست
- ۶ من در جلسه فردا به شرطی شرکت حواهم کرد که سما هم در آن حضور داشته باشند
- ۷ پیرمرد حریان را برای قاصی در حالی نارگو می کرد که از شدت حشم به هجان آمده بود
- ۸ به فرزدان خود به اندازه ای محنت کند که صصاف و خودخواه نار بیاید
- ۹ هنگامی سخن نگوتید که چیری برای گفس داشته باشند/ دارید
- ۱۰ او به حدی لاعر شده بود که من سواسم او را سواسم

تصرین ۴۳

رمایی که (رمان)، سراسر (مقدار)، به عم و محنت (چگونگی و حالت)، در سالهای اولیه (رمان)، نا واقع بیسی (چگونگی)، رفته رفته (رمان)، تنها (استثناء)، کاملاً (مقدار)، اندکی پس از آن (رمان)، در اسدا (رمان)، اصلاً (تأکید)، در نتیجه (علت)، شاد و حرسد (حالت)، مساید (شاهت)، در بی حسری (حالت)، در صورتی که (شرط)، نا ترست صحیح (وسيله)، نه روال معارف (چگونگی)، همگام (همراه)، بعید (مکان)، در هر حال (تأکید)، نا کمک (وسيله)، نه خصوص (تأکید)، نهصاً (چگونگی)، در صورتی که (بسی)، روز به روز (رمان)، آحناً (رمان)، هر گر (بسی)، تا آخر عمر (رمان)، حسی الامکان (تأکید)، نه هیچ وجه (بسی)، معمولاً (چگونگی)، نه علت (علت)، دسر بر (رمان)، وقتی (رمان)، در صمی (همراه)، پس از اینکه (رمان)، نه طرز صحیح (چگونگی)، وقتی که (رمان)، برای دندن (علت)، ندس وسیله (وسيله)، از طریق (وسيله)، صحیح (چگونگی)، نا حدود ریادی (مقدار)، گاهی اوقات (رمان)، نا گرمی (حالت)، در موقع (رمان)، مسقیم (چگونگی)، نا اطمینان (چگونگی)، مسلماً (تأکید)، درست (چگونگی)، در آسده (رمان)، بیس از حد (مقدار)، فقط (استثناء)، نا ترست صحیح (وسيله)

تمرین ۴۱

۱. محمد از سخنان معلمش سسار ناراحت شد، به حدّی که دیگر دلش نمی‌خواست به مدرسه برود
۲. رفتار معلّم باید محتّ آمر باشد، به گونه‌ای که شاگردان حاضر باشند روزه‌های تعطیل هم به مدرسه بروند
۳. نگرانی از آینده ممکن است جوانان را ناامید کند، آنچنان که دیگر نتواند هیچ کاری انجام دهند
۴. پدر و مادر باید فرزندان خود را خوب تربیت کنند، به طوری که آنها انتظار کمک از دیگران را نداشته باشند
۵. کودک باسنا یا همسالان خود بازی می‌کرد، درحالی که نمی‌دانست چه چیزی را اردست داده است
۶. من در جلسه فردا شرکت خواهم کرد، به شرطی که شما هم در آن حضور داشته باشید
۷. بر مرد حریان را برای قاصی نارگو می‌کرد، درحالی که از شدت حشم به هبحان آمده بود
۸. نه فرزندان خود محتّ کنند، نه انداره‌ای که صمص و خودخواه بار بیایند
۹. سخن بگویند، هنگامی که چیزی برای گفتن دارید
۱۰. او خیلی لاعر سده بود، به حدّی که من نتوانسم او را شناسم.

تمرین ۴۲

۱. محمد از سخنان معلمش به حدّی ناراحت شد که دیگر دلش نمی‌خواست به مدرسه برود
۲. رفتار معلّم باید به گونه‌ای محتّ آمر باشد که شاگردان حاضر باشند روزه‌های تعطیل هم به مدرسه بروند
۳. نگرانی از آینده ممکن است جوانان را آنچنان ناامید کند که دیگر نتواند هیچ کاری انجام دهد.

تصریح ۴۷

- ۱ اگر چشمه از کوهسار جدا نشده بود/ نمی‌شد، در راه به سنگ دچار نمی‌گشت
- ۲ اگر چشمه با سنگ به برمی‌سخت نمی‌گفت/ نگفته بود، سنگ به او سیلی نمی‌زد
- ۳ چنانچه/ اگر چشمه از پاسح سنگ ناامید شده بود/ می‌شد، به کندن رمس نمی‌استاد و در اس کار پاهشاری نمی‌کرد
- ۴ اگر او به کندن رمس مشغول نمی‌شد/ نشده بود و کوشش نمی‌نمود/ نموده بود، سرانجام راهی برای خود بار نمی‌کرد
- ۵ اگر کوشش نکمی به هیچ حبر نمی‌رسی/ نخواهی رسید
- ۶ چنانچه امدوار سانشیم و تلاش نکنیم، در این صورت به هیچ چبر نخواهیم رسید/ نمی‌رسیم
- ۷ اگر ما در مقابل مشکلات پانداری نکنیم، هیچ مشکلی را نمی‌توانیم حل کنیم
- ۸ چنانچه درور نا او گفتگو نمی‌کردم/ نکرده بودم، امروز نا نفاصای شما موافقت نمی‌کرد.
- ۹ اگر سست به بچه‌ها مهربان سانشید، به حرفهای شما گوش نخواهد داد/ نمی‌دهند
- ۱۰ اگر سنگ با چشمه به حسوبت رفتار نمی‌کرد/ نکرده بود، چشمه مقاومت نمی‌نمود و در نتیجه نمی‌توانست راه خود را پیدا کند

تصریح ۴۹

۱. دولت ناگزیر از برنامه‌ریزی برای اشتغالِ هرچه بیشترِ حوایان است
- ۲ شما ناگزیر از حلّ هرچه دقیقترِ تمرینها هستید
- ۳ سر اوله ناگزیر از تأمینِ ارژی موردِ بیار خود از طریق عدا بود.
۴. زندگی امروز مردم را ناگزیر از کارِ شانه‌روزی کرده است
- ۵ مشکل حوایان مسئولان کسور را ناگزیر از اقدامِ هرچه سریعتر خواهد کرد
۶. فقر و گرسنگی او را ناگزیر از دست ردن به کارهای غیرقانونی کرده بود

تحریر ۴۴

۱ در صورتی که تحت سرپرستی والدین آگاه منطقی و حوشین تربیت شود از این تفاوت ناراحت

می‌شود

۲ اگر در ضمن حرکت افتاد فکر نکند که

۳ اگر اس کار صحیح انجام گیرد تا حدود زیادی شکل تلفیق آنها در جامعه حل خواهد شد

۴ اگر بذکرات مادر و یا پدر محبت آمیز باشد با گرمی آنها را می‌پذیرد

۵ مسلماً اگر کودک درست پرورش یابد فردی غیرواسته، متکی به نفس، مؤدب و اجتماعی نارمی‌آید

تحریر ۴۶

الف -

آر (بیت اول) - تحت (ست دوم) سَر (بیت سوم) آی (بیت چهارم)، سَر (ست پنجم) ود (بیت

ششم) رسید (بیت هفتم) آر (بیت هشتم) آر (ست نهم)

ب -

حدا شد. دُچار نگشت. کَرَم نک (نکرده) راه بده سیلی سَر در نایستاد، اسرام نکرد کوشش

سمود برگشود بخواهی رسید

پ -

معنی ست ۴ م در برابر سَل حروشان و پُر قدرت از جای خودم حرکت نکردم بو چشمه صعب

چه کسی هستی که از من می‌خواهی از جای خود حرکت کنم

معنی بیت ۵، چشمه از باسح حش سنگ مایوس شد و به کنش زمین پرداخت و در اسس کار

اصرار و پافشاری کرد

معنی بیت ۶ او زمین را بسیار کند و در این کار کوشش سزار نمود تا سرانجام راهی برای خود از

آن سنگ سخت نار کرد

۵ علیرغمِ گرسنگیِ مردمِ برخیِ از کشورهای جهانِ سوّم، هر سال مقدار زیادی موادّ غذایی نابود می‌شود

۶ او علیرغمِ کار زیاد درآمد کمی داشت

۷ علیرغمِ افزایشِ جمعیتِ کرهٔ زمین، زندگیِ بشر بر اثر پیشرفت علم و تکنولوژیِ روزبه‌روز بهتر می‌شود

۸ علیرغمِ دشمنیِ او نسبت به من، او را دوست دارم

۹ کودکانِ نابینا علیرغمِ نداشتنِ هیچگونه کمبودی از نظر وسائلِ زندگی احساسِ محوشوختنی نمی‌کنند

۱ بعضی از افرادِ علیرغمِ پول زیاد/ دانشیِ پول زیاد سعادت‌مند نیستند

تعمیر ۵۴

۱ کوچک ۲ مرا ۳ می‌شناسید ۴ می‌خواهد ۵ رودر ۶ بهر

۷ دربارهٔ ۸ بشنود ۹ ناخبر ۱ می‌بوانید ۱۱ من ۱۲ پرسید

۱۳ کجا ۱۴ گفت ۱۵ عده‌ای ۱۶ هم ۱۷ سناری ۱۸ معاره‌ها

۱۹ کوچه ۲ قطار ۲۱ دیگر ۲۲ میان ۲۳ اتاق ۲۴ روی

۲۵ نگهداری ۲۶ مردم ۲۷ حلی ۲۸. دارد ۲۹ صبح ۳ کار

۳۱ پولی ۳۲ درست ۳۳ حرح ۳۴ سنار ۳۵ یک ۳۶ دوری

۳۷ همهٔ ۳۸ دشمن ۳۹ صبر ۴۰. هستند ۴۱ می‌رسند ۴۲ بدن

۴۳ سیاه ۴۴ حراب ۴۵ گس ۴۶ باشد ۴۷ بود ۴۸ هزاران

۴۹ می‌دانند ۵ دشمنان ۵۱ تصحّ ۵۲ نار هم ۵۳ دست ۵۴. تعمیری

۵۵ همه جا ۵۶ ناشم ۵۷ چنان ۵۸ همه ۵۹، تنها ۶۰ بلکه

۶۱ علاقتدان. ۶۲ ناراحت ۶۳ شناخته‌اید ۶۴ درست

- ۷ پدر ناگزیر از نامی هرینه تحصیل فریدان خود است
- ۸ بشر برای نامین بیارهای بی‌شمار خود ناگزیر از دست یافتن به منابع دیگری از اربری است
- ۹ هر شهروید ناگزیر از اطاعت از قانون است
- ۱۰ بعضی از حیوانات ناگزیر از حواب رستخاستند

تصرین ۵۰

- ۱ بیمار را درحال بیهوشی نه اتاق عَمَل بردند
- ۲ من در حالِ غذا خوردن بودم / مشغولِ غذا خوردن بودم که تلفی رنگ رد
- ۳ هر وقت که او را می‌دیدم در حالِ بوشی چمری بود / مشغولِ بوشن چمری بود
- ۴ خوشحانه مران سکاری روربه‌رور در حالِ کاهش است
- ۵ مأسفانه مران مرگ و میر در بعضی از کشورها دائماً درحالِ اهرانش است
- ۶ هواپما درحال پرواز بر روی شهر مسخر شد
- ۷ کوه درحال ریرش بود و در همان لحظات اتوبوسی از حادّة نائین کوه درحال عبور بود
- ۸ دحیره عدائی آنها درحالِ تمام شدن است و آنها همچنان درحالِ مشغولِ کار کردن هستند
- ۹ کودکان درحالِ مشغولِ باری وحست و حیر بودند که یکی سان به زمین خورد و دسش شکست
- ۱۰ مرحوم دکر معین — مؤلف «هرهنگ معین» — درحالِ بدرس سکنه کرد روانش شاد

تصرین ۵۱

- ۱ علیرغمِ باد شدید / ورشی باد سدید، هواپمای ما سه ساعت از زمین برحاست
- ۲ من دررور علیرغمِ حسنگی شدید در سمیبار «مسائل جوانان» شرکت کردم
- ۳ علیرغمِ کمبود غذا، هر لحظه دهانهای حدیدی برای خوردن بار می‌شوند
۴. علیرغمِ کاهش منابع معنی، بشر به مصرف بی‌رویهٔ نعمت ادامه می‌دهد

متمرکز شدن بیروها در پشت مررها حاکی است که / حاکی ار آست که سن دو کشور خطر
حنگ احساس می شود.

تصرین ۶۰

- ۱ پرستوها چه موقع / در چه فصلی ار سمر برمی گردند؟
- ۲ اولین کاری که پرستوها انجام می دهند چیست؟
- ۳ آیا پرستوهای حواں لانه ساختن را ار پدر ومادر حود یاد می گیرند؟
- ۴ پرستوهای حواں سال گذشته را در کجا گذرانده اند؟
- ۵ پرستوی ماده چند تخم می گذارد؟
- ۶ حوحهها پس ار چند رور ار بحم سرون می آند؟
- ۷ قبل ار پروار، چه کسی نه حوحهها غذا می دهد؟
- ۸ حوحهها نحوه شکار کردن را ار چه کسی یاد می گیرند؟
- ۹ حوحه پرستوها پس ار چند رور نه پروار درمی آند؟
- ۱۰ پرستو کوچکتز است یا کمور؟ کمور بررگتر است یا پرستو؟
- ۱۱ اگر لانه پرستوها حراب شود، چه کاری انجام دهد؟ / چکار می کند؟
- ۱۲ پرستوهای ماده چه وقت / کی / چه موقع بحم می گذارند؟

تصرین ۶۱

الف —

- ۱ بین اس مقله و یاقوت مدت چهارصد سال گذشت در اس مدت / در این چهارصد سال خط نویسان بررگی در نقاط مختلف کشورهای اسلامی ظهور کردند
- ۲ ار اواسط قرن هشتم نه بعد سه خط دیگر در میان خطوط اسلامی پدید آمد این خطوط را باید

- ۱ حسگی من حاکی از ریاد کار کردن / کارِ ریاد است
- حستگی من حاکی است که / حاکی از آست که ریاد کار کرده‌ام
- ۲ بر بودن رمبها حاکی از نارای / نازیدن نارای است.
- بر بودن رمبها حاکی از است که / حاکیست که دیشب نارای باریده است
۳. رفتار خوب اس بچه حاکی از تربیتِ خوب اوست
- خوب بودن رفتار این بچه حاکی از آست که / حاکی است که خوب برسد شده است
- ۴ موفقت شما حاکی از تلاش و کوشش بسیار شماست
- موفقت شما حاکیست که / حاکی از آست که تلاش و کوشش بسیار کرده‌اند
- ۵ بی اشتیائی او حاکی از بی‌مبارست.
- بی‌اشتیائی او حاکی از آنست که / حاکی است که او بیمار است
- ۶ پریدگی رنگ شما حاکی از برس بود
- پریدگی رنگ شما حاکی از آن بود که / حاکی بود که شما می‌ترسید
- ۷ گزارش حرگرایها حاکی از وجود روابط مسالمت‌آمیز بین دو کشور است
- گزارش حرگرایها حاکی از آنست که / حاکیست که بین دو کشور روابط مسالمت‌آمیز وجود دارد.
- ۸ نوشتهٔ رورنامه‌ها حاکی از ورود بحست‌وریر هند به پکن بود
- نوشتهٔ رورنامه‌ها حاکی است که / حاکی از آست که بحست‌وریر هند به پکن وارد شد
- ۹ رفتن بحست‌وریر هند به چس حاکی از بهبود روابط دو کشور است
- رفتن بحست‌وریر هند به چین حاکی از آنست که / حاکی است که روابط دو کشور بهبود یافته است
- ۱۰ متمرکز شدن سروها در پشت مرزهای دو کشور حاکی از خطر جنگ است.

- ۸ این بچه متعلق به کیست؟ این بچه به چه کسی تعلق دارد؟
 ۹ پس از ناروژ کردن نطفه، حسن را در کجا می‌گذارند؟
 ۱ هریه تولد یک بچه آزمایشگاهی چقدر است؟

تحرین ۶۶

- ۱ حطّ سح به سستِ حطّ کوهی ربا بود / حطّ سح سست به حطّ کوهی ربا بود
 حطّ سح به تناسب ربا بود / حطّ سح به سست ربا بود
- ۲ حطّ شکسه سست به / نه سستِ حطّ سطلین شیوار ولی خواندن آن مشکلی است
 حطّ شکسته به تناسب / نه سست شیوار ولی خواندن آن مشکلی است
- ۳ امروز هوا سست به / نه سستِ روره‌های گذشته اندکی سرد است
 امروز هوا به تناسب / نه سستِ اندکی سرد است
- ۴ او سست به / نه سستِ ستنس خیلی پر به نظر می‌آید
 او به تناسب / نه سست خیلی پر به نظر می‌آید
- ۵ رُشد این بچه سست به / نه سستِ ستنس زیاد است / کم سست
 رشد این بچه به تناسب / نه سست کم نیست / زیاد است
- ۶ قیمت این حانه سست به / نه سستِ حانه‌های دیگری که ناکم‌دیده‌ام کم است / زیاد نیست
 قیمت این حانه به تناسب / نه سست کم است / زیاد است
- ۷ رنگی امروز بشر سست به / نه سست گذشته راحت‌تر و خوشایندتر شده است
 رنگی امروز بشر به تناسب / نه سست راحت‌تر و خوشایندتر شده است.
- ۸ پیشنهاد شما برای حلّ مسئله جوانان سست به / نه سستِ پیشنهادی دیگران خوب نیست
 پیشنهاد شما به تناسب / نه سست خوب نیست
- ۹ نعت به سست / سست به رجال سنگ گران به دست می‌آید / ارزان به دست نمی‌آید

حطوط خاصّ ایرانی داست

- ۳ حطوط میخی و پهلوی از ایرانیان قدیم باقی مانده است علاوه بر آن، حطّ دیگری بیا آس ه باقی مانده است
- ۴ هخامنشیان گونه‌ای از حطّ میخی را به کار می‌بردند این گونه / حطّ نسبت به انواع مشابه حو کاملر بوده است
- ۵ کتابهایی از دوره ساسانیان باقی مانده است این کتابها اغلب به حطّ پهلوی نوشته شده‌اند
- ۶ باقوت شناگردان بسیاری برست کرد، این شناگردان همه ایرانی بودند
- ۷ سسلیق را به حقّ عروس حطوط اسلامی لقب داده‌اند این حطّ نخستین بار به وسله میرعلو هروی به طرر ریانی نوشته شد
- ۸ اراسان از حطّ برای بهیم و تفاهم استفاده می‌کردند علاوه بر آن، آنها با ریساتر کردر سکلهای حطّ رمیه را برای پدایش هر حوشوسسی بیا آماده ساحسد
- ۹ عمادالکُتاب شناگرد کلهر بود او شسوه کلهر را از طریق کتابهای چاپی هرا گرفت
- ۱ نام کوچک این مقله محمّد و از مردم فارس بود وی در بغداد به دنیا آمد

تحرین ۶۵

- ۱ تعداد بجه‌های آرمایشگاهی به چند بر رسده است؟
- ۲ آیا تولد این گونه بجه‌ها رور به رور ریادتر می‌شود؟
- ۳ در هراسه تاکنون چند بجه آرمایشگاهی به دنیا آمده است؟
- ۴ چند مرکز برای تولد بجه آرمایشگاهی در هراسه تأسس شده است؟
- ۵ مشری این گونه مراکر چه کسانی هستند؟
- ۶ تولید بجه آرمایشگاهی چگونه صورت می‌گرد؟
- ۷ اگر رجم رن عیب داشته باشد بطفه را در کحا پرورش می‌دهند؟

- ۷ واسکودگاما چند سال بعد از تلمی دبار وارد هند شد؟
- ۸ لافوس موضوع حکایه‌های کوتاه خود را بشمار از چه منابعی گرفته است؟
- ۹ استقرار پرتغالیها در هند از چه زمانی آغاز می‌شود؟
- ۱۰ آیا بوجه به شرق قبل از ظهور دانش / علم شرق شناسی وجود داشته است؟

تصریح ۷۰

الف -

قافیه‌ها - بر (گر و پر)، - آب (حواب، آفتاب)، - ازان (سواران، ناران)، - رح (گرم، شرم)،
- آر (بهار، حوسار)، - آر (آغار، نار)، - آن (پردگان، کهنشان)؛

ردیف‌ها

نمی‌رسد، رنگی، می‌شود

ب - صفت و موصوفها

<u>صفت</u>	<u>موصوف</u>
بر	کلاغ
بحور	سبیم
گرم	نفس
نارانی	طنبعت
عطشماک	کور
گرم	گلر قص
سرح	بهار
عاطفه نار	بممه‌ها
سرسر	کراهه

بخت به ناسب / نه سست گران به دست می‌آید

۱۰ هریزهٔ رندگی در بهران سست نه / نه سستِ شهرهای دنگر ایران ریاد است

هریزهٔ رندگی در تهران نه تناسب / نه سست ریاد است

تمرین ۶۷

الف -

۱ کشورها ۲ یک ۳ ربان ۴ دنگر ۵ واره‌های ۶ یکدیگر

۷ حمله ۸ نه وسیلهٔ ۹ دهن ۱۰ ربان ۱۱ برای ۱۲ سست

۱۳ ربانی ۱۴ آن ۱۵ همهٔ ۱۶ مادری ۱۷ قاعده‌های ۱۸ کسی

۱۹ خود ۲۰ هر ۲۱ درست ۲۲ علاوه ۲۳ شساحتن ۲۴ ما

۲۵ ربانهای ۲۶ به آسانی

ب -

می‌گویند، دارد، می‌گیرند، می‌شود / شده است، می‌کنم، می‌دهیم، می‌کنیم، داریم، می‌آوریم، دارد،

نگردد، نگوید، می‌گویند، نباشد، نشاسند، نویسد، نحواید، نباشد، می‌کند / خواهد کرد، بگیریم

تمرین ۶۹

۱ ایرانیان چه چیزهایی را به اعراب یاد دادند / آموختند؟

۲ چه کسانی / چه افرادی صورت دقیق اوسا را منتشر کردند / ساختند؟

۳ تلمی دیار در چه سالی از دماغهٔ امیدیک گذشت / عبور کرد؟

۴ دماغهٔ امیدیک در کجا قرار دارد / واقع است؟

۵ بعد از تلمی دیار چه کسی از دماغهٔ امیدیک گذشت؟

۶ نام درناسالار پرتغالی چه بود؟

domination, full control	احاطه	education	آموزش و تدریس
respect, honour	احرام	educational	آموزشی
feelings	احساسات (مع احساس)	mixed	آمیخته
occasionally	احتمالاً (= احساس)	mixing	آمیزش
news	اخبار (مع خبر)	faith religion	آس
briefly	احصائاً (بو)		
difference, dispute	احلاف	primary	پسندانی
disputes	احیالات (مع احلاف)	initiatives	انکارات (مع انکار)
ethical	احلامی	expressing	ایزوار
manager	اداره کننده	superpower	آبر قدرت
administrative	اداری	instrument	آبرار
continuation	ادامه	operating theatre	آبای عمل
literature	ادب (اد)	union	انحادیه
minds	ادهان (مع ذهن)	reliance	انکاه
cart	ارابه (مه)	self reliance	انکاه به نفس
those endowed (with)	ازناب (مع رب) (اد)	car	آئومسل
communication connection	ارباط	proving	اساب
height	ارتفاع	effect trace	آئر
Jordan	أردن	effects	اثرات (مع اثر)
Jordanian	أردنی	lease contract	اجاره نامه
foreign exchange	آرر	social	اجتماعی
value	آروس	ancestors	احداد (مع حد)
purple	آرعوانی	enforcement	اجراء
organ	أرگان (بو)	executive	اجرائی
Armenia	آرمیسان	particles	اجراء (مع حره)
spirits	ارواح (مع روح)	assembly	اجلاس

پیوست ۲

واژه‌نامه (فارسی - انگلیسی)

آ

threshold	اسانه (بو)	habitable	آناد
windmill	آسای بادی	development	آنادانی
damage injury	است	beer	ابحر
reconciliation, peace	استی	climate	اب و هرا
disorder, confusion	آسُفگی	cease - fire	آس س
disordered, confused	اُسفه	volcano	آسفسان
acquainted, acquaintance	اسا	coming future	آس
acquaintance	اسایی	literary works	انار ادبی
arms, bosom	اعوش	brick	اُحر
information	اگاهی	then	اُحر [آحه] (محا)
August	اگوس	manners	آداب (مه ادب)
advertisement	اگهی	mankind	ادمی
instruments, tools	الات (مه الب)	barber, hair - dresser	اراسگر
wind instrument	الب بادی	broad - minded	اراده
pollution	الودگی	harmful	آرار دهنده
statistics	امار	long (time)	ارگار (محا)
enumeration	امارگری	lift	آساسرر

peoples	أقوام (مذ قوم)	likening genitive	إصافه تشبهي (دسه)
ocean	أماوس	reversed genitive	إصافه مقلوب (دسه)
Atlantic Ocean	أماوس اطلس	disturbance of mind	إضطراب
Pacific Ocean	أماوس كُسر	helplessness, distress	إضطراب
most of	أكثر	trust, confidence	إطمئنان
majority	أكثرية	strike	إعصاب
donkey	ألاع	belief	إعياد
except	الأ	self - confidence	إعياد به نفس
entreaty	الحماس	Arabs	أعراب (مذ عرب)
entreating	الحماس امر	epochs, ages	أعصار (مذ عصر) (بو)
Algeria	الحريرة	organs, members	أعضاء (مذ عُصر)
obligation	الرام	declaration	إعلام
obligatory	الرامي	disorder, confusion	إغشاش
electricity	الكتريسه	inauguration	إنتتاح
divine	المهي (= إلهي)	increase	أفرايش
United Arab Emirates	امارات عربي متحدة	dejection	أسفردگی
matter affair	امر	dejected	أسفردة
emirs	أمرأه (مذ أمر)	alaa	أسوس
today, nowadays	امروره	verba	أفعال (مذ فعل)
of today, modern	امروري	horizon	أفق
possibilities	إمكانات (مذ إمكان)	staying, residing	اقامت
security	امسئ	adoption	إمساس (بو)
security (adj)	أمسئي	economic	إمصادي
waves	أمواج (مذ موج)	action, measure	إقدام
affairs	أمور (مذ أمر)	layers, classes	امسار (مذ قشر) (بو)
foreign affairs	أمور حارجة	styles (of scripts)	أقلام (مذ قلم) (بو)

settlement	إسفرار	since, as	آر امحا که
Independence	اسفلال	because of that	آر آن جهت
firm, solid	أستوار (اد)	therefore, because of this	آر اس جهت
firmness	أستواری (اد)	such as this, the like	ار اس فصل
cylinder	أستوانه	from among these	ار اس منان
secrets	أسرار (مه سیر)	so much that	آر سی / ارس که
Scotland	اسکابلند	from amongst	ار حمله
Alexander the great	اسکندر کبر	since long	ار دیر بار (اد)
weapons	اسلحه (مه سلاح)	on the other hand	ار سوی دیگر (بو)
surname	اسم فامیل	by means of via	ار طریق
written documents	اسناد (مه سند)	from the point of view	ار نظر
hint, reference	اشاره	over again	آر تو
by mistake	اشباهی	In every respect	ار هر جهت
partnership	اسراک	masters, professors	اسانید (مه أساد)
employment	اسعمال	basis	اساس
shapes, forms	اشکال (مه سکل)	fundamentally	أساساً
difficulty	اشکال	fundamental	اساسی
Arsacids, Arshakuni	اشکانی	horse riding	أسب سواری
things, objects	اساء (مه سببی)	province	أسان
insistence	إصرار	exception	استثناء
originally	اصلاً	reasoning	استدلال
improvement	اصلاح	Australia	أسترالن
main, original	أصلي	metaphor	استعاره
basic	أصولی	colonialism	استعمار
of noble birth	اصل	colonial	استعماری
metaphorical genetive	اصافه استعماری (ده)	perseverance	استقامت

fireplace	نُحاری	pregnancy	بارداری
ward	نَحس	raining	بارِس
particularly	بِخُصُوص	raining	بارِندگی
malevolent	نَدانندش (اد)	narrow	باریک
pessimist	نَدس	control	بارِسی (بو)
ill - minded	نَدل	examining magistrate	بارِپُرس
unlucky	نَدساس	cross - examination	بارِپُرسی
ill - speaking	نَدگویی	Investigator	بارحو
badly - dressed	نَدلباس	Inquiry	بارحوی
Infamous	نَدنام	calling to account	بارحواست
bodily	نَدنی	detention	بارداست
ill - intentioned	نَدنیست	output	بارده
beginning	نَدو (اد)	Inspector	باروس
primitive	نَدوی (بو)	Inspection	باررسی
debtor	نَدهکار	reconstruction	بارسازی
In this way	نَدس طَریق (بو)	return	بارگشت (بو)
obvious, evident	نَدبهی (بو)	arm	بارو
equality	برابری	playful	بارنگوش
as the result of	نُراکثر	ancient	باسان
fraternity, brotherhood	نُراذری	ancient	باسانی
on the basis of	نُراساسی	vice versa, on the contrary (= بِلَعکس)	بالعکس
estimate	برآورد	loyal	باوفا
on this basis, therefore	براس اَساس	discussion, argument	بحث
on the basis of	نُریانده	criela	نُحرا
superior	نُرتتر	critical	نُحرامی
prominence	نُرجسیگی	Bahrain	نُحری

Avesta	اوسا	hope-giving	أُمد بخش
Avestan	اوسانی	emirate	امیرتس
state of affairs	أوصاح (مه وضع)	warehouse	اسار
times hours	أوقات (مه وقت)	relation	ایسات
primitive	اوله	publication	اسنار
inhabitants	أهالی (مه اهل)	criticism	اسفاد
the Devil	اهریمن (اد)	critical	اسفادی
domestic	اهلی	society association	اسخس
days	آتام (مه نوم) (اد)	devletion	ایحراف
creation, establishment	ایجاد	decadence	ایحطاط (بو)
creator, maker	ایجاد کُنده	delivery of energy	ایرری رسائی
ideal	ایده‌ال	sorrowful	ایدوهسار
Iranian studies	ایران شناسی	isolation	ایروا
God	ایرد (اد)	composition	ایشاء
halt, stop	اسب	reflection	ایسکاس
also, ditto	ایصاً	explosion	ایسجار
like this	اسطوری (محا)	extinction	ایقراض (بو)
		revolution	ایقلاب
		denial	اینکار
		as if	اینکار / اینگار که (محا)
important	با اهمت	motive	انگزه
door	باب (اد)	kinds, sorts	انواع (مه نوع)
Babylonia	بابل	the final parts	اواخر (مه آخر)
with due attention to	بانوخته نه	the middle parts	اواسط (مه وسط)
courageous	با حرمت	the initial parts	اوائیل (مه اول)
lasting	بادوام	zenith	أوج
with a view	با دید		

ب

In any case	بہ ہر حال	for to	بہ حالی
just for this reason	بہ فہنس خہب	justly	بہ حق
come on!	سا! (مجا)	hygiene	بہدائمت
unfeeling	بی احساس	hygienic	بہدائمی
useless	بی ارزش	obtained, discovered	بہ دست آمدہ
distrustful	بی اعتماد	easily	بہ راحتی
distrust	بی اعتمادی	really	بہ راستی
careless	بی اعنا	share	بہرہ
speech, statement	ساں	exploitation	بہرہ گیری
lacking	بی بہرہ	having a share	بہرہ مند (نو)
matron	بی بی	with difficulty	بہ رحمت
endless	بی باناں	easily	بہ سہولت (نو)
reckless, recklessly	بی پروا	for the sake of	بہ صرف
restlessness	بی مانی	to the disadvantage of	بہ ضرر
no doubt	بی تردید	by necessity	بہ ضرورت (نو)
Indifferent	بی بغاوت	for the purpose of	بہ غرم
careless	بی بوخہ	usage	بہ کارگیری
carelessness	بی بوخہی	perfectly	بہ کمال (اد)
Inappropriate, out of place	بمجا	gradually	بہ مُرور
motionless	بی حرکت	on the occasion of	بہ مُناسبت
sleeplessness	بی حواہی	In order to	بہ منظور
unsparing	بی ذریع	according to	بہ مُوجب (نو)
short lived	بی دوام	softly, gently	بہ نرمی
lifeless	بی روح	in proportion of	بہ سبب
Immethodical	بی روہ	to the advantage of	بہ نفع
quiet, calm	بی سرو صدا	quoted from	بہ نقل ار

complicated	تُعَرِیح	prominent	تَرَجِیسه
grocery	تَعَالی (محا)	in terms of, according to	بِرَحْسِبِ
cloth wrapper	تُحَفه (مه)	contrary to	تَرَحْلَاف
rest, remaining	بَعه	clash, contact, attitude	بِرُحُورِد
Bulgaria	بُلغارِیسان	enjoying, having	بِرُحُورِدَار (ار)
tall	تُلْدَهْدَه	deduction, inference	تَرْدَاشِی
puberty, adolescence	تُلُوع	slavery	تَرِدِگی
alone	بِه سَهائی	consideration, studying	بِرِیسی
building	بِنَا (اد)	according to	بِرِطِیق
according to	بِنَا تَر	on the contrary	بِرِعْکَس
deadlock	تُس سَب	electricity	بِرِیق
port	بِدر	establishment	بِرِقراری (بو)
slavery	بِدیگی	taken	بِرِگِرَهه (اد)
Bangladesh	بِنِگلادِش	program, plan	بِرِیامه
bush	بُوه	planning	تَرِیامه رِبری
native	بُومی	happening, appearing	تُرُور
particularly	بُورِه (بو)	generosity	تُرُورگِواری
(according) to	بِه (نو)	lyric	بِرِمی (اد)
in honour of	بِه اِحرام	very	بِس (اد)
for this reason	بِه اِس حِجَت / اِنْدِس حِجَت	wares	تَسَاط
improvement	بِهْود	floor	بِسْتَر (اد)
arisen, arranged	بِه ما / برِیا	confined to bed	بِسْمِری
in the manner of	بِه برِیْس	parcel	بِسْمه
taking that	بِه تَصَوُّرِ اِنِکِه	depending on	بَسْمِه بِه
relatively	بِه تَبَاثِب (بو)	improbable, far away	بَعْد
intermittently	بِه تَبَاوُب (بو)	very much, many a	بَسْی (اد)

warp and weft	نار و بود	regret	پشیمانی
historian	ناریخ‌نویس	eye-lid	پلک
recently	نارگنھا (مجا)	step	پلہ
newly, moreover	نارہ	hidden	سہاں
upstart	نارہ نہ دُورانِ رسدہ	empty, futile	بیج
new-born	نارہ مُرُودِ سُدہ	skin	پوستہ
new comer	نارہ وارد	decay	پوسندگی
emphasis, stress	ناکند	cartridge - case	پوکہ
safeguarding providing for	نامس	extensive	پہماور
corruption	ساہی (اد)	messenger	پیام‌آور (اد)
smile	نَسْمُ	about, on the subject of	سراموی (بو)
note (N B)	نصرہ (بو)	follower	پیرو
discrimination	نصص	forehead	پسائی
propaganda	نیلماہ (مہ نلمح)	progress	سرف
experiences	نحارہ (مہ نحربہ) (بو)	contract	پیمان
trade	نحارت	contractor	پیمانکار
transgression	نحاور	appendix	پیوستہ (بو)
renewability	نجدیدتدیری (بو)		
experience	نحربہ		
mobilization	نحہر	so that	نا آنکہ
under	نحب (بو)	sadness	تأثر
mobility	نحرک	effect	ناثر
wri ng	نحریر (اد)	to the extent that	ناحائی کہ
admiration	نحسن	to some extent	نا حدی
educated	نحصلکرده	delay	ناحر
educational	نحصلی	dark, dull	تار

ت

permanent	نایدار	excessive	بسیار حد
resistance	مانداری	numerous	بسی شمار
base	مانہ	heartless	بی عاطفہ
sledge	ٹسک	disinterestedness	بی علاقگی
blanket	تسو	Injustice	بی عدالتی
cooking	پُخت و پز	uneasy fidgety	بی قرار
orphan	پندر مُردہ	unemployment	سکاری
fatherhood	پندری	unkind	بی محنت
acceptance	پندرس	out of place	بی مُورد
Portugal	پُرتغال	unkind	بی مہر
Portuguese	پُرتغالی	unwillingness	بی مصلی
ray	پرنو	not blind	سا
flag	ترجم	Mesopotamia	سن النہرس
gluttonous	مُرحور	nose	سی
gluttony	مُرحوری	unconscious	سہوس
questionnaire	پُرسنامہ		
Inquiry	مُرس وحو		
leap, jumping	پوش	foot (measure)	ما (اندازہ)
enthusiastic	پُرشور	king	پادشاہ
very usable	مُصرف	monarchy, reign	پادشاہی
breeding	تُرورش	cloth	پارحہ
confused	تُرساں	parking	پارکسگ
so then	پس	some	پارہ ای
pistachlo	پسہ	chaste	پاکداس
by-lane	پس کوچہ	purity	پاکی
perseverance	مُشتکار	capital city	پاسحب

پ

powerful	قوانا	isolated	بک
ability	قوانائی	duties	تکالیف (مع تکلیف)
cannon	قوب	development evolution	تکامل
tennis - ball	قوب ماہوی	breeding	تکثیر
inflation	قوزم	denial	تکذیب
ry, by means of	قوسط	completion	تکمیل
description	قوصف	technology	تکنولوژی
recommendation	قوصہ	technical	تکنیکی
explanation	قوصح	leaning	تکھ
success	قوسق	agitation	تلاطم
stay, stop	قوقف	retaliation	تلافی
reliance	قوکل	putting together	تلمس
productions	قولدات (مع تولد)	contact	تماس
Tunisia	قورس	spectator	تماشاچی
bottom	قہ	spectator	تماشاگر
preparation	قہیہ	spectacular	تماشائی
obscure - minded	قہ دل (اد)	Inclination	تمائل
mental home	قہارساں	civilization	تمدن
		civilizational	تمدنی
		desire	تمنا
		person	س (نو)
wealth	قروت	speed - writing	تندروسی
		arrangement	تنظیم
		mutual agreement	تراوی
changing place	قہا نہ قہائی	mixed linked	قوام
road	قہاذہ	power	قوان (اد)

ث

ج

simile	سسه	contemptuous	محقرانبر
indirect simile	تشبیه غیر مستقیم	scholarly	تعلیمی
anxiety	سوسس	analysis	تحلیل
funeral ceremonies	تشیع جنازه	slab	سحه
correction	تصحیح	egg, seed	تخم
licence	تصدیق	ovary	تخمدان
conquest	تصرف	estimate	تخمس
refinement	تصفیه	Imaginations	تخیلات (مه تحیل)
imagination	تصور	measures	تداس (مه تدیر)
interpretation	تفسیر	continuity	تداوم
number	تعداد	management, policy, measure	تدبیر
reasoning, intellect	تعقل	reminding	تذکر
education	تعلیم و تربیت	tractor	تراکتور
repair, building	تعمیر	tramway	تراموای (مو)
repairer	تعمیرکار	teachers training	تربیب معلم
determination	تعیین	educational	تربیتی
feeding	تغذیه	ply	ترجم
recreation	تفریح	doubt	تردد
recreations	تفریحات (مه تفریح)	drawing	ترسیم (نو)
commentary	تفسیر	progress	ترقی
thinking, reflection	تفکر	compounds	ترکبات (مه ترکیب)
gun	تفنگ	genitive compound	ترکیب اصاصی (دس)
communication	تفہم و تفہم	adjectival compound	ترکیب وصفی (دس)
mutual understanding		train	ترن
request, demand	تقاضا	string of beads	تسبیح
calendar	تقویم	facilitating	تسهیل (نو)

	ح	
tropical	حاره (اد)	
margin	حاسبه	
result	حاصل	
obtained	حاصله (بو)	
those present,	حاصرین (مه حاصر) (بو)	
audience		
ruler	حاکم	
indicating	حاکمی	
right mood	حال و حوصله	
certain	حسی	
as far as possible	حئی الامکان (=حئل امکان)	
bulk	حجم	
the highest extent,	حدّ اعلى (= اعلا) (بو)	
maximum		
the lowest extent, minimum	حدّ اعل	
maximum, the highest degree	حدّ اکبر	
movements	حرکات (مه حرکت)	
letters	حروف (مه حرف) (دس)	
frontage	حرم (بو)	
Calculation, arithmetic	حساب	
thoroughly, well, good	حسابی (معا)	
sensitivity	حساسیت	
sense of sight	حسّی باصره / سانی	
sense of taste	حسّی دانه/حسابی	
sense of hearing	حسّی سامعه/سینوائی	

collar	جیب (مه)
scream	حجم

چ

print	چاپ
printed	چاپی
veil	چادر
seeking a remedy	حاره آندیشی (بو)
seeking a remedy	حاره حوئی
nimble	چالاک (بو)
parachutist	چمبربار
because	حرا که
water - wheel	چرخ آبی
waiting impatiently	چشم ایستار
spring, fountain	چشمه
so that, to such an extent that	چنان که
as	چنانکه (بو)
multilateral	چند حایه
polo	چوگان (اد)
like, such as	حون (اد)
quatrain	چهار ناره (شعر)
frame	چارچوب
face	چهره (بو)
chinaware	چسی آلات (مه چینی)

alga	حُلُک	current	جاری
volume	حلد	espionage	جاسوسی
meeting	حکسه	interesting	جالبِ بُوخه
prevention	جلوگیری	sociologist	جامعه‌شناس
appearing in full beauty	جلوه‌گر	sociology	جامعه‌شناسی
beauty	جمال (اد)	side	جانب
totally	جمعاً	immortal	جاودان
collecting	جمع‌آوری	eternal	جاودانه
demographer	جمعیت‌شناس	front (war)	جبهه
all, the whole	حُمَله (اد)	ancestor	خَدّه
attributive sentence	حُمَله اسنادی (دسه)	separate separately	خُداگانه
indicative sentence	حُمَله خبری (دسه)	inseparable	خُدائی ناندیر
republic	حُمهوری	surgery	جراحی
homonyms	حُناَس (دسه)	current, process	خَریاں
material, sex	جِس	courage	خُرت
warrior	جنگجو (اد)	fine	خَریمه
warlike	جنگی	islands	خراپ (مه حریره)
south east	خُوب سرتقی	island	خُریره
southern	خُوبی	body	جِسَم
embryo	خَس	(related to) body	جِسَمی
responsible	خَوانگور	physical	جِسَمی
sides directions	خواب (مه جانب)	festival	جَشَن
welder	خوشنکار	geographical	خُرافائی
streams	خوسار (اد)	pair	خُفت
tourist	خَهانگرد	in pairs	خُفت خُفت
for	خَهَب (بو)	mating	خُفت‌گیری

optimism	خوسمی	particulars,	حُصوصات (مه حُصوصت)
having a cheerful face	خوسرو	specifications	
of a good character	خوس سرب	pecularity	حُصوصت
of pleasant features	خوش فاهه	calligraphist	حطاط
of good fame, well-famed	خوشنام	calligraphy	حطاطی
calligraphist	خوسوس	dangers	حطرات (مه حطر)
calligraphy	خوسوسی	space	حط فاصیله
self	خوش (اد)	Cursiveform	حط مسحی
Imagination, illusion	حمال	calligraphist	حط نویس
Imaginary	حمالی	scripts	حطوط (مه حط)
		bat	حُفاس
		calliphate	حلابت
shout	داد	calliphs	حُلمنا (مه حلمنه)
brother	داداش (محا)	destructible	حلل ندر (اد)
attorney general	دادسیای کُل	indestructible	حلل ناپدر (اد)
transaction	داد وسد	gulf	حلیح
possessing, having	دارا	the Persian Gulf	حلیح فارس
wealth, assets	دارایی	calf	حلمه
Darius the Great	داروسِی نُررگ	asking for	حواسار (بو)
bereaved	داعدار	wish desire	حواسه
Judgment	داوری (بو)	dinner cloth	حوان (= حان) (اد)
candidate	داوطلب	interesting to read	حواندی
voluntarily	داوطلبانه	willing, desirous	خواهان (بو)
encyclopedia	دابرهُ المَعَارِف	ball-pen	خُودکار
constantly	دائماً	solar	خُوسیدی
secretary general	دسرکُل	having good morals	خُوس احلاص

senses	حُواسِّ (مه حِسِّ)	sense of smell	حِسِّ سامه/بورایی
life-giving	حَمَاتِ نَحْضِ	sense of touch	حِسِّ لایسه/پسازائی
vital	حِیائی	envy	حَسَد
amazed	حِیرَتِ رده	Insecta	حَشْرَاتِ (مه حَشْرَه)
poor fellow	حیورنکی (معا)	Insect-killer	حَشْرَه کُش
		audience, those present	حُضَارِ (مه حَاضِر)
		presence	حُضُور
special	حَاصِّ	preservation	حِمْظ
especially	حَاصِّه	rights	حُقُوقِ (مه حَقِّ)
news agency	خَبَر کُراری	truth	حَقِیْقَتِ
malicious, evil	حِست	telling the truth	حَقِیْقَتِ گُوشِ
theism	حُدائشاسی	real	حَقِیْقِی
servant	حِدمَنگَرار	story	حِکَاآتِ
ruin	حِراه	wisdom, philosophy	حِکْمَتِ
superstitious	حُرایی	philosophical	حِکْمَتِ اَمِر
wisely	حِردمداه	government	حُکُومَتِ
satisfied, content	حُرَسد	governmental	حُکُومَتِی
rabbit	حِرگوش	philosopher	حِکْمِ (اد)
stack	حِرَس	philosophical	حِکْمَانَه (بو)
roaring	حُرُوشان	throat	حَلق
damage	حِسارَتِ	circle	حَلقَه
year of drought	حُشنگسال	settlement	حَل و فُصل
land	حُشکی	epic	حِجاسی (اد)
pleasing	حُشود کُنده	protection	حِیات
characteristica	حَصایصِ (مه حَصصَه) (بو)	carrying	حَمَل
particularly	حُصُوصاً	transport	حَمَلِ رِمل

خ

	ر			
secret	رار	tall	دُم	
satisfactory	راضی‌کننده	cape	دماغه	
inclined, eager	راغب (بو)	the Cape of Good Hope	دماغه اُمسُک	
driven	رانده	behind	دُسال	
solution	راه	toothache	دندان درد	
walking	راه‌پیمائی	equivocal	دوپهلوی	
going	راهی	bilateral	دوحامه	
current	رایج	round	دُور	
conjunction, connection	رابط (دمه)	far-sighted	دورس	
womb	رحم	vlew	دورنما	
hypermeter (verse)	ردیف (سعر)	hell	دورح (اد)	
combatant	رزمنده (بو)	friendship	دوستی	
epic	رسمی (اد)	religion	دینیات	
expressive	رسا (بو)	slight	دند	
formal, official	رسمی	visit	دندار	
verification	رسمدگی	long time ago	دیرنار (اد)	
branch, string	رسته	lasting long	دیرنای (اد)	
growth	رُشد	sooner or later	دیر یا رود	
satisfactory	رضاسازبخش	the Administration	دیوان (مه)	
tremor	رعشه			
coming and going	رف و آمد			
gradually	رفه‌رفه	supplies, stores	دخائر (مه دحیره)	
competition	رفابت	coal	دُعال‌سنگ	
dance	رفص	mention	ذکر (بو)	
digit, figure	رقم	literary talent	دُوق (بو)	
		mental, subjective	ذهنی	

ذ

Mediterranean Sea	دَرِیای مدیترانه	as the result of	دَرِ آنِ
puddle	دَسْت‌انداز	In connection with	دَرِ اِرِباطِ نا
transgression	دَسْت‌آنداری	long term	دِرارِ مُدَّت
participant	دَسْت‌آندَرکار	around	دَرِ اطرافِ
hand-to mouth	دست به دهن	In this connection	دَرِ اِس رِه‌گُذَر (بو)
confused embarrassed	دَسپاچِه (محا)	In this connection	در اِس رِمسِه
hand sewn	دَس‌دور	related to the court of kings	دَرِ تَراری
access	دَس‌رِسی	against	دَرِ تَرابِر
apparatus, organization	دَس‌گاه	In reality	دَرِ حَقِیق
arrested	دَس‌گِز	In connection with	درِ رابطِه نا
wages	دَس‌مُرد	In connection with	درِ رِمسِه
hand written	دَس‌نِویس (بو)	honest	دُرُستکار
hand written	دَس‌ت‌نِویس	amongst	درِ شُمارِ (اد)
order	دَس‌وَر	In the event that, whereas	درِ صُورِی کِه
directions	دَس‌وَر‌العَمَل	while, in the course of	درِ صَمِی
handle	دَسِه	In the course of	دَرِ طَوَلِ
attainment	دَس‌سایِ (بو)	while, in spite of	درِ عِینِ
mattress	دُسک	at the same time	دَرِ عِیِ حالِ
Invitation	دَعوَت	within	دَرِ فاصَلَه
headquarters	دَقَر	perception	دِرک
precisely	دَقِیماً	together with	درِ کِنارِ
changed	دِگَرگُون (بو)	In comparison with	درِ مُقاسِسه نا
reasons	دَلایِل (مه دلیل)	among	دَرِ مِانِ
pleasant	دَلدِیدِر (اد)	In reality	دَرِ رَاقِیعِ
consolation	دِل‌داری	anyway, in any case	دَرِ هَر حالِ
sympathy pity	دِل‌سوَری	admiral	دَرِیا سالار

shadow	سایه	geologist	زمن‌شناس
casting a shadow	سایه‌گستر (اد)	ground, field	رصه
basket	سبد	basket	زسبل (محا)
grassy	سبزه‌زار (اد)	living	زندگانی
army	سپاه	life-giving	زندگی‌بخش
praise	ستایش	transient	رودگذر
quarrel	سیمس (اد)	powerful	رورارمائی (اد)
prayer-carpet	سجاده	subdivision	زبرگونه (اد)
witchcraft, magic	سحر	biology	ریسب‌شناسی
obstinate headstrong	سخت‌سَر (اد)	saddle	سین
literary man	شُعبدان (اد)		
spokesman	شُحنگو		
throughout	سراسر	record	سابقه
manageable	سَر به راه	coast	ساحل
guardian	سَرپرست	building	ساحیمان
guardianship	سَرپرستی	syntactic structure	ساحبِ نحوی (دسه)
red Indian	سُرچوسب	agreeable	سازگار
head of a gang	سَردهسه	organization	سازمان
land, country	سَررَمس	United Nations	سازمانِ مللِ متحد
census	سَرشماری	maker	سازنده
speed	سُرعب	Sassanids	ساسانی
Siri	سَرکارا	alarm clock	ساعتِ کوکی
working foreman	سَرکارگر	tranquil, motionless	سایس
leader	سَرکرده	years	سالان (مه سال) (اد)
chill	سرم‌خوردگی	circulating	سائر (اد)
investment	سرمایه‌گذاری	the rest of	سایر

سی

directorship	رئاست	stagnation	رُکود (بو)
extravagance	رحمت و پاش (محا)	colour particle	رنگدانه (اد)
root	ریشه	rainbow	رنگین کمان
lung	ریه	relations, connections	روابط (مه رابطه)
president of a republic	رئیسِ جُمهوری	public relations	روابط عمومی
principal	رئیسِ کُل	propagation	رواج
		procedure	روال
		fluent, flowing, soul	روان
		psychology	روانشناسی
from	ر (اد)	dispatched	روانه
place of birth	رادگاه	spiritual	روحانی
born	زاده	morals	روحیات (مه روحیه)
angle	زاویه	once, some days ago	روزگاری
superfluous	زائد	daily from day to day	روزمره
linguistics	زبان‌شناسی	journalism	روزنامه‌نگاری
proficient	زبردست	clear, evident	زُوس
wounded	زخمی	broad minded	زُوشیمکر
flight	رد و خورد	Romania	زُومانی
cultivation	زراعت	Romanian	زُومانیایی
agricultural	زراعی	Romans	زُومانیان (مه رومی) (اد)
Zoroaster	زردئش	dream	زُونا
Zoroastrian	زردئسی / زردئسی	altogether	زُوپهم
maroon (colour)	زرسکی (رنگ)	way	زه (اد)
goldsmith's	زرگری	leader	زهس
clever	زیرنگ	leadership	زهسری
coat of mail	زره (اد)	pathway	زهگذر (بو)
depraved	زرسب اخلاقی (اد)		

ز

ش

shame	سرم	joy	سادمایی
ashamed	سَرمسار (اد)	pleasing	سادی محس (بو)
disgrace, shame	سَرمساری (اد)	apprenticeship	شاگردی
excitement	سر و شور	muffler	شال گردن
religious law	سَرَبَت (اد)	Including	ساملی
honourable	شريف	chance	ساس
chess	سَطْرَاح	eye witness	شاهد
slogan	شعار	worthy	شامان (اد)
juggler	سُمنده نار	merit	سایستگی (بو)
delight, joy	سَمع (بو)	worthy	شایسته (بو)
poppy	سمايق	day and night	سَمَاه رور
form	شکل [شِکَل]	similarity	شِماهت
chocolate	شِکَلاب	peninsula	شِمه حریره
womb	شِکم	metalloid	شِمه فلز
complaint	شِکوه	subcontinent	شِمه فاره
fortitude	شِکسانی (اد)	similar	شِمه
soft, loose	شَل	hasty, precipitate	شِماپ رَد
noisiness	شَلوعی	bravery	شِماعت
number	شِمار (بو)	personally	شِماصاً
sword	شِمشر	personal	شِماصی
fencer	شِمشربار	personality	شِماصیت
fencing	شِمشرباری	conditions	شِمايط (مه شِراط)
recognition	شِماحب	condition	شِراط
knight	شِوالیه (مه)	oriental studies	شِرق شِماسی
joke	شِوحی	partnership	شِرکت
council	شِورا		

hard-hearted	سنگدل	level, surface	سطح
inscription	سنگ یوسه (اد)	lines	سُطور (مه سَطْر)
ages	سسن (مه سس)	villification	سعات (بو)
horseman	سوارکار	embassy	سفارت
cavalry	سوار نظام	recommendation	سپارش
riding	سواری	hard	سخت
whistle	سوب	dinner-cloth	سُفره
fuel	سوحب	ambassador	سفر
burn	سوحگی	fall	سُوط
fuelling	سوحت گیری	tranquillity	سُکون
trader	سُرداگر (اد)	sultans	سلاطین (مه سُلطان)
hole	سوراج	health	سلامتی
cold breeze	سور	dynasty	سلسله
burning	سورش	sultan	سُلطان
burning effect	سوزندگی	sultanate	سُلطان نشین
beetle	سوسک	sovereignty	سُلطه
present	سوغایی (معا)	cell	سِئول
triangle	سه گوش	poison	سَم
easy	سهل (بو)	ear trumpet	سَمک
politician	سیاسمدار	conference	سیمینار
political	سیاسی	traditional	سُنی
black-eyed	سناه چشم	pin	سُحان
character, nature	سرت	safety pin	سُحان قُلی
the process of evolution	سری تکامل	measurement	سُنجش
wire	سیم	stone rock	سنگ
		granite, hard stone	سنگ حارا

void of, without	عاری از (بو)	ط	
lover	عاشق	shelf	طاقچه (مه)
amorous	عاشقانه	A city in the east of Iran	طَس
sentiment	عاطفه	print	طبع (مه)
full of sentiment	عاطفه‌بار (اد)	naturally	طبعاً
world	عالم (بو)	storey, floor, class	طَعه
high, excellent	عالی	project	طرح
Abbasid	عاسی	manner, method	طَرر
Ottoman	عُسمانی	adherent	طَرّدار
good heavens!	عَعبا	means, way	طَرِی (بو)
integer	عَدَد صحیح (دسه)	child	طفل (بو)
fraction	عَدَد کسری (دسه)	childhood	طُولُوب (اد)
lack	عَدَم	creditor	طَلَبکار
number	عَدّه	in the course of, within	طی / در طی
excuse	عُدْر		
Arabia	عَرَبستان	ظ	
deck	عَرَسه	unjust	ظالمانه
supply offer	عَرَصه (بو)	elegance	ظرافت
gnosticism	عِرْفان (اد)	within	ظرف
gnostic	عِرْفانی (اد)	appearance	ظهور
doll	عروسک		
prosody	عَرُوص (اد)	ع	
dear	عَمریر	habit	عادت
amorous	عِشقی	usual	عادی
nervous	عَصَی	gnostic	عارفانه (اد)
muscular	عَصَلانی	devoid, without	عاری (بو)

sets, pages	صفحات (مه صفحه)	the Soviet Union	سُورِی
favids	صغریاں (مه صغری)	bravery	سہامت
istle	صغیر (اد)	fame	سُہرت
mpetence	صلاحیت	citizen	سہرورد
ace	صُلح	sheikh	سُح
ace - seeking, peacefully	صُلح جویانہ (بو)	sheikhdom	شُح سس
mate, sincere	صَمسی	shilte	شسہ
ustrial	صَمسی	Infatuation	سَمگی (اد)
ms, shapes	صُور (مه صورت) (اد)	Infatuated	سَمہ (اد)
age	صورتِ جمال (اد)	chemical	سَمانی
ism	صوفی گری	eloquent, charming (script)	سوا (اد)
		charm, (script)	شوائی (اد)
		style, method	سوه (بو)

ض

ating (heart)	صرباں		
ock	صرہ	owner	صاحب
ecessity	صرورت	landlord	صاحبانہ
etic necessity	صورتِ سِغری (اد)	sincerely, sincere	صادقانہ
iential	صروری	clear, even	صاف
ecessaries	صُروریاں (مه صرورُت)	scene	صحنہ
he course of, while	صِغی	rock	صحرہ (بو)
lle that	صغی اُسکہ	truthfulness	صدائت
PLICIT	صغی	Injury, damage	صدہ
efinite pronoun	صغی مُہم (دس)	damaged	صدہ دندہ
lexive pronoun	صغی مُشَرک (دس)	bridge to paradise	صراط
erlons	صوائط (مه صائطہ)	grammar	صرف و نحو (اد)

ص

dictionary	فَرهنگ (اد)	illogical	عَرِیضطعی
corruption	فساد	non-dependent	عَرِیواسسه (بو)
tiny	فَسعی (محا)		
fossil	فُسی (اد)		
		ف	
pressure	فِساَر	disaster	فاحمه
bullet	فِشَنگ	rotten corrupt	فاسد
eloquence	فِصاحَت (اد)	distance	فاحیله
eloquent	فِصح (اد)	agency	فاعلَت (دسه)
atmosphere, space	فِصا	surname	فامیلی (محا)
action and reaction	فعل و اِیعال (بو)	escape	فراز
present	فعلی	over, above	فراز (اد)
absence, lack	فعدان (اد)	abundance	فراوانی
mental	فکری	process	فراسد (بو)
philosophers	فلاسیفه (مه فلسوف)	individual	فردی
such and such	فُلان	quick	فَرر (محا)
philosophy	فلسفه	sender	فِرستنده
philosophical	فَلَسفی	carpert	فِرِس
technique, art	فَن	angel	فِرسه
technics	فُنون (مه فن)	supposedly	فِرصاً
technical	فَنی	assumption, hypothesis	فِرِص
immediate	فُوری	imaginary	فِرِصی
comprehension	فِهم	difference	فِرِی
		commander	فِرمانده
		sovereignty	فِرمانروایی
		European	فِرینگی (محا)
fram	فاب	sale	فُرُوش
utilizable	قَابِلِ اسعاده		

ق

sentiments	عواطف (مه عاطفه)	member, organ	عُضْو
factors	عَوَامِل (مه عامل)	thirst	عَطَش (اد)
treaty	عَهْدنامه (بو)	thirsty	عَطْشَاك (اد)
visit (a sick person)	عَادَت	thirstiness	عَطْشَاكِي (اد)
defect	عَيْب	greatness, Immensity	عَطِيَم
in the original form, exactly	عَسَا	Immense	عَطِيَم

غ

those absent	عَاس (مه عايب)	chaote	عَمَف (اد)
western	عَرَبِي	beliefs, openions	عَقَايد (مه عَمَدَه)
sieve	عَرَبِل	marriage contract	عَمْدَانَه
grumbling	عُرْعُرَاَن	hand (clock)	عَقْرَه
pride	عُرُور	wisdom	عَقْل
odes, lyric poetry	غَزَل (اد)	reaction	عَكْسُ الْعَمَل
gnostic poem	غَزَلِ عِرْفَانِي (اد)	scientific	عِلْمِي
idyllic poem	غَزَلِ عَسَقِي (اد)	In spite of	عَلْرِعِم (= عِلَارِعِم)
sorrowful	غَمْ أَلُود (اد)	against	عَلِيَه (بو)
sad, sorrowful	غَمْ أَنْكُر	Oman	عُمَان
sorrow – stricken	غَمْرَدَه (اد)	mainly	عُمْدَانَا
sad	عَمَس (اد)	development	عُمْرَان (بو)
rich	غَنِي	depth	عُنُق
uproar, row	عُوغَا	act, action	عَقَل
unusual	غِيْر عَادِي	practical	عَقْلِي
illogical, unreasonable	غِيْر عَقْلَانِي (اد)	generally	عُمُومَا
illegal	غِيْر هَاوِي	general	عُمُومِي
impossible	غِيْر مُمَكِن	deep	عَمَس
		elements	عَاصِر (مه عُمُصِر) (بو)
		spider	عَنْكَبُور

highlands	کوهسار (اد)	coding	کُدگذاری (بو)
Kuwait	کُویت	shore, border	کَرانه (اد)
desert	کویر	deed	کردار (بو)
who?	که؟ (بو)	killed	کُسه
galaxy	کهکشان	discovery	کشف
bag	کف	floor, foam	کف
quality	کفیت	pigeon	کَمَر (محا)
		palm (hand)	کَف دَسْت
		whole, chief	کُل
cart	گاری	crow	کَلّاع
matador	گاوبار	speech, talk	کَلّام
every now and then, at times	گاه و نگاه	as	کما اسک
sometimes	گاهی اوقات	perfection	کَمال (بو)
from time to time	گاهی وَمَها (محا)	shortage	کَمود
transient	کُدرا (بو)	sub educational	کَمک امورسی
road watcher	کُدربان (مه)	more or less	کم و سس
besides that, apart from the	کُدسه از اسک	corner	کَمج
fact that		curiosity	کَمحکاوی
heavy	گران (اد)	sluggishness	کُدکاری (بو)
precious, dear	گراسها	action	کُنش (اد)
precious, very important	گِراندِر (بو)	where is?	کو؟ (محا)
precious expensive	گِران هَمب	small	کوچولو (محا)
precious, dear	گِرانمانه (بو)	Cyrus the Great	کوروسی کَمَر
expensiveness	گرایی	shoulder	کول (محا)
dust	گرد	knapsack	کوله بار
round	گرد	mountaineering	کوه سَمائی

گ

gambler	فُماربار	conceivable	قَابِلِ بَصُورُ
gambling	فُمارباری	noteworthy	عَابِلِ بَرُحَه
satellite	فِصْرِ مِصْصُوعِی	understandable	قَابِلِ فِہِم
laws	فِرَاس (مہ قانون)	capability	قَابِلَت
preliminary agreement	فُولامہ	murderer	قَاتِل
wrath	فِہر	continent	قَارہ
appearance, figure	فِماہ	judge	فِاصِی
adverb of order	فِیدِ نَرَسَب (د س)	rhyme	قَامِہ (اد)
adverb of explanation	فِیدِ نُوصِیح (د س)	Caïro	قَاہِرَہ

ک

pine	کَاح	step	قَدَم
efficient	کَارِسَار	contract, agreement	قَرَارِدَاد
expert	کَارِشَاس	the Middle Ages	قُرُونِ وُسْطَی (= وُسْطَا)
worker	کَارِکُن	part, share	قِسْمَت
active effective	کَارِگَر	the bulk	قِسْمَتِیَ اَعْظَم (بو)
report card	کَارِنامہ	layer, skin	قِنَر
bowl	کَاسَہ	intention	قَصْد
café	کَافَہ	story	قِصَّہ
gratification	کَام (اد)	story teller	قِصَّہ گُو
successful	کَامِاسَات (اد)	case, subject	قِصَّہ
truck	کَامِوَن	pole	قُطْب
center, hearth	کَانُون	Qatar	قَطَّر
decrease	کَاہِش (بو)	pieces	قَطْعَامَات (مہ قَطْعہ)
inscription	کَنَسَہ (بو)	piece, part	قَطْعہ
misdoings	کَحْرَوِی	painting brush	قَلَمِ بُو

prevailing, common	مُداوِل	Libyan	لسائى
abandoned, obsolete	مَرَوِك	but	لكى (بو)
connected	مُصِيل		
ordinary, normal	مُعارِف (بو)		
surprised	مُعجِب	taken	ماحود (بو)
numerous	مُعدِد	material, financial	مادى
transitive	مُعدى (دس)	machinery	ماسين آلات (مه ماشين)
variable	مُعتَر	financial	مالى
different	مُتفاوت	duty	مأموريت
philosopher	مُفَكِر (بو)	permanent	ماندگار
correspondingly	مُتعايلاً	being permanent	ماندگارى
pillow	مُكَا	permanent	ماندى
relying	مُتكى	obstacle	مانع
self-reliant	مُتكى به نفس	as before	ماند سابق
long (year)	مُمدادى	maneuver	مانور (بو)
distinct	مُتباين	Transoxania	ماوراءالنهر
leaning toward	مُتباين به	skilful	ماهرانه
civilized	مُتمدن	monthly	ماهانه / ماهانه
modest	مُتواضع	muscle	ماهجه
aware, taking notice	مُتوَح	disappointed	مأوس
stopped	مُتوقف	champion	مُبارز
texts	مُتون (مقدّس) (اد)	foundation	مُسابى (مه سما)
accused	مُتّهَم	obscure, vague	مُضْم
positive, affirmative	مُثبِت	moved, touched	مُتأثر
couplet (poem)	مُثنوى (اد)	tolerant	مُتحمِل
trope	مُتجار (اد)	specialist	مُتخصّص

م

ل

carelessness, irresponsibility (لاأمانی گیری (بو)		obstruction	گُردش
intransitive	لازم (ده)	circulation, rotation	گُرفتنگی
tulip	لاله	warmth	گُرمی
eternal	لایرال (اد)	age group	گُروه سنی (نو)
insoluble	لاستحل	collar	گُریبان (بو)
inseparable	لائیتمک (بو)	report	گُزارش
smile	لشد	extensive	گُسترده (بو)
Lebanon	لسان	open	گُشاده (اد)
edge	له	inauguration	گُشایش (بو)
obstinate	لحوح	petal	گُلتَرگ (بو)
moment	لحظه	a happy dance	گُلتَرقص (مه)
tone	لحن	rose	گُلو سُرچ
therefore, so	لدا (بو)	a kind of rose	گُلو سُخمدی
pleasure	لذت	shot, bullet	گُلوله
delightful	لذت بخش	sin, offence	گُناه
shuddering, trembling, vibration	لریش	guilty	گُناهکار
trembling	لرزه	corner	گوشه
vibration register	لرزه نگار (اد)	secluded	گوشه گیر
necessity	لرزم	seclusion	گوشه گیری
necessarily	لروماً	diversity	گونگونگی
pleasantness	لطافت	cheek	گونه
dictionary	لغت نامه (اد)	one would say	گونی (اد)
title (of honour)	لقب	cradle	گُهراره
Libya	لسی	herbaceous	گیاهی
		receiver	گیرکند

conditioned	مَشْرُوط	mortality	مَرگ و مر
difficulties	مُشْكَلَات (مه مُسْكَل)	favourable	مُسَاعِد
doubtful	مَشْكُوك	distance	مَسَاف
obvious	مَشْهُود (اد)	peaceful	مُسَالِمِأَمْر
companionship	مُصَاحِب	equal	مُسَاوِي
coincident	مُصَادِف	problems	مَسَائِل (مه مَسْئَلَه)
Egypt	مِصْر	tenant	مُسَاحِر
consumption	مِصْرَف	settled	مُسَفَّر
consumer	مِصْرَفِكُنْدَه	direct straight	مُسْتَمِيم
Egyptian	مِصْرِي	dwelling house	مَسْكِن
disaster	مُصِيبَت	armed	مُسَلِح
doubled	مُضَاعَف (بو)	armed, with weapons	مُسَلِحَاه
The first noun in a genitive	مُصَاف (دس)	predominant	مُسَلْط
construction		Indisputable	مُسَلَّم
The second noun in a	مُصَافُ الْه (دس)	undoubtedly certainly	مُسَلَّمَا
genitive construction		Muslim	مُسْلِمَان
subject-matters,	مِصَامِس (مه مِصْمُون) (اد)	Christ	مَسِيح
implications		route direction ne	مَسِير
subject-matter implication	مِصْمُون (اد)	similar	مُشَابَه
similar to, according to	مُطَابِقِي	participation	مُسَارِك
matters subjects	مَطَالِب (مه مَطْلَب)	the celebrated	مَسَاهِر (مه مَسْهُور) (اد)
the press	مَطْبُوعَات (مه مَطْبُوعَه)	Joint in common	مُسْرِك
press (adj)	مَطْبُوعَائِي	distinct, specified	مُسْتَحْص
matter	مَطْلَب	specifications	مُسْتَحْصَات (مه مُسْحِصَه)
absolutely	مُطْلَقَا	the Eastern Hemisphere	مَشْرِقِ رَمِس (بو)
desirable	مَطْلُوب	alcoholic drink	مَشْرُوبِ الْكُلِّي

suppression	مَحْرُوعٌ	figuratively	مُحَارَافاً
environment	مُحِيطٌ	figurative	مُحَارِيفِي
hearer	مُحَاظِبٌ (بو)	neighbouring	مُحَاوِرٌ
opponents	مُحَالِفِينَ (مه مُحَالِف)	wounded	مُحْرُوحٌ
inventor	مُخْرِعٌ	executor	مُخْرِيفِي
a short account	مُخْصِرٌ	statue	مُخْسِمَةٌ
tank	مُحْرَبٌ	sculptor	مُخْسِمَةُ سَنَارٍ
schools	مُدَارِسٌ (مه مَدْرِسَه)	sculpture	مُخْسِمَةُ سَنَارِي
documents	مُدَارِكٌ (مه مَدْرِك)	magazines	مُجَلَّاتٌ (مه مَجِلَه)
continuous	مُدَامٌ	total	مُجْمُوعٌ
director general	مُدَبِّرٌ كُلٌّ	set	مُجْمُوعَه
melted	مُدَابٌ (بو)	calculation	مُحَاسَبَه
discussion talk	مُدَاكِرَه	impossible	مُحَالٌ
sect	مَذْهَبٌ	conversation	مُحَاوِرَه (بو)
religious	مَذْهَبِي	colloquial	مُحَاوِرَه آي (بو)
stages, phases	مَرَاجِلٌ (مه مَرْحَلَه)	kindness affection	مُحَبَّتٌ
centers	مَرَاكِرٌ (مه مَرَكِر)	affectionate, kind	مُحَبَّتٌ آمِرٌ
related, connected	مُرْتَبِطٌ	popular	مُحْبُوبٌ
educator	مُرْتَبِي	popularity	مُحْبُوبِيَّتٌ
regular	مُرْتَبٌ	respectful, respectfully	مُحْتَرَمَانَه
reference	مُرْتَبِعٌ (اد)	sad	مُحْرُورٌ (اد)
stage, phase	مَرْحَلَه	envid	مُحْسُودٌ (اد)
the late	مَرْحُوعٌ	research worker	مُخْتَصِفٌ (بو)
leave	مُرْتَضِي	firm	مُحْكِمٌ
frontier	مُرَدٌ	district	مُحِلَه
center	مُرَكِرٌ	affliction, suffering	مُحِيبٌ (و)

effective	مؤثر	depute	مُنازع (بو)
wave	مُوج	suitable	مُناسب
creature, existing	موجود	relations	مُناسبات (مه مُناسبت)
supply, atock	موجودی	areas, regions	مناطق (مه منطقه)
intended	مورد نظر	interests	مناہع (مه صنعت)
founder	مؤسس	source	منبع
establishment	مؤسسه	but, the thing is	مُسها
subjects, matters	مُوضوعات (مه موضوع)	written in prose	مصور (اد)
temporary	موقت	confined, restricted	مُحصَر
author	مؤلف	corrupt	مُحط (بو)
authors	مؤلفین (مه مؤلف)	free from	مُره (بو)
pious men	مؤمنین (مه مؤمن)	ascribed	مَسوب
May, fog	مه	abolished	مَسوح
skill	مہارت	office, post	مصفا (اد)
obsolete	مہجور (اد)	logic, reason	مطبی
affection	مہر	region	مطیقه
A piece of clay for prayer	مہر نماز	logical	مطقی
mediator	مناہی	view	مطرقہ
mediation	مناہی گری	regular, in good order	مُنظم
average	میانگین (بو)	intention, purpose	مطور
middle term	میان مُدَّت (بو)	versified, in verse	مَنطوم (اد)
infix	میان وید (دس)	prohibition	منع
rate, amount criterion	میراں	depending on	مَنوط به (بو)
birth	میلاد (اد)	materials	مَواد (مه ماده)
		written agreement	مُوافقت نامه
		obstacles, impediments	موانع (مه مانع)

comparison, checking	مُقاله (اد)	mines	مَعَادِن (مه معدن)
quantities, amounts	مَقادير (مه مقدار)	learnings	معارف (مه معرفت) (اد)
intentions	مقاصد (مه مقصود)	association	مُعاشرت
articles	مَقالات (مه مقاله)	contemporary	مُعاصر (بو)
official, (social) position	مقام	under secretary	مُعَاوِن
officials, positions	مَقامات (مه مقام)	mineralogy	معدن سِياسی
resisting	مُقاوم	mineral	معدنی
resistance	مُقاومَت	apology	مَعذرت
comparison	مُقاسمه	Introduction	مُعرِفي
powerful	مُقَدِر	known as	مَعروف به
holy, sacred	مُقَدَّس	sweetheart	مَعسوی
Macedonian	معدونی	difficulties	مُعَصَلاب (مه مُعَصَل) (بو)
regulations	مُعَرَّرات (مه مَعَرَّره)	invalidism	مَعْلولت
destination	مقصَد	knowledge	معلومات (مه معلوم)
aim, intention	مقصود	normal, commonplace	مَعمرلی
category	مفوله (بو)	meaning, subject	معنا (بو)
conversation	مُکالمه	meaning, subject	معنی
supplement	مُکَمَّل	criterion	معیار
bedsheet	ملاهه	certain given, specified	مُش
visit	مُلاقاب	Morocco	معرِب
sailor	مَلوان	the Western Hemisphere	مَعَرِب رِمس (بو)
public	مَلی	haughty	معرور
distinguished	مُمار	defeated	مطلوب (بو)
forbidden	مسموع	Mongol	مُغول
sources	مُنابع (مه منبع)	detailed, lengthy	مُفصَّل
quarrels, disputes	مُبارعات (مه مُبارعه) (بو)	concept, meaning	مَقهورم

of good habits	سکوحوی (اد)	point	نُکته
beneficent	سکوکار (بو)	worrying	نگران کُننده
goodness	سکی	apparent	سماان (بو)
noon, midday	سمرور (اد)	exhibitor, representing	نمایشگر (بو)
Incomplete	سمه کاره (محا)	representative	نماینده
semi barbarian	سمه وحشی	member of parliament	نماینده مجلس
		growth, development	نمو
		humid	نمور
		example, sample	نمونه
dependence	واتسبگی	sampling	نمونه‌ای (بو)
dependent	واتسه	caress	نوازیس
essential	واچب	caressing	نوازیگر (اد)
unit, single	واچد	Innovation	نواوری
obvious	واصح	new moving	نونا (بو)
realist	واقع‌س	of a holy aspect shining	نورانی
realistic, realistically	واقع‌سانه	new born	نوراد
realism	واقع‌سی	species	نوع
actual, real	واقعی	twig, young tree	نہال
reality	واقعیّت	final	نہایی
reaction	واکس (بو)	stream	نہر
eminent	والا (بو)	ancestor	نسا (اد)
parents	والدین (بو)	need	نیاز
Joy, ecstasy	وحد (اد)	ancestors	ساکان (مه سا) (اد)
existence	وُحد	force	سور
case, face, manner	وَحَه	prosperous, happy	سک‌نحب (اد)
adjectival mood	وجه وَصفی (دس)	good	سکو (اد)
unity	وَحَدّت		

و

ن

near-sighted	نزدک‌س		
descent	نُزول	disorder	ناسامانی
race, breed	نژاد	annihilated	نابود
racial	نژادی	annihilation	نابودی
with relation to	نسب به	blind	ناسا
breeze	نسم	blindness	ناسائی
publication	نشرته	unstable, transient	ناپایدار
noble	نحسب	region	ناحیه
generation	نسل	orange-coloured	ناریجی
sperm	نُطمه	unknown	ناساحه
supervision	نِظارت	unskillful	ناسی
military	نظامی	resulting from	ناسی از
opinions	نظرات (مه نظر) (نو)	suddenly	ناگه (اد)
theoretical	نظری	famous	نام‌آور (نو)
theory	نظریه	famous	نام‌بردار (اد)
good order	نظم	unlimited	نامحدود
similar to	نظیر	surname	نام خانوادگی
blessing	نعم	famous	نامدار (نو)
melody	نعمه (اد)	obscure	ناشخص
(sound of) a trumpet	نفر (اد)	undesirable	نامطلوب
precious	نفس	unevenness	ناهمواری
spots	نقاط (مه نُقطه)	unobtainable	نااب
deficiencies	نقائص (مه نقصه) (نو)	consequently	نسجاً
function	نقس	prose	نثر
shortage deficiency	نقصان (نو)	special manner for doing something	نحوه
points	نکات (مه، نکتہ)	fence	نرده

reminding	ناداری	all people	همگان (مه همه) (بو)
despair	ماس	of the same group	همگروه
ice	یح	even	هموار (بو)
frozen	تَح رَدَه	tumult	هممه
unity	یکپارچگی	permanent	همسگی
well knit	یکپارچه	everacting	همسه فعال
one-piece	یک تکه	India	هندستان
suddenly	یکدمه	artistic challenge	هنرمایی
persistent	یکدنده (معا)	artistic	هنری
unanimously	یکصدا	aviation	هوانمایی
monotonous	یکسواحت	astronomy	هأب (اد)
one by one	یکریکی	row, uproar, noise	هناهو
unique	یگانه		
Jewish	یهودی		
		or that	یا آنکه

ی

syllable	هجا (د)	wild	وَحْشی
Achaemenian	هَخامِیشی	savagery	وَحْشی گری
present	هَده	aide	وَر (محا)
frightened	هَرَامان	athletics	وَرپشی
chaos, disorder	هَرَج و مَرَج	experienced	وَرزیده
every now and then, once in a while	هَرچند بَکار	sheet	وَرَقه
centipede	هَرارِیا	arrival	وَرورد
expense, cost	هَرسه	ministry	وَرارت
nuclear	هَسه‌ای	ministers	وَرزا (مد و وزیر)
weekly	هَسبگی	weight, rhythm	وَرز
the same amount	هَساں بَدَر	instruments, means	وَسائِل (مه و سله)
effort	هَمَت	extent	وَسَمَت
as	هَمچُنَاکِه (اد)	wide	وَسِیع
like	هَمچُون (اد)	joining	وِصال (اد)
together with	هَمراه نا	situation, condition	وَضِع
of the same age	هَمسال	situation, condition	وَصِیئَت
fellow traveller	هَمسَفر	duty	وَطِئمه
of the same age	هَمسِی	events	وَقایِع (مه واقعه)
of the same age	هَمسن و سال	devastating	ویران کُننده
fellow-student	هَمساگِردی	destructive, devastating	ویرانگر (بو)
fellow citizen	هَمشَه‌ری	visit (doctor)	وِریس
sister	هَمشَهره (مه)	peculiarity	وِزگی (بو)
of the same nature	هَمطَبع (اد)	special	وِزه (بو)
classmate	هَمکلاسی		
parallel, in line with	هَمگام (بو)	halo	هاله

to provoke	برانگیزش (بو)	to choose	اسحاق کردن
to create to arrange	برنا / نه بنا کردن	to be published	اسفار نامش (بو)
to wear	پوشیدن (بو)	to be expected	اسفار ریش (بو)
to leave behind	پشتای گذاشتن (بو)	to expect	اسفار کسیدن
to enjoy	پسندیدن [ار] (بو)	to be done	اسحاق گرفتن
to collide	پسورد کردن [نه، نا]	to imagine	آبگاشش (اد)
to consider	پرسش کردن (بو)	to domesticate	اهلی کردن
to come to senses	پرسش عقل آمدن	to mind	اهمیت دادن [نه]
to institute	پسرا کردن	to bring into existence to create	اسحاق کردن
to flash	پسری شدن	to order to halt	اسست دادن [نه]
to hold	پسرا کردن	to fulfill	انفا کردن (بو)
to open	پسوسدن	to be brought up	نار آمدن
to be divulged	پسلا شدن	to bring up	نار آوردن
to depend on	پسبگی دانستن [نه]	to fertilize, to mate	نارور کردن (بو)
to get up	پسندیدن [ار]	to prevent	نار داستن [ار] (بو)
to lift, to raise	پسند کردن [ار]	to visit	ناردیدگرددن [ار] (بو)
to cease to flow	پسآمدن	to be hindered	نارماندن [ار] (بو)
to come to an end	پس امام رسیدن (بو)	to recover	نارنامش (بو)
to be proved	پس اثبات رسیدن (بو)	to cause	نابعب شدن
to be signed	پس امضا رسیدن	to leave behind	نافی گذاشتن
to make an excuse	پسبانه کردن	to remain	نافی ماندن
to pick a quarrel	پسبانه گرفتن [ار]	to promote	نالان بردن
to be brought about	پس نار آمدن	to bestow	ناحبسندن [نه]
to bring about	پس نار آوردن	to backbite	نابگوئی کردن [ار]
to catch up with	پس پای کسی / پسری رسیدن	to be changed	نبدل شدن [نه] (بو)
to begin to talk	پس حرف آمدن	to be equal, to match	نبرابری کردن [نا]

پیوست ۳

فعل‌های بسیط و مرکب (فارسی - انگلیسی)

to be carried	آر حوشحالی بردارودن (محا)	to test, to experiment	آرماس کردن (بو)
out with joy		to test	آرمودن (اد)
to resume	آر سرگرفس	to reconcile	اشمی دادن [نا]
to exploit	آسحراح کردن	to make peace	اسمی کردن [نا]
to attribute	آساناد دادن [نه] (بو)	to familiarize	اسما کردن [نا]
to mention	آشاره کردن [نه]	to create	آفریدن (اد)
to be occupied with	آسعال دانش [نه] (بو)	to contaminate	آلوده کردن
to insist	آصرار کردن [نه]	to create	آنداع کردن (بو)
to obey	آطاعب کردن [ار]	to express	آبرار کردن / بعودن
to admit	آعرااف کردن [نه]	to insist	آبرام کردن (اد)
to announce, to declare	آعلام کردن [نه]	to happen	آئعاف آفادن
to increase	آفراس ناهس (بو)	to permit	آچاره دادن [نه]
to add, to increase	آفرودن [ار] (اد)	to avoid	آحسانب کردن [ار] (بو)
to dwell, to stay	آقامب کردن [در]	to respect	آحترام آُگدانشس / آُگداردن [نه]
to take action	آقدام کردن [نه، درناره]	to need	آحسانب دانسس [نه]
to be inspired	آلهام آگرفس [ار]	to present	آرانه دادن [نه]
to order about	آمر و بهی کردن [نه]	to communicate	آرتباط برقرارکردن / بعودن [ها]
to sign	آمصا کردن	to eliminate	آر اس آُردن

۱ حرف اضافه‌ای که با فعل می‌آید در داخل [] داده شده است مثلاً: «علی را با رضا اسمی دادم»

to consist of	سککل شدن (بو)	to link	پیوند دادن [نه] (بو)
to correct	تصحیح کردن	to radiate	تاباندن [بر] (بو)
to imagine	تصور کردن	to affect, to influence	تأثیر بخشیدن [در] (بو)
to picture	تصویر کردن (اد)	to affect	تأثیر کردن [در]
to offer	تعارُف کردن [نه]	to affect	تأثیر گذاشتن [بر] (بو)
to be surprised	تعجب کردن [ار]	to emphasize to stress	تأکید کردن [بر]
to teach, to train	تعلیم دادن [نه]	to compile	تألیف کردن (بو)
to repair to mend	تعمیر کردن	to provide for	تامین کردن
to change	تغییر دادن	to write	تحریر کردن (اد)
to request	تقاضا کردن [ار]	to obtain	تحصیل کردن (بو)
to imitate	تقلید کردن [ار]	to tolerate	تحمل کردن
to strengthen	تقویت کردن	to deliver	تحویل دادن [نه]
to shake	تکان خوردن	to receive, to take delivery of	تحویل گرفتن [ار]
to lean	تکیه دادن [نه]	to lay eggs	تخم گذاری
to arrange	تنظیم کردن (بو)	to make preparations	تدارک دیدن
to agree with each other	توافق کردن [با]	to notify	تذکره دادن [نه]
to describe	توصیف کردن (بو)	to be trained	تربیت شدن
to explain	توضیح دادن [برای، نه]	to arrange	تربیت دادن
to succeed	توفیق یافتن [نه، در] (بو)	to draw	ترسیم کردن
to stop, to stay	توقف کردن / نمودن [در]	to cause to blast	ترکاندن
to insult	توهین کردن [نه]	to burst, to crack	ترکیدن
to threaten	تهدید کردن [نه]	to calm down	تسکین یافتن (بو)
to supply	تأمین کردن	to surrender	تسليم شدن
to register	ثبت کردن [در]	to liken	تشبیه کردن [نه]
to displace	جایگاه کردن	to come	تشریف آوردن [نه]
to leave behind	حاکم گذاشتن [در]	to form, to make	تشکیل دادن (بو)

to proceed	با به میدان گذاشتن / گذاردن	to take into account	به حساب آوردن
to begin to visit a place	پا به حاشی نداشتن	to remember	به خاطر داسی
to run away	با به فرار گذاشتن	to witness	به خود دیدن
to touch some one	با به گرد کسی رسیدن	to be obtained	به دست آمدن
to park (a car)	پارک کردن [در]	to forget	به دست فراموشی سپردن (بو)
to persist	با هساری کردن [بر]	to make, to cause, to arrange	به راه انداختن
to end	پایان پذیرفتن (بو)	to let on	به رو آوردن
to resist	با ننداری کردن (بو)	to exploit, to make advantage	بهره برداری کردن [ار]
to attend to one's talks	پای صحبت کسی شنیدن	to profit (by)	بهره بردن [ار] (بو)
to scatter	پخش کردن	to make advantage	بهره گرفتن [ار] (بو)
to cause to appear	پدید آوردن (بو)	to enjoy	بهره مند شدن [ار] (بو)
to scatter	پراکندن (اد)	to fall over	به زمین خوردن / زمین خوردن
to fling	پرتاب کردن (بو)	to spend (time)	به سرفروتن [در] (بو)
to be revealed	پرده برکنار رفتن [ار] (بو)	to begin to cough	به سرفه آمدن
to foster	پرورش دادن	to sound	به صدا درآوردن
to jump, to startle	پریدن	to be carried out, to be done	به عمل آمدن (بو)
to take back	پس گرفتن [ار]	to be forgotten	به فراموشی پیوستن (بو)
to pass, to leave	پشت سر گذاردن / گذاشتن (بو)	to fall into deep thought	به فکر فرو رفتن
to blink	پلک زدن	to murder	به قتل رساندن (بو)
to suppose	پنداشتن (اد)	to employ	به کار گرفتن (بو)
to spread	پهن کردن	to touch some one	به گرد کسی رسیدن
to realize	پی بردن [به]	to seem, to appear	به نظر رسیدن (بو)
to wrap	سجندن	to have in mind	به یاد داسی
to be seen, to appear	پیدا شدن	to kiss	بوسه زدن [بر] (بو)
to go, to travel	پیمودن (اد)	to dismiss	سرون کردن [ار]
to join	پیوستن [به] (اد)		

to connect	رابطه دادن [نه]	to receive	دریافت کردن
to have connection (with)	رابطه داشتن [نه]	to tease	دَسَب انداختن (محا)
to happen	رُح دادن (اد)	to appeal to a person for help	دَسَب به دَاهِي كَسِي بودن (محا)
to cross, to fall	رد شدن [ار]	being not able to see some one	دَسَب به دَاهِي كَسِي نرسیدن (محا)
to verify	رسدگی کردن [نه]	to become the victim of some thing	دَسَحُوسِي چيرِي شدن (بو)
to grow	رُسد کردن	to happen (to) to occur	دَسَب دادن [نه] (بو)
to compete	رقابت کردن [نا]	to have access	دَسَرَسِي دَاسِن [نه]
to dance	رقصیدن	to find access	دَسَرَسِي يَافِن [نه] (بو)
to suffer	رنج بُردن [ار]	to embark (upon)	دَسَب رَدن [نه]
to turn pale	رَنگ و رو يَاحِن (محا)	to arrest	دَسِگَر كَرْدن
to become current	رَوَاح گِرَفِن / يَافِن (بو)	to get panicky, to get confused	دَسَت و نا رَا كُتَم كَرْدن (محا)
to set out	رَوَانه سَدن [نه] (بو)	to attain	دَسَت يَافَتِن [نه] (بو)
to dispatch	رَوَانه كَرْدن [نه]	to quarrel	دَعوا كَرْدن [نا]
to face, to confront	رَوَنه رُو سَدن [نا]	to denote	دَلالِب كَرْدن [بو] (بو)
to take place	رَوِي دَادن (بو)	to blow (into) to rise (sun)	دَسَدن (بو)
to go towards some thing	رُو به حَرِي يَهَادِن / گَدَاسِن (بو)	to search, to look for	دُسال گِنَسِي
to give birth to	رَادن	to visit to meet	دِندار كَرْدن [ار] (بو)
to pass (time)	سَرِي سَدن (اد)	to visit	دِندن كَرْدن [ار] (بو)
to pass (time)	سَرِي كَرْدن (اد)	to melt	دُوب كَرْدن (بو)
to block, to obstruct	سَد كَرْدن	to be fond of	رَاعِب بُوْدن [نه] (بو)
to be too much happy	سَر اَر يَاشَاحِن	to start going, to set out	رَاه اُفْضَادن
to cause to spill	سَر اَر بَر كَرْدن	to find way	رَاه بِنِدا كَرْدن [نه]
to muse	سَر نِه حَسَب بُردن / فُرو بُردن (اد)		
to regain the right mood	سَر يَحَال اَمْدن (محا)		
to slip	سُر حورْدن (محا)		

to be in the mood	حوصله داسس (محا)	to take room	حا گرفس
to go out	خارج سدن [ار]	to personify	حان تحسندن [نه] (اد)
to notify,	خاطرنشان ساحس/ کردن [نه] (بو)	to separate	خُدا سدن [ار]
to remind		to separate	خُدا کردن [ار]
to create	خَلق کردن	to fine	خَریمه کردن
to show no	حم بر/ نه ابرو ساوردن (محا)	to find	خُستت
annoyance		to leap	حسب و حمر کردن
to bend	خَم کردن	to be attracted	حلب شدن [نه]
to dream	خواب ددن	to collect	جمع اوری کردن
to ask for	خواستار شدن [ار] (بو)	to collect, to accumulate	خَمع کردن
to ring (bell)	خُوردن (ریگ)	to move	خُسندن
to get used to	خو گرفس/ کردن [نه] (بو)	to weld	خوس دادن [نه]
to intend	حمال داشس	to scream	جمع کسندن
to betray	حنائت کردن [نه]	to print	چاپ کردن
to possess	دارا بودن (بو)	to fix eyes (on)	خَسَم دوحس [نه] (بو)
to get involved	دُچار شدن/گرددن [نه]	to be resulted from	حاصیل شدن [ار] (بو)
to have control on	دَراحتار داشس (بو)	to obtain	حاصیل کردن (بو)
to take under control	دراحتار گرفس (بو)	to move	حمرکت کردن
to persist	در اسسادن (اد)	to open an account	حساب بار کردن [برای]
to include, to embrace	دربر گرفس (بو)	to be fell	حِس شدن
to look for	در بی چبری بودن	to form a circle	خَلفه ردن
to shine	درحسندن	to settle	حلّ و فصل کردن
to request	دَرخواست کردن [ار] (بو)	to carry	حمل کردن
to intend (to), to seek	درصدد برآمدن (بو)	to concentrate	حواس به حمری بودن (محا)
to visualize to imagine	دَرنظر آوردن	(attention)	
to consider	دَرنظر گرفس	to keep mind on something	حواس را جمع کردن

to be kind (to)	لُطْف کردن [نه]	to be content	قَباعب کردن [نه]
to slip	لُغزیدن (بو)	to swallow	مورث دادن (محا)
to touch, to feel	لُمس کردن / مَسودن	to succeed in	(کار) اِز بَشش بُردن (محا)
to take pride (in)	مُشاهب کردن [نه] (بو)	doing something	
to be changed into	مُتَدَل شدن [نه] (بو)	to decrease	کامس [ار] (اد)
to give	مَدول داسس (بو)	to complete	کامل کردن
to be moved	مُأبر شدن [ار]	to be successful	کامسب شدن [در] (بو)
to belong	مُتَلَق بودن [نه]	to dig, to search deeply	کاودن (اد)
to undertake	مُتهد شدن (بو)	to be generous	کرم کردن [نه] (اد)
to concentrate	مُمرکز کردن [ار] (بو)	to be exasperated	کلافه شدن (محا)
to take notice, to understand	مُوحه شدن	to exasperate	کلافه کردن (محا)
to resort (to)	مُوسَل شدن [نه]	to dig	کَدن
to accuse	مُتهد ساسس / کردن [نه] (بو)	to knock, to pound	کوسدن [نه]
to embody, to visualize	مُجسّم کردن	to bite	گاز گرس
to crumple	مُحاله کردن (محا)	to dress with plaster cast	عُجّ گرس
to protect	مُحافط کردن [ار]	to tend	گُرائدن [نه] (اد)
to do kindness	مُحَنب کردن [نه]	to collect	گردآوری کردن (بو)
to need	مُحتاج بودن [نه]	to begin	گرس (اد)
to deprive	مُحرورم کردن [ار]	to adopt (religion)	گرویدن [نه] (اد)
to be taken into account	مُحسوب شدن (بو)	to perform	گُرائدن (اد)
to disappear	مُحو شدن (بو)	to report	گُرائس دادن [نه]
to derange	مُحَل کردن	to spread	گُسرائدن (اد)
to mix	مُخلوط کردن [نا]	to be inaugurated	گُسبب یااس [اد]
to discuss, to talk	مُذاکره کردن [نا]	to search	گُشس (محا)
to call on, to apply	مُراسه کردن [نه]	to blossom	گُل کردن
to relate	مربوط کردن [نه] (بو)	to smile	لُحمد ردن [نه]

to travel, to go, to pass	طی کردن	to be discouraged	سرد شدن
to appear	ظاهر شدن [در]	to peep	سرک کشیدن (محا)
to appear	تُهور کردن (بو)	to invest	سرمایه‌گذاری کردن
to get into a habit	عادت کردن [به]	to recommend	تعمیر کردن [به]
to render	عرضه داسس / کردن (بو)	to fall	سقوط کردن
to perspire	عرق کردن	to have a heart-failure	سکته کردن
to decide, to resolve	عزم کردن	to reign	سلطنت کردن [بر] (بو)
to believe in	عمده داشتن [به]	to compare	سجدهن [با]
to change	عوض کردن	to give a slap (to)	سلی روی [به]
to remain negligent	عامل ماندن [ار]	to include	سامل شدن (بو)
to grumble	عُرُغر کردن (محا)	to become prevalent	سایع شدن
to arrive	فرا رسیدن (اد)	to have a share,	سیرکت داسس [در]
to surround	فرا گرمس (اد)	to participate	
to be made available	فراهم شدن	to take part, to participate	سرکت کردن [در]
to suppose, to assume	فرض کردن	to chant a slogan	شعار دادن
to differ, to make difference	فرق کردن [با]	to take shape	شکل گرمس
to scatter	فشاندن (اد)	to count	شمردن
to die	فوت کردن	to make fun, to joke	سرحی کردن [با]
to be capable	فادر بودن [به]	to export	صادر کردن [به]
to believe in	قایل بودن [به]	to call	صدا ردن
to hide	فایم کردن	to be damaged	صدمه خوردن [ار]
to hide (oneself)	فایم شدن	to be injured	صنّمه دیدن [ار]
to make a step	تدم برداسس	to damage	صدمه ردن [به]
to be situated	قرار گرفتن [در]	to use, to spend	صرف کردن
to judge	مصارت کردن [درباره]	to take place,	صورت گرمس / پدیرفس
to cut off	قطع کردن	to be done	

to help	ناری کردن (بو)	to perish	هلاک کردن
to be found	یافت شدن [در] (بو)	to close (eyes)	هم گذاستن (چشم) (محا)
to freeze	سج کردن	to remind	نادآوری کردن [به]
to be sure	یمن دانستن	to remember	یاد آمدن (محا)

to become the	مُورد چسبى قَرار گرهس (بو)	to ridicule	مَسخره کردن
Instance of something		to overcome to get	مُسَلط شدن [بر]
to annihilate	نابود کردن	predominance (over)	
to arise (from)	ناسى شدن [ار] (بو)	to poison	مَسوم کردن
to have no alternative	ناگُزير بودن [ار] (بو)	to observe, to see	مُساَهده کردن (بو)
to mention	نام بُردن [ار] (بو)	to keep busy	مشغول کردن [نه]
to ascribe	سَنب دادن [نه]	to interview	مُصاحِبَه کردن [نا]
to give a sigh	نَفَسِ راحم کشدن (محا)	to put forward to propound	مَطرح کردن
of relief		to associate	مُعاسِرَب کردن [نا]
to pant	نَفَس ردن (بو)	to specify	مُسن کردن
to pant	نَفَس نَفَس ردن (محا)	to confront, to compare	مُقابلَه کردن [نا]
to cast a look	بِگَاه اَبداَحس [نه]	to resist	مُقاومَت کردن
to fondle	نوارس کردن	to compare	مُقاَسَه کردن [نا]
to lay to put	بِهادن (اد)	to pause	مَكثت کردن
to arrive	وارد شدن [نه]	to meet	مُلاَقاَت کردن [نا]
to import	واژد کردن [ار]	to forbid	ممنوع کردن
to occur	واقع شدن	to publish, to spread	مُششر کردن (بو)
to leave (to)	واگُدار کردن [نه]	to be published,	مُششر شدن / گنَس (بو)
to pretend	وانمود کردن	to be spread	
to be frightened	وَحشَت کردن [ار]	to confine	مُحصر کردن (بو)
to blow	وریدن (اد)	to dissolve	مُتَحَلل کردن (بو)
to connect	رَصَلل کردن [نه]	to be exploded	مُفجر شدن (بو)
to devastate	دِبران کردن	to mutter	مِس و مِس کردن (محا)
to direct	هَدایَت کردن [نه]	to meet, to confront	مُواجِه شدن [نا]
to fear	هراسدن [ار] (اد)	to agree	مُوافِقَت کردن [نا]
to warn	هُسدار دادن [نه] (بو)		

فهرست منابع

- منابعی که در تألیف کتابهای ارفا مورد استفاده قرار گرفته و یا بدانها مراجعه شده است
- الول - ساین، ال بی، دسور زبان فارسی، ۱۹۶۳، اسنارات دانشگاه کمبریج، لندن
- باطمی، محمدرضا، چهارگفتار دربارهٔ زبان فارسی، ۱۳۵۵ (۲۵۳۵)، انتشارات آگاه، بهران
- _____ مسائل زبانشناسی نوین، ۱۳۵۴، اسنارات آگاه، بهران
- نمره، یدالله، اواشناسی زبان فارسی، ۱۳۶۴، مرکز سر دانشگاهی، بهران
- حکمت، علیرضا، امورش و پرورش در ایران باستان، ۱۳۵، موسسه تحقیقات و سرنامه‌ریزی علمی و امورش، بهران
- حسین، س، فرهنگ فارسی - انگلیسی، ۱۳۵، کتابروشی بهودا بروحم و سران، بهران
- حائری (کنا)، رهرا، فرهنگ ادب فارسی دری، انتشارات بناد فرهنگ ایران، بهران
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، داسگاه بهران، بهران
- ریوربر، شاپور اردشیر، فرهنگ اصطلاحات فارسی به انگلیسی، ۱۳۵۱، اسنارات داسگاه تهران، تهران
- فرشید ورد، حسرو، دسور امروز، ۱۳۴۸، نگاه مطوعانی صعی علشماه، بهران
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، ۱۳۶۲، مؤسسه انتشارات امیرکسر، بهران
- نابل حائری، برور، دسور زبان فارسی، ۱۳۵۱، انتشارات بناد فرهنگ ایران، بهران
- وزارت امورش و پرورش، فارسی، دوره ابتدایی (۵ جلد)، ۱۳۶۵، بهران
- _____ فارسی و دستور، دورهٔ راهمائی تحصیلی (سه جلد)، ۱۳۶۵، بهران

Faroughy, A A Concise Persian Grammar, 1944, Orientalla, Inc New York

Hornby, A S, The Advanced Learner's Dictionary of Current English, 1969 Oxford University Press

The New Encyclopaedia Britannica, 15th Edition, 1973 - 1974

Samareh, yadollah, A Course in colloquial Persian, 1977, University of Tehran, Tehran

* * *

رورنامه‌ها و محلات

اطلاعات (رورنامه)، شماره ۱۸۶۴۲، ۱۳۶۷، بهران

جمهوری اسلامی (رورنامه)، شماره ۲۷۷۶، سال دهم، ۱۳۶۷، بهران

پیوست ۴

واژه‌ها، عبارتها، و جمله‌های اصطلاحی^۱

صفحه	اصطلاح	صفحه	اصطلاح
۱۷	دور (ای سر) (اد)	۴۸	اجر [آحه] ^۱
۴۹	دیگر [دیگه]	۴۸	ارنس / ار س که
۱۶۷	روانش ساد	۴۸	انگار / انگار که
۲۵۳	سال بو مبارک	۲۹	اسطوری
۳۶	سرکارا	۴۸	انا
۶	سین دانگ	۳	به هر رحمی که بود / هسب / ناسد
۲۵۳	صد سال به اس سالها	۳	سا
۳۱	عحبا	۴۹	بدر مرده
۵	کوآ	۴۹	پس
۱۷	گم شوا	۴۹	چه حیر است مگر؟ [چه حیره مگه؟]
۴۹	مادر مُرده	۳	چی سده؟
۵	مرل بو مبارک	۳۶	حالاً بحد کی بحد
۶	من کاری نگردم	۳۶	طلمکنی
۳۲	همی چه؟	۲۶۳	دسبم به دامسا

۲. صورت معاوردی در داخل [] آمده است

۱. برای معنی و کاربرد اصطلاح نگاه کنید به متن

All rights reserved No part of this book may be reproduced in any form
or by any means without permission in writing from the publisher

Name	Persian Language Teaching (AZFA), Book 4, Advanced Course, Series No 4
Author.	Yadollah Samareh, Ph D
Publisher	International Relations Department, Ministry of Islamic Culture and Guidance
Audio - Visual project from	Hassan Askari - rad
Director	Mohammad Massumi
First Edition.	1989
Printed by	Offset Incorporation
	This book was printed and bound in Tehran, Iran

دانشمسیها (محلّه)، سال بهم (دوره جدید - شماره ۱۸)، ۱۳۶۷، بهران
رشد جوان (محلّه)، شماره ۸، سال چهارم، ۱۳۶۷، بهران
رسد نوجوان (محلّه)، شماره ۸، ۱۳۶۷، بهران
رن روز (محلّه)، شماره ۱۱۹، ۱۳۶۷، بهران
سر و سناحت (محلّه)، سال اول، شماره ۱، ۱۳۶۷، بهران
کهای (ورنامه)، شماره ۱۳۲۶۳، ۱۳۶۷، بهران
کهای نتهها (محلّه)، سال سی و دو، دوره جدید، ۱۳۶۷، بهران
کهای فرهنگي (محلّه)، شماره ۷، ۱۳۶۷، بهران
بهال انقلاب (محلّه)، شماره ۱۳۷، ۱۳۶۷، بهران

* * *

علاوه بر منابع موز، از گفتارهای رادیو و تلویزیون بهره برداری شده و سر داسمسونان و همکاران دانشگاه
مورد مسورت قرار گرفته اند

AZFA

4

PERSIAN
LANGUAGE
TEACHING

BOOK 4
(Advanced Course)

by
YADOLLAH SAMAREH, Ph D

Publisher
International Relations Department
Ministry of Islamic Culture and Guidance
Islamic Republic of Iran